



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

معارف دین

موسسه فرهنگی
تذکره اسلامی

معارف دینی

در این مجموعه
معارف دینی
مفاهیم اساسی دین

پس از این کتاب

معارف دینی
مفاهیم اساسی دین

معارف دینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معارف دین

نویسنده:

آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی^س

ناشر چاپی:

انتشارات حضرت معصومه (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	معارف دین جلد ۲
۱۷	مشخصات کتاب
۱۸	توحید
۱۸	حد نصاب در اعتقاد به توحید
۲۵	احتمال وجود دو خدا یا بیشتر و تفاهم آنها در اداره جهان
۲۹	راه شناخت بهتر خداوند
۳۰	جهان بینی یک مسلمان
۳۲	وحی و پیام های آسمانی و الهی
۳۲	دعوت اسلام
۳۳	امامت و رهبری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۶	پیرامون کتاب الانسان الكامل نوشته عزیز الدین نسفی
۳۸	نبوت
۳۸	حقیقت وحی چیست؟ چرا پیامبران از ملائکه نیستند؟
۳۸	چرا خداوند ملائک را مستقیماً برای هدایت انسانها نفرستاد؟
۴۴	چرا هیچ زنی به عنوان پیامبر مبعوث نشده است؟
۴۷	آیا عنایت به بعضی در عالم ذر، منافات با عدالت حق تعالی ندارد؟
۴۸	چرا خداوند متعال عنایتی را که به ائمه علیهم السلام داشته به ما نفرموده است؟
۵۰	چرا ما از موهبت عصمت بهره مند نیستیم؟
۵۴	مراتب عصمت
۵۴	آیا عصمت قبل از بعثت هم هست؟
۵۵	دین زرتشت
۵۵	دوران فترت رسالت
۵۶	ولایت تکوینی انبیاء و ائمه علیهم السلام

- ۵۶ آیا امی بودن پیامبر نقص است؟
- ۵۶ آیا پیامبر صلی الله علیه وآله معجزه حسی نداشته اند؟
- ۶۸ اقسام معجزه
- ۷۰ کلام دانشمند شهیر ابن رشد:
- ۷۲ معجزه حسی و عقلی
- ۷۴ قرآن معجزه ی حسی یا علمی
- ۷۸ آیا معجزه ی پیامبر، جاودانی است؟
- ۸۰ مناظره ی حضرت ابراهیم با ستاره پرستان و
- ۸۱ آیا ابراهیم بت شکن دروغ گفت؟
- ۸۱ چرا حضرت ابراهیم خود را مریض خواند؟
- ۸۳ مباحثه ی حضرت ابراهیم با نمرود
- ۸۳ چرا حضرت ابراهیم برای عموی خود طلب آموزش کرد؟
- ۸۴ چرا حضرت ابراهیم امید به آموزش دارد؟
- ۸۵ آیا حضرت ابراهیم به زنده شدن مردگان اطمینان نداشت؟
- ۸۶ تفسیری از کردار حضرت آدم و نوح و یونس علیهم السلام
- ۸۸ معاد
- ۸۸ کیفیت عذاب ابلیس با آتش
- ۸۹ فشار قبر بر بدن عنصری است یا برزخی
- ۹۰ حشر و نشر با بدن عنصری یا با جسمی دیگر
- ۹۱ شب و روز در عالم برزخ
- ۹۲ تناسب گناهان دنیا و کیفرهای آخرت
- ۹۵ ارتباط بین بحث اعاده معدوم و معاد جسمانی
- ۹۶ آیا یزید ملعون مجبور بر شهادت امام نبوده است
- ۹۶ آیا این جهان یک بار دیگر تکرار شده است
- ۹۷ شب اول قبر چه زمانی است
- ۹۷ بازگشت روح به کالبد خاکی انسان

- امامت ۹۸
- سکوت صحابه و سایرین در قبال جریان سقیفه ۹۸
- آیا آیه تطهیر بر ثبوت رجس دلالت دارد ۹۹
- معنای اذهاب رجس در آیه تطهیر ۱۰۰
- آیا حضرت جواد تحت تأثیر خادمان خود بودند ۱۰۱
- حدیث منزلت چگونه جانشینی پیامبر را ثابت می کند ۱۰۲
- آیا مشهور از روایات دال بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام اعراض کرده اند ۱۰۳
- آیا اعتقاد به ملکیت فدک و افضلیت حضرت زهراعلیها السلام ضروری مذهب است ۱۰۴
- سابقه ارتباط امیرالمؤمنین علیه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ۱۰۵
- سبقت ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران ۱۰۶
- بررسی میزان اعتبار حدیث ثنّین از حیث سند و محتوی و اثبات جعلی بودن آن ۱۰۷
- رزیه یوم الخمیس ۱۲۱
- زمان ایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۱۲۳
- آیا نبی گرامی اسلام صل الله علیه وآله درب خانه ابوبکر را باز گذاشتند؟ ۱۲۷
- آیا ایمان حضرت علی علیه السلام در کودکی، دلیل افضلیت ایشان است؟ ۱۳۲
- قضیه فدک از لحاظ موازین قضایی چگونه بود؟ ۱۳۴
- سؤال پیرامون علم امام ۱۴۱
- علم حضرت زهرا علیها السلام ۱۴۲
- پذیرفتن ولایت ائمه از جانب انبیاء الهی ۱۴۲
- علم ائمه علیهم السلام به جزئیات ۱۴۳
- آگاهی ائمه علیهم السلام از شهادت خود ۱۴۳
- کیفیت ولایت حضرت زهرا علیها السلام ۱۴۶
- فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام ۱۴۹
- شرط قبول شدن سلام بر اولیاء الهی ۱۴۹
- دلیل قیام سید الشهداء علیه السلام ۱۵۰
- آیا آگاهی از دلیل قیام سید الشهداء علیه السلام امری تقلیدی است ۱۵۰

- کیفیت علم امام علیه السلام ۱۵۰
- احادیث مربوط به لعن ظالمین در حق ائمه علیهم السلام ۱۵۱
- حکم سب ظالمین در حق ائمه علیهم السلام ۱۵۱
- جناب شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام ۱۵۱
- مادر حضرت علی اکبر علیه السلام ۱۵۲
- تدفین بدن مطهر امام حسین علیه السلام ۱۵۲
- طفل شیرخوار شهید در کربلا ۱۵۳
- عائله و همسر حضرت علی اکبر علیه السلام ۱۵۳
- مدفن حضرت زینب علیها السلام ۱۵۴
- مقاتل معتبر ۱۵۵
- همراهی یاران حضرت علی علیه السلام در قتل عثمان ۱۵۵
- کنیه ائمه علیهم السلام ۱۵۷
- مهدویت ۱۵۹
- فاصله ظهور حضرت تا قیامت ۱۶۲
- آیا حضرت مهدی علیه السلام پس از شهادت مجدداً ظهور می کنند؟ ۱۶۳
- رابطه ظهور امام و عدالت گستری ۱۶۳
- میزان موفقیت امام در عدالت گستری ۱۶۳
- ندای آسمانی ۱۶۴
- موانع فرج آن بزرگوار ۱۶۴
- دیدار حضرت ۱۶۵
- شرایط ظهور آقا امام زمان علیه السلام ۱۶۵
- چگونه آماده ظهور شویم؟ ۱۶۵
- وضع جهان، قبل و بعد از ظهور ۱۶۵
- آیا احتمال ظهور حضرت در این عصر هست ۱۶۶
- شبهاتهای امام عصر علیه السلام با جناب شعیب و جناب صالح ۱۶۶
- مشاهده حضرت در زمان غیبت ۱۷۰

- سبب محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه السلام ۱۷۱
- وظایف مسلمین در دوران غیبت ۱۷۲
- چرا امام عصر علیه السلام اندکی پیش از ظهورشان متولد نشدند ۱۷۳
- فایده وجود امام غایب ۱۷۵
- مفاهیمی مثل صیحه آسمانی و ... سمبولیک هستند یا واقعی ۱۷۷
- مراد از «انتظار فرج» ۱۷۷
- موانع ظهور امام زمان علیه السلام ۱۷۷
- امکان دیدار حضرت ولی عصر علیه السلام ۱۷۸
- سیمای منتظران واقعی امام زمان علیه السلام ۱۷۸
- شرایط اجتماعی در آستانه ظهور ۱۷۹
- کتابهای مناسب برای شناخت امام زمان علیه السلام ۱۷۹
- چه کنم توفیق دیدار جمال حضرت را پیدا کنم؟ ۱۸۰
- آیا حضرت از وقت ظهورشان باخبرند؟ ۱۸۰
- علت تأخیر در ظهور ۱۸۰
- اشتغالات حضرت در زمان غیبت چیست؟ ۱۸۰
- محل زندگی امام علیه السلام ۱۸۱
- عمر بستگان آن حضرت ۱۸۱
- طریقه تشریف به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام کدام است؟ ۱۸۱
- عمر شریف حضرت در هنگام ظهورشان ۱۸۲
- آیا امام زمان ازدواج کرده اند؟ ۱۸۲
- روز ظهور حضرت ۱۸۲
- زنان در دولت مهدی علیه السلام ۱۸۲
- غیبت صغری ۱۸۳
- غیبت یا فوت مادر آن بزرگوار ۱۸۳
- دلیل عقلی بر طول عمر امام علیه السلام ۱۸۳
- عقیده علمای عامه به ولادت امام زمان علیه السلام ۱۸۴

- ۱۸۴ محل زندگی حضرت
- ۱۸۴ جزیره خضراء
- ۱۸۴ حکومت اسلامی در زمان غیبت
- ۱۸۴ اشخاص مرتبط با حضرت
- ۱۸۵ ارتباط آیه ۵ سوره قصص با ظهور حضرت
- ۱۸۵ وظیفه منتظرین در جلوگیری از منکرات
- ۱۸۵ امام زمان فرزند حسنین علیهما السلام
- ۱۸۶ چگونگی غیبت امام عصر علیه السلام
- ۱۸۶ امام زمان یک آرمان است یا یک شخص؟
- ۱۸۷ الف- رابطه مثلث برمودا با امام عصر علیه السلام
- ۱۸۸ ب- مسأله رجعت
- ۱۸۸ زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام
- ۱۸۸ طول زمان رجعت
- ۱۸۹ رجعت از دیدگاه قرآن و حدیث
- ۱۹۱ رجعت از منظر عقل
- ۱۹۳ کیفیت رجعت
- ۱۹۴ ولایت فقیه
- ۱۹۶ تفسیر قرآن
- ۱۹۶ کدام تفسیر بهتر و جامع تر است؟
- ۱۹۶ چرا انسان ضعیف خلق شده است؟
- ۱۹۷ راهنمایی در مورد حفظ قرآن کریم
- ۱۹۸ چرا خداوند آسمان و زمین را به جای یک لحظه، در شش روز خلق فرمود؟
- ۱۹۹ اهمیت حفظ قرآن و انس با آن
- ۲۰۰ تغییر اسامی سوره های قرآن
- ۲۰۰ چاپ متن قرآن کریم با رنگی غیر از مشکی
- ۲۰۱ عدل الهی با توجه به آیات قرآن

- ۲۱۲ نظر شیعه در مورد تحریف قرآن
- ۲۱۳ تفسیر قرآن به قرآن
- ۲۱۳ علت تبدیل حبس در خانه به سنگسار با توجه به آیه جزای فاحشه (نساء/ ۱۵)
- ۲۱۴ چرا قرآن را معجزه می نامیم؟
- ۲۲۱ شرح حدیث
- ۲۲۱ مقصود از «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاء»
- ۲۲۱ خواندن و نشر زیارت سیدالشهدا منقول از ابوالحسن فارسی
- ۲۲۲ آیا دعای «اللهم یا سابق الفوت...» جایگزین نماز قضا می شود؟
- ۲۲۴ محتوای کتاب الزیارة شیخ احساسی و حافظ رجب برسی
- ۲۲۴ دعای مشهور به علوی مصری و صنمی قریش
- ۲۲۴ مراد از شجره نبویه و دوحه هاشمیه
- ۲۳۴ دعای شریفه «اللهم یا شاهد کل نجوی و موضع کل...»
- ۲۳۵ حدیث نحن صنایع ربنا
- ۲۳۶ حدیث نقطه باء بسم الله
- ۲۴۰ توضیح «الهی سجد لک سوادی و خیالی و بیاضی»
- ۲۴۱ حدیث «كنت مع الانبياء سراً و مع رسول الله جهراً»
- ۲۴۱ آیا حدیث کساء معتبر است؟
- ۲۴۲ صحت و سقم زیارت ناحیه مقدسه
- ۲۴۲ حدیث در مورد نقش شیری که به امر امام رضا علیه السلام حمید بن مهران را خورد
- ۲۴۴ تکرار بعضی از فقرات دعاها
- ۲۴۵ توضیح پیرامون حدیث «الحقیقه» منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۴۸ توضیح احادیث آمرین به معروف و تارکین عمل به آن
- ۲۵۱ بیان مراد از جمله «نَزَّلْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ و قولوا فينا ما شئتم»
- ۲۵۱ حدیث اثر بسم الله در رفع عذاب
- ۲۵۱ آیا اشک چشم کفایت از نماز و روزه می کند
- ۲۵۲ مراد از یمین و یسار در ضمن دعای وضو

- ۲۵۳ پیرامون دعای معراج و ختم ناد علی کبیر
- ۲۵۴ انجام اعمال و اوراد مخصوص به زمان یا مکان، در غیر محل ورود
- ۲۵۴ معنای جمله «واقلنی من صرعة ردائی» از دعای صباح
- ۲۵۵ سند جمله «لا یرد الاحسان»
- ۲۵۵ توضیح حدیث شریف «ان الله یرضی لرضاک ...» در مورد حضرت زهرا علیها السلام
- ۲۵۷ سند زیارت ناحیه مقدسه
- ۲۵۸ آیا در نقل حدیث، نقل عین لفظ لازم است؟
- ۲۵۹ مراد از اقلام ذکر شده در احادیث احتکار
- ۲۵۹ تسامح در ادله سنن
- ۲۶۰ توضیح عبارت «لله بلاد فلان» از نهج البلاغه شریف
- ۲۶۲ توضیح در مورد عبارت «و بالبراءة ممتن قاتلک ...» در زیارت عاشورا
- ۲۶۳ توضیح در مورد عبارت «و ابدأ به اولاً ...» در زیارت عاشورا
- ۲۶۴ کیفیت قرائت زیارت عاشورا در ایام سال
- ۲۶۷ تکرار بعضی از فقرات زیارت عاشورا
- ۲۶۷ خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام
- ۲۶۸ گفتن عبارت «مأة مرة» به جای خواندن صد لعن و سلام
- ۲۶۸ آیا صد لعن و سلام باید در یک مجلس گفته شود؟
- ۲۶۸ آیا خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا لازم است؟
- ۲۶۹ توضیح خبر «شیعتنا العرب و عدونا العجم» از امام صادق علیه السلام
- ۲۷۳ حدیث «ان اکثر اهل الجنة البلهاء»
- ۲۷۳ ذکر نکردن بعضی از کلمات روایت
- ۲۷۴ اسم اعظم الهی
- ۲۷۵ میزان استفاده از کتاب شریف بحار الانوار در فتوا دادن
- ۲۷۶ تفسیر جملات شریفه السلام علیک ایها العلم المنصوب و العلم المصوب
- ۲۷۹ فلسفه احکام
- ۲۷۹ اشاره

- ۲۷۹ علت نگهداشتن عده
- ۲۷۹ اذن ولی در ازدواج دختر باکره
- ۲۸۰ رقص زن برای زن
- ۲۸۱ حکمت حرمت پوشیدن صورت برای زنان در حال احرام
- ۲۸۲ پیرامون موسیقی
- ۲۸۵ آیا مجاز بودن موسیقی با تصمیم اشخاص است؟
- ۲۸۵ آیا ممکن است یک موسیقی برای کسی مجاز و برای دیگری حرام باشد
- ۲۸۵ میزان اعتبار نظر وزارت ارشاد درباره موسیقی ها
- ۲۸۶ موسیقی های پخش شده از رادیو و تلویزیون
- ۲۸۶ موسیقی هایی که وزارت ارشاد نظر نداده
- ۲۸۶ تأثیر کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن
- ۲۸۶ استفاده از آهنگ های خوانندگان توسط مداحان
- ۲۸۷ هم خوانی یا تک خوانی زنها
- ۲۸۷ یاد گرفتن و آموزش موسیقی
- ۲۸۷ چرا موسیقی را حرام می دانید؟
- ۲۹۲ آیا نصف بودن دیه زن با عدالت سازگار است؟
- ۲۹۴ سؤالاتی پیرامون سن بلوغ
- ۲۹۶ علت حرمت ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان
- ۲۹۶ علت تحریم مشروبات الکلی
- ۲۹۶ چرا خانم ها باید حجاب داشته باشند
- ۲۹۷ آیا حدیثی برای حرمت دوچرخه سواری بانوان هست
- ۲۹۷ فلسفه تفاوت بین روزه واجب و مستحبی در باقی ماندن بر جنابت
- ۲۹۹ صوفیه و فرق باطله
- ۲۹۹ اشاره
- ۳۰۴ اعتقاد به وحدت وجود، حلول و اتحاد و ...
- ۳۰۵ معاشرت با فرقه موسوم به اهل حق

- فرقه اسماعیلیه و اتباع آغاخان ۳۰۷
- رفتن به خانقاه و ترویج مرام آنها جایز است یا خیر؟ ۳۰۷
- تمایل به اعتقادات صوفیانه ۳۰۸
- عقاید حسن بصری و روایات نقل شده از او ۳۰۸
- عرفان اسلامی و عارف حقیقی ۳۰۹
- راه رسیدن به عرفان واقعی ۳۱۳
- فرقه بهائیت و اعتقادات آنها ۳۱۳
- آیا امثال جنید بغدادی از سوی امام عصر علیه السلام مأموریت دارند ۳۱۳
- متفرقات ۳۱۵
- شعر، قریحه شعری و انواع شعر ۳۱۵
- علت استحباب غسل در نوروز ۳۲۱
- آیا اعمال عید نوروز جزء تعلیمات اسلام است ۳۲۱
- گرفتن و دادن رشوه به قاضی برای احقاق حق ۳۲۲
- پرداخت رشوه برای تسریع در حکم ۳۲۲
- وظیفه افراد در مقابل بیماران بی دارو و افراد گرسنه ۳۲۳
- آیا با پرداخت وجوهات شرعی باز هم کمک به مستمندان واجب است ۳۲۳
- آیا تفحص برای پیدا کردن افراد نیازمند، واجب است ۳۲۶
- کمک به مستمندان در کشورهای دیگر ۳۲۶
- پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان ۳۲۶
- خصوصیات شهر اسلامی ۳۲۹
- شورائی بودن مرجعیت ۳۳۱
- وجوب تبعیت از حکم حاکم اسلامی ۳۳۲
- ملاک تشخیص حکم از فتوا ۳۳۲
- پیروی از حکم حاکم در صورت مخالفت با ادله اولیه ۳۳۳
- تشکیل حکومت اسلامی ۳۳۳
- تفکیک رهبری و مرجعیت ۳۳۳

- ۳۳۴ آیا تفکیک دین از سیاست جایز است
- ۳۳۴ بهترین شیوه برای مقابله با تهاجم فرهنگی
- ۳۳۴ وظیفه مردم و دولت اسلامی برای مقابله با شبهه افکنان
- ۳۳۶ اظهار نظر در مسائل اسلامی
- ۳۳۷ تخلف کسبه از قیمت های تعیین شده
- ۳۳۷ ولایت مطلقه فقیه
- ۳۳۷ آیا معصوم نبودن ولی فقیه به ولایت او ضرر می زند
- ۳۳۸ تعارض حکم ولی فقیه با فتوا و حکم مرجع تقلید
- ۳۳۸ منشأ اختلاف فتوی
- ۳۳۹ با وجود روایات، چه نیازی به علم اصول داریم؟
- ۳۴۰ نزاع بین اخباری و اصولی
- ۳۴۱ حدیث مربوط به رفع قلم
- ۳۴۲ مراسم دینی
- ۳۴۲ خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و آهنگ
- ۳۴۳ کف زدن در جشنهای مذهبی
- ۳۴۴ مطالب کتاب روضه الشهداء
- ۳۴۵ خصوصیات مداح اهل بیت علیهم السلام
- ۳۴۵ رمز موفقیت مبلغان دینی در حفظ ارزش های اسلامی
- ۳۴۶ بهترین شیوه تبلیغات اسلامی در عصر حاضر
- ۳۴۷ وظیفه مبلغین و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی
- ۳۴۸ توصیه هایی برای مبلغین اسلامی
- ۳۴۹ مراسم مذهبی
- ۳۴۹ الف- آیا در استقبال از پیامبر مردم پایکوبی کردند
- ۳۴۹ ب- حکم کاهش قدرت خرید توسط اسکناس
- ۳۵۰ راههای تقویت عقاید دینی مردم و جوانان
- ۳۵۰ چگونگی برخورد با شبهه افکنان در محافل عمومی و علمی

- ۳۵۱ راههای اساسی مبارزه با منکرات
- ۳۵۲ تعریف حق معنوی
- ۳۵۲ مبنای شرعی حق معنوی
- ۳۵۲ پوشش اسلامی بانوان چگونه باید باشد
- ۳۵۳ نظر اسلام در مورد ورزش بانوان
- ۳۵۵ حکم تغییر سن شرعی ازدواج و تعیین سن قانونی
- ۳۵۷ شرکت در کلاس ها و برنامه های ورزشی مختلط
- ۳۶۰ ورزش بانوان در اماکن عمومی، و تماشای آن از تلویزیون
- ۳۶۱ تفاوت طلوع فجر حقیقی با طلوع عرفی
- ۳۶۲ امام جماعت بودن زنی به نام ام ورقه، و حکم امامت زنان در جماعت
- ۳۶۴ درباره مرکز

سرشناسه : صافی گلپایگانی، محمدجواد، 1250-1327.

عنوان و نام پدیدآور : معارف دین / تالیف لطف الله صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر : قم: موسسه انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها، 1421ق.= 1379 -

مشخصات ظاهری : 3ج.

شابک : دوره 5-31-5105-600-978 ؛ 20000 ریال: ج. 1 4-57-6197-964 ؛ 16000 ریال (ج. 2) ؛ 60000 ریال: ج. 3
5-57-5105-600-978

یادداشت : ج. 2 (چاپ اول: پاییز 1385).

یادداشت : ج. 3 (چاپ اول: بهار 1391).

یادداشت : ناشر جلد 2 و 3، چاپ اول کتاب حاضر دفتر حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی است.

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. 1. پرسش و پاسخ پیرامون مسائل: اعتقادی، قرآن، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه، جوانان، تهاجم فرهنگی. - ج. 2. پرسش و پاسخ پیرامون مسائل: اعتقادی، قرآن، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه

موضوع : اسلام -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع : اسلام -- مسائل متفرقه

رده بندی کنگره : BP8/ص18م6 1379

رده بندی دیویی : 297/02

شماره کتابشناسی ملی : م 80-6792

حد نصاب در اعتقاد به توحید

س 1. حد نصاب در اعتقاد به توحید چیست؟ (در چه صورت فرد از اسلام خارج می گردد؟ آیا عدم اعتقاد به توحید صفاتی و ذاتی به معنای دقیق آن باعث خروج از اسلام می شود؟)

ج. در حکم به اسلام اقرار به کلمه توحید معتبر است یعنی بدون آن اگر شخص سابقه ی کفر داشته باشد- هر چند قلباً معتقد به مضمون این کلمه طیبه باشد- حکم به اسلام او نمی شود. با این اقرار که مقرون به فهم اجمالی و عرفی معنای آن است و توحید ذاتی در همان مفهوم اجمالی آن درج است، شخص موحد شمرده می شود. این اقرار با اقرار به صفات معروفه مثل حیات و قدرت و علم و غیرها نیز برابر و مساوق است هر چند شخص التفات به آنها نداشته باشد. مسلم است که اقرار به خدای فاقد حیات و تحقق و علم و قدرت از کسی معقول و منطقی نیست وقتی گفتند: «لا اله الا الله» بالاجمال به همه صفات کمالیه اقرار می کنند.

اما مطلب توحید صفاتی به معنای این که خدا در صفات کمالیه خود منفرد و یکتا است و شبیه و نظیر یا شریک ندارد نیز فی الجمله در همان اقرار به کلمه توحید مندرج است اگر چه موقع تلفظ و اقرار به آن مغفول عنه باشد ولی با توجه به تفصیل این معنی مورد قبول است. بنابراین اقرار به وحدانیت خدا اقرار به وحدانیت او از جهت ذات و صفت می باشد یعنی خدا ذاتاً و صفتاً واحد است و مثل و نظیر ندارد.

اما این مطلب که صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر ذات است این مستقیماً به معنای بی ضد و ندی او در ذات و صفت مربوط نمی شود و در نزد اهل نظر و تأمل که این سؤال برایشان مطرح می شود قول به زیادتی صفات بر ذات مستلزم مفاسد کثیره می شود که اگر چه به ظاهر حکم بکفر قائل آن نشود توحید او را مخدوش می سازد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر برای شخص سؤال از اینکه صفات زاید بر ذات یا عین ذات است و به عبارت دیگر چگونگی اتصاف حق به صفات کمالیه ای که در کتاب و سنت ثابت است جلو آمد، آیا واجب است در آن تحقیق کند و از کتاب و سنت حق را به دست بیاورد ظاهراً می توان گفت که این تحقیق بعد از اعتقاد اجمالی وجوب ندارد.

آیا می توان گفت «خدا جسم دارد لکن بلاکیف و...»

س 2. اگر کسی برای حفظ «ظواهر» بگوید: خدا جسم دارد لکن بلاکیف و فوقیت مکانی دارد لکن بلاکیف نظیر آنچه از مالک نقل شده: «الاستواء معلوم و کیفیة مجهولة و الايمان به واجب و السؤال عنه بدعة»، در پاسخ چه می فرماید:

ج. این عبارت ممکن است اقرار به عجز از معرفت استواء و ما هو ظاهر بزعمهم فی الجسمیه باشد که بگویند به آنچه واقع امر و حقیقت است ما معترفیم ولی این کافی نیست باید به این صفت سلبی که خداوند جسم نیست عقیده مند بود.

استواء معلوم است و کیفیت مجهول یعنی چه؟ یعنی خارجاً خدا بر عرش نشسته است ولی چگونگی آن مجهول است، این عبارت اخرای جسمیت است. اگر استواء، احاطه علمی و قدرت و این گونه معانی نباشد همان جسمیت می شود.

متأسفانه در کلمات بعضی حکما هم مشابه این تعبیرات دیده می شود قال فی التنقیح: «و العجب من صدر المتألهین حیث ذهب الی هذا القول (الی انه جسم لا- کسائر الاجسام) فی شرحه علی الکافی و قال ما ملخصه: انه لا مانع من التزام انه سبحانه جسم الهی فان للجسم اقساماً (فمنها) جسم مادی و هو کالاجسام الخارجیة المشتملة علی المادة لا محالة و (منها) جسم مثالی و هو الصورة الحاصله للانسان من الاجسام الخارجیة و هی جسم لا مادة لها و (منها) جسم عقلی و هو الکلی المتحقق فی الذهن و هو ایضاً لا مادة له بل و

عدم اشتماله عليها اظهر من سابقه و (منها) جسم الهی و هو فوق الاجسام باقسامها و عدم حاجته الى المادة اظهر من عدم الحاجة اليها في الجسم العقلي و (منها) غير ذلك من الاقسام و لقد صرح بان المقسم لهذه الاربعة هو الجسم الذي له ابعاد ثلاثة من العمق و الطول و العرض و ليت شعري ان ما فيه هذه الابعاد و كان عمقه غير طوله و هما غير عرضه كيف لا يشتمل على مادة و لا يكون متركباً حتى يكون هو الواجب سبحانه نعم عرفت ان الالتزام بهذه العقيدة الباطلة غير مستتبع لشيء من الكفر و النجاسة كيف و اكثر المسلمين - لقصور باعهم - يعتقدون ان الله جسم جالس على عرشه و من ثمة يتوجهون نحوه توجه جسم الى جسم مثله لا على نحو توجه القلبي» (1).

کیفیت پرسش و پاسخ در عالم ذر

س 3. مواجهه و پرسش و پاسخ در عالم ذر چگونه قابل تصور است (آیا مواجهه فعلی است یا شأنی)؟

ج. شاید در اینجا تعبیر به مکالمه و مخاطبه اولی از تعبیر به مواجهه باشد؛ زیرا مکالمه بدون مواجهه هم قابل تصور است اما مواجهه خدا و مخلوقات اگر چه قول به مجرد بعض آنها را هم بپذیریم هرگز قابل تصور نیست زیرا تصور آن فرع تصور دو طرف مواجهه است و تصور ذات خدا محال است "و لا یحیطون به علماً" (2).

اما ای نکه در عالم ذر چگونه انسان ها طرف مکالمه شده اند امکان آن قابل توجیه است که به اذن الله تعالی تمام قوای کامنه در ظهر آدم یا ظهور بنی آدم فعلیت مناسب یافته باشند و مورد این خطاب واقع شده باشند.

ص: 4

1-1. (1). التنقیح، 2/78.

2-2. (2). سوره طه، آیه 110..

یا اینکه گفته شود در همان حال اگر چه مخاطب به خطابات غیر الله قرار نمی گیرند نه به واسطه قصور استعداد آنها بلکه به واسطه قصور استعداد دیگران اما مخاطب شدن به خطاب الهی جایز الوقوع است مثل "أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ" (1).

به هر حال امکان این مکالمه معقول است هر چند ما کیفیت و حقیقت آن را درک نکنیم و نتوانیم تصور کنیم.

به عبارت دیگر همین که استحاله آن ثابت نباشد عدم امکان تصور آن، وجه امتناع و استحاله نمی شود و اجمالاً به اخبار وحی آن را واقع می دانیم.

این سؤال و جواب اگر چه ممکن است حمل بر مقتضای فطرت بشر شود که در آن عوالم هم فطرت او بر اقرار به خدا و جواب «بلی» به زبان حال گویا بوده ولی ظاهر آیه مکالمه خارجی است که بین الله و بنی آدم در آن عالم واقع شده است چه به صورت ایجاد صوت یا الهام بالاخره مکالمه واقع شده چنان که بین خدا و ملائکه نیز در موضوع جعل خلیفه واقع شده است و بطور جزم نمی توان تفسیر کرد مگر روایت معتبره بر آن دلالت داشته باشد.

و جوب خداشناسی از راه برهان «و جوب دفع ضرر محتمل» و برهان «و جوب شکر منعم»

س 4. و جوب معرفت الله و خداشناسی را از راه و جوب دفع ضرر محتمل و از راه و جوب شکر منعم تقریر نمائید.

ج. بعد از اینکه هر يك از این دو کبرای کلی یعنی و جوب دفع ضرر محتمل و و جوب شکر منعم را بحکم عقل ثابت بدانیم بلکه هر انسان و بلکه حیوانات را بعضاً یا کلاً به آن مفطور می یابیم مصادیق و صغریات اجرای این دو قاعده ضرر محتمل و انعام منعم در

ص: 5

هر مورد بحکم قاعده وجوب دفع ضرر محتمل واجب الدفع و بحکم قاعده وجوب شکر منعم واجب الاداء می باشد.

بدیهی است در هیچ موردی ضرر محتمل آن بیشتر و زیان بارتر از ترك معرفت خدا و شعب معارفی که بر آن مترتب می شود نیست چنان که وجوب شکر هیچ منعمی مانند منعم کل نعمت های ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی بر انسان واجب نیست.

بنابراین فحص و کاوش و تحقیق از وجود صاحب این عالم و آفریننده این کاینات و معرفت او که اگر وجود داشته باشد خسارت نشناختن او از هر خسارتی بیشتر است و کسب اطمینان و یقین در این مورد به نفی یا اثبات آن لازم است. هر چند بحث و کاوش هرگز به جزم به نفی آن منتهی نمی شود و هر چه بر اثبات آن آیات و دلایل بسیار و بی شمار است نفی آن فاقد اعتبار عقلی و عقلانی است. با این قاعده عقلانیه وجوب دفع ضرر احتمال وجود صانع و آفریننده جهان پی گیری می شود و به معرفت منتهی می گردد.

و از طریق قاعده وجوب شکر منعم نیز وجوب معرفت خدا به تفصیل به اسماء و صفات جلالیه و جمالیه او اثبات می شود:

هر کس به طور اجمال و کمال اختصار بیانیدشد وجود خودش و اجزاء و اعضاء و سلول های بی شمار را که در ساختمان جسمی او تعبیه شده است، و قوای بسیار و استعدادات و حواس و کل آنچه را این تشکیلات ظاهر و باطن انسان از او فراهم شده است ملاحظه نماید و به آنچه در بیرون از بدن او وجود دارد از زمین و هوا و آب و آتش و آفتاب و ماه و صحرا و دریا و حیوانات و جنبندگان و بطور کلی قاطبه اصناف مخلوقاتی را که بدون چشم مسلح قابل رؤیتند یا بدون وسیله مثل تلسکوپ و میکروسکوپ و آلات دقیق تر از آنها دیده نمی شوند، همه را مرتبط با خود و مورد استفاده خود می بیند. قانون تناسب و مناسبات را که در کل اعضاء و جوارح خودش با یکدیگر با کل اجزاء جهان مشاهده می کند، منافع آنها را- که علم منافع الاعضاء و علم منافع الاشياء- در حد فهم خود درک می کند.

لذا انسان می فهمد که این مجموعه های بی شمار که هرگز شمارش آن برای بشر ممکن نیست همه اعطائی است و به او اعطا شده است خود را محاط به عالم ها و عالم ها در نعمت ها و موهبت هائی می بیند که همه به او اعطا شده است و کل مجموعه ها را فعل فاعل مرید و مختار می بیند و می فهمد که این عطایا و مواهب و عطیات بدون معطی و واهب و منعم نیست منعمی که همین افعال محکم و کاینات معظم دلیل بر علم و قدرت او است.

بنابراین خود را وظیفه دار شکر منعم این نعم و مواهب می بیند باید تشکر او را بجا آورد و بوظیفه سپاسگزاری اقدام نماید باید او را در حد ممکن بصفات و اسماء کمالیه او بشناسد تا بتواند آن چنان که شایسته او است یا اقلّاً خلاف قدس مقام او نباشد او را به زبان و به کار و عمل شکر نماید. اگر چه در این میان می فهمد که احدی حتی شخص اول ممکنات نیز از اداء حق تشکر او عاجز است اما باید با همه عجز و ناتوانی و به زبان بی زبانی شکر و سپاس او را به همین اقرار و اعتراف بجا آورد. او را بصفاتى که سزاوار او است بشناسد و هرچه بیشتر این شناسائی و آشنائی خود را به پی بردن به فقر و عجز و احتیاج خودش به او بیشتر و بیشتر سازد و با همین پای عجز به جلو گام بردارد. این توجه خود اداء شکر منعم و راه و مقدمه شناخت سائر معارف حقیقیه مثل معرفت نبی و معرفت امام و معرفت شرایع اسلام و احکام می باشد. وفقنا الله تعالى و ایاکم للوصول الیه و الحضور فی حضرة الواصلین الیه من الانبیاء المرسلین و الائمة الطاهرین و خواصهم الفائزین.

بیان دیگر که بر مبنای احتمال وجود منعم و وجوب شکر او و به عبارت دیگر بر مبنای احتمال وجوب شکر منعم به احتمال وجود او استوار است این است که با احتمال اینکه اشیاء مورد انتفاع ما همه نعمت و اعطاء غیر باشد وجوب شکر نعمت ها و انتفاع از آنها محتمل است بنابراین شناخت هویت همه نعمت ها از لحاظ اینکه آیا عطاء غیر می باشد تا شکر آن غیر لازم باشد یا اینکه همه هویت مستقل و خود بخود دارند لازم می شود و این

فحص و پی گیری است که انسان را به وجود منعم حقیقی مستقل و حاکم مختار می رساند.

اگر ما در کاخی عظیم و وسیع و بسیار مجلل و آراسته ای که تمام وسایل زندگانی و رفاه در آن آماده باشد وارد بشویم و بخواهیم در آنجا سکونت گزینیم و از خوراکیهای آن بخوریم و از نوشابه هایش بنوشیم و از آنچه در آن است استفاده کنیم، آیا احتمال نمی دهیم که این کاخ صاحبی داشته باشد و اگر ما بدون اجازه و بی آنکه او را بشناسیم و از او دستور العمل و برنامه استفاده از آنچه در این قصر است نگرفته باشیم بی اعتنا به این احتمال تصرفاتی بنمائیم و حیف و میلی روا بداریم بحکم عقل مورد نکوهش او و دیگران واقع می شویم و صاحب آن می تواند ما را مسئول و مورد مؤاخذه و تنبیه قرار دهد؟ مسلم این احتمال هست و با این احتمال عقل به ما دستور میدهد برای اینکه مبادا گرفتاری و مسئولیتی پیدا کنیم باید جستجو کنیم و از صاحبش اذن بگیریم.

بشری که در این جهان آمده و این ساختمان با این همه عظمت و وسعت را می بیند آیا احتمال نمی دهد که این خانه که او از تاریخ آغاز و انجام و پایان او بی اطلاع است خانه ای که در طول هزاران قرون و اعصار و هزارها ملیارد و بیشتر و بیشتر انسان و سائر کاینات در آن زندگی کرده صاحبی دارد که هم صاحب خانه و هم صاحب خود او و هر چه در آن است باشد و اگر او بدون اذن و دستور او در اینجا تصرفاتی بنماید مسئول او گردد و موجب ضرر و زیان خودش و نقض غرض صاحب خانه گردد؟ یقیناً این احتمال را می دهد پس به فرمان عقل باید جستجو کند و صاحب خانه را بشناسد و یا به طوری رفتار کند که اگر خانه صاحبی داشت مسئول او نباشد.

مبنای کار بشر بیشتر بر احتمال است و به احتمال حصول منفعت عمل می کند و زحمت می کشد و برای دفع ضرر محتمل اقدام می نماید، به کارهای بزرگ و خطرناک برای نیل به نفع احتمالی دست میزند. این همان معنائی است که در بعض روایات و احادیث شریفه به آن اشاره شده است که باید بیشتر به احتمال وجود عالم غیب و حساب و

کتاب عمل کند اگر چنان که بفرض خلاف واقع، عالم دیگری نبود او با آنکه به این احتمال اطمینان نکرده مساوی است و اگر حساب و کتاب و معاد و عالم دیگر باشد که هست خسارت برای کسی است که به این احتمال اعتنا نکرده است. از جمله در دیوان منسوب به حضرت مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام است:

قال المنجم والحکیم کلاهما لن یحشر الاجساد قلت الیکما

ان صح قولکما فلست بخاسران صح قولی فالخسار علیکما

احتمال وجود دو خدا یا بیشتر و تفاهم آنها در اداره جهان

س 5. اگر ما فرض کنیم که دو خدا یا بیشتر- نعوذ بالله الحکیم- در جهان است و این دو با هم تفاهم مطلق و کامل دارند و جهان را به نحو احسن اداره می کنند طوری که هیچ برخورد فکری نداشته باشند و کاملاً با هم همکاری دارند، چه جوابی در این مورد است؟

ج. اولاً مسئله اثبات توحید و یگانگی الله و صانع و خالق فقط مبتنی بر این نیست که اگر دو خدا و دو صانع و خالق یا بیشتر وجود داشته باشد در اداره امور کائنات عالم خلقت اختلال پیش می آید و به نحو احسن اداره آنها امکان پذیر نیست و تالی فاسدی که در آیه کریمه "لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا"⁽¹⁾ به آن اشاره شده پیش می آید بلکه قبل از این مرحله بر حسب دلایل محکم عقلی اصل تعدد الله و مبدأ عالم و واجب الوجود بالذات، محال و ممتنع و غیر ممکن است که به طور اشاره به این بیان بسنده می کنیم:

اگر خالق عالم و واجب الوجود متعدد فرض گردد و یا با اتحاد در کنه و حقیقت تعدد آنها فرض شود، در این صورت بدون ممیز و ما به الامتیاز تشخص و تعدد آنها قابل

ص: 9

تصور نیست و با وجود ممیز و ما به الامتیاز لازم می شود ترکیب آنها از ما به الامتیاز و ما به الاشتراك و احتیاج آنها به جزء خود و خلاصه خلف و خروج واجب از وجوب و امکان ذات بذاته و باجزائها.

اگر فرض شود عدم اتحاد آنها در کنه و حقیقت، که دو حقیقت بسیطة مجهولة الکنه مختلفه الحقیقة مشخصه بالذات فرض شود، جواب این است که بنا بر قول به اصالة الوجود هر چه در دار تحقق فرض شود کنه و حقیقتش وجود است، و حقیقت وجود مشکک و ذو مراتب است و صدق وجود بر هر يك از مراتب بالاولیة و الاولویة است و به عبارة اخرى تمیز وجودات به همین صدق وجود بر آنها بالاولیة و الاولویة است و با عدم تمیز به طور مطلق تعدد صادق نمی شود و دوئیت و اختلاف تصور و مفهوم نمی یابد.

و اگر قائل به اصالة المهیة باشند يك جواب این است که فرض دو واجب الوجود مختلف الحقیقة و مجهول الکنه با اتصاف هر دو به صفات ثبوتیه و سلبيه واجب الوجود نیز معقول نیست زیرا اتصاف دو شیء متباین الحقیقة و المتخالف بالذات بصفات واحده و متساوی الحقیقة بدون سنخیت بین علت و معلول موجه نیست و مخالف وجدان و فطرت است و در عالم وجود و کاینات هر چه هست عین ارتباط را ثابت می کند مثلاً از دو درخت متفق الحقیقة که میو آن مثلاً سیب است دو نوع میوه مختلف الحقیقة به وجود نمی آید.

در این بحث اگر بیشتر خواستید مطالعه نمایید می توانید به کتاب «الهیات در نهج البلاغه» نوشته حقیر فصل سوم مراجعه فرمایید.

اما از نظر رفع توالی فاسد شرکت و تعدد اله که فساد عالم و هرج و مرج و بی نظمی و بلکه عدم وجود عالم امکان باشد آنچه که جنابعالی در دفع آن مطرح کرده اید به الفاظ مختلف مطرح شده است که در جواب این تالی فاسد که اگر خدا دو یا بیشتر باشد طبعاً و غالباً با هم تفاهم نمی یابند و اصلاً پیدایش جهان با عدم توافق آلهه مورد اشکال

می شود و به فرض وجود هم اداره آن طبق حکمت و مصلحت به اشکال بر می خورد. همین بیان شما گفته می شود این دو الهه هر دو حکیم و عالم و صاحب اسماء الحسنی هستند و با همکاری و تفاهم با یکدیگر بدون تمنع و تخالف به قول شما به نحو احسن جهان را اداره می کنند و بنابراین لازم لاینفک تعدد اله فساد عالم نیست. یعنی تمنع و تخالف بین الهین ضروری نیست. لذا بعضی گفته اند حجت مورد اشاره در آیه اقناعیه و ملازمه عادیه است. فان العادة جارية بوقوع التمانع و التغالب.

جواب این است که تمنع و تخالف الهین اگر خارجاً فعلیت نیابد و توافق و تفاهم تحقق و فعلیت داشته باشد بالذات ممکن الوقوع است هر چند بالغیر و حفظاً للحکمة و المصلحة و دفعاً للمفسدة ممتنع الوقوع باشد. در این صورت که تمنع ممکن الوقوع باشد به فرض وقوع یا مراد هر دو و یا هر یک واقع می شود مثل اینکه احدیما اراده وجود شیء را داشته باشد و دیگری خلاف آن را بخواهد بدیهی است وقوع مراد هر دو محال و اجتماع ضدین و عدم وجود است و اگر مراد آنکه وجود را می خواهد موجود شود لازم آن عجز دیگری و خدا نبودن اوست و اگر عدم شیء است استمرار یابد لازم شود عجز دیگری.

صاحب مجمع البیان در تقریر این دلیل و جواب از آنچه شما مرقوم داشته اید می فرماید: اگر با خدای متعال خدای دیگری باشد باید هر دو قدیم باشند که از اخص صفات است و لازم اتصاف به آن اتصاف به دیگر صفات از قدرت و علم و غیرهما است. بنابراین واجب است که هر دو قادر و عالم و حی باشند و مقتضای اینکه هر دو عالم و قادر باشند این است که به آنچه دیگری بر آن عالم است باشد و به آنچه دیگری بر آن و ضد آن قادر است مثل امامت و احیا و تحریک و تسکین قادر باشد. بنابراین حصول مراد هر دو که فرض این است که ضد مراد دیگر است محال است و عدم حصول مراد هر دو منافی با قادریت هر کدام است و یا مراد یکی از آنها واقع می شود و دیگری مرادش واقع نمی شود پس آنکه مرادش واقع نشده قدرتش منقوض و مسلوب می گردد و فرض الهین

قدیمین قادرین باطل می شود. بنابراین لا یجوز ان یکون الله الا واحداً، غیر از وحدت اله، تعدد و تکثر معقول نیست. (1)

و اگر گفته شود که بین آن دو تمانع و تخالف واقع نمی شود و به تفاهم و توافق عمل می نمایند، جواب این است که کلام در صحت تمانع است نه در وقوع تمانع و صحت تمانع برای اثبات توحید کافی است. زیرا با صحت تمانع لابد باید احدهما متناهی القدرة باشد پس آنکه غیر متناهی القدرة است الله است.

در خاتمه مخفی نماند که ادله بر توحید متعدد است و حتی به مثل وحدت عالم به وحدت صانع نیز استدلال شده است و اگر باز هم کسی مثل همان اشکال دلیل تمانع را مطرح کرد که اگرچه وحدت عالم دلیل بر وحدت خالق عالم است ولی با آن نفی وجود قادر دیگر بر خلق که از اعمال قدرت کناره گیری کرده باشد نیست و چه مانع دارد که خالق و رازق و فاعل و مرید و محیی و ممیت یکی باشد ولی دیگری که قادر بر این افعال نیز باشد، همه را ترک کرده باشد جوایش همان است در مرحله اولی و من حیث الذات این تعدد محال است و این گونه تعطیل نسبت به ذات واجب الوجود له الاسماء الحسنی معقول نیست و اختصاص احدهما به امر خلق و رزق و انزوای دیگر از قبیل ترجیح بلا مرجح است و بطلان این احتمالات به خودی خود واضح است. "وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ". (2)

همانطور که معلول و مصنوع و مخلوق دلیل علت و صانع و خالق است عدم معلول نیز دلیل عدم علت است اگر چه ما ربط حادث را به قدیم مثل ربط معلول نمی دانیم ولی صدور فیض خلقت و ظهور همه اسماء و صفات جمالیه و جلالیه و خلاصه کمالیه ذاتیه

ص: 12

1-5. (1). تفسیر مجمع البیان، 4/43 چاپ مکتبه العلمیه الاسلامیه.

2-6. (2). سوره مؤمنون، آیه 117..

همه از واجب الوجود واجب الظهور می باشند و عدم ظهور آن از غیر الله دلیل بر عدم غیر الله است.

راه شناخت بهتر خداوند

س 6. برای شناخت بهتر خداوند با توجه به اجتماع امروز چه راهی را پیشنهاد می فرمایید؟

ج. تفکر در آیات خدا و آفرینش آسمان و زمین این اصناف بی شمار و مخلوقات و عجایبی که در آنها نهفته و مناسبتهای آنها با یکدیگر و تناسب آنها و تناسب اعضا و اجزای آنها و نظامات و اموری که اگر بشر میلیونها سال عمر داشته باشد از احصاء و شمارش آنها و از رسیدن به تمام اسرار آنها عاجز و ناتوان است همه موجب افزایش معرفت انسان به علم و قدرت الهی است در این آیات تأمل کنید و راه تکمیل معرفت را از آن بیابید:

"إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ". (1)

از خداوند متعال مسئلت می نمایم که از انوار معرفت خودش و معرفت پیامبر بزرگوارش حضرت محمد صلی الله علیه وآله، انمه معصومین علیهم السلام که همه ابواب معرفت او می باشند دلهای ما را روشن و منور فرماید.

ربنا اتمم لنا نورنا و ارزقنا ایمانا تباشر به قلوبنا برحمتك یا ارحم الراحمین و صل علی محمد و آله الطاهرین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

ص: 13

س 7. جهان بينی و عقیده يك مسلمان را برای ما تبیین فرمائيد.

ج. جهان از تمام عناصر و اتمها و آنچه در زمین است از انسان و جنبنندگان ديگر و گياهان و معادن و سنگها و درياها و اقیانوسها و ستارگان و کرات ديگر از ماه و آفتاب و منظومه ها و کهکشانها و ... همه يك واحد و پديده به هم مربوط و وابسته اند. همانطور که وجود هر فردی از انسان با اشتغال بر مليونها سلول و گلبول و استخوان و گوشت و مغز و چشم و گوش و دست و پا و زبان و قلب و ریه و ... همه يك واحد و هر يك از این اجزاء نیز به نظر استقلالی واحدی مشخص هستند. اما در واحد بزرگتر که وجود انسان است همه به هم مربوط و منضم و پیوسته اند جهان نیز که مشتمل بر ميلاردها و ميلاردها واحد كوچك و بزرگ و ریز و درشت است نیز يك واحد و همه به هم ضمیمه و مربوط و با هم پیوسته و از هم جدا نیستند و همانطور که هر يك از این واحدها پديده هستند و گذشته آنها بی ابتدا و آغاز نبوده است. کل عالم نیز پديده واحد است و مثل ميلاردها پديده های اجزاء خود آغاز و ابتدا و انجام دارد.

بدیهی است این پديده واحد نیز خود به خود پديد آمده است چون بر حسب قانون علیت هر پديده ای وجودش مستند به علتی است و نه خودش به کلیتش و نه به افراد اجزانش خود را پديدار نکرده و بوجود نیاورده است چون لازم می شود که پديده پیش از پديدار شدن پديد شده باشد و در عین حال پديده نباشد تا خود را پديد سازد و خلاصه لازم این حرف جمع بین وجود و عدم، هستی و نیستی در حال و زمان واحد خواهد بود که عقلا محال است و هم ممکن نیست که هیچ يك از اجزاء این پديده، پديد آورنده کل آن باشد چون لازم شود که این جزء پديد آورنده خود باشد پس باید پديده باشد تا خود را پديد آورد و باید پديده نباشد تا پديد آورده شود باز هم در آن واحد هم باشد و هم نباشد.

علی هذا حکم تمام اجزاء که پدیده هستند- و چنان که گفتیم در تمام جهان پدیده های کوچک شبیه پدیده های بزرگ اند- بر کل عالم که واحد بزرگ و پدیده است جاری است و پدیده خاصیتش چنان که در میلیارد و میلیاردها پدیده ها می بینیم پدید آمدن است و بی آغاز و ابتدا نیست و لذا کل عالم و واحد بزرگ پدیده ها باید از خارج خود، پدید آورنده داشته باشد و آن همان چیزی است که به آن خدا و آفریننده می گویند.

و بنابراین جهان بینی تمام عالم هستی به دو واحد تقسیم می شود که یکی اصل و دیگری فرع است. یکی خالق و دیگری مخلوق و یکی پدیده و دیگری پدید آورنده، یکی غیب و دیگری ظاهر، یکی مرکب از واحدهای کوچک و بزرگ بی شمار و یکی بسیط و بی جزء و منزله از مشابهت به واحد فرع.

این حقیقتی است که قرآن کریم در يك آیه کوتاه آنرا بیان کرده می فرماید:

"أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ". (1)

این خداست که فطرت انسان نیز به او گرایش دارد و می خواهد به او اتصال پیدا کند چون می بیند این واحدهای کوچک و بزرگ که واحد جهان از آن تشکیل شده مثل خود جهان از خود صاحب چیزی نیستند و قدرت و اختیاری که بتوان به آنها اعتماد نمود از خود ندارد و خصوصاً در هنگام ناچاری و ناامیدی از وسایل ظاهری انسان دلش به صاحب این واحد جهان متوجه می شود و به او ملتجی می گردد هیچکس در هر حد از علم و اطلاع باشد نمی تواند به طور جزم وجود او را انکار کند و در موارد سخت به او پناهنده نشود.

این خدا بر آورنده حاجات آمرزنده گناهان صاحب عفو و بخشش و مهربان تر از همه به همه و آگاه از حال همه است دعای هر کس او را بخواند می شنود و هر کس به او انس بگیرد و در ضمیر و وجدانش به او نزدیک شود و با او مناجات کند، با او انس می گیرد و

ص: 15

به او نزدیکتر و نزدیکتر می شود و همه اوصاف جلال و جمال و کمال برای او ثابت است.

وحی و پیام های آسمانی و الهی

این خدای یگانه بوسیله افرادی از بندگان پاک و خالص و مخلص خود همه بندگان را به سوی خود و راه راست هدایت کرده است پیغمبران او پیغامشان متضمن خیر و سعادت همگان است آنها مردم را به پرستش خدا و ایمان به یگانگی او و انجام کارهای نیک مثل راستی و درستی و امانت و عدالت و احسان به همه و خیر خواهی برای همه افراد بشر و یاری دادن به دیگران و همکاری در کارهای خیر و یاری مظلومان و مهربانی به کودکان و زیر دستان و احترام از سالمندان و پیوند با خویشاوندان و اطاعت از قانون و تواضع و فروتنی و ترحم حتی به حیوانات و تعلیم و تعلم و تربیت اولاد و خلاصه به تمام مکارم اخلاق دعوت کردند.

کامل ترین نسخه این دعوت کتابی است که پیامبر خاتم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به اسم قرآن مجید از جانب خدا برای مردم آورد. کتابی که در آن همه هدایت های لازم اجتماعی و فردی و سیاسی و اخلاقی در اختیار بشر گذاشته شده است کتاب وحی و کتاب خدا است.

دعوت اسلام

دینی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله آن را آورده و به آن نامیده شده، اسلام است. یعنی تسلیم خدا بودن و فقط احکام و فرمان خدا را پذیرفتن و از آن اطاعت کردن. این دعوت از ناحیه عقیده دعوت به اعتقاد به خدای یگانه و یکتا و پیامبران و فرشتگان و کتاب های آسمانی و دعوت به معاد یعنی عالم دیگر و بازگشت به زندگی برای گرفتن پاداش کارهای خیر و کیفر اعمال زشت است.

در عقیده به معاد برای بشر حیات و زندگی در این دنیا و تحمل زحمات و دشواریها و رنجها و دردها و بیماریها مفهوم صحیح پیدا میکند و او را امیدوار می سازد که خدا جهان را به لغو و عبث نیافریده. این همه اوضاع محیر العقول و وجود این انسان با این استعداد و نبوغی که می تواند همه چیز را مسخر خود نماید پوچ و بی محتوی نیست. بشر در این دنیا برای انجام وظایف بزرگی آمده و بسوی مقصدی بسیار عالی در سیر و تکامل است هرگز به مرگ سیر او تام نمی شود چنان که هنگام انتقال از عالم رحم به دنیا چیزی از او کاسته نشده بلکه زمینه ظهور استعدادها و قوای نهفته و غیر مرئی وجود او فراهم شد.

امامت و رهبری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

از جمله امور اعتقادی که اسلام به آن دعوت کرده است این است که بعد از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله رهبری و هدایت او بوسیله امامان و پیشوایانی که دوازده نفرند و در فضایل و صلاحیت های اخلاقی و علمی ممتاز و کامل تر از همه بوده و هستند استمرار می یابد. اگر چه آنها پیغمبر و صاحب وحی نیستند ولی مبین دعوت قرآن و نگهبان دین از تحریف هستند و هم آنان از سوی خدا واجب الطاعه و صاحب الامر می باشند.

اول این دوازده نفر شخص دوم عالم اسلام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است و دوازدهمین آنها حضرت مهدی موعود حجة بن الحسن العسکری علیه السلام است که زنده و از انظار غایب است و برای اصلاح جهان و برقرار کردن عدل جهانی و تشکیل نظام جهانی اسلام به امر خدا در موقع مقتضی ظهور خواهد کرد.

اسلام از ناحیه عمل و اخلاق مشتمل است بر عالی ترین تعالیم و احکام در همه جوانب حیات انسانی که هم اکنون بعد از چهارده قرن زنده و جامع و کافی است. تعالیم بهداشتی و حفظ الصحة و نهی از فحشا و قمار و میگساری و سائر محرّمات همه جالب و مصونیت بخش جامعه از بسیاری از بیماریها و مفسدات و تجاوزات و دشمنیها و خونریزیها و امنیت آفرین است.

همه اشخاص بی غرض و نظر از غیر مسلمین که پیرامون اسلام تحقیق و کاوش نموده اند راجع به تمدن اسلامی و حقوقی که در اسلام برای انسان و برای زن و مرد مقرر شده و در آن برابری همه در مقابل قوانین و لغو امتیازات نژادی و زبانی و جغرافیائی و فقر و توانگری و غیره رعایت شده است، صریحاً به کار سازی احکام اسلام برای اداره جهان امروز و بعد از امروز اتفاق دارند.

در این دین استعجاب و استکبار و استعلا رسماً و صریحاً لغو و ممنوع شده است و همگان را به قرار گرفتن در خط آزادی برابری و برادری دعوت کرده است که نمونه هائی از این تعالیم را در این آیات و احادیث می خوانید:

" قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ." (1)

" اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقَاكُمْ." (2)

" تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ." (3)

" اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ." (4)

" وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ." (5)

ص: 18

1-9. (1). سوره آل عمران، آیه 64.

2-10. (2). سوره حجرات، آیه 13.

3-11. (3). سوره قصص، آیه 83.

4-12. (4). سوره نحل، آیه 90.

5-13. (5) 5. سوره فصلت، آیه 34..

در حدیث از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که

«لا فضل لعربی علی عجمی و لا لأبیض علی أسود» (1).

حدیث دیگر »

بران لیس فوقهما بر: الایمان بالله و النفع لعباد الله و شران لیس فوقهما شر: الشرك بالله و الضر لعباد الله» (2).

در بخش پرستش خدا و عبادات این دین بر اساس خلوص نیت و یکتاپرستی دستورات عبادی مهم آن در درجه اول نماز است و سپس روزه و حج و برنامه های دیگر که در عین عبادت همه متضمن تعلیمات تربیتی و اجتماعی و سیاسی و تجلیگاه برادری و برابری و وحدت اسلامی و انسانی و بالخصوص نسبت به نماز در قرآن مجید تأکید بسیار شده است که باید شخص مسلمان این رابطه خود را با خدا حفظ نماید و در واقع در اوقات نماز به حضور خداوند متعال مشرف شود.

آیات قرآنی و هزارها حدیث در زمینه تعالیم متعالیه و دستورات سازنده مکتب بسیار است پیرامون هر يك از این مطالب عقیدتی و عملی صدها و بیشتر کتابهای علمی، اجتماعی، اخلاقی - حقوقی - سیاسی نوشته شده. کتابهای تفسیر قرآن مجید با آن همه حجم که در مجلدات متعدد نوشته شده و کتابهایی که در شرح احادیث شریفه است کتابهای فقه، و اخلاق و سیره همه و همه پیرامون این مطالب و مطالب عالی دیگر است و هر گونه توضیحات کافی برای برنامه زندگی بشری در این کتابها داده شده است. مخصوصاً در کتابهای دعا به زبان دعا در کاملترین مدرسه تربیتی اسلام وارد می شویم و در این مدرسه است که انسانهای ممتاز و پاک و مخلص تربیت و ساخته می شوند.

خداوند همه گروندگان به اسلام را بر آن ثابت بدارد و التزام و تعهد ما را در عمل بسیار نموده و ما را به راه راست که راه نجات از حیرت و سرگردانی و فساد و فحشاء و

ص: 19

1-14. (1) 6. الاستغاثة، 30/1.

2-15. (2) 7. تحف العقول، 35..

بی رحمی و بی ایمانی است هدایت فرماید. و السلام علی من اتبع الهدی و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

پیرامون کتاب الانسان الكامل نوشته عزیز الدین نسفی

س 8. با عرض سلام و تشکر از همه دست اندرکاران سایت، امیدوارم که خداوند متعال به شما قوت و اراده خالصانه عطا نماید. چندی پیش مطلبی را از سایت شما خواندم که در آن شخصی درباره جبر و اختیار و تقدیر و اراده آدمی سؤالاتی را پرسیده بود، البته جواب بسیار صریح و روشن بود ولیکن خواستم اگر این شخص مایل باشند مطالعه بیشتری در این مورد داشته باشند کتابی را با عنوان الانسان الكامل نوشته عزیز الدین نسفی، عارف (قرن هفتم) که در سال 1377 انتشار یافته است را معرفی کنم که بنده نیز این کتاب را مطالعه کرده ام و از این کتاب درس های آموزنده ای فرا گرفته ام، کتابی است بسیار آموزنده و راهنما، با آرزوی توفیق روز افزون خدا نگهدار.

ج. توجه شما به تحقیق و بررسی شایان تقدیر و تحسین است خداوند متعال ابواب هدایت را بر روی شما مفتوح و به وعده

«والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سلینا

« شما را به راه هایی که موصل به مطلوب است هدایت فرماید.

راجع به کتاب «الانسان الكامل» نسفی شاید به مطالب فصل سوم و چهارم از رساله دوم آن نظر دارید؛ متأسفانه جبر کامل و نفی مطلق اراده و اختیار از آن استفاده می شود که خلاف صریح قرآن مجید از بسمله سوره فاتحه الكتاب تا آیات کریمه سوره «الناس» است. همه روایات که مثل آیات دلالت بر وعد و وعید و بشارت و انذار و امر و نهی و دعوت به تفکر و تعقل و بعث رسل و انزال کتب و هدایت و ضلالت و نسبت افعال به عباد دارند، این را رد می نماید. در این نامه غرض مطرح کردن اصل موضوع و بیان

حقیقت «امر بین الامرین و منزلت بین المنزلین» که از مکتب اهل بیت علیهم السلام یگانه مکتب مصون از خطا وارد است، نیست فقط اشاره و تذکر است.

حقیر از این یادآوری جنابعالی چنین فهمیدم که در عالم معارف اعتقادی اهل مطالعه می باشید، لذا لازم دانستم که راجع به هویت این کتاب و امثال آن از کتب به اصطلاح عرفا آنچه علی العجاله و به طور اختصار به نظر می رسد به عرض برسانم:

این کتاب علاوه بر آن که مشتمل بر بعضی تناقضات است در استفاده از آیات قرآن مجید و روایات، مرتکب خطاهای بزرگ شده و نصوص و ظواهر آن ها را به خلاف مدلول آن ها که در همه تفاسیر معتبر است تأویل و معنی می نماید و در الهیات قائل به وحدت وجود و مطالب باطل دیگر است و در سائر عقاید هم گرفتار انحراف شده است و در آن حتی مثل عقیده فاسده تناسخ و عقایدی که از اسلام بیشتر از دوری خاور از باختر فاصله دارد مطرح گردیده و یک سلسله از مطالب آن هم صرف ادعا است.

روی هم رفته اگر چه گاه کلمات و سخنان و اشعاری دقیق و دل پسند و دعوت به تسامح و تساهل دارد در اصل بر مشرب اسلام و دعوت قرآن نیست و مع ذلك- مثل هر کتاب از این قبیل - خالی از مطالب مقبول و معقول نیست اما ترویج و حتی مطالعه آن برای بعضی افراد خطرناک است.

اشتغال به کتاب ها شخص را از تمسک به هدایت های قرص و محکم کتاب و سنت باز می دارد و موضع گیری های افراد را در برابر اهل باطل ضعیف می سازد. نمی توان تلاش مستشرقین مثل ماریژان موله یا کربن را برای نشر این کتاب ها و ترویج و تعظیم آن ها بی غرض و مرض دانست. خداوند متعال همه ما را به صراط مستقیم، صراط قرآن و هدایت اهل بیت علیهم السلام هدایت فرماید.

حقیقت وحی چیست؟ چرا پیامبران از ملائکه نیستند؟

س 1. حقیقت وحی چیست؟ ما که حقیقت وحی را نمی دانیم چگونه پیامبران را تصدیق نمائیم؟

چرا خداوند ملائک را مستقیماً برای هدایت انسانها نفرستاد؟

ج. در جواب این سؤال باید توجه داشته باشیم که این پرسش فقط برای تکمیل معرفت، و آگاهی بیشتر به حکمت الهی می تواند بجا باشد و بصورت اعتراض و به عنوان حق سؤال داشتن، منطقی و قابل توجیه نیست زیرا خداوند متعال عز اسمه مسئول کسی نیست و همه مسئول او می باشند "لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ" (1) که از این جمله- انشاء باشد یا اخبار- عدم صحت سؤال از افعال او استفاده می شود.

گفته نشود که چگونه اخبار است و حال آنکه هزارها مردم به کارهای خدا اعتراض و از وجه افعال او می پرسند.

زیرا در پاسخ گفته می شود بنابر اینکه اخبار باشد مفاد این خواهد بود که سؤال و پرسش حقیقی که سائل بتواند و حق داشته باشد مسئول را در مقام پاسخگوئی و جواب قرار دهد صورت خارجی پیدا نمی کند. بنده کجا و خالق بزرگ جهان کجا (ما للتراب ورب الأرباب).

بلی صورت سؤال که حاکی از جهل و خودخواهی و غرور بشر است پیدا میشود اما این سؤال از شخصی که بر کرسی سؤال نشسته باشد و مسئول را در موقف بازخواست و استیضاح قرار بدهد نیست بشر روی عجز خود یا اینکه می خواهد همه چیز و همه جریانها مطابق هواها و ملائم با طبع او باشد- با اینکه در این امور نیز همیشه تشخیص

ص: 22

او صواب نیست و همان مصداق "عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" (1)- اظهار نظر می کند که البته از حد استعداد عقل و فهم او خارج است و نمی تواند کارهای خدا را زیر سؤال ببرد.

ولی برای ازدیاد بصیرت و معرفت و کسب ایمان و یقین بیشتر پرسش و سؤال جائز است و در حدیث است: «

ان دائکم الجهل و دوائکم السؤال».

سؤال برای دانستن و آگاهی موجب رفع پرده های جهل و نادانی می شود.

پیغمبران خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از سؤال افرادی که در مقام کسب علم و معرفت بودند استقبال می کردند و بیشتر بدون سؤال مطالب مهم را مطرح می فرمودند و حقائق عالی را بیان می کردند.

همه وظیفه دارند که از علماء و بزرگان و از رجال الهی بپرسند و به وسیله سؤال از آنها پرده های جهل را از پیش روی خود بردارند آن بزرگواران نیز در کمال شفقت و مهربانی آنچه را در حقایق علمی و معرفتی باید بیان کنند بیان فرموده اند و از همگان دستگیری نموده اند و چنان که در عالم تکوین و اعطاء نعمتهای مادی قدم به قدم بشر جلو برده شده هر لحظه و هر دم مشمول نعمتی جدید و رحمتی تازه واقع شده است در این مورد نیز جهل ما را مرتفع و به رفع پرده های جهل و نادانی از دلها همت گماشته اند. و چنان که جسم ما را غذا روزی فرموده اند روح ما را نیز غذا بخشیده و همه از فیض رزاقیت خدا در امور مادی و معنوی بهره مند می باشند. وقتی اینگونه سؤال ها با اینگونه بینش مطرح شد جوابهای شافی و کافی از آن دریافت خواهد گردید.

و اما اصل این سؤال ظاهراً به چند جهت پیش آمده است:

ص: 23

یکی اینکه ربط انسان را با خدا با ملاحظه حال خود و قیاس بخودشان و سائر افراد عادی نمی توانستند باور کنند و چگونگی حقیقت این ربط و حقیقت وحی بر آنها پنهان بود چنان که بر دیگران نیز پنهان است.

دوم اینکه گرفتاری انسان را به عوارض عالم طبیعت بویژه نیازمندی های مشترك بین انسان و حیوان مثل خوردن و نوشیدن و خوابیدن و غیر آن را مناسب با مقام رسالت و سفارت الهی نمی دانستند.

قرآن از قول آنها می فرماید "مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ" (1) اینان گمان می کردند که باید پیامبران در این عوارض با دیگران فرق داشته باشند و غذا و خوراکشان مادی نباشد یا خوراکیها و نوشیدنی های خاصی باشد که افراد عادی به آن دست نیابند لذا چنان که قرآن مجید می فرماید می گفتند "مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ" (2) یعنی این نیست مگر بشری مانند شما می خورد از آنچه شما می خورید و می نوشد از آنچه شما می نوشید.

چنانکه برخی از اینها که سطح فکر پائین تر داشتند گمان می کردند اولی و سزاوارتر به پیامبری زورداران و متنفذین و رؤسای قبایل و مترفین و متنعمین می باشند لذا می گفتند: "لَوْلَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ" (3) اینان به معیارهای واقعی و اینکه ارزش انسان به فضایل نفسانی و کمالات و صلاحیتهای معنوی و اخلاقی است توجه نداشتند.

سوم، مخالفت با پیامبران بود که چون می دیدند در برابر دعوت آنها حرفی ندارند و نمی توانند دعوت آنها را رد کنند و یا معجزاتشان را انکار نمایند این شبهه را می آوردند و

ص: 24

1-18. (1). سوره فرقان، آیه 7.

2-19. (2). سوره مؤمنون، آیه 33.

3-20. (3) 2. سوره زخرف، آیه 31..

شاید این آیه شریفه "إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا" (1) مثال همین مردم بوده است چنان که از این آیه "أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنْآ إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ" (2) هم استفاده می شود که انگیزه آنها استکبار و گردنکشی بوده است.

در حالی که در همه جا و همه جوامع رسم متابعت از بشر متدوال بود و همه رؤسای قبایل متبوع بودند در مورد رسولان خدا می گفتند آیا يك نفر بشری از خودمان را متابعت کنیم. معلوم است این کلام گفتار رؤساء بوده است که رسالات انبیاء را با استضعاف و استبداد خود منافی می دیدند.

به هر صورت هر کدام از این جهات منشاء این اشکال باشد ما از آن چند جواب می دهیم:

1. درك نکردن حقیقت وحی و چگونگی ربط انسان با عالم غیب دلیل عدم امکان و وقوع این ربط نمی شود این يك اتصال است و يك ربط است که حاصل می شود و رسالات انبیا بر آن دلالت دارد و معجزاتشان نیز گواه آن است.

ما می بینیم در خواب گاه انسان با گذشته و آینده و شرق و غرب مرتبط می شود و فواصل زمانی و مکانی از میان می رود و معلوماتی انسان کسب می کند اما چگونگی این ربط و اتصال و حقیقت آن نامفهوم است اما نمی توانیم اصل این اتصال را منکر شویم.

وحی و ارتباط نبی با عالم غیب ثابت است اما حقیقت آن بر بشر معلوم نیست بنابراین نمی توان این ارتباط را چون برای همگان و اکثریت اتفاق نمی افتد یا چون حقیقت آن بر ما مکتشف نیست انکار کرد. ربط انسان با عالم غیب هم مثل مسئله ربط حادث و قدیم است که هست اما چگونه است؟ حقیقت آن بر ما نامعلوم است.

ص: 25

1-21. (1) 3. سوره ابراهیم، آیه 10.

2-22. (2) 4. سوره قمر، آیه 24..

اگر بگویند ما این ربط را قبول داریم اما برای غیر انسان از ملائکه امکان پذیر است و لذا بسیاری از آنان می گفتند ملائکه باید این ارتباط و سفارت را عهده دار باشند.

جوابش این است که ملائکه نیز مثل انسان مخلوق هستند و ارتباط آنها با عالم اعلی از خودشان مثل ارتباط انسان برای ما متصور نیست

ان الملا الاعلي يطلبونه كما يطلبونه انتم

(1)

علاوه بر اینکه ارتباط بشر با ملائکه نیز يك امر غیر عادی است و حقیقت آن نیز نامفهوم است خواه یکفرد به عنوان رسول با آنها مرتبط شود و خواه تمام افراد با همه یا یکی از آنها که حامل وحی می باشند ارتباط پیدا کنند مگر اینکه ملائکه در عوارض و مقومات انسانی ظاهر شوند که در اینصورت باز هم ارتباط انسان با عالم غیب خواهد بود.

حاصل اینکه این عدم درك حقیقت وحی و اختصاص آن به افراد نادری که انسان مافوقند نه مافوق انسان، صحت رسالت و سفارت بشر را از جانب خدا نفی نمی نماید.

2. ملائکه اگر ملك باشند و بنا باشد با حفظ همان جهات ملکوتی خود اداء رسالت نمایند ارتباط آنها در عالم ظاهر و شهادت با هر انسانی ممکن نیست مگر اینکه واجد لباس بشری و خصایص انسانی گردند که باز اشکال عود می کند و لذا در قرآن مجید می فرماید: "وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ [24]

و اگر بگویند فرشته بطور پنهانی با هر کس ارتباط پیدا کند و وحی را به او برساند، جوابش این است که این موجب هرج و مرج می شود زیرا هر کس ممکن است سخنی بگوید و ادعائی کند و آن را مستند به وحی خاص به خود بشمارد و مفسد و معایب دیگر از آن پیدا خواهد شد.

ص: 26

3. فرستادن پیغمبران بدیهی است برای راهنمایی بشر است باید تا ممکن است این برنامه چنان پیاده شود که این غرض بیشتر و بهتر فراهم شود و الا نقض غرض خواهد شد.

بدیهی است که فرستادن پیغمبر از جنس خود مردم از جهات ذیل برای تامین این غرض مناسبتر است:

الف- پیغمبران علاوه بر آنکه رسالت خدا را می رسانند با عمل نیز مردم را راهنمایی و شخصا رسالتی را که دارند در بین مردم پیاده می نمایند تا رفتارشان نمونه عملی و الگو باشد و این مقصد با اینکه از جنس خود بشر باشند و عوارض و حوائج بشری را داشته باشند امکان پذیر خواهد بود.

مردم دوست می دارند نمونه های عملی را ببینند و افراد صالح و شایسته و فداکار اگرچه حرف کم بزنند با عملشان بیشتر مردم را تحت نفوذ خود و رهنمودهای خود قرار می دهند چنان که می بینیم یکی از علل عمده پیروزی سریع و گسترده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همان اخلاق حمیده و التزام آن حضرت به عمل به احکام خدا و نظامات اسلام بود.

ب- برگزیدن پیغمبر از خود مردم موجب انس و گرایش مردم به او خواهد شد و بین او و دیگران يك حال عادی و روابط عادی برقرار می شود با آنها معاشرت و مجالست می نماید و از آنها همسر می گیرد و... در حالیکه اگر از ملائکه باشد این فائده که اسوه و نمونه باشند وجود پیدا نمی کند.

در قرآن مجید می فرماید:

" وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا" (1)

در این دو آیه به این نکته مهم اشاره شده است که باید پیغمبر از خود جامعه باشد و اگر در زمین فرشتگان مسکن داشتند برای آنها از ملائکه پیامبر می آمد.

ص: 27

هم چنین می فرماید: "هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ" (1) و بلکه منت بر مؤمنین می گذارد که می فرماید: "لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ" (2) و در آیه دیگر می فرماید: "لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ" (3).

بنابراین وقتی در بین انسانها افرادی باشند که شایسته مقام رسالت و تحمل وحی و سفیر خدا بودن و وساطت بین خدا و خلق را داشته باشند حکمت خدا اقتضا می نماید که پیامبران خود را از میان خود انسانها برگزینند و اگر از غیر انسانها و از فرشتگان باشد فوائد مهمی که در بعثت انبیاست تأمین نمی شود.

اگر تمام لشکرهای دنیا و جنود غیبی بر سر بنی امیه ریخته بودند این چنین که حسین علیه السلام با امتناع خود از بیعت با یزید و قبول آن همه مصائب، آنها را پایمال کرد و شکست داد، یزیدیان رسوا نمی شدند و شکست نمی خوردند و این چنین حق ظاهر و باطل آشکار نمی گردید.

چرا هیچ زنی به عنوان پیامبر مبعوث نشده است؟

س 2. چرا خداوند متعال از 124000 پیامبر خود عده ای را زن قرار نداد تا زنان هم به راحتی و بدون پرده بتوانند سؤالات و مشکلات خود را حل کنند؟

ج. اولاً این پرسش بگونه ای دیگر در عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطرح شد: چرا قرآن بر دو نفر از- باصطلاح- بزرگان و عظمای عرب نازل نگردیده که چنین و چنان شود؟ و وجه اختصاص آن به شخص محمد بن عبدالله که آن مال و ثروت و ریاست ظاهری را ندارد چیست؟

ص: 28

1-26. (1). سوره جمعه، آیه.

2-27. (2). سوره آل عمران، آیه 164.

3-28. (3). سوره توبه، آیه ..

بدیهی است اگر خدای متعال در جواب آنها حکمت های بزرگ و شرائط و صلاحیتهای موجود در شخص رسول الله صلی الله علیه وآله و اسرار و جهاتی را که جز خدا بر همه آنها احدی مطلع نبود برای آنها می شمرد، هم کلام بسیار طولانی و وسیع می شد و هم آنها که در آن محیط جاهلیت و افکار کوتاه و اعتبارات موهوم گرفتار بودند از درک و قبول آن عاجز بودند، لذا جواب شافی و کافی و مختصر آن اینست که "اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ" (1) خدا داناتر است که در کجا (و چه محل و قلبی) رسالت خود را قرار دهد.

و به عبارت دیگر "إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" (2) خدا می داند و شما نمی دانید. بدیهی است که هر فرستنده ای فرستاده و رسولی می فرستد که خود از دیگران به تعیین او برای مقصدی که دارد آگاهتر است، تا چه رسد به اینکه فرستنده خداوند متعال و رسول و فرستاده شده رحمة للعالمین باشد.

بنابراین وظیفه آنان که این پیام آور عزیز بسوی آنها از جانب خدای جلیل آمده اینست که از او استقبال کنند و پیام خدا را از زبان او بگوش جان بگیرند و بشنوند و بکار بندند و به این عذرها که چرا این آمد و آن نیامد، وقت و عمر خود را تلف ننمایند و هشدارهای خدا را در نظر بگیرند.

جواب از این سؤال شما در اصل، همان جواب قرآن است که (خدا بهتر میداند که چه کسی را به رسالت خود انتخاب کند) از هر جنس و از هر قبیله و از اهل هر سرزمین که انتخاب فرماید، همه باید از او استقبال کنند و بدانند که اگر گزینش دیگری بصلاح رسالت و تبلیغ و هدایت آنها بود، حتماً خدا او را برمی گزید و این اصلی است که مکرر در قرآن بر آن تأکید شده است.

ص: 29

1-29. (1). سوره انعام، آیه.

2-30. (2). سوره نحل، آیه 74 ..

شرائط ادب بنده که در ذات خود جاهل است و «إِنَّمَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ» (1) زبان حال او است در برابر خداوند "عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ" (2) "وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" (3) اینست که اگر اهل معرفت باشد، و به درجه ای از مقام بینش و بصیرت رسیده باشد همان جواب "اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ" (4) را که مشحون به تنبیهات است دریافت کند و زبان به تسبیح و تهلیل و تجلیل و تقدیس بگشاید.

مع ذلك با عذرخواهی کامل و تقاضای عفو و بخشش از درگاه خداوند علیم و قدیر عرض می کنم که یکی از امور مهمه ای که از دعوت انبیاء و مخصوصاً قرآن مجید استفاده می شود اینست که زن و مرد را با هم و در کنار هم و به صورت يك واحد قرار داده و خطابات قرآنی چه آنها که "يَا أَيُّهَا النَّاسُ" است و چه آنها که "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" است فراگیر هر دو و خطاب به هر دو است.

غرض این است که برخلاف فرهنگی که امروزه در جامعه ما ترویج می شود که مرد و زن را در برابر هم و معارض یکدیگر قرار می دهد و گمان می کنند که هر کجا و در هر موقف و مکان و محل و شغل که این جنس باشد باید آن جنس هم در آنجا حضور داشته باشد، دعوت اسلام دعوت به واحد شدن زن و مرد و اشتراك خاصی است که در هیچ وجه مشترکی بین مردم جز بین زن و مرد تحت تعالیم عالیه اسلام حاصل نمی شود که می فرماید: "هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ" (5) "يَا" وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ

ص: 30

1-31. (1). دعای ابوحمزه ثمالی.

2-32. (2). سوره توبه، آیه و 105.

3-33. (3). سوره بقره، آیه.

4-34. (4). سوره انعام، آیه 124.

5-35. (5). سوره بقره، آیه 187 ..

أَزْوَاجًا لَتَسَنَّوْنَ إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً (1) این فرهنگ و این تربیت غیر از تربیتی است که امروزه زنان به اصطلاح روشنفکر و مترقی و غرب زده می خواهند.

تربیت اسلام این دورا چنان می سازد که این نمی گوید چرا من آنجا نیستم و چرا پیغمبر نشده ام و چرا کار بازار و اداره و سروکله زدن با این و آن ووو با من نیست؟

اگر بنا بود برای مردها پیغمبر از جنس خودشان و برای زنها نیز پیغمبر از جنس خودشان فرستاده شود این خود اول جدائی و عنوان این و آن و دوئیت و القاء اختلاف می شد.

از طرفی امر رسالت امری است که در برخی موارد نیاز به داشتن مواضع دشوار و بسیار سخت و خشنی است که زن را برای این مواضع مکلف نمی کنند طرفیت با نمرود و آن مواضعی که حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام داشت، یا طرفیت با فرعون و آن مواضع سختی که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به آن مبتلی شد، یا آنچنان مواضعی که برای حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام پیش آمد و از همه روشنتر مواضعی که برای حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله جلو آمد، آن سرسختیهای که کفار جاهلیت در معارضه با آن حضرت نشان دادند، آن همه آزار و متاعب و مصائب چه قبل از هجرت و چه بعد از آن همه شاهد و گواه صدقی است بر اینکه پیامبران باید از بین مردها انتخاب شوند که به حسب خلقت و طبیعت خود می توانند کارهای سخت را متحمل شوند.

آیا عنایت به بعضی در عالم ذر، منافات با عدالت حق تعالی ندارد؟

س 3. چرا در عالم ذر یا در دنیا خداوند به برگزیدگان خود خصوصاً اهل بیت عصمت و طهارت توفیق تقدم عنایت نموده است که سبب پیشرفت و رسیدن به درجات عالی اخروی است و دیگران محروم مانده اند؟ نعوذبالله این عدالت نیست چگونه پاسخ بدهیم؟

ص: 31

ج. شبهه مذکوره وهم باطل است و منشأ آن عدم توجه به معنای عدالت است اگر چه توضیح مطلب احتیاج به تفصیل دارد که فعلاً فرصت آن نیست ولی بطور اجمال باید توجه داشت که کسی چیزی از خداوند متعال طلب ندارد هر نعمتی که خداوند به انسان مرحمت فرماید تفضلی است و چنانچه به شخصی به جهتی که خود خداوند می داند نعمت بیشتر مرحمت فرماید ظلم به دیگری نیست چون هر يك را بر حسب مصلحت و حکمت آنچه باید عطا فرموده است. والله العالم

چرا خداوند متعال عنایتی را که به ائمه علیهم السلام داشته به ما فرموده است؟

س 4. اگر خداوند متعال عنایتی که به حضرات ائمه علیهم السلام داشت به ما نیز عطا می فرمود از مقام عصمت بهره مند می شدیم پس چرا به ما عنایت فرمود؟ آیا عصمت جبری محذوری ندارد؟

ج. اصلاً اجزاء و اعضاء يك پدیده يك انسان يك حيوان يك مورچه يك دستگاه يك عالم پهناور آفرینش حق ندارند این سؤال را از خالق و آفریننده و سازنده خود بنمایند. سازنده يك کارخانه که می خواهد کارخانه بسازد برای هر نقطه و گوشه ای از آن جزء مناسب آن را می سازد.

این عالم با این همه میلیاردها میلیارد اجزای كوچك و بزرگ که ساخته می شود يك جزئش مثلاً فلان كهكشان يك جزئش فلان منظومه يك جزئش این زمین يك جزء زمین این کوه و آن کوه و آن دره و اقیانوس و درخت و معدن و انسان و حیوان و اتم ها و ... است و انسان با میلیونها و میلیونها اجزای كوچك و بزرگ سر و گوش و چشم و دست و پا و غیره.

کمال آفرینش این عالم به این است که این اجزاء و اعضاء، هر کدام باشند و در جای خود، اگر بنا باشد همه يك چیز باشند انسان همه اش دست باشد یا حیوانات همه انسان باشند یا گیاهان و نباتات همه گل یا همه گلها لادن باشند خلقت ناقص و ناتمام می شود

و يك كارخانه اگر همه اش فلان جزء باشد كارخانه به وجود نمی آید. اگر حیوانات كوچك و بزرگ همه بگویند چرا من آن هستم و یا انسان نیستم و انسان بگوید چرا فرشته نیستم؟

جواب این است همه را فرشته آفریدن یا همه را مرد یا زن یا انسان یا همه را در يك درجه از استعداد جسمی و عقلی آفریدن یا همه انواع طیور را نوع واحد آفریدن معنایش انسان نیافریدن و اسب و گاو و گوسفند نیافریدن و خلاصه عالم را به این نظم نیافریدن است و بعبارت دیگر همه را فرشته آفریدن یا جماد را نبات آفریدن یا ماه را آفتاب آفریدن یا همه را محمد و علی و فاطمه علیهم السلام آفریدن دیگران نیافریدن و ماه نیافریدن و عالم نیافریدن است شما را فرشته آفریدن شما را نیافریدن است و همه را در يك شكل و صورت و استعداد آفریدن همه را نیافریدن است نظام عالم به اینکه هر چیزی خودش باشد و همه این اصناف مخلوقات با این نظام باشند برقرار است.

خواننده عزیز در اینجا آن قدر اسرار در ذهن موج می زند که قلم و بیان از تقریر آن ناتوان است.

من گنگ خواب دیده و عالم تمام من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش

بنابراین عالم موجود و انسان با این تشکیلات و این سازمانی که دارد این عالم است عالم ملائکه نیست و عالم معصومین نیست. این عالم به همین کیفیت و نظامی که دارد عالم دنیا است عالم تکلیف است عالم اختیار است کاملترین نظامات در آن برقرار است. باید هم معصوم و هم انسانها و افراد آنچنانی که مورد عنایت و اصطفاء و تایید هستند باشند و در عین حال مکلف و مختار و صاحب میل ها و غرائز طبیعی باشند و هم دیگران باشند. آنها هم چنان نیست که از عنایات خدا محروم باشند که آنها محکوم به گناه و معصیت باشند بلکه آنها نیز می توانند از گناه خود را کنترل کرده و مسلط بر نفس خود باشند.

در هیچ مرحله ای جبر در کار نیست نه معصوم مجبور به اطاعت و عبادت است و نه دیگران مجبور به گناه. اختیار برای همه هست هر چند زمینه اختیار خیر باشد و در بعض موارد و نسبت به اشخاص بلکه شخص واحد به حسب احوال و مقامات فراهم تر باشد. مثلاً در روز عاشورا برای حر چنان که زمینه اختیار شرّ و ادامه همکاری با شمر و عمر سعد فراهم بود زمینه اختیار خیر و انتخاب سعادت شهادت فراهم نبود. کسیکه در چنان ورطه ای مخیر بین مرگ و حیات می شود خود را ناچار با اختیار حیات می بیند اما این حالت او را مسلوب الاختیار نمی نماید لذا توانست با اختیار جانب خیر و سعادت و شهادت را اختیار کند و در لشکر عمر سعد آن کسانی که مثل حرّ، بزرگی گناه مقابله با امام و ولی الله را می دانستند، مجبور بر ادامه همکاری با ابن زیاد نبودند و به اختیار دنیا را بر آخرت و شقاوت را بر سعادت برگزیدند.

حاصل این است که شرایط هر طور باشد مساعد یا مخالف موجب سلب اختیار نمی شود: "إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا" (1) و "فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ". (2)

چرا ما از موهبت عصمت بهره مند نیستیم؟

س 5. خداوند متعال چرا عده معدودی را معصوم و مصون (اعم از گناه و خطا) قرار داده و دیگران (افراد عادی) را از این موهبت بی نصیب کرده است و آیا این لازمه عدل خداوند است؟ و با عدل خدا سازگار است؟

ج. این مسأله بسیار وسیع و دامنه دار است و در همین دو مورد که اشاره کرده اید خلاصه نمی شود، اختلاف حظوظ و برخوردارگی ها از نعمتها، اختلاف عمرها و اختلافات بسیار

ص: 34

1-37. (1). سوره انسان، آیه.

2-38. (2). سوره کهف، آیه ..

دیگر همه زیر این سوال می رود حتی در عالم حیوانات و نباتات و جمادات و ملائکه هم مطرح می شود و در عین حال که علل ظاهریه بسیاری از آنها معلوم و قابل استکشاف است در بسیاری هم تا حال نامعلوم مانده است و بسا که بعد از این هم نامعلوم بماند.

اگر انسان در عالم خلقت و نظاماتی که در آنها برقرار است از اتم تا کهکشانها و در انسان و حیوان و گیاه و همه و همه، فکر و اندیشه نماید و همه را با همه اختلافات که دارند که نباید اختلاف هم گفت ملاحظه نماید، می بیند همه بر اساس يك نظام متقن بر قرار هستند. بسیاری از این اوضاع برای کسانی که از ارتباطات و حکمتهایی که در کل عالم خلقت بکار رفته بی اطلاع باشند مورد سؤال و اشکال باشد. ولی با توجه به يك سلسله قواعد کلی، شخص آگاه در حد دانش و اطلاع خود نظام همه را استوار می بیند نوعی که بهتر از آن برایش قابل تصور نیست. این نظم و کیفیت هم اگر در معرض دید و فهم او قرار نگرفته بود هرگز برایش قابل تصور نبود.

مسأله فراتر از این است که انسان بتواند با بحث در این عمرهای بشری عادی بخشهایی از آن را بطور جامع شناسائی نماید و اگر بعد از تدبیر و تأمل در آنچه گفته شد و برای بشر به دست آمده است از روی کمال تواضع در درگاه خالق هستی (عزاسمه) سجده نماید و به این جمله زیبا و مشحون از معنی و معرفت مترنم شود سزاوار است **ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (1)**.

نظامات هستی بر اساس تقدیر خداوند عزیز حکیم علیم است اندازه گیریهای اوست که همه عقلاء و ملائکه هم از اینگونه تقدیر و اندازه گیری عاجز و ناتوانند و همه به این معنی می رسند که تقدیر اگر چه بسیار بسیار پیچیده و غامض است اگر غیر از این بود زیر سؤال میرفت (ابروی تو اگر راست بدی کج بودی). این اشاره ای بود بسیار مختصر به کل مطلب و سئوالات مشابه در عالم خلقت و در افعال الهی.

ص: 35

اما در خصوص این مورد اولاً چنان که عرض شد اینکه کسی بخواهد يك جریان یا پیش آمدی را خلاف عدل بداند، در صورتی قابل توجیه است که تمام اوضاع و احوال کاینات و ظاهر و باطن و صورت و معنی و روح و جسم و خلاصه کل کتاب تکوین را زیر نظر تحقیق گذارده باشد و همه را دانسته و فهمیده باشد. در غیر این صورت حکم به خلاف عدل بودن يك وضع و يك جزء از کاینات غیر موجه است و بیشتر از يك احتمال ضعیف باقی نمی ماند.

اجمالاً مسأله اصطفا و برگزیدگی در عالم خلقت بین افراد و بلکه انواع از قرآن مجید استفاده می شود و از همه مهمتر اینکه می فرماید: "خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً" (1) هر چه در روی زمین است برای بشر خلق شده است حقیقتی که تصرفات بشر در کاینات و تسخیری که برای او از مخلوقات زمینی و بلکه فضائی فراهم شده بر آن گواهی می دهد.

در اینجا که بشر به این موهبت اختصاص یافته و این همه مخلوقات دیگر و ذوات حیات از آن محروم شده اند چه کسی می تواند بگوید: چرا؟ و چرا همه يك نواخت نیستند؟ همه اسب همه حیوان همه انسان همه به يك شکل واحد آفریده نشده اند؟ آیا در این صورت عالم خلقت چه معنائی می یافت همه درختها يك میوه بدهند و همه جنس واحد باشند همه مورچه و قورباغه و ماهی باشند اینگونه سؤالات اگر در انسان رخنه کند، علامت مالیخولیائی و محرومیت از عقل و استقامت فکر است.

در بین افراد انسان هم خدا بر حسب حکمت خود اشخاصی را برگزیده چنان که از فرشتگان افرادی را برگزیده است اینها پیغمبران و امامان معصوم هستند که آنها را به مقامات و درجات متعدد خصوصاً علوم لدنیه برگزیده است. آدم و نوح و ابراهیم و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین - و مریم مادر عیسی و فاطمه زهرا علیها السلام و بسیاری دیگر را برگزیده است توفیقات و عنایات خاصه ای

ص: 36

شامل حال آنها میشود که هم ممکن است ابتداء عطا شده باشد و هم بواسطه صلاحیت های اخلاقی و افعالی آنها بر اساس آنچه خدا به آن عالم تراست.

چنان که در جواب آنان که در اختصاص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله به رسالت می پرسیدند چون به ظاهر آن حضرت را دارای مکنت ظاهر و اعتبارات دنیایی نمی دیدند می فرماید: "اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (1) خدا می داند که رسالت و پیغمبریش را در کجا قرار دهد و به چه کسی اعطا کند هم چنین خدا میداند که توفیقات و عنایات خود را به چه کسانی عطا فرماید: "وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" (2).

عصمت از گناه و خطائی ز از همین امور است که خدا می داند چه کسانی واجد آن می باشند و آن حال و آن بینش و آگاهی و خودداری از گناه را چه کسانی دارا هستند.

مع ذلك چنان نیست که معصوم ملزم و ناچار به ترك گناه باشد بلکه معصوم هم مثل سائر مکلفین به تکالیف مکلف است و باراده و اختیار کامل خود تکالیف را ادا می کند او هم مثل دیگران قوای نفسانی دارد همه غرائز در وجود او جمع است اما او بر همه مسلط است و همه را به جا و در مورد خود اعمال می کند.

بنابراین در اصل و تکلیف و اختیار همه با هم شریکند آنکه معصوم نیست هم مجبور بگناه نیست می تواند گناه را ترك کند چنان که بسیاری از گناهان را ترك می کند او هم نسبت به بسیاری از گناهان و در بعض موارد حال عصمت و اجتناب از گناه دارد مثلاً بینش دینی او در حدی است که مال مردم را سرقت نمی کند قتل نفس محترمه نمی نماید با محارم خود زنا نمی کند. معصوم این حال قدسی را نسبت به تمام تکالیف و وظایف و بلکه مستحبات و مکروهات دارا میباشد، دیگران هم که معصوم نیستند می توانند حداقل به مراتبی از این عصمت برسند.

ص: 37

1-41. (1). سوره انعام، آیه 124.

2-42. (2). سوره بقره، آیه 216..

باید بدانیم کسی جز خداوند متعال عالم به عصمت اشخاص نیست از این جهت عصمت باید بدلیل عقلی یا نقلی محکم ثابت شود و آن دلیل فقط در مورد انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت است. اما این دلیل مانع از اینکه دیگران هم به مقام عصمت برسند نیست تا اشکال شود که چرا عصمت به آنها اختصاص یافت زیرا جوابش این است که این گوی و این میدان شما هم بیائید معصوم باشید. آنچه ثابت است این است که کلّ نبی معصوم و کلّ امام معصوم و عکس آن که کلّ معصوم نبی و کلّ معصوم امام نیست و خلاصه اراده و اختیار ترك گناه و انجام خیر و صواب برای همه ثابت است و همه مکلف و مختارند و از سوی دیگر اصل تفاوت و تقاضل و اصطفا نیز ثابت است و سرّی از اسرار الهی است که حتی در بین انبیا نیز به حکم " تَلْكَ الرُّسُلُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ " (1) جاری است.

مراتب عصمت

س 6. آیا عصمت دارای مراتب است؟

ج. بلی، ظاهراً مراتب دارد و اعلی المراتب آن همان است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام واجد آن بودند.

آیا عصمت قبل از بعثت هم هست؟

س 7. آیا عصمت قبل از بعثت هم لازم است؟ چرا؟

ج. بلی، لازم و ضروری است و انتخاب اشخاص با سوء سابقه نقض غرض است و از حکیم صادر نمی شود. این حسن سابقه اگر نباشد مورد طعن قرار می گیرند مسأله مسأله ای است فطری و عقلی الان هم در دنیا برای تصدی بعضی از مقامات، سوابق سوء را مانع می گیرند.

ص: 38

س 8. آیا دین زرتشت از ادیان الهی است؟ اصولاً ملاک دین الهی چیست؟

ج. در این که دین زرتشت دین الهی باشد اختلاف است و دلیل محکم از قرآن و روایت بر آن نداریم هر چند احکام اهل کتاب بر آنها جاری باشد.

ممکن است در اصل دین او از ادیان توحیدی باشد و آورنده آن از سوی خدا مبعوث شده باشد ولی تاریخ زرتشت از جهات بسیار مجهول و تاریک است و اگر عقیده به یزدان و اهرمن داشته باشد و فاعل خیر و شر را به اصطلاح متعدد بگوید از شرک سر در می آورد.

ملاک دین الهی این است که دعوت مطابق با اصول عقلانیه و اخلاق باشد و با اعجاز هم الهی بودن آن اثبات شود.

دوران فترت رسالت

س 9. آیا در دوران فترت که حدود 500 سال طول کشید عدم ارسال رسول، نقض غرض نیست؟

ج. "اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ"⁽¹⁾ اولاً بر حسب بعض نظرها در دوره فترت هم اوصیاء انبیاء بوده اند و حجت تمام بوده است و مع ذلك معامله خدا با اهل این زمان مطابق عدل خواهد بود.

ثانیاً ظهور پیغمبر هم شرایطی دارد که تا آن شرایط فراهم نشود که خدا آن را می داند پیغمبر ظهور نمی کند.

ص: 39

س 10. آیا اعتقاد به ولایت تکوینی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام جزء اعتقادات ضروری است؟

ج. برای آگاهی از پاسخ تفصیلی به مطالبی که در کتاب «ولایت تکوینی و ولایت تشریحی» نوشته ام مراجعه کنید.

آیا امی بودن پیامبر نقص است؟

س 11. با توجه به اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بنا به بیان قرآن کریم امی بوده آیا این نقص محسوب نمی شود؟

ج. آنچه مسلم و ثابت است این است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله قبل از بعثت درس نخوانده و استاد و مکتب ندیده بودند و نمی خواندند و نمی نوشتند بعد از بعثت هم سیره آن حضرت بر ادامه این برنامه بوده است ولی در بعض موارد مثل آنچه در جریان آغاز وحی و در هنگام کتابت صلح حدیبیه به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد، خوانده اند.

آیا پیامبر صلی الله علیه وآله معجزه حسی نداشته اند؟

س 12. مستدعی است تفصیلاً درباره این نظریه توضیح فرمایید: «با توجه به اینکه اسلام دین عقل و تفکر است پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معجزه حسی نداشته اند».

ج. برای رفع هر گونه ابهام و اینکه کسی توهم ننماید که پیامبر صلی الله علیه وآله معجزات حسی نداشته به عنوان توضیح عرض می کنیم: در اینکه اسلام پایه عقل و تفکر را بالا برده و دعوت خود را بر اساس عقل و منطق گذارده و با تأکید و اصرار از مردم می خواهد که فکر و اندیشه و تشخیص صحیح را راهنما قرار دهند، شکی نیست. چه بسا اسلام و ایمان آنکه از راه مطالعه و تأمل هدایت

شود و حقیقت دعوت را به واسطه خود آن بشناسد از ایمان کسی که به واسطه يك معجزه حسی که خارج از حقیقت دعوت است ایمان می آورد، ارزنده تر و آگاهانه تر باشد.

شکی نیست که خرافات و موهومات را بسیار و بلکه بیشتر افراد بشر همیشه بجای حقیقت پذیرفته و فکر و ذهن خود را به آن مشغول داشته اند و بسیاری از مردم هم هستند که حتی در کارهای روزمره و امور عادی که طبق اسباب معین جریان دارد، منتظر خرق خادت هستند.

ولی بشر به عالم غیب معتقد است و ماوراء طبیعت را باور کرده است. غیب این عالم را بر این عالم و بر این سلسله اسباب و مسببات عادی و محسوس قاهر و غالب می داند چون همه چیز را از جمله همین اسباب و مسببات را به آن عالم غیب مستند می داند.

غیب مطلق (یعنی خدای جهان) را می ستاید و در برابرش نیایش می کند و ظاهر این عالم را مانند سنگ و کلوخ می بیند که تقدس و احترامی ندارند. هر چیز و هر کس را در صورتی قابل احترام و تقدس می داند که با غیب عالم و عالم غیب ارتباط خاص داشته باشد ارتباطی که درجات و مراتب آن متفاوت است.

دین و مذهب بر اساس ایمان به غیب استوار است که فطری بشر است و اگر ایمان به غیب نباشد دین و مذهب مفهوم ندارد بلکه باید گفت دین و مذهب همان ایمان به غیب است و گرنه در امور محسوس و ظاهر ایمان داشتن و نداشتن مطرح نیست.

این احساس و باور سبب شده است که بشر می خواهد با آنان که بیشتر این ارتباط را دارند آشنا شود و از آنها راه تکمیل ارتباط و برنامه پیمودن و جلورفتن در این راه را بیاموزد. ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه وآله را که در این ارتباط تا حدّ ممکن پیش رفته اند بشناسد و از آنها حقائق غیبی را جو یا شود.

این احساس فطری بشر به عالم غیب، اگر بطور صحیح رهبری نشود سبب می شود که کسانی که در معارف دینی آگاهی ندارند و از انوار هدایت انبیاء استفاده نکرده اند به ارواح مرموز قائل شوند و غیب و ماوراء طبیعت را آنچنانکه باید نشناسند.

این افراد پیدایش هر چیز و هر صنف و نوعی را به يك امر غیر عادی و موجود نامرئی نسبت می دهند بلکه پادشاهان و زورمندان هم بر اساس همین تدین فکری و سوء استفاده از انحطاط فکری مردم، خود را به عالم غیب نسبت داده و از افراد غیر عادی شمرده اند.

در اثر این دو نوع درك (درك صحیح و درك غلط از عالم غیب) خرافات و عقلیات و اباطیل و حقائق در برابر هم قرار گرفته و گاهی در هم آمیخته شدند بطوری که تشخیص و تمیز حق از باطل برای بسیاری دشوار شده است.

از اینجا روشن می شود که اعجاز و معجزه برای جدا سازی حقائق از اباطیل است برای آن که بدون شاهد و دلیل، ادعای کسی را نپذیریم و خبرش را از عالم غیب باور نکنیم.

اصل عالم غیب و وجود خدا با این معجزه بزرگ یعنی جهان خلقت ثابت است و اما ارتباط و اتصال خاص با خداوند- که از آن تعبیر به رسالت و نبوت می شود- نیز باید با معجزه ای حسی یا عقلی ثابت شود.

در بین تمام طبقاتی که خود را به خدا و عالم غیب نسبت داده و مدعی ارتباط با خدا و یا ارواح مرموز شده اند و خود را نماینده ای از عالم غیب معرفی کرده اند، طبقه ای که توانسته اند آن را ثابت کنند و گواه حسی یا عقلی به مردم ارائه نمایند فقط پیامبران بودند که هم خودشان و هم اوصیای آنها با معجزاتی که نشان دادند در واقع با خرافات مبارزه کرده و فکر بشر را آزاد نمودند.

جستجوی اعجاز و درخواست معجزه نه فقط سبب رواج خرافات نمی شود بلکه خرافات را از بین می برد. معجزه برهان است و برهان مؤکدترین و محکم ترین دلیل و گواه است: "فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ" (1).

معجزات و خوارق عادات بر دو گونه اند:

گاهی معجزه امری است که بشر بر آن قادر نیست و بدون مدد غیبی نه بالفعل و نه بالقوه تحت اختیار او قرار ندارد مانند «تبدیل عصا به اژدها» و «ید بیضاء» و «بیرون آمدن ناقه از سنگ» و «بینا کردن کور مادرزاد» و «زنده ساختن مردگان» و بعضی از معجزات دیگر. این گونه امور از مقوله امور مادی نیست ولی اقتدار بشر بر آنها نیز خارج از پرواز گمان بشر نیست.

به بیان دیگر، گاهی معجزه امری است که به وسیله تسبیب اسباب مادی نمی توان آن را محقق نمود چون مسبب اسباب مادی نیست مثل اموری که به آن اشاره گردید هر چند اقتدار بر آنها خارج از شئون بشری نیست و چنان که امکان دارد این امور بدون واسطه بشر محقق شود، به واسطه بشر و اعطاء قدرت این افعال و تصرفات به او نیز ممکن الوقوع است.

و گاهی معجزه امری است که تحت شرائط و تسبیب اسباب از انسان قابل صدور است مثل خواندن و نوشتن و تألیف و تصنیف و اکتشاف و اختراع و صنایع مختلف و تولیدات گوناگون و ایراد خطابه های علمی و دقیق و دادن برنامه های پزشکی و بهداشتی و طرح ها و نقشه های گوناگون که همه این امور بالقوه تحت اختیار بشر است و با تسبیب اسباب به آنها دست می یابد ولی حصول بالفعل همین امور بدون تسبیب اسباب، عملی غیر مادی است و از مقوله امور مادی و حاصل از اسباب و مسببات ظاهری و مادی نیست.

ص: 43

البته در این قسم دوم شرط معجزه بودن این نیست که امری که به عنوان معجزه معرفی می شود کامل تر از افراد دیگری که از نوع آن هستند باشد بلکه همین قدر که خارق عادت و خارج از قانون اسباب و مسببات عادی و مادی واقع شود، معجزه است.

به عبارت دیگر در شق اول نفس آن امری که وقوع یافته مثل اژدها شدن عصا معجزه است و هیچ کس تحت هیچ گونه شرائط مادی و تسبیب اسباب ظاهری نمی تواند مثل آن را بیاورد و در قسم دوم وقوع آن بدون اسباب مادی و دفعه معجزه است.

به بیانی دیگر در قسم اول معجزه امری غیر عادی است که نبی یا ولی آن را اظهار می کند ولی در قسم دوم امری عادی است که بطور غیر عادی و بدون اسباب ظاهری واقع می شود.

بنابراین صدور کتاب و نوشته و بیان حقائق و معارف از انسان اگر چه فی حد نفسه معجزه نیست چون بالقوه دست یابی بر آن با اسباب ظاهری فراهم است، اما صدور آن از شخصی که درس نخوانده است و مدرسه و مکتب و استادی ندیده، معجزه است. خواه بگوئیم تحقق آن بدون اسباب ظاهری و عادی معجزه است یا تحقق دادن آن بدون سبب ظاهری معجزه است یعنی خواه معجزه را کیفیت وقوع آن امر بگوئیم یا واقع ساختن و تحقق بخشیدن که عمل آن شخص است آن را معجزه بخوانیم فرق ندارد.

عبارتاتنا شتی و حسنك واحدو كل الی ذاك الجمال یشیر

حاصل کلام آن است که وقوع معجزه به دو گونه است و به هر يك از دو صورت واقع شود دلیل صدق ادعای پیامبر است:

نخست آنکه معجزه بدون واسطه خود نبی و مستقیماً به قدرت کامله الهی واقع شود که شاید «تبدیل عصا به ثعبان» و «ید بیضاء» و «بیرون آمدن ناچه از سنگ» و بطور یقین «قرآن مجید» از این قبیل است. هر چند امکان این را که خداوند متعال به موسی قدرت

بر تصرف در عصا را داده باشد یا به محمد صلی الله علیه وآله قدرت بر انشاء قرآن داده باشد، منکر نیستیم و اگر به این صورت هم بود معجزه بود.

ولی قرآن کریم بدون واسطه بشر معجزه است و کلام خداوند متعال است و کلام پیامبر صلی الله علیه وآله نیست خود این الفاظ و کلمات و جمله ها بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وحی شده است هر چند اگر پیامبر صلی الله علیه وآله هم بر انشاء چنین کلامی اقتدار می یافت باز هم معجزه بود.

قسم دوم آن است که معجزه به واسطه نبی یا وصی به اذن الله تعالی واقع شود یعنی نبی یا وصی به واسطه کمال نفسی که دارد که بر حسب حکمت الهیه سبب قدرت بر تصرف در کائنات می شود یا به افاضه مستقیم این قدرت به آنها، قادر بر انجام این افعال باذن الله تعالی می شوند. ظاهراً بیشتر معجزاتی که از پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه ی طاهرین علیهم السلام ظاهر شده از قسم دوم و اعظم معجزات که قرآن مجید است از قسم اول است.

خلاصه کلام آن است که صدور معجزه از بشر باقدار الله تعالی و تأییده اگر چه از افرادی خاص و رجال انسی ظاهر می شود و از مقوله امور عادی و تحت اسباب و مسببات مادی و ظاهری نیست، از مقوله امور غیر بشری نیست که لازم باشد در همه جا بلاواسطه و بدون واسطه شخص نبی و اختیار و قدرت او واقع شود بلکه به هر دو نحو وقوع آن قابل تصور است و در هر دو صورت هم استناد دادن آن به خداوند تعالی صحیح است.

پس از بیان این مقدمه ببینیم کتاب خدا و قرآن کریم چگونه معجزه ای است و آیا معجزه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله منحصر به آن بوده یا معجزات دیگر نیز داشته اند و در صورت دوم از چه نوع معجزاتی بوده اند؟

ممکن است گفته شود: قرآن کریم از اموری است که با اسباب عادی و ظاهری وجود پیدا می کند و بالقوه آوردن آن تحت اختیار بشر می باشد و به این ملاحظه می توان گفت از مقوله امور بشری است و عمل غیر بشری است زیرا:

اعجاز آن از این جهت است که بدون اسباب عادی و ظاهری موجود شده در حالی که آنچه در امکان و اختیار بشر است با اسباب عادی و داخل در سلسله اسباب و مسببات ظاهری است.

و به بیان دیگر: این نوع عمل که قرآن یک فرد آن است، دو فرد دارد یک فرد آن فردی است که با اسباب ظاهری حاصل می شود و بشر بر آن قادر است و علم بشری است و فرد دیگر آن بدون اسباب و به خرق عادت حاصل می شود و به جز حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله احدی آن را ارائه نکرده است آن عمل غیر بشری است.

این نظر اگر چه از احدی نقل نشده است، باطل است و بطلان آن در نهایت وضوح می باشد زیرا بر این فرض آوردن مثل قرآن با تعلیم و تعلم و تسبیب اسباب ممکن می شود در صورتی که آوردن مثل قرآن و حتی یک سوره از آن در هیچ شرائط و با وجود تمام امکانات علمی و ادبی امکان ندارد. اعلان اعجاز قرآن از عصر رسالت تا امروز و تا قیام قیامت در تمام جهان در تمام مراکز ادبی و علمی طنین انداز است. از تمام بشریت می خواهد که اگر می توانید تحت هر شرائط و فراهم کردن اسباب مثل این قرآن را بیاورید و هرگز نخواهید آورد. (1)

بسیار ساده اندیشی و دور از تعمق و تحقیق است اگر کسی بگوید: «قرآن چون کتاب و نوشته است، از مقوله امور بشری است هر چند عمل غیر بشری است زیرا این کتاب در منطقه ای مثل آتن و رم و اسکندریه و مدائن آورده نشده بلکه در ریگستان داغ صحرا و جمع شترداران وحشی چنین معجزه ای پدید آمده است» زیرا از این گوینده می پرسیم

ص: 46

مقصود شما از کتاب که می گوئید معجزه بزرگ و جاوید است، اگر این است که نوشته که نتیجه کار عادی بشر (نوشتن) و افراد خط آموخته و باسواد است، چون بشر درس ناخوانده و خط نانوشته آن را نوشته است معجزه و عملی غیر بشری است و فقط خط نویسی و نوشته و کتابت را بدون توجه به محتوا و امتیازات لفظی و معنوی آن معجزه می دانید، این بیان در تعریف اعجاز قرآن دور از حقیقت است زیرا:

اولاً. معجزه بودن قرآن نوشته و کتابت آن نیست زیرا قرآن را نویسندگان وحی می نوشتند.

و ثانیاً. با توصیف هایی که در خود قرآن از آن شده است سازگار نیست.

و ثالثاً. قرآن که تحدی می کند و اعلام می نماید که اگر در مورد این وحی که بر رسول خدا نازل می شود- یعنی همین قرآن- شك دارید يك سوره مثل آن را بیاورید و هرگز نخواهید توانست، نه از این جهت است که چون شما همه بی سوادید و خط نوشتن نمی دانید، نمی توانید مثل این کتاب را بیاورید و اگر درس خوانده و باسواد بودید می توانستید مثل آن را بیاورید. این اعلان عام به تمام افراد بشر باسواد و بی سواد و دانشمند و ادیب و همه و همه تا روز قیامت و بقاء تکلیف و شریعت است.

و رابعاً این خطاب بنا به برداشت شما معنایش این می شود که در همه قرن ها و اعصار اگر بی سوادى توانست خط بنویسد و درس نخوانده توانست نوشته ای بنویسد اعجاز قرآن خدشه دار شود.

اما اگر در پاسخ از اشکال چهارم گفته شود: «چنین کاری- یعنی درس نخوانده بتواند خط بنویسد- بدون مدد الهی و اقدار الهی ممکن نیست و نسبت به احدی بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله اظهار نخواهد شد پس قرآن کلام خدا و معجزه است»، در جواب می گوئیم: در این صورت درس نخواندن پیامبر باید با دلیل خارج که یکی تواتر و دیگر وضع معلوم عصر آن حضرت است ثابت شود و بنابراین با سائر معجزات که به نقل متواتر ثابت می شود فرقی نخواهد داشت در صورتی که آنچه مسلم است این است که

قرآن مجید خودش معجزه است اگر چه آورنده آن يك نفر درس نخوانده و مدرسه ندیده است.

خود قرآن معجزه است و بیشترین اتکاء در اعجاز به خود قرآن است و اینکه آیه ای بی مانند است. چنان که آوردن مثل کل کتاب تکوین در امکان بشر نیست آوردن مثل این کتاب که همانند کتاب تکوین در کمال جامعیت و تمامیت و نور و هدایت است در امکان بشر نیست.

همه درس خوانده ها و علماء و بلغاء و فصحاء اگر جمع شوند از آوردن مثل قرآن عاجز می باشند و مرور زمان و گذشت بیش از چهارده قرن حقانیت این تحدی را بیش از پیش ثابت نموده و می نمایند و از این جهت است که قرآن معجزه باقیه و برهان خاتمیت اسلام و حقانیت تمام انبیاء سلف می باشد.

یکی از وجوه اعجاز قرآن و شاید بارزترین آنها فصاحت و بلاغت خارق العاده آن است که از آن زمان تا به حال همچنان مورد تصدیق و گواهی اهل لسان و ادب بوده است.

با اینکه در عصر نزول قرآن بزرگترین فصحاء و بلغاء عرب در شبه جزیره عربستان بودند و اکثریت قریب به اتفاق مردم کلام فصیح و بلیغ را می شناختند، همگی در برابر قرآن و فصاحت و بلاغت آن خاضع شده و از اینکه بتوانند سوره ای کوتاه نظیر قرآن بیاورند عاجز شدند.

یکی دیگر از وجوه متعدد اعجاز قرآن اشتغال آن بر بیان معارف و حقائق توحید و الهیات و اصول شرایع و اخلاق و تعالیم اجتماعی و سیاسی است که در این جهت نیز قرآن به خودی خود معجزه است و هیچ کتابی مثل قرآن اینگونه مسائل را عرضه و بیان نکرده است.

یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن اخبار از حوادث غیبی و اموری است که قرن ها بعد و تا عصر ما بتدریج بشر با نیروی علم و کاوش بر برخی از آنها واقف شده و خواهد شد.

اگر گفته شد: اگر مسأله درس نخواندن پیامبر صلی الله علیه و آله و آوردن قرآن از سوی شخصی که درس نخوانده است و مکتب و مدرسه ندیده در کنار اعجاز قرآن قرار ندارد و امر اعجاز قرآن به آن ارتباط ندارد، چگونه بعضی از مفسرین رجوع ضمیر در "مَنْ مَثَلِهِ" را در آیه کریمه "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" (1) به عبد در "عَبْدِنَا" محتمل دانسته اند؟

آیا این خود دلیل نیست بر اینکه آوردن قرآن از سوی آن حضرت به این لحاظ که درس نخوانده و مکتب ندیده است معجزه است و قرآن از مقوله امور بشری و عمل غیر بشری است؟

در پاسخ می گوئیم: اولاً بنابراین احتمال هم ممکن است معنی آیه این باشد: اگر شك دارید، بیاورید به سوره ای از مثل بنده ما یعنی از بشری مثل او چون این قرآنی که او آورده از بشر نیست از خدا است و کلام خداست و احدی از بشر نمی تواند از پیش خود نظیر آن را بیاورد.

ثانیاً بنابراین احتمال اعجاز از این جهت که آورنده قرآن مجید شخص درس نخوانده و استاد ندیده بود و شبهه جزیره عربستان در آن عصر، آتن و روم و مدائن و اسکندریه نبوده است، به ملاحظه محتوا و حقایقی است که در آن است که دانشمندان آن سرزمینها هم به آن نرسیده بودند و به جهت اعجاز آن از جهت فصاحت و بلاغت که امری ذوقی و فطری است و اعراب بی سواد و درس نخوانده آن را دارا بودند ارتباط ندارد زیرا همین درس نخوانده ها بودند که قصاید و خطبه های فصیح و بلیغ انشاء می کردند.

ثالثاً هرگز کسی انکار نمی کند که این هم يك معجزه بزرگ است لذا احتمال رجوع ضمیر به عبد در این آیه يك احتمال کاملاً معقول و موجه است. این معجزه است که کتابی را که درس خوانده های جهان در تمام اعصار از آوردن مثل آن عاجز باشند،

ص: 49

شخص درس نخوانده ای بیاورد و خود به تمام نکات و دقایق و حقایق عالی و مقاصد بلند آن آگاه باشد و به مردم آنرا تعلیم دهد. براساس آن جریان تاریخ را عوض کند و امتی رشید بوجود آورد که تاریخ انسانیت نظیر آن را سراغ ندارد.

اما وقتی می گوئیم قرآن معجزه است، وقتی این آیه کریمه را می خوانیم: "قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا"⁽¹⁾ مقصودمان خود قرآن است که معجزه است نور، بیان، موعظه، شفا و هدایت است که حتی کفار و ملاحده در برابر آن سر تعظیم فرود آورده و می آورند.

بنابراین واضح می شود که قرآن از مقوله امور غیر بشری است به این معنی که با تسبیب اسباب و درس خواندن و بودن در مرکز فصحا و بلغای سرزمین شبه جزیره عربستان در عصر نزول قرآن و با درس خواندن در همه دانشگاهها و همکاری همه دانشمندان و ادبا همانند آن آورده نمی شود مثل بیرون آمدن ناقه از سنگ هیچ گونه اسباب عادی ندارد که کسی بتواند با آن اسباب مثل آنرا بیاورد.

نکته ای که در اینجا توجه به آن مفید است این است که قرآن مجید با اینکه در اوج فصاحت و بلاغت و اقوی البینات و اجل المعجزات است و با تسبیب اسباب عادی علمی و مادی نمی توان مثل آن را آورد آیه عالم غیب و وجود خدا است و به معنایی که گفته شد از مقوله امور بشری نیست و مثل قلب عضا به اژدها و شیر شدن صورت پرده به اسباب غیبی و غیر مادی مستند است، کلام است و الفاظ است و سخن است که هر بشری بر تلفظ این الفاظ و کلمات قادر است و بر ترکیب آنها با یکدیگر توانا است و شاید کاری برای او از سخن گفتن آسان تر نباشد حروف تهجی و لغات همه در اختیار اوست ولی با این قدرت و توانایی که بر تلفظ به این الفاظ و تکلم به این کلمات و تلفیق و تنسيق آنها با یکدیگر و ساختن جمله ها دارد از آوردن مثل قرآن عاجز است.

ص: 50

چنان که پزشکان زمان عیسی و ساحران عصر موسی با همه اطلاعاتی که از طب و سر داشتند از معارضه با معجزات آن دو پیغمبر باز ماندند.

یکی از وجوهی که درباره معنای حروف مقطعه ابتدای سوره هایی از قرآن مجید احتمال داده شده، همین است که آوردن این حروف در ابتدای این سوره ها اعلام این مطلب است که قرآنی که معجزه است و کلام خدا است و کلام بشر نیست از این حروف کاف، الف، لام و ... و کلماتی که از این حروف ساخته شده می باشد که شما در زندگی شب و روز همه جا با آن سر و کار داشته و به کار می برید و از آن قصیده ها و خطابه های فصیح و بلند می سازید و با اینکه این کار برای شما بسیار عادی و آسان است و بالبدیهه قصیده می سرایید و خطبه می خوانید از اینکه بتوانید مثل این قرآن سوره ای بیاورید عاجز و ناتوانید.

در اینجا سخن را در اقسام معجزه و اینکه قرآن مجید از کدام قسم معجزه است و این که غیر از قرآن مجید پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزات دیگر داشته اند پایان می دهیم بدیهی است در ضمن مسائل مهمی که در این بحث بررسی شد معلوم شد که:

اولاً قرآن مجید معجزه ای است که مثل خارج شدن ناقه از سنگ و تبدیل عصا به اژدها با اسباب عادی و مادی آوردن مثل آن ممکن نیست و اگر اموری که عاده با اسباب ظاهری عادی در اختیار بشر است به خرق عادت و اعجاز آورده شود از این جهت که اسباب آوردن مثل آن ها در اختیار بشر است از مقوله امور بشری ولی عملی غیر بشری باشد قرآن مجید از این مقوله نیست و به این تعبیر از مقوله امور غیر بشری است زیرا ایجاد مثل آن از محدوده اسباب عادی و ظاهری خارج است.

ثانیاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر قرآن مجید معجزات بسیار دیگر نیز داشته اند که از هر دو مقوله بوده یعنی هم از آنهایی که آوردن مثل آنها مطلقاً در تحت اختیار بشر نیست و هم از آنهایی که آوردن آنها، با اسباب در اختیار بشر است ولی بدون اسباب خرق عادت و معجزه است مثل تسبیح سنگریزه و تکلم سوسمار به زبان فصیح و اجابت

درخت امر آن حضرت را و آمدن آن به خدمت حضرت و اشباع خلق کثیر به قلیل و شفاء بیماران و اخبار از غیب و به زیر خاک کردن هسته خرما و در همان لحظه درخت شدن و ثمر دادن.

فرق قرآن مجید با تمام این معجزات باقی بودن و جاودان ماندن آن است که بدون توسل به هیچ گونه نقل متواتر، امروز و تا قیام قیامت اعجازش ظاهر و به خودی خود معجزه است.

اقسام معجزه

معجزه گاهی از جنبه ی ذاتی مافوق درك انسان و اطلاع او از اسباب و مسببات است مانند قلب عصا به اژدها، و ید بیضا یا بیرون آمدن ناقه از سنگ یا بینا کردن کور مادرزاد و زنده ساختن مردگان و تصرف در جمادات و نباتات، و گاهی از جنبه ذاتی با علم و اطلاع بشر از اسباب و مسببات موافق است، و تحت حیطة عقل و درك انسان در می آید.

به عبارت آخر گاهی معجزه چیزی است که خودش در عالم بسیار است و دیدن آن اعجاب آور نیست پدیده ای است که ذهن و حس به امثال و نظائرش آشنا شده است ولی آورنده آن کسی است که در آن رشته وارد نیست و صدور آن از او خرق عادت و شگفت انگیز است. مثل اینکه اگر يك شخص بی سواد یا یکنفر نقاش استاد ندیده و نقاشی نکرده خط بنویسد و بهترین تابلوهای نقاشی را تحویل دهد یا يك شخص تحصیل نکرده نسخه های مفیدی که پزشکان حاذق از آن در بمانند، بنویسد یا يك نفر مکتب نرفته و مدرسه ندیده خطابه های دقیق علمی ایراد کند، و مسائل مشکل علمی را پاسخ بدهد اینها هر دو معجزه است در این يك خط نوشتن و نوشته معجزه نیست ولی خط نانوشته و درس نخوانده خط بنویسد یا خطابه های علمی ایراد کند خارق عادت است، و در صورت نخست قلب عصا به اژدها معجزه است.

بعبارت دیگر گاهی خرق عادت از جنبه فعلی معجزه است و گاهی از جنبه فاعلی پس امکان دارد که معجزه از مقوله کارهای بشری باشد ولی عمل بشر نباشد چنانچه غالباً از مقوله امور غیر بشری است که در اینصورت عمل غیر بشری است.

در مورد قرآن به هر دو معنی اعجاز شده است از بعضی جهات اعجازش به معنی اول است، و از بعضی جهات به معنی دوم است از جهت اینکه در قرآن تعالیم و حقایقی که بتدریج پس از قرن‌ها کشف می‌شود در آن عصر و در آن محیط از جانب یک نفر امی درس نخوانده بیان شد ذات این موارد اعجاز امور بشری است ولی عمل غیر بشری است چنانچه این معنی از آیه "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ (1) بنا بر رجوع ضمیر «من مثله» بسوی خود پیغمبر استفاده می‌شود.

و از جهت اینکه در عالیت‌ترین مرتبه فصاحت و بلاغت است، و آوردن مثل آن برای بشری ممکن نیست، و اینکه کتابی به جامعیت و هدایت آن نخواهد رسید از امور غیر بشری است.

چنانچه می‌فرماید: "لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ (2) که اثبات می‌نماید آوردن مثل قرآن با اجتماع جن و انس، و با تشکیل کنفرانسهای علمی و ادبی، و مجامع تحقیقی در مرور تمام قرون و اعصار امکان پذیر نیست. ظهور این همه علوم، و این جامعیت جنبه هدایت، و فصاحت و بلاغت مثل قلب عصابه ثعبان کار بشری نیست، و اگر پیغمبر تمام دانشگاهها را دیده بود بدون وحی آوردن کتابی مثل قرآن و دینی مانند اسلام ممکن نبود.

بلی ممکن است تبدیل عصابه به اژدها ابتدا برای توده مردم اعجاب انگیز باشد ولی قرآن برای هوشمندان، و روشن ضمیران بیشتر جالب است. آن معجزه ای بود که اگر هم باقی

ص: 53

1-49. (1). سوره بقره، آیه 23.

2-50. (2). سوره اسراء، آیه 88 ..

می ماند بمرور زمان و انس مردم به دیدنش اهمیتش از بین می رفت، و مانند یکی از پدیده های این عالم می شد، و این معجزه ای است که همیشه ذوق و فکر و روح بشر را تحت تأثیر قرار می دهد، و عجایب آن به گذشت زمان آشکارتر میشود.

کلام دانشمند شهیر ابن رشد:

ابن رشد یکی از مردان نامدار عالم علم و متخصص در رشته های مهم علمی که در وصف او، میگوید: «بسیاری از اغلاط فکر انسانی را تصحیح کرد، و ثروت سرشاری بر نتایج کوششهای عقل بشری افزود که از آن بی نیازی نیست» او رهبر حرکتهای مهم علمی در پزشکی، و علوم عقلی بشمار می آید، و آراء او هنوز هم مورد توجه است، و او کسی است که میگوید «من اشتغل بعلم التشریح ازداد ایماناً بالله» فهرست کتابهای او در مقدمه کتاب فلسفه ابن رشد درج است.

این مرد پیرامون اعجاز قرآن کلامی دارد ما از آن اقتباس می کنیم و آن را با بیان خود تکمیل می نماییم: میگوئیم فرق بین قرآن و معجزات دیگر مانند شفاء کور مادرزاد، ید بیضاء، احیاء اموات این است که اینگونه خوارق عادات هرچند برهان حقانیت است فعل نبی و پیغمبر از آن جهت که نبی و پیغمبر است نیست و بعبارت دیگر عین نبوت و پیغمبری او نیست و خارج از عین نبوت او است. میزان صحت قول و مطابق بودن آن با واقع که می گوئیم فلاصی پیغمبر است یا عالم است یا پزشک است پزشک بودن و نبوت و علم و طب است، و امارات خارجی بر صحت حمل نبی و عالم و پزشک عین نبوت و علم و طب نیست، قلب عصا به ثعبان یا ابراء اکمه و ابرص یا خبر از آنچه ذخیره کرده اید، و این قبیل معجزات امارات و شواهد خارجی بر صحت ادعای نبی است، و اینکه قضیه (هَذَا نَبِيٌّ) این پیغمبر است صادق و راست است.

ولی قرآن که معجزه است عین موضوع نبوت است زیرا نبوت و رسالت غیر نزول وحی و اخبار از خدا و آوردن شریعت و برنامه سعادت و ابلاغ اوامر و نواهی خدا و تعالیم اخلاقی و اعتقادی و اجتماعی، چیزی نیست و خدا همین را معجزه پیغمبر اسلام اعلام

کرده و مثل معجزه از خود برای خود است، و نبوت و رسالت با معجزه در اینجا یکی شده است.

فرق بین این دو نوع معجزه تقریباً مثل این است که یکی می گوید من پزشکم و دلیلیم اینست که بیماران را معالجه می کنم از همان موضوع مورد ادعا دلیل آورده و خودش را مثل آفتاب آمد دلیل آفتاب دلیل خودش قرار داده است دیگری می گوید من پزشکم و دلیلیم این است که روی آب راه می روم این دلیل خارجی است و به قول ابن رشد قانع کننده است چون کسی که قدرت دارد بر روی آب راه برود که عملی بشری نیست بر معالجه بیماران که عملی بشری است به طریق اولی قدرت دارد و اما خود عمل را دلیل قرار دادن و دلالت خود عمل بر آن برهان است و از هر دلیلی محکم تر است.

در مورد نبوت هم همین قسم است معجزاتی که خارج از ذات نبوت باشد اگر چه حجت است و یقین آور است و چون مقارن با ادعا است بالاتر از دلیل اقناعی است بلکه الزامی و قطعی است مع ذلك در دلالت بر نبوت مثل دلالت خود نبوت بر نبوت نیست.

پیغمبر اسلام می گوید: این وحی من و این آیاتی که بر من نازل می شود معجزه است و شما که در سخنوری، ادب، بیان، خطبه سرایی، شعر و همه فنون سخن استادی اگر همه جمع شوید و همه با هم همکاری کنید هرگز مثل این آیات مثل این وحیی که بر من نازل می شود نمی توانید بیاورید عاجزید و ناتوان.

این معجزه در خود وحیی که به من می شود قرار داده شده است مرور زمان هم 14 قرن است که این موضوع را اثبات کرده و ادباء و سخن شناسان و سخن پردازان عالیقدر مسلمان و مسیحی به اندیشه اینکه بتوان مانند قرآن یک سوره ای را آورد هم نزدیک نمی شوند.

فرق دیگر قرآن با معجزات دیگر این است که آن معجزات اگر مقرون به ادعای نبوت نباشد دلالت ندارد و مانند یک پدیده ای از پدیده های عالم آفرینش یا یکی از کرامات

افراد محسوب می شود ولی در قرآن این انفکاک تصور نمی گردد و شرط مقرون بودن معجزه با ادعای نبوت در اینجا زائد است.

معجزه حسی و عقلی

فرق بین معجزه حسی و مادی و معجزه عقلی و علمی این است که معجزه حسی مثل معجزات انبیای گذشته و بسیاری از معجزات پیغمبر ما دلیل نبوت برای همگان است و معجزه عقلی و علمی در بیشتر موارد دلیل برای خواص و دانشمندان است و باید نیروی عقل و فهم بکار افتد تا معجزه را ادراک کند.

معجزه عقلی و علمی مثل معجزات علمی قرآن و مثل جامعیت و اکمل بودن آن از تمام کتابهای آسمانی و شرایع دیگر، و مانند سیره و روش پیغمبر در وقایع مختلفه و رویدادهای گوناگون زندگی و وضع لباس و خوراک و سلوک با مردم و اخلاق او که نمونه اعلاى انسانیت بود این معجزات را عقلهای بالغ و روشن مستقیماً و با کمک علم درک می کنند.

اما در معجزات مادی و حسی هم اگر چه عقل وارد می شود و باز هم باید حکم کند ولی بر صحت دعوی حکم می کند اگر چه کسی که معجزه را می بیند حقیقت آن را نشناسد و شناخت آن برایش ممکن نباشد.

علت اینکه به معجزات عقلی و علمی اکتفا نشده این است که بیشتر در معرض اشتباه کاری و قیل و قال و جدال است، آراء ناقص و کوتاه در این میدان به جولان می افتد و افرادی که خبره و بصیر نیستند هم در این موضوع اظهار نظر می کنند و کسانی که معجزات حسی را لازم نمی دانند از این نکته غافل هستند و به ترقی فکری بشر اتکاء می کنند.

در مورد معجزه حسی کمتر این اشتباه کاری ها راه می یابد و دهان مخالف بسته می شود و توجیه و تفسیر مخالفی که مورد قبول همگان واقع شود در آن نمی توان کرد. از این جهت معجزات حسی و مادی نقش مهمی را در نفوذ کلمه پیامبران و جلب قبول باور

عامه دارد و بدون آن در حالی که رشد فکری جامعه و بی نظری و ترك اغراض شخصی نباشد با اتکا بر معجزات عقلی و علمی در صورتی که برای همگان آشکار نباشد نمی توان هدایت انبیاء و پیامبران را در همه ی دلها گسترش داد و به بیان دیگر حجت خدا بر همه خلق تمام نمی شود.

لذا تاریخ انبیاء مشحون از معجزات حسی و مادی است و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز از این معجزات بسیار داشت و هر کس در تواریخ و اخبار مطالعه کند و معجزات آن حضرت و خبرهای غیبی او را ببیند و بهانه گیر نباشد شکی برای او باقی نمی ماند. اگر بر این معجزات، معجزات و خوارق عادت و خبرهای غیبی علی علیه السلام و سائر ائمه علیهم السلام را اضافه کنیم که در کتب و تواریخ شیعه و سنی تا زمان ما ضبط شده است، بیش از آن می شود که بتوان احصا کرد.

بی جهت برای خوش آمد بعضی مردم که فقط به اسباب و علل حسی مأنوس می باشند، نباید در این گونه معجزات که پدیده هایی غیر قابل انکار است سخنان تردیدآمیز بگوییم و واقعیات و عینیات را منکر شویم.

معجزه هم مثل پدیده های دیگر است که وجود یافته و محسوس شده است هر چند شما نتوانید با اسباب و علل ظاهری آنرا توجیه و تفسیر نمائید.

صحیح است که با وجود قرآن که از جهات متعدد معجزه است و برای همگان باور آور است برای معجزات حسی خصوص برای مردم روشنفکر و عالم تردیدی باقی نمانده است و قرآن عظمش بر همه غالب شده و روز به روز توجه به این معجزه بیشتر میشود اما این دلیل آن نیست که ما معجزات دیگر و تواریخی را که همه بر آن اتفاق دارند و کتب سیره پیغمبر را که این معجزات را نقل کرده اند و از حد تواتر گذشته کنار بگذاریم.

قرآن معجزه‌ی مادی و حسی که تصرف در امور مادی و عناصر طبیعی و بسائط و مرکبات عالم طبیعت مثل کوه، دریا، زمین، خاک، ستارگان، جماد، نبات انسان و حیوان باشد، نیست.

قرآن از جنبه فصاحت و بلاغت معجزه است از این که موضوعش که کلام و بیان است و اسبابش در اختیار هر بشری قرار دارد و موادش را که حروف و کلمات باشد همه می‌دانند و در سخنان خود استعمال می‌کنند مع ذلك از همین مواد و کلمات و چنین کار بشری سهل و آسان که با اسباب مادی انجام می‌شود معجزه اظهار شده است.

اعجاز علمی قرآن با توجه به مبادی و مبانی علمی که در آن بیان شده و با توجه به آیات الهیات و توحید و نبوت و اخلاق و دعوت به عدالت و حریت و اصول صحیح تشریعات و قصص گذشتگان و اشاره به اوضاع آفرینش و نظام عالم خلقت و واداشتن بشر به تفکر و تعقل و مطالبی که در علوم مختلف مطرح است، ثابت و واضح است.

این اعجاز خصوص در میدان تشریح در عصر ما که پیروزیهای صناعی بشر و قدرت او در تصرف در کرات و فضا چشمگیر شده و مع ذلك از ارائه برنامه‌ی جامع‌الجهات و کافی تمام جوانب وسیع انسان و مصالح روح و جسم و باطن و ظاهر او عاجز مانده است آشکارتر شده است و مرور زمان عظمت قرآن را در ناحیه تشریح بیشتر تأیید و استوار می‌سازد.

اهمیت و برتری این کتاب بر کتابهایی مثل تورات و انجیل که پشتوانه اصل تحریف نشده آنها آن معجزات حسیه بود هر روز ظاهرتر می‌شود و علماء و دانشمندان رشته‌های مختلف از خودی و بیگانه آنرا به صراحت اعلام کرده و قرآن را بزرگترین ثروت علمی و تربیتی و تشریحی و اخلاقی می‌دانند که در اختیار بشر گذارده شده است.

مع ذلك این به آن معنی نیست که قرآن فقط جنبه معجزه علمی دارد و برای همگان نیست، قرآن از جهت اعجازش در فصاحت و بلاغت و در خبر از امور غیبی و در خبر

از حقایقی که دنیا پس از قرن ها به آن دست یافته برای همگان معجزه است و از هر معجزه مادی و حسی روشن تر است.

همانگونه که در زمان موسی سحر رواج کامل داشت و در زمان عیسی علم طب رونق گرفته بود و معجزه موسی را خدا قلب عصا به اژدها و ید بیضاء و معجزه عیسی را شفای بیماران و کور مادرزاد و احیاء اموات قرار داد تا مردم وقتی می بینند همه پزشکان حاذق از معجزات عیسی عاجزند و یا ساحران مشهور را می بینند که از قلب عصا به اژدها با آن کیفیت ناتوانند از عجز و ناتوانی آنها پی ببرند که معجزه موسی و عیسی کار بشری نیست بلکه کار الهی است. در عصر پیغمبر هم بازار ادب و فصاحت و بلاغت رونق کامل داشت و بزرگترین افتخارات آنها سخنوری و شاعری بود و همه سخن شناس و ذوق لطیف و قریحه های حساس داشتند و فنون مختلف کلام را می شناختند و نقل مجالس و محافل آنها بود، خدا قرآن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عطا کرد که در فصاحت و بلاغت و تأثیر در ارواح و حسن ترکیب و فنون ادبی در مرتبه ای است که احدی از بشر نمی تواند مثل سوره ای از آنرا بیاورد و رسماً اعلان شد و این اعلان در خود قرآن در آیات متعدده قرار داده شد.

علاوه بر اینکه خود مردم همه اهل ذوق بودند، بلغاء و ادبایی که همه در سرودن اشعار و قصاید و خطابه ها فوق العادگی داشتند و استاد بودند از آوردن يك سوره ای مانند آن عاجز شده عجز و ناتوانی آنها بر همه روشن شد و دانستند که اگر این کار بشری بود این سخنوران و سخندانان نامی می توانستند مثل آنرا بیاورند.

این اعلان اعجاز همچنان چهارده قرن است که در قرآن باقی و به قوت خود الی الابد باقی خواهد ماند. پس این معجزه برای همگان است و راه شبهه و تشکیک و اشتباه کاری در آن بسته است و ادباء طبیعی و مسیحی در برابر آن سر تعظیم فرو آورده اند. خبرهای غیبی قرآن بسیار است و این معجزه نیز برای همگان دلالت بر نبوت دارد. هم چنین حقایقی که پیشرفت علم پس از چهارده قرن آنها را اکتشاف کرده است و قرآن از آن

اطلاع داده است برای همگان معجزه و قابل درك و اذعان است و رشته های دیگر که شرح آن در اینجا بیش از این مناسب نیست.

این که گفته شده: «محمد می کوشد تا کنجکاوی مردم را از امور غیر عادی و کرامات و خوارق عادات به مسائل عقلی و منطقی و علمی و طبیعی و اجتماعی، و اخلاقی متوجه سازد و جهت حساسیت آنانرا از (عجایب و غرایب) به (واقعیات و حقایق) بگرداند»،

اگر غرض این است که گوینده می خواهد مردم را از معجزه منصرف سازد یعنی به آنها بفهماند که درخواست معجزه از پیغمبر سزاوار نیست حتی پیش از اثبات نبوت به معجزه، این سخن صحیح نیست و بدون معجزه شناختن پیغمبر ممکن نیست زیرا اگر معجزه نباشد پیغمبر شناخته نمی شود. چگونه پیغمبر چنین هدفی داشت در حالی که در آیات بسیار از قرآن مردم را به معجزات متوجه کرده و این سنت الهی را تأکید و تأیید فرموده است. خوارق عادات اگر چه از عجایب و غرائب است و واقعیات و حقایق است.

اگر غرض این است که پس از اثبات پیغمبری و اظهار معجزه تکرار درخواست معجزات صحیح نیست و یا اینکه هر موضوعی را نباید بعنوان معجزه طلب کرد چون بسا با ناموس خلقت و نظام جهان مغایر باشد، سخن تمام و صحیحی است زیرا پس از اثبات نبوت باید ایمان آورد و عمل کرد و تکرار درخواست معجزه بهانه گیری یا استهزاء است و صحیح نیست و پیغمبر هم نمی تواند از جانب خود هر تقاضائی را قبول کند لذا "سَبَّحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا" (1) می فرماید و هم چنین قبل از اثبات هم هر نوع معجزه را طلبیدن پذیرفته نیست و پیغمبر خود می تواند (ابتداءً و بدون درخواست) خرق عاداتی را بعنوان معجزه اظهار کند و هر کجا هم مناسب باشد طبق درخواست قوم معجزه ای نشان دهد.

ص: 60

بنابراین بعضی از خواسته های قوم جواب مثبت ندارد مثل اینکه درخواست کنند کوه ها از زمین برداشته شود یا صفا و مروه طلا شود و یا از مردم مکه رفع احتیاج گردد و یا آنها را از قیمت اجناس پیش از وقت آگاه سازد یا مخازن تحت الارض بر روی زمین ظاهر شود یا شام را عراق و عراق را شام بسازد.

این پیشنهادها به علل متعدد نباید پذیرفته شود و پیشنهاد آن به پیغمبر غلط و حاکی از روح لجاج و عناد یا کمال نادانی است. باید مردم را متوجه کرد که ناموس معجزه هم مثل سایر نوامیس تحت حکمت و مشیت الهی قرار دارد و پیمبران بشر بوده اند و فرستاده، و فرستاده حق تحکم بر فرستنده خود و تصرف در شئون او ندارد. پیغمبر تحت امر فرمان خداست و در معجزه هم مطیع فرمان اوست و برانگیخته نشده است که اینگونه کارها را انجام دهد و نظام عالم خلقت را عوض کند «سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا».

اگر غرض گوینده این است که پیغمبر می خواست مردم را از معجزات محسوس به معقول متوجه سازد این هم صحیح نیست زیرا تفاوتی ندارد که خرق عادت حسی باشد و مادی یا عقلی و علمی.

بلی ممکن است پیغمبر بخواهد افکار را از اینکه همه چیز از مجاری معجزه و عمل خرق عادت و غیر اسباب طبیعی انجام گیرد و بنای زندگی خود را بر آن قرار دهند منصرف سازد و متوجه به فکر و عمل و کار و کوشش و غور در مسائل علمی و اجتماعی و کشف اسرار کائنات و اسباب طبیعی سازد. این کار از راهنمایی های مهم و لازم است و اسلام به آن توجه کامل کرده و در آیات و احادیث درباره آن تأکید و هدایت کافی شده است تا مردم بدانند که معجزه و امثال آن جریان عمومی و ثابت عالم را عوض نمی کند و نباید به انتظار اینکه معجزه ای بشود یک قوم یا یک فرد دست از تحصیل، صنعت، علم، کشاورزی، دامداری و کوشش های دیگر بردارد.

این صحیح است که افکاری روی ناآشنایی به غیب این عالم و اینکه این عالم ظاهر و محسوس را مظهر حکمت و علم خدای حکیم عالم نمی دانند می خواهند خارق عاداتی بشود و بسا که در هر موضوع چیزی و روحی را مؤثر بشناسند و بسا که بعضی پدیده ها را که جنبه اعجاز هم ندارد از سادگی و ضعف فکری معجزه و کرامت پندارند و گمراه شوند و پیغمبر می خواهد مردم از این طرز تفکر آزاد شوند و رشد پیدا کنند و توجه آنها به کار و فعالیت و سعی و عمل خود باشد. اینها مسائلی است که تعلیمات اسلام همه را در بر گرفته، و در هر موردش بشر را راهنمایی کرده است.

ولی این با اینکه معجزه حسّی باشد یا فقط عقلی و علمی، ارتباط ندارد و چنان که گفتیم با اینکه در قرآن این همه از معجزات حسّی انبیاء بیان شده است دلیلی ندارد که پیغمبر بخواهد مردم را از کرامات و معجزات حسی و مادی منصرف سازد و با اینکه از خود آن حضرت این معجزات به شهادت همین سیره ابن هشام و طبری و همه تواریخ و تفاسیر و کتب حدیث بسیار صادر شده است و پس از آن حضرت نیز از اهل بیتش از این خوارق عادات زیاد دیده شد. این خوارق عادات که از انبیاء و ائمه علیهم السلام صادر می شود علاوه بر اثبات حقانیت آنها دلیل و راهنما به سوی عالم غیب و توجه انسان به خدا و قدرت او و مالکیت و نفوذ امر او است. فانه علی کل شیء و هو القادر المتعال.

آیا معجزه ی پیامبر، جاودانی است؟

س 13. می خواهم آگاهی پیدا کنم اگر رسالت پیامبر اسلام يك رسالت جاودانی است آیا معجزه او هم جاودانی است؟

ج. شرط جاودانگی رسالت جاودانه بودن معجزه نیست وقتی رسالت به وسیله معجزه پیغمبر و هر دلیل قطعی دیگر ثابت شد اگر خود پیامبر خبر از جاودانگی رسالتش بدهد کافی است و جاودانگی آن مثل سائر اخباری که پیغمبر می دهد، ثابت می شود. بنابراین

جاودانی بودن دین اسلام به همان ابلاغاتی که از خود پیغمبر شده است ثابت است و اصل رسالت به معجزات بسیار که از آن حضرت صادر شده ثابت است هر چند این معجزات بعد از زمان وقوع باقی نمانده باشند مثل معجزه شق القمر یا ردّ شمس یا تسبیح سنگریزه و صدها معجزه دیگر یا اینکه تا مدتی موقت باقی مانده باشند.

مع ذلك رسالت جاودانی اسلام به معجزه جاودانی و پایدار نیز ثابت است. معجزه ای که نه تنها دلیل جاودانی دین اسلام است بلکه دلیل حقیقت همه ادیان الهی و آسمانی پیغمبران بزرگ خدا است و آن معجزه قرآن مجید است که بیش از یک هزار و چهارصد سال است که در آسمان اعجاز می درخشد و جاودان و همیشه باقی و برقرار است.

اعلان اعجاز آن در مثل این آیه شریفه: "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (1) شامل همه اعصار و هر زمان و مکان است این اعلان و دعوت جهانیان به آوردن يك سوره مثل قرآن فراگیر اهل زمان ما و زمانهای بعد و بعد است چنان که فراگیر زمان خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود.

و در واقع اعلان یکصد و چهارده معجزه باقی و جاودانی است زیرا از کسانی که شك دارند می خواهد مثل يك سوره بیاورند هر کدام از سوره ها باشد سوره بقره و آل عمران و سوره های طوال باشد یا سوره ای مثل توحید و کوثر.

اعجاز دیگر قرآن که باقی است بر حسب این آیات خبر از غیب و آینده است که میفرماید: "فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (2) در این آیه خبر میدهد که يك سوره مثل قرآن را نمی آورند و نخواهند آورد هر چه بر عمر دنیا و فصاحت و بلاغت و قدرت بشر بر ادبیات بگذرد این معجزات

ص: 63

1-52. (1). سوره بقره، آیه 23.

2-53. (2). سوره بقره، آیه 24 ..

چهارده قرن است که در معرض همه مخالفان و معاندان قرار دارد و کسی نتوانسته است در مقام معارضه با آنها کلامی را بیاورد که در حدی قابل قیاس با این آیات و طرف نسبت با این سوره ها باشد این مطلبی است که محققان بزرگ بیگانه نیز بر آن گواهی داده و اعتراف دارند.

در خاتمه یادآور می شود که راجع به اعجاز قرآن مجید و وجوه اعجاز آن کتابها و تالیفات ارزشمند در طی این مدت طولانی نوشته شده و ابعاد گوناگون اعجاز قرآن را مورد بحث و اثبات قرار داده اند.

مناظره ی حضرت ابراهیم با ستاره پرستان و ...

س 14. بر اساس آیه 76 تا 78 سوره مبارکه انعام: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ... (1) آیا طبق سه آیه فوق حضرت ابراهیم دچار شرك شده بود؟

ج. مسئله عصمت انبیا و ائمه طاهرین علیهم الصلاة والسلام با برهان عقلی ثابت است و از اموری است که در بحث از لزوم نبوت و به اصطلاح نبوت عامه و قبل از نبوت خاصه و بحث از نبوت افراد و اشخاص ثابت است و در نصوص قرآنی و روایات معتبره آیه و روایتی که دلالت قطعی بر خلاف آن داشته باشد وجود ندارد.

دلالت احتمالی که در برابر آن دلالت احتمالی دیگر باشد نمی تواند ناقض این معنی باشد بلکه خود بخود آن آیه بر همان معنایی که با دلیل عقلی معارض نباشد تفسیر می شود و جالب این است که علامه حلی در «الفین» هزار دلیل بر آن اقامه فرموده است.

در مورد کلام خدای تعالی " فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ"، با نظر به خود لفظ آیه این احتمال که حضرت ابراهیم، خبر از ربوبیت کوكب و اعتقاد به آن داده و سپس از آن رجوع کرده باشد قابل اعتنا نیست. بر حسب

ص: 64

ظاهر کلام این يك نوع محاجه و افحام و الزام طرف است به صورت استفهام نه استفهام حقیقی بلکه برای ملتفت کردن طرف و بیان حقیقت است و سایر آیات در اینجا نیز بیان ابطال ربوبیت ستاره و فساد عقاید ستاره پرستان است.

آیا ابراهیم بت شکن دروغ گفت؟

س 15. طبق آیه 63 سوره انبیاء حضرت ابراهیم مرتکب دروغ شده است؟ در حالی که دروغ نیز از گناهان کبیره است و با عصمت پیامبران سازگاری ندارد: "قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبْرَاهِيمُ" «62» قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ".

ج. در مثل آیه "بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ" قرینه حالیه و عقلیه است که متکلم از بل فعله کبیرهم معنای حقیقی آن را اراده نکرده و مخاطب هم به آن متوجه می شود. این هم يك نوع ملتفت کردن مخاطب به حقیقت است و طرح این احتمال است که چون بزرگشان شکسته نشده است او عامل این عمل بوده ولی باید از خوشان بپرسید اگر بتها گویا و ناطق باشند یعنی: ان كانوا ناطقين فكبیرهم هو الذی فعل بهم و چنان که می دانیم صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست و این يك تنبیه بسیار ظریف و ادیبانه است که طرف خود بخود از آن به اشتباه خویش پی می برد.

چرا حضرت ابراهیم خود را مریض خواند؟

س 16. با استناد به آیه 88 و 89 سوره مبارکه صافات: فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم، اشکال کرده اند حضرت ابراهیم برای ماندن در شهر اولاً: مرتکب دروغ شده و ادعای بیماری کرده ثانیاً: با نگاه به ستارگان بر اعتقاد مردم زمان خود که به تأثیر اوضاع و احوال ستارگان در زندگی انسانها معتقد بودند، تأکید نموده و از این طریق دچار شرك شده است مستدعی است پاسخ فرمایید.

ج. در مثل آیه "فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ" نیز می توان گفت که اصلاً ظهوری در معنایی که خلاف عصمت باشد ندارد، زیرا از آن استفاده نمی شود که با نظر در علم نجوم حضرت ابراهیم چه مطلبی را استکشاف کرد.

آیا بیماری خود را استکشاف کرد؟ اگر این باشد دلیل بر تأیید او از شرك و ستاره پرستی نمی باشد بلکه دلالت بر آن دارد که اوضاع فلکی و ستارگان دلالت بر وقوع بعضی حوادث دارد، مثل اینکه اجتماع ابرها دلالت بر باریدن باران دارد.

در آن زمان ستاره شناسی علم رایجی بوده است و حضرت ابراهیم دلالت اوضاع فلکی را بر حوادث خاصی و تأثیر آنها را به اذن الله نفی نمی فرموده بلکه استقلال و مؤثر بالاراده بودن آنها را در تأثیر و پرستش آنها را انکار می کرده و گرنه کسی نیست که تأثیر غیر ارادی مثلاً آفتاب را در این عالم منکر باشد.

نتیجه نظر او در نجوم اگر در تقدیر باشد ممکن است این باشد که در نجوم و اینکه فاقد اختیار و اراده هستند و تأثیر آنها و ارتباط آنها با یکدیگر بتقدیر العزیز العلیم است نظر کرد و قوم خود را به آن هدایت کرد.

اگر نتیجه نظر استکشاف بیماری و اشراف آن باشد یا بیماری مخفی بوده باشد یا اینکه از نظر در علم نجوم استکشاف شهادت حسین علیه السلام شد و برای آن مریض شد خلاصه هر طور تفسیر بشود اینکه سخن کذبی هر چند مصلحت آمیز باشد فرموده باشد از این آیات استفاده نمی شود.

این گفتگوهایی که بین حضرت ابراهیم علیه السلام و قومش یا با نمرود واقع شده همه براساس احتجاج و استدلال و جدال بالتی هی احسن بوده است که گاه شخص براساس مذهب طرف بر او احتجاج می کند و او را محکوم می نماید.

مباحثه ی حضرت ابراهیم با نمرود

س 17. طبق آیه 258 سوره بقره حضرت ابراهیم در مباحثه با نمرود دلیلی را اقامه می کند و می فرماید: پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند و نمرود می گوید من هم زنده می کنم و می میرانم. در اینجا حضرت دیگر این دلیل را ادامه نمی دهد و دستاویز دلیل دیگری می شود در حالی که شیعه معتقد است انبیا اعلم الناس اند. بنابراین چرا حضرت نتوانستند دلیل را ادامه دهند؟

ج. در بحث نمرود با آن حضرت وجه عدول آن بزرگوار از ادامه استدلال اول به استدلال دیگر "فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ وَضَوْحِ بَطْلَانِ جَوَابِ نَمْرُودِ مِنْ اسْتِدْلَالِ اَوَّلِ بُوْدٍ؛ زیرا همه میدانستند که نکشتن کسی زنده کردن او نیست و کشتن او میراندن او نیست.

بهر حال عدول به استدلال دیگر دلیل بر عجز آن حضرت از ادامه بحث و اتمام استدلال اول نیست و چه بسا که پس از اتمام آن استدلال دوم را مطرح فرموده باشد. نمی توان با آن چه در آیه بیان شده بگوییم تمام آنچه بین حضرت ابراهیم و من حاجه فی ربه واقع شده همین بوده است.

چرا حضرت ابراهیم برای عموی خود طلب آموزش کرد؟

س 18. طبق آیه 113 سوره توبه نباید برای مشرکان طلب آموزش کرد ولی حضرت ابراهیم برای عمویش آزر طبق آیه 47 سوره مریم طلب آموزش نموده است آیا این با عصمت او مغایر است؟ در آیه 4 سوره ممتحنه خداوند می فرماید: حضرت ابراهیم اسوه نیکوییست برای شما مگر زمانی که برای پدرش طلب آموزش کرد.

ج. آیات مربوط به استغفار ابراهیم برای عمویش که اگر چه بر حسب آیه 113 سوره توبه استغفار برای مشرکین جایز نیست و اگر چه بر حسب آیه 47 سوره مریم حضرت ابراهیم وعده استغفار به او داد ولی استغفار برای او بر حسب قرآن کریم آیه 114 توبه به جهت وعده ای که او به ابراهیم داده بوده جایز بود لذا قرآن کریم هم از او رفع اشکال فرموده است.

ممکن است گفته شود اگر چنین است چرا در سوره ممتحنه آیه چهارم در ترغیب به تاسی به ابراهیم استغفار او یا وعده استغفار او برای عمویش استثنا شده است.

جواب این است که این استثنا، از تاسی برای این است که اشخاص که عالم به وجه استغفار او نبودند بطور مطلق استغفار برای کسان مشرک خود نمایند و آن را بهانه قرار ندهند.

به عبارت دیگر مستثنی اسوه قرار دادن آن حضرت در مطلق استغفار برای مشرکین است نه عمل خاص آن حضرت یعنی نباید در استغفار برای مطلق مشرکین آن حضرت را اسوه قرار دهند هر چند در مورد خاصی آن حضرت استغفار کرده باشد یا مشروطاً وعده استغفار داده باشد. ثانیاً ممکن است استثناء از «اذ قالوا لقومهم» باشد و در این صورت جواب واضح است.

چرا حضرت ابراهیم امید به آمرزش دارد؟

س 19. طبق آیه 82 سوره شعرا حضرت ابراهیم می فرماید: من طمع دارم که پیامرزد خدا خطایم را در حالی که پیغمبران معصومند؛ پس حضرت ابراهیم مرتکب گناه شده اند؟

ج. اما قوله تعالی حکایه عن ابراهیم "وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ دلالت بر صدور خطیئه ندارد بلکه خطایائی که بدان اعتراف میکردند و آن را خطا می شمردند اشتغالشان به امور ضروریه دنیویه بوده است که این مضمون در روایات و ادعیه بسیار

است و قراین قطعی برای اراده این معنی است که ما در کتاب «نیایش در عرفات» درباره آن توضیحاتی داده ایم.

آیا حضرت ابراهیم به زنده شدن مردگان اطمینان نداشت؟

س 20. آیا طبق آیه 260 سوره بقره حضرت ابراهیم به زنده شدن مردگان در روز قیامت اطمینان ندارد؟

ج. آیه سوره بقره نیز دلالت بر ضعف یقین و ایمان ابراهیم ندارد چنان که در جواب «او لم تؤمن» عرض کرد: «بلی».

و اما اطمینان قلبی که ظاهر آیه این است که درخواست حضرت برای حصول آن بود، محتمل است مقصود آن حضرت اطمینان به چگونگی آن باشد.

امر احیاء موتی اگر چه معلوم و یقینی او بود اما کیفیت آن مثلاً به همین جسم عنصری مادی دنیایی است یا به گونه ای دیگر است و خداوند متعال با ارائه آن به او به چشم ظاهر او بر او ظاهر فرمود که با همین جسم عنصری است که در این دنیا محسوس و مرئی است.

در واقع این آیه جواب کسانی است که معاد را غیر جسمانی و به قالب مثالی و صوری و غیر مادی گفته اند چنان که از ملاصدرا در کتاب کلم الطیب ص 474 نقل نموده است یا به بدنی که بر آن بدن هورقلیائی اسم نهاده اند گفته اند چنان که از شیخیه منقول است یا به صورتهای دیگر به هر حال سؤال از تفصیل دیگر و خلاصه برای امر ثابت به دلیل عقل دلیل حس هم تقاضا کرده است.

و محتمل است مراد از اطمینان قلبی زیادتی یقین باشد زیرا در این امور یقین و ایمان و اطمینان قلبی مقول به تشکیک است و اگر چه عالی ترین مراتبی از آن در دسترس ممکنات است همان است که برای انبیاء عظام و اوصیای کرام آنها حاصل شده ولی این مانع از این نیست که برای آنها کسب و نیل به درجات بالاتر به افاضه الهی و به حکم و

ص: 69

قل رب زدنی علماً ممکن باشد. و با حدیث شریف «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»⁽¹⁾ منافی نیست زیرا ممکن است مراد این باشد که کشف غطاء مرئی شدن آنچه بالفعل نامرئی است یا مرئی آن محال است، اگر حاصل شود موجب زیادتى یقینم نمی شود و این با اینکه به افاضات متواتره» غیر منقطعه دائماً بر علم و معرفت و قرب و مقامات معنویه آن بزرگواران افزوده شود منافات ندارد.

تفسیری از کردار حضرت آدم و نوح و یونس علیهم السلام

س 21. با در نظر گرفتن آیاتی چون: «ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين» (35/2 و 19/7) و «فلا يخرجنكما من الجنة فتشقي (117/20) و «ولا تخاطبني في الذين ظلموا آن هم مغرورون (37/11) و «ولا تكن كصاحب الحوت» (68/48) حضرت تعالی رفتار و کردار پیامبران را در کدام يك از تقسیمات تشریح اسلامی قرار می دهید: حرمت، وجوب، کراهت، استحباب یا اباحه؟

ج. و اما آیاتی که راجع به حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام است جواب این است که نهی مثل " لا تقربا هذه الشجرة" ارشادی و اخبار از آثار و تبعات وضعی قرب به شجره است و با توجه به آیات " وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ (2) معلوم می شود اخراج آدم از جنت مذکور در آیه شریفه " يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ... (3) مقدر بوده است و خداوند به آنچه برای آدم پیش آمد عالم بود هر چند این برنامه به اختیار

ص: 70

1-55. (1). بحار الأنوار، 40/153.

2-56. (2). سوره بقره، آیه 30 و 31.

3-57. (3) 2 و 4. سوره بقره، آیه 35 ..

خود آدم و به خیر خواهی ظاهری و فریب ابلیس پیش آمد و اثر وضعی آن که در آیه " فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا ... (1) " بود بنابراین " فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ 4 هم اخبار است از کاری که به ظاهر بموقع واقع نشده و در حد يك ترك اولی انجام شده.

خلاصه این برنامه در محیطی واقع شده که ظاهراً غیر از محیطی است که بعد آدم به آنجا منتقل شد و موضع و مسکنش تغییر پیدا کرد موضع اول میتواند غیر عادی و نحو خاصی بوده باشد که در محدوده اسرار و مطالب غیبی باشد نمی توان در مجموع راجع به آن و معنای ظلم و عصیان و غوایت و نهی واقع در آن بطور جزم اظهار نظر کرد و آن محیط را به تمام معنی با این محیط قیاس کرد و یکسان شمرد و یا واقعه ای را که فی الجمله معلوم است عادی نیست و تقدیر العزیز العلیم است به تفصیل تفسیر نمود و به این آیات که حکایت از آن محیط است نسبت ظلم و عصیان به مفهومی که امر مولوی نزد ما دارد داد و بلکه احتمال اینکه این آیات از متشابهات باشد احتمال بعیدی نیست.

اما نهی در آیه " فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ " نهی ارشادی است، و شقاء در اینجا به معنی تعب و رنج دنیوی است که لازمه بودن در این دنیا است.

هم چنین آیه: " وَلَا تُخَاطَبُنِي نِيْزَ نَهِيْ " در آن ارشادی است. در آیه شریفه " وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْهُوتِ " نیز دلالت بر امر خلاف عصمت ندارد.

ص: 71

کیفیت عذاب ابلیس با آتش

س 1. خداوند متعال ابلیس را چگونه با آتش عذاب می کند در حالی که خود از جنس آتش است؟ چگونه می توانم برای سؤالات و شبهات گوناگون پاسخ صحیحی بیابم؟

ج. معنی اینکه شیطان از آتش خلق شده این نیست که الان شیطان يك تکه آتش است کما اینکه معنی اینکه شما از خاک آفریده شده اید این نیست که شما الان يك تکه خاک هستید.

به شما سفارش می کنم طبق برنامه درس بخوانید، به تدریج که انشاءالله پیشرفت علمی کردید و کتابهای کلامی مثل شرح باب حادی عشر و شرح تجرید را خواندید همه شکوک و شبهات را انشاءالله حل می کنید.

ص: 72

س 2. آیا سؤال و جواب قبر یا فشار قبر بر بدن عنصری است یا برزخی؟

ج. ظاهر احادیث و روایات این است که بر بدن عنصری است اما این هم نه به وجهی است که با چشم ظاهر همه آنرا حس کنند ممکن است گفته شود نظیر خواب است که در خواب، خوابهایی که شخص می بیند همه یک سیر غیر جسمانی است مثلاً در خواب می بیند به فلان شهر یا فلان مجلس رفته است ولی با این که در همین بدن عنصری خواب را می بیند بدن در جای خود هست و او در خواب بسا سختیها و رنجها و مصیبات را می بیند و یا خوشیها و لذتها و استراحتها با همین بدن عنصری است لذا گاهی هم در آن اثر می گذارد و حرکت می کند و سخن می گوید و ناله سر می دهد و خلاصه روح از وضع جسم در قبر متأثر می شود و فشار قبر را در حال تعلق روح به بدن مثل شخص خواب احساس می کند.

حاصل اینکه این مسائل روحانی محض نیست چون خلاف ظواهر ادله است و جسمانی محض هم نیست چون به ظاهر موجب تأثر و رنج و مشقت یا نعیم و راحت جسم نمی شود.

تمام کلام این است که، این سؤال و جواب قبر را در ارتباط با همین بدن عنصری حق می دانیم ولی تفصیل آن را نمی توانیم توضیح بدهیم. چنان که طفل در رحم مادر نمی تواند از این عالم خارج از رحم که مادرش و رحمش جزئی از آن است چیزی بگوید.

و اگر پرسش شود فشار قبر نسبت به کسی که مثلاً بدنش سوخته و خاکستر شده چگونه تصور دارد؟ جواب این است که اولاً بر حسب روایات فشار قبر عام نیست و با نبود موضوع یعنی بدن مطرح نیست. ممکن است چنان شخصی که کالبدش از بین رفته

برنامه دیگر داشته باشد ولی اگر جسد باشد و در قبر نباشد وارد شدن فشار بر او قابل احتمال است هر چند فشار هوا باشد.

این وقایع بطور اجمال مورد اعتقاد است اما نسبت به تفصیل آن از لحاظ این که یا معرفت به آنها لازم نیست و یا اینکه معرفت به آنها در این عالم میسر نیست تکلیفی نداریم و به همان عقیده اجمالی اکتفا می شود شاید اگر انسان يك حس ششم و هفتم و بیشتر داشت خیلی از این مجهولات را معلوم می نمود که از قدیم گفته اند من فقد حساً فقد علماً انسان محدود است و متناهی و حقایق و مجهولات نامحدود و غیر متناهی است.

حشر و نشر با بدن عنصری یا با جسمی دیگر

س 3. آیا حشر و نشر جسمانی با بدن عنصری است یا جسمی دیگر؟ آیا در عالم پس از مرگ و قیامت بدن انسان و اجسام خاصیت جسم در دنیا را دارد یا فاقد این خاصیت است؟

ج. بر حسب آیات صریحه قرآن مجید حشر و نشر انسان با همین بدن جسمانی و عنصری است و این آیات قابل تأویل نیست و مباحثه کفار با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و استبعاد آنها مربوط به همین معاد جسمانی بود که می گفتند: "أَنْذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنْآ لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا- قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا"⁽¹⁾ و الا- بسا آنها هم فی الجملة در اینکه انسان به مرگ فانی محض نمی شود و بقاء روح معتقد بودند و معاد روحانی با بقاء روح را استبعاد نمی کردند و اصلاً استبعاد نداشت در مسائل مربوط به معاد و ثواب و عقاب همه این جسمانیت مطرح است و به صراحت بیان شد "إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسَّرْ تَعْيُشُوا يُعَاقَبُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ"

ص: 74

1-59. (1). سوره اسراء، آیه و 50 ..

يُسَسِّ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَقَقًا" (1) "فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ نَارٌ يُصَدُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمْ الْحَمِيمُ يُصَدُّ بِهَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ" (2) و هم چنین آیات مربوط به ثواب و نعمتهای بهشتی همه روحانی بودن محض را نفی می فرماید.

و آیاتی مثل "يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ" (3) نیز بیشتر از این دلالت ندارند که مثلاً در زمین تبدیلات و تغییراتی پیش می آید مثلاً کوه ها از بین می روند یا اینکه زمین فواید و برکاتش را کامل می دهد.

شب و روز در عالم برزخ

س 4. شب و روز در عالم برزخ بر چه مبنائی است. آیا مطابق شب و روز عالم طبیعت است؟

ج. ظاهراً عالم برزخ خود معیارهای خاص خود را دارد و برزخ بین دنیا و آخرت است. روح نه مثل دنیا تعلق به بدن عنصری دارد و نه مجرد صرف است. بلکه متعلق به جسم و هیئت برزخی است که گاه برای بعضی مرئی می شود و بر حسب بعض آیات جسم برزخی او مورد ثواب و عقاب قرار می گیرد مثل "النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا" (4).

حال حقیقت این امور چگونه است؟ در این دنیا لاقبل بر امثال ما مجهول است بعضی گفته اند روح در عالم برزخ هم مجرد نیست و چیزی بدون شکل و هیئت و صورت در عالم امکان وجود ندارد حتی ملائکه اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع می باشند و جبرئیل هم بطور مجرد و غیر مصور، نیست.

ص: 75

1-60. (1) .سوره كهف، آیه 29.

2-61. (2) .سوره حج، آیه 19 و 20.

3-62. (3) .سوره ابراهيم، آیه 48.

4-63. (4) .سوره غافر، آیه ..

مع ذلك ما بیشتر از آنچه آیات و احادیث بر آن صراحت داشته باشد اظهار نظر و عقیده نمی کنیم و به همان اعتقاد اجمالی بسنده می نماییم و در تعیین حدود و تفصیل آنها پا را از ظواهر آیات و روایات فراتر نمی گذاریم.

تناسب گناهان دنیا و کیفرهای آخرت

س 5. رابطه ی کیفر اخروی و گناه رابطه جعلی و قراردادی است (بجعل من الله تعالی) یا رابطه ای علی؛ یعنی گناه علت تامه است برای ایجاد کیفر؟ اگر رابطه جعلی باشد چه تناسبی است بین گناه در دنیا، و کیفرهای آنچنانی در آخرت؟

ج. گناه و معصیت علت استحقاق لوم و ذم و توبیخ و جواز کیفر است و علت نفس کیفر و عقاب نیست که اگر گناهکار مجازات نشود تخلف معلول از علت لازم شود. چنان که اطاعت و امتثال علت استحقاق مدح و ستایش و اجر و ثواب است علی اشکال فی الاخیر (1).

و اما تناسب گناه و کیفرهای سخت برای عظمت گناه و کفر نعمت منعم حقیقی و خروج بر مولا و انکار خدائی و بی اعتنائی به عذاب خدا و گناهان آنچنانی است.

بلی فی الجملة می توان گفت که گناه علت عذاب است به این معنی که بدون گناه عذاب نخواهد بود و کیفر متفرع بر گناه است چنان که پاداش هم بدون اطاعت و امتثال نمی باشد.

و به عبارت دیگر عدم گناه مساوق با عدم کیفر است اما وجود گناه مساوی با وجود کیفر نیست پاداش و کیفر وعد و وعید است که اول از شخص کریم لازم الصدور و تخلف ناپذیر است اگر چه بر اساس تفضل باشد و دوم لازم الصدور نیست بلکه عدم صدور آن گاه با کمال صفات و صفات کمال مناسب است.

ص: 76

1-64. (1). توضیح اینکه: ثواب مبتنی بر تفضل است نه استحقاق ..

مع ذلك احتمال اینکه بین بعض اعمال تکویناً با بعض عذاب ها و عقاب ها ربط وجود داشته باشد، به طور جزم قابل دفع نیست و ممکن است به مثل این آیه الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا⁽¹⁾ و به بعض روایات «مثل الظلم ظلمات يوم القيامة»⁽²⁾ استناد شود.

مع ذلك هیچ يك علت تامه نیست و شرایط و موانع نیز که بسا بسیاری از آنها بر ما مخفی باشد مؤثرند و اجمالاً وعد و وعید و بشارت و انذار و جعل کیفر و پاداش بر حسب حکمت و بر حسب قاعده لطف لازم است و بسیاری یا بیشتر بدون آن به صلاح و فلاح نایل نمی شوند ولی تحقق و فعلیت آنها و مقدار و موارد آنها همه با خداوند علیم حکیم عادل غفور رحیم قاهر شدید الانتقام و الکبیر المتعال ... می باشد که چنان برنامه ها پیاده خواهد شد که همه این صفات جلال و جمال در جای خود اعمال و مثل نظام این عالم همه این اسماء و صفات ظهور یافته و تعطیلی در آنها متصور نخواهد بود این حقیقت به اجمال ثابت است و احاطه بر تفصیل و ارتباط همه امور با کل اسماء حداقل برای غیر تنی چند از مؤیدین من عندالله امکان پذیر نیست.

يفعل الله ما يشاء بقدرته و يحكم ما يريد بعزته و حکمته و کل ذلك تقدير العزيز العليم.

بشر باید خود را در معرض ظهورات صفات جمالیه حق قرار دهد و از اینکه در معرض ظهورات صفات جلالیه و قهریه او قرار دهد با استعانت از حول و قوه او پرهیز نماید و این چنین برنامه های خداوند متعال را زیر سؤال و اعتراض نبرده و کشف حقایقی را که مجهول است و باید هم مجهول باشد و وجه نظر قرار ندهد و بداند که همه افعال الهی در دنیا و آخرت و محسوس و نامحسوس بر اتم نظام جاری است از ناحیه حضرت رب الارباب و ولی النعمات.

ص: 77

1-65. (1). سوره نساء، آیه 10.

2-66. (2). کافی، 2/332 ..

گفته نشود بعد از این بیانات اصل سؤال- که رابطه کیفر و پاداش با اعمال رابطه معلول با علت است یا قراردادی و جعلی است- چگونه پاسخ داده شد؟

زیرا می گوئیم اینکه رابطه بین آنها رابطه علیت و معلولیت نیست از آنچه بیان شد معلوم می شود اگر آن چنان باشد "إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا" (1) و "وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ" (2) معنی پیدا نمی کند.

آنچه به نظر نزدیک تر است این است که این ثواب ها و عقابها همه جعلی و استصلاحاً لِحال العبد است و تفاوت بین آنها نیز بر حسب حکمت و مصلحت باز هم همین جنبه استصلاحی و تربیتی را دارد و اگر این برنامه عذاب و عقاب و وعد و وعید نبود ربوبیت حضرت باری تعالی العیاذ باللله ناقص شمرده می شد.

در عین حال تعذیب عصاة و گناهکاران به هر یک از عذابهای مأثوره در کتاب و سنت حتی خلود در نار، ظلم نیست و در موارد فعلیت این عذابها چنان نیست که همه به یک چوب رانده شوند مثلاً در دار آخرت هم همه دزدها مثل این دنیا که علی السواء مجازات و با تحقق شرایط شرعی دستشان بریده می شود باشد بلکه در آنجا حساب دقیق است و تمام شرایط و ریزه کاریها و اوضاع و احوال مجرم ملاحظه می شود.

غرض این است که آنجا حاکم خداوند علام الغیوب و عالم السر و الخفیات است و هر جا کیفر مقتضی شد این دقایق رعایت می شود و دزد گرسنه و فقیر برابر با دزد غنی مجازات نمی شود و هلم جزاً غرض این است که این آیات و روایات مدلول تفصیلی که مبین تمام جوانب باشد ندارند تا ما بتوانیم در موردی خدشه کنیم که العیاذ باللله مثلاً خلاف عدل است. در اینجا مطلب بسیار است ولی بیش از این مجال شرح نیست.

معارف دین ؛ ج 2 ؛ ص 77

ص: 78

1-67. (1). سوره زمر، آیه.

2-68. (2). سوره نساء، آیه و 116 ..

س 6. آیا بین بحث اعاده معدوم و معاد جسمانی ارتباطی هست یا نه؟

ج. به این معنی که معاد جسمانی ثبوتاً یا و اثباتاً توقف بر قول به جواز اعاده معدوم داشته باشد و با قول به امتناع اعاده معدوم ثبوت معاد جسمانی یا اثبات آن ممکن نباشد اگر چه بعضی توهم کرده باشند، بین این دو بحث ارتباط نیست و بنابر امتناع اعاده معدوم نیز معاد جسمانی محقق و ثابت است.

البته این به اینگونه تحریر می شود که بفرض صحت کبرای کلی امتناع اعاده معدوم معاد جسمانی صغری آن کلی و از جزئیات آن نیست.

بلکه اگر این جهت که معاد جسمانی صغرای آن کلی هست یا نیست مشکوک فیه باشد از این جهت که تمام جوانبی که در حکم به این قضیه (المعاد الجسمانی اعاده المعدوم ممتنع فالمعاد الجسمانی ممتنع) درک آن لازم است بر عقل مجهول و بلکه می توان گفت خارج از درک عقل است و معاد جسمانی با نصوص کتاب و سنت قابل اثبات است.

و اما وجه اینکه معاد جسمانی صغرای این کلی نیست این است:

بنا بر این که بحکم عقل و شرع روح انسان بعد از مرگ باقی است و مرگ بمعنی فناء روح نیست بلکه حقیقت آن قطع تصرف و تدبیر روح بطور موقف نسبت به جسم عنصری است که اجزاء مادی آن بعد الانحلال باقی است و معدوم نمی شود و با اتصال آن اجزاء به یکدیگر تصرف و تدبیر روح به آن بحال اول باز می گردد نظیر تأثیر قوای نباتات که در فصل زمستان منقطع بشود و دوباره تأثیر آن مجدد یا ظاهر می شود و وضعی که در کمون و خفا بوده ظاهر می گردد و خلاصه این که باذن الله تعالی این قطع و وصل تدبیر برقرار می شود و اعاده معدومی در بین نمی آید.

در اینجا قابل تذکر است که در مسأله امتناع اعاده معدوم اگر چه کسانی که به آن قائلند دلائلی طبق مسالك خود اقامه کرده و آن را مسلم میدانند و بعضی هم آن دلائل را مورد ایراد قرار داده اند ولی اجمال مطلب این است که در این گونه مطالب اهل فلسفه و

معقول حرفی را که میزنند نباید حرف آخر بدانند، پیرامون انسان و این گونه مسائل در عصر ما مسائلی مطرح شده بلکه به وقوع پیوسته است که اگر يك قرن یا دو قرن پیش به این آقایان اهل معقول و حکمت متعالیه عرضه می شد با دلائلی که بسا عقل پسند به نظر می رسد و بر مبنای که استوار می کردند نفی آن نفی استحاله اجتماع تقیضین شمرده می شد آن را محال می دانستند مانند مسأله معراج و خرق و التیام و امور که خلاف توالی فاسده که آنها گمان می گردند بالحس معلوم گردد.

آیا یزید ملعون مجبور بر شهادت امام نبوده است

س 7. چگونه می شود یزید را ملعون شمرد؟ با آنکه پیش از شهادت امام حسین علیه السلام پیامبران عمل او را خبر داده بودند و با این فرض آیا مجبور نبوده است؟

ج. یزید ملعون است به جهت جنایتی که به اختیار خود انجام داده و اخبار پیغمبران از جنایت کسی، علت مجبور بودن او در ارتکاب جنایت نیست.

آیا این جهان يك بار دیگر تکرار شده است

س 8. بحثی پیش آمد که نظام خلقت بشر و کلاً جهان و مسأله ظهور پیامبران تا رسیدن به پیامبر خاتم چند بار تکرار شده است. به این تفصیل که خداوند متعال يك سری از بشرها را خلق کرده و برایشان قیامت را بپا کرده و يك سری از آنها در جهنم و يك سری در بهشت هستند. و الان ما در سری دوم هستیم. نظر حضرتعالی در این مورد چیست؟

ج. اجمالاً آنچه از قرآن مجید استفاده می شود معاد انسانها و قیامت و حشر و نشر تاکنون محقق نشده است و قیامت و معاد همگان در يك زمان و روزی که مقدار آن پنجاه هزار

سال است واقع خواهد شد و بر این که عقاب و عذاب در جهنم و ثواب در بهشت مرحله ای یا بیشتر باشد برهانی اقامه نشده است. والله العالم

شب اول قبر چه زمانی است

س 9. پس از مرگ انسان ممکن است چند روزی تا زمان خاکسپاری او طول بکشد خواستم بدانم از این رو چه زمانی شب اول قبرش محسوب می شود. زمانی که روح از بدن جدا می شود یا زمانی که مرده را در قبر گذاشتند شب اول قبرش محسوب می شود؟

ج. زمانی که روح از بدن جدا می شود برزخ او شروع می گردد ولی اگر عمل خاصی برای شب اول دفن معین شده باشد مانند نماز معروف به نماز وحشت (لیلة الدفن) در همان شب انجام می گیرد. والله العالم

بازگشت روح به کالبد خاکی انسان

س 10. ضمن عرض سلام با عنایت به آیه 27 سوره شریفه بقره، آیا تفسیر برخی در خصوص بازگشت روح به کالبد خاکی انسان معنا پیدا می کند؟

ج. آیات کریمه و احادیث شریفه تصریح به این دارند که روح به همین بدن عنصری عود می کند و معاد جسمانی است. والله العالم

ص: 81

سکوت صحابه و سائرین در قبال جریان سقیفه

س 1. سکوت صحابه و سائرین در قبال جریان سقیفه را چگونه توجیه می‌نمائید؟

ج. این اشکال قابل توجهی نیست تاریخ نظائر آن را بسیار نشان داده است و ما هم در عصر خودمان مظاهر آن را دیده ایم اگر چه مطلب سقیفه و منحرف کردن مسیر خلافت در اهمیت مافوق هر حادثه است شاعر می‌گوید:

لقد عجبوا اصحاب احمد اذ رضوا بتقدیم ذی جهل و تاخیر ذی فضل

واصحاب موسی فی زمان حیاته رضوا بدلاً عن خالق الخلق بالعجل

مضافاً بر اینکه کبار صحابه نظیر سلمان و غیره سکوت نکردند بلکه اول من احتج للخلافة علی بن ابیطالب علیه السلام. (1)

ص: 82

مرحوم سید شرف الدین در کتاب ارزشمند المراجعات احتجاجات بنی هاشم و سائر صحابه را آورده است [70] و در نهج البلاغه نیز می فرماید:

و ان كنت بالشورى ملكت امورهم فكيف بهذا والمشیرون غیب

و ان كنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرك اولی بالنبی و اقرب [71]

آیا آیه تطهیر بر ثبوت رجس دلالت دارد

س 2. آیا در آیه تطهیر اذهاب رجس مستلزم ثبوت رجس در رتبه سابقه نیست؟

ج. فعل مضارع در مثل این موارد معنای استقبالی و آینده و حصول ما لم يحصل را ندارد چنان که فعل ماضی که در مثل "وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا" (1) معنی ماضی ندارد در "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ" (2) و "وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَيِّقَ الْحَقَّ" (3) معنای آیه تعلق اراد الله تکویناً بر اذهاب رجس از اهل بیت است که تکویناً و با وجود آنها متحقق است یعنی وجودشان مطهر وجود می یابد نه اینکه رجس موجودی را از آنها می برد و بعبارة اخیری اخبار از این است که آنها را مطهر قرار داده است.

محتمل و ممکن است طبق توضیح مفصلی که حقیر در تفسیر آیه داده ام [75] مراد از اذهاب رجس از آن بزرگواران اراده جدی بعث و زجر آنها از اوامر و نواهی الهی است که امر

ص: 83

1-72. (3). سوره نساء، آیه 158.

2-73. (4). سوره احزاب، آیه 33.

3-74. (5). سوره انفال، آیه 7.

آنها به آنچه در شرع مأمور به و نهی از آنچه در شرع منهی عنه است با اذهاب رجس و عدم ابتلای آنها به ارتکاب بعض افعال یا ترك بعض اعمال و پاك ماندن آنها باشد که امر آن بزرگواران به آن اعمال و نهی آنها از آن افعال امر تشریعی صرف- که با علم به عدم اطاعت مأمور نیز هست- نیست. بلکه این امر چون با علم به اطاعت مأمور و امثال او است مورد اراده جدی و طلب حقیقی است تا بنده مطیع در مواردی که نباید واقع شود واقع نشود.

این معنایش وجود رجس و اذهاب رجس نیست این معنایش حراست از وقوع رجس و هدایت بنده به طهارت است و معنی ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله است.

معنای اذهاب رجس در آیه تطهیر

س 3. درباره ی آیه تطهیر: آیا رجس در اهل بیت بوده و خداوند آن را بر طرف ساخت یا نبوده و آن را بر طرف نمود؟

ج. راجع به آیه شریفه تطهیر اولاً فعل مثل یرید و اراد در مثل این مورد منسلخ از دلالت بر زمان و استقبال و ماضی است و این اراده از برای خدا ثابت است «و هو مریده قبل خلقهم» و تعلق دارد با ذهاب الرجس عنهم و تطهیرهم قبل خلقهم کما تعلقت بخلقهم و معنایش این است که: اراد الله ان یخلقهم مذهباً عنهم الرجس و مطهراً و به عبارت اخري: خلقهم الله طاهراً مطهراً عن الرجس مثل قولهم. «ضیق فم الرکیة»، «المبتدا هو المجرّد عن العوامل اللفظیه» و معنای اول این نیست که دهنه چاه وسیع و گشاد است آن را تنگ ساز یا مبتدا عامل لفظی داشته و از آن تجرید شده بلکه مقصود این است که از اول چاه را تنگ ساخت یا تنگ بساز و مبتدا از اول عامل لفظی ندارد.

بلکه در اراده تشریعی نسبت به غیر معصوم مثلاً نهی از معاصی یا امر به واجبات نیز غرض دفع رجس است نه رفع رجس، در نهی از شرب خمر اراد الله بالارادة التشریعیه

اذهاب الرجس عن عباده بدفعه عنهم لا برفعه وازالته و الآ، امر و نهی تشریحی معنی ندارد.

خلاصه اینکه در اینجا مراد رفع موجود نیست بلکه منع از وجود ما هو المعدوم است.

توضیحاً عرض می شود راجع به آیه تطهیر و اینکه اراده اگر چه اراده به اصطلاح تشریحی شد بطور حقیقی و بطور مطلق به غیر معصوم تعلق نمی گیرد و تعلق حقیقی آن بطور مطلق دلیل بر عصمت است و نسبت به دیگران اراده حقیقی مطلق نیست و لذا در اوامر و نواهی اراده حقیقی به فعل یا ترك و انبعاث از امر یا انزجار از فعل به واسطه نهی به طور مطلق در مورد معصوم صحیح است و فی الجمله به هر کسی است که در هر مورد از آن امر منبعث یا از نهی منزجر شود "إِنَّ مَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ" (1) تحقیق آن محتاج به تفصیل است که بیشتر از این در این جا مجال اطاله کلام نیست.

آیا حضرت جواد تحت تأثیر خادمان خود بودند

س 4. امام رضا هنگامی که در شهر طوس بوده از يك حالت روزمره فرزندش یعنی امام جواد که در مدینه بود مطلع می شود و به ایشان نامه ای می فرستد که خادمان به علت خصلت بخل، تو را هنگامی که بر مرکب سوار می کنند از درب کوچک خانه به بیرون می برند و از این پس وارد شدند و بیرون رفتنت از درب بزرگ خانه باشد.

سؤال بنده این است که چطور امام جواد در طول این مدت با این که معصوم است تحت تأثیر بخل خادمان خویش قرار می گیرد؟

ص: 85

ج. روایت بزنتی [77] که به آن اشاره کرده اید در آن وجه فعل خادمان و موالی که امام جواد را از باب صغیر خانه خارج می‌کردند معلوم شده است و اما وجه فعل آن حضرت یعنی خروج آن حضرت از باب صغیر معلوم نشده است که تحت تأثیر بخل خادمان بوده است بلکه شاید وجه آن اقتضای بر تصرف در مال امام بمقدار خاص و لازم بوده است و امام رضا در این نامه این اجازه وسیع را بفرزند عزیزشان داده اند و در مورد عموها و عمه ها همه به آن حضرت اجازه لازم داده اند.

این هم کمال پرهیزکاری امام جواد و امانت داری آن حضرت را می‌رساند و هم علاقه پدر بزرگوار او را به ظهور موقعیت و شئون و فضایل فرزند بسیار عزیز و گرامی می‌رساند.

حدیث منزلت چگونه جانشینی پیامبر را ثابت می‌کند

س 5. با توجه به اینکه حضرت هارون علیه السلام قبل از حضرت موسی علیه السلام رحلت نموده، حدیث منزلت چگونه می‌تواند جانشینی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ثابت نماید؟

ج. جواب واضح است زیرا حدیث شریف معنایش بیان منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام و مشارکت آن حضرت با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همه شئون عالیه و ولایت بر امور غیر از مقام نبوت و وساطت در ابلاغ رسالت خدا به خلق است. معنای مطابقی آن دارا بودن این منزلت در عصر رسالت و حیات رسول صلی الله علیه و آله است نه اینکه تو بعد از من منزلت هارون را از موسی داری که نظیر سالبه بانتفاء موضوع باشد- ولی جانشینی آن حضرت بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز ثابت می‌شود زیرا این منزلت صاحب شئون پیغمبر بودن به جز نبوت برای آن حضرت طبق

این حدیث ثابت است و بعد هم باقی است و بعد از این همه باید از آن حضرت تبعیت نمایند.

این معنائی بالاتر از جانشینی است منزلتی است که طبق این حدیث مسلم و متواتر برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت بوده و بعد هم ثابت و مسلم است. این حدیث تمام شئونی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حسب مقام امامت و ولایت و اولی به آنفس بودن دارا هستند برای امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می نماید.

بلکه می توان گفت معنایش نصب و تعیین پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست بلکه اخبار از واقع امر و حقیقت منصبی است که برای علی علیه السلام ثابت است.

آیا مشهور از روایات دال بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام اعراض کرده اند

س 6. اگر برای تثبیت خلافت ابوبکر به اعراض مشهور از روایات دال بر ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام تمسک شود، چه پاسخی می فرمایید؟

ج. کدام مشهور جز چند نفر که با آن صحنه سازی سوء استفاده از جوی که پیش آمده و از ضعف آن مردم جدید العهد بالاسلام و ارباب و تطمیع آنها با نصوص مخالفت کردند، مشهوری نبوده است. و مسئله به تمام معنی سیاسی و با نقشه های قبلی و تبانی منافقین و موقعیت خاصی که بود پیش آمد.

مثل این جریان سیاسی را با اعراضی که در فقه مطرح است نباید مقایسه کرد مخالفت رسمی با نصوص و تعیین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بود.

خیلی تعجب است این اعراض - که معرضین همانها بودند که حتی از کتابت وصیت پیغمبر جلوگیری کردند و آن گونه که قلم از بیان آن شرم دارد به رسول خدا صلی الله علیه و آله جسارت کردند - چه اعتباری غیر از مخالفت با پیغمبر دارد؟ این حرف را هم بعد از یک هزار و چهار صد سال امروز می شنویم اعراض مشهور در اینجا که

اصلاً وجود نیافت و جز سکوت و بی تفاوتی بسیاری و ترس از به خطر افتادن منافع دنیائی و حزب بازی معنی نمی یابد.

مسئله ای که به آن اهمیت- که گفته شده در هیچ امری مثل امر حکومت در اسلام خون ریخته نشده مسئله ای که به آن اهمیت است که با آن تشریفات مفصل در غدیر خم ابلاغ می شود- اگر از طرف هر کس از نصوص آن اعراض شده باشد غیر از سیاست و ریاست طلبی و مخالفت با دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ تفسیر و معنایی ندارد.

مسئله فرعی فقهی و شک بین سه و چهار یا پاکی و نجس بودن اعضا نیست که اعراض مشهور و برخوردارهای فقهی در مسائل فرعی در آن مطرح شود.

مسئله ای است که در آن درجه از اهمیت که «لوان عبداً قام ليله و صام نهاره و تصدق بجمع ماله و حج جمع دهره و لم يعرف ولاية ولی الله فیوالیه و یکون جمع اعمال بدلالته الیه ما کان له علی الله حق فی ثوابه و لا کان من اهل الايمان»(1).

آیا اعتقاد به ملکیت فدک و افضلیت حضرت زهرا علیها السلام ضروری مذهب است

س 7. آیا اعتقاد به این که فدک ملک خالص حضرت زهرا علیها السلام است از ضروریات مذهب است و یا اینکه این مطلب مطابق با واقع است و لکن از ضروریات نیست؟

آیا اعتقاد به اینکه حضرت زهرا و ائمه معصومین علیهم السلام افضل از تمام مخلوقات خداوند حتی تمام انبیاء الهی به جز حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند جزء ضروریات مذهب است و یا اینکه از مسلمات است ولی ضروری مذهب نیست؟

ص: 88

ج. اگر مقصود از ضروریات مذهب است این است همانطور که در ضروریات دین اگر کسی آن را انکار کند و ملتفت باشد که انکارش مستلزم انکار ثبوت و اخبار صادق مصدق است از دین خارج می شود این دو موضوع هم از ضروریات مذهب است.

و اگر کسی هر يك از آنها را انکار کند و ملتفت باشد که اخبار قطعية الصدور از ائمه معصومین علیهم السلام بر آن دلالت قطعی دارند این انکار چون مستلزم انکار ائمه علیهم السلام است موجب خروج از مذهب است.

سابقه ارتباط امیرالمؤمنین علیه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

س 8. درباره سابقه ارتباط امیرالمؤمنین علی علیه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله توضیحی بیان فرمائید.

ج. در مورد عواطف خاصه و الطاف مخصوصه و نوازش و مهر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین از زمان کودکی آن حضرت کافی است این فراز از خطبه جلیله قاصعه نهج البلاغه را در نظر آورد:

«وقد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه و آله بالقرابة القریبة و المنزلة الخیصمة، وضعنی فی حجره و انا ولد یضمنی الی صدره و یکنفی فی فراشه، و یمسني جسده و یشمنی عرفه و کان یمضغ الشیء ثم یلقمنیه»⁽¹⁾

و آنچه در کتاب مستطاب شریف بحار الانوار نقل شده: «عن العلامة فی کشف الیقین و غیره عن السیدة فاطمة بنت اسد علیها السلام، قالت: «فولدت علیاً و لرسول الله صلی الله علیه و آله ثلاثون سنة، و احبه رسول الله حباً شديداً، و قال لی اجعلی مهده بقرب فراشی، و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یلی اکثر تربیته و کان یطهر علیاً فی وقت غسله یوجره اللبن عند شربه و یحرك مهده عند نومه و یناغیه فی یقضته، و یحمله علی صدره و یقول هذا

ص: 89

اخى و وليى و ناصرى و صفى و ذخرى و كهفى و ظهري و ظهيري و وصيي و زوج كرىمى و امينى على وصيتى و خليفتى، و كان يحمله دائما و يطوف به جبال مكة- و شعابها و اوديتها» (1).

سبقت ايمان اميرالمؤمنين عليه السلام بر ديگران

س 9. در مورد سبقت اميرالمؤمنين على عليه السلام بر ديگران در ايمان به نبى گرامى اسلام صلى الله عليه و آله توضيحي بيان نماييد.

ج. در مورد سبقت حضرت اميرالمؤمنين مدت هفت سال بر ديگران در نماز خواندن با آن حضرت بايد عرض كنم:

اولا آن حضرت از رسول خدا صلى الله عليه و آله در كل برنامه هاى عملى و معنوى و دينى و ايمانى پيش از بعثت هم مثل بعد از بعثت جدا نبود و اتصال و اقتداء تام و تمام به رسول خدا صلى الله عليه و آله داشت، و ملازم دائمى و هميشگى آن حضرت بود.

در اين مطلب بخصوص روايات متعدد از طرق عامه وارد شده و مورد شك و ترديد نيست از جمله:

1. مسند احمد ج 1، ص 99.

2. كنز العمال، حديث 36389 و دو حديث بعد از آن. (2)

3. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد روايتى از آن حضرت را نقل نموده كه فرمود: «لقد عبدت الله قبل ان يعبده احد من هذه الامة سبع سنين» (3)

ص: 90

1-80. (1). بحار الانوار، 9/35. كشف اليقين في فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام ف 2 ص 33-32 ح 12 ط 1413 ق.

2-81. (2). كنز العمال، ج 13 ص 122.

3-82. (3). شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد 1/5..

4. ابن اثیر در اسد الغابه از ابو ایوب انصاری روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

: «لقد صلت الملائكة علي وعلي علي سبع سنين وذلك انه لم يصل معي رجل غيره»(1).

این سوابق برای حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه ثابت و مسلم است و آنچه گفته شده و در کتابها حفظ شده اشاره و اجمالی از آن است.

جعلنا الله و اياكم من شيعته و شيعة الائمة الطاهرين من ولده صلوات الله و سلامه عليه و عليهم اجمعين و زاد الله في توفيقاتكم و ولائكم لهم عليهم السلام و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

بررسی میزان اعتبار حدیث ثنّین از حیث سند و محتوی و اثبات جعلی بودن آن

س 10. کدامیک از احادیث زیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است؟

انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی.

خلفت فيكم ثنّین لن تضلوا بعدهما: كتاب الله و سنّتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

ج. احادیث ثقلین از احادیث متواتره ای است که سنّی و شیعه آن را به سندهای متعدد از جمعی از صحابه مشهور مثل زید بن ارقم و ابی ذر و ابی سعید و حذیفه بن اسید و جابر بن عبدالله و عامر بن ابی لیلی و امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن ابی رافع و ابی الطفیل و زید بن ثابت روایت کرده اند و بزرگان محدثین اهل سنت مثل احمد بن حنبل و طبرانی و ترمذی و مسلم و ابن سعد و حاکم و عبد بن حمید و هیشمی و متقی و سیوطی

ص: 91

و نسائی و دولابی و ابی نعیم و دارمی و دیگران که همه از مشاهیر عامه هستند آن را روایت نموده اند.

لازم به تذکر است که حدیث متعدد است یعنی مکرر این مضمون بالفاظ مختلف از حضرت رسول صلی الله علیه و آله صادر شده لذا از آن تعبیر به احادیث کرده ایم این دو لفظی که شما ذکر کرده اید لفظ مختصر بعضی این احادیث است می توانید پیرامون این احادیث بتألیف حقیر (امان الامه من الضلال و الاختلاف) رجوع فرمائید.

اما در مورد لفظ «سننی» به جای «عترتی»، در حدیث ثنیتن قدیمی ترین کتابی که این مضمون در آن وارد شده دو کتاب است یکی سیره ابن اسحاق [84] و دیگر موطا مالک [85] که هر دو معاصر منصور و هر دو هم این دو کتاب را به امر منصور نوشته اند.

شخصیت ابن اسحاق:

این مرد در علم غزوات و سیره پیغمبر و حدیث، نامدار و مشهور است در حق او اقوال و سخنان علماء و رجال اهل سنت مختلف است گروهی او را به ضعف و کذب و تدلیس، و اوصاف دیگر توصیف کرده اند.

«ابن حجر» در تقریب و شهید در حواشی بر خلاصه، او را صریحاً از شیعه شمرده اند. میان او و مالک بن انس و دیگر فقیهان مدینه اختلافی ظاهر شد که از او به حاکم شکایت کردند. حاکم او را از مدینه اخراج کرد او از گروه زیادی نقل حدیث نموده و گروه زیادی هم از او اخذ حدیث کرده اند. وفاتش را بین سال 150 تا 154 گفته اند.

وقتی ابن اسحاق را از مدینه بیرون کردند در بغداد ساکن شد و در حیره یا بغداد با منصور خلیفه جبار عباسی ملاقات کرد و بامر منصور برای پسرش مهدی کتاب سیره را نوشت. (1)

ص: 92

1-86. (3). رجوع شود به میزان الاعتدال، 468/3- تهذیب التهذیب، 33/9- تاریخ بغداد، 214/1- الوافی بالوفیات، 188/2- وفیات الاعیان، 276/4 تذکره الحفاظ، 172/1- تأسیس الشیعة: 232..

تألیف سیره چنان که معلوم شد، در عصر منصور بوده و آن عصری است که علویین در نهایت اوج بودند و مردم به آنها گرایش داشته و حتی می گویند بعض فقهاء مشهور اهل سنت مخفیانه علیه منصور و به نفع علویین فتوی می دادند. در چنین موقعی - که مهمترین بلکه یگانه مدرک و حجت شرعی بودن حکومت یا غصبی بودن آن، احادیث بود و بنی عباس هر چه ضربه می خوردند از این راه بود- این کتاب تحت نظر منصور و به امر او برای پسرش مهدی و در واقع برای اغراض سیاسی مهم تألیف شده است.

معلوم است نویسنده در آن تا چه حدّ از بیان حقایق خودداری می کند و چه قدر باید تقیه و احتیاط و محافظه کاری نماید و باید چگونه آن را بنویسد که مرد زیرک و وارد و سیاستمداری مثل منصور جبار سفاک آنرا بپذیرد. حتماً باید تا ممکن است احادیثی که روش بنی عباس و زمامدارانی را که پس از پیغمبر مسلط بر امور مسلمانان شدند محکوم می سازد در این کتاب نوشته نشود و از اخباری که کسان و بستگان و طرفداران سیاستهای حکام وضع کردند و فضایی را برای آنها و همکارانشان ساختند هر چه بشود در آن قالب کنند.

در این کتاب حتماً باید حدیث یوم الدار، حدیث ثقلین، مباحله، غدیر خم، شأن نزول آیه تطهیر و آیه ی انما ولیکم الله و صدها از این قبیل احادیث مسلمه نباشد و گرنه منصور نمی پذیرد.

باید وضع حکومت را به همین نحو که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله جلو آوردند تأیید کند. باید احادیث و روایاتش بیشتر از زبان مخالفان اهل بیت و علویین باشد.

اینجا است که باید شخص ناقد و بصیر در مطالب این کتاب خصوص آنچه مربوط به سیاست و یا مخالف مذهب اهل بیت و مؤید مذاهب دیگر است کاملاً اگر سند دارد

سندش را ملاحظه کند و روایات کتب دیگر و احادیث اهل بیت نبوت را کاملاً بررسی نماید تا بتواند به حقیقت برسد.

باری کتاب سیره ی ابن اسحاق متأسفانه با این وضع مورد دستبرد عبدالملك بن هشام هم قرار گرفت و او به اسم تلخیص و تهذیب هر چه را خواست از آن اسقاط کرد و بر آن چیزهایی افزود.

در عین حال تا آنجا که فرصت داشتم در بعض کتب فحص کردم توثیق این مرد را در کتاب رجال نیافتم.

و اما موطأ مالك از جهات متعدده مورد خدشه و ایراد محققین اهل سنت واقع شده و نسخ آن را که با هم در نهایت اختلاف می باشند تا سی نسخه شمرده اند.

در این مورد ابن معین می گوید: «اهل حدیث نیست بلکه اهل رأی است و نوشته اند که احادیث مرسل موطأ 300 حدیث و موقوف آن را 613 حدیث و از اقوال تابعین 285 خبر در آن درج است»⁽¹⁾.

روایات مرسله آن چنان که سیوطی می گوید فی حد نفسه قابل اعتماد نیست که از آن جمله یکی همین خبر است.

این دو کتاب با این اوصاف و با اینکه در چنان جوّ سیاسی نوشته شده حدیث ثنّین را نقل کرده اند. اتفاقاً هر دو هم بطور مرسل و بدون سند. ابن اسحاق بدون اینکه سند را بکسی منتهی کند یا از کسی نقل کند این خطبه ای را که متضمن این جمله است روایت کرده است [88]⁽²⁾.

ص: 94

1-87. (1). اضواء علي السنة المحمدية، ص 243 تا 247.

2-89. (3). طبري هم اگر چه از ابن اسحاق از ابن ابي نجیح لفظ سیره را روایت کرده است ولي روایت او قابل اعتماد نیست زیرا اولاً مرسل است و ثانياً ابن ابي نجیح چنانکه از ابن حجر نقل شده از قدریه و مدلس است و ثالثاً به سند طبري به اسحاق هم به واسطه محمد بن حمید رازی و سلمه بن فضل ابرش انصاري نیز ضعیف است. رجوع شود به تذكرة الحفاظ، 2/ 490 و 492 و تهذیب التهذیب، 4/ 153 و 154 و جلد 9 ص 127 تا 130..

موطأ مالك هم عباراتش این است: «وحدثني عن مالك انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: تركت فيكم امرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما كتاب الله و سنة نبيه»⁽¹⁾ این خبر هم چنان که ملاحظه می کنید مرسل است و لفظ خود مالك نیز مشعر بر عدم اعتبار آن می باشد.

اگر چه پس از مالك ابن عبدالرحمن - چنان که سیوطی در تنوير الحوالك نگاشته - خواسته است آنرا موصول قرار دهد اما زحمت بیهوده کشیده و آنرا بی اعتبارتر ساخته است زیرا آنرا از کثیر بن عبدالله بن عمر و بن عوف روایت کرده است و او کسی است که علماء رجال اهل سنت او را منکر الحدیث، و لیس بشیء، ضعیف الحدیث و کذاب، از ارکان کذب، واهی الحدیث و متروک الحدیث شمرده اند و می گویند کتابی داشته که همه اش اخبار مجعوله بوده که ذکر کردن آن در شمار کتب و روایت از آن حلال نیست [91] و به احتمال قوی این خبر از همان نسخه است.

پس از این دو کتاب در مستدرک حاکم (ت 405) این مضمون طبق نقل سیوطی در الجامع الصغیر (ج 1 ص 130) به این لفظ از ابی هریره که حالش معلوم است روایت شده (ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعدهما کتاب الله و سنتی، و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض).⁽²⁾

ولی این خبر اگر تصحیف شده ی روایت بیست و دوم کتاب دیگر سیوطی (احیاء المیت بفضائل اهل البیت) که از بزار از ابی هریره نقل کرده (انی قد خلفت فیکم اثین لن تضلوا

ص: 95

1-90. (1). تنوير الحوالك شرح موطأ مالك، 3/93.

2-92. (3). و در الجامع الصغیر از الغیلانیات ابی بکر شافعی از ابی هریره بلفظ «خلفت فیکم شیئین» نقل کرده است راجع: 5/2 ..

بعدهما کتاب الله و نسبتی، و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض) نباشد، علاوه بر عدم اعتبار سند آن، دقت در متنش مجعول بودن آن را ثابت می کند زیرا خبر از عدم تفرق دو چیز آن هم در آینده وقتی صحیح است که تفرق و جدا شدن آنها از یکدیگر محتمل باشد که با چنین کلامی (لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض) نفی شود و در مورد کتاب و سنت خواه سنت عملیه باشد یا قولیه چنین احتمالی داده نمی شد، و اگر هم محتمل بود نسبت بزمان گذشته و صدور سنت باید نفی شود یعنی باید گفته شود (لم یتفرقا عن الآخر) یا اگر معنای دیگری در نظر بود غیر از تمسک به آنها مثل اینکه بخواهد توصیه کند که آنها را از هم جدا نکنید قرآن را بیک معنی و سنت را بخلاف و برابر آن قرار ندهید با اینکه این هم موضوع مهم قابل ذکری نبود باید بفرماید:

(لا تفرقوا بین الكتاب والسنة فأنهما لن یتفرقا عن الآخر).

به هر حال هرکس حدیث شناس و از بلاغت و نکات ذوقی ادبی بهره مند باشد می داند این حدیث یا تصحیف «کتاب الله و نسبتی» است یا در برابر حدیث متواتر ثقلین جعل شده است غیر از این دو احتمال احتمال دیگر در اینجا راه ندارد.

فقه حدیث

از اینها که بگذریم در فقه این خبرها و معانی آنها اگر دقت کنیم می بینیم: این خبر دلالت و مفهوم واضح و روشنی که بیان آن در خور چنان موقف عظیم باشد ندارد. امر آشکاری که اعتصام و تمسک به آن سبب شود هرگز گمراه نگردند چیست؟ کتاب خدا و سنت رسول خدا است مراد از کتاب خدا معلوم و همه آنرا می شناسند، و تمسک به آن برای همه امکان دارد اما مراد از سنت چیست از آن چه فهمیدند، و کجا بود که به آن همه بتوانند تمسک کنند چگونه بین و آشکار بود؟

مراد سنت قولیه است یا سنت عملیه؟ اگر مراد سنت قولیه باشد که در آن موقع تدوین و جمع آوری نشده بود که آشکار و معلوم و در اختیار همه باشد پس تمسک و ارجاع به آن مفهومی نداشت با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بحفظ و کتابت حدیث تشویق، و امر

ص: 96

فرمود و روایاتی هم بر آن دلالت دارد از جمله نقل شده از ابی بکر از پیغمبر صلی الله علیه و آله: «من كتب عني علماً او حديثاً لم يزل يكتب له الاجر ما بقي ذلك العلم او الحديث»⁽¹⁾.

جلوگیری از حفظ و کتابت حدیث بواسطه علل سیاسی بود، و برای این بود که اخبار فضایل اهل بیت و توجیهاات و هدایت‌های پیغمبر - که با مشی سیاسی زمامداران مخالف بود- در کتابها نوشته نشود و در شهرها منتشر نگردد چون اگر کتابت حدیث آزاد می شد در آن عصر بطور کامل نمی توانستند احادیث را کنترل کنند و آنچه را با سیاست مخالف بود حذف نمایند.

لذا تقریباً تا سال 120 ه- کتابت حدیث ممنوع بود، و ابوبکر و عمر با آن مخالفت کردند و اگر چه عذرهایی می آوردند ولی بنظر دقیق غرضشان این بود که اخبار فضایل اهل بیت، که بسیار بود از مدینه و از بین اصحاب بیرون نرود، و تدوین نشود، و بهمین علت عمر رزیه (یوم الخمیس) را بوجود آورد و از نوشتن وصیتی که پس از آن امت هرگز گمراه نشوند بعد از اینکه (حسینا کتاب الله)⁽²⁾ و اینکه بر رسول خدا بیماری غالب شده و یا العیاذ بالله هذیان می گوید جلوگیری کرد و نگذاشت پیغمبر آنچه را لازم بود در این موقع بنویسد. چون می دانست غیر از تأکید نصوص سابقه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نخواهد بود. ابن عباس هر موقع آن روز را یاد می کرد، سخت می گریست.

عمر بر حسب نقل طبقات ص 188 ج 5 نسخه های احادیث و سنت پیغمبر را جمع آوری کرد و تمام آنچه را جمع آوری شد سوزانید. این سیاست عمیق عمر پس از وی تعقیب شد و از نوشتن احادیث و تدوین سنت تا قرن دوم جلوگیری بعمل آمد.

ص: 97

1- 93. (1). كنز العمال، 10/ 183.

2- 94. (2). صحیح بخاری ج 5، ص 138- صحیح مسلم، ج 5، ص 76- الغدير علامه اميني ص 341- بحار ج 22 ص 437..

غزالی در احیا می گوید: از کتب و تصانیف چیزی در زمان صحابه و صدر تابعین نبود بلکه بعد از سنة 120 که صحابه و بیشتر تابعین وفات کرده بودند نوشته شد و این تأخیر تدوین حدیث در بین اهل سنت سبب انقطاع رشته علم در بین آنها شد و ضرر بسیار بزرگی داشت و موجب وارد شدن اخبار غیر صحیح و اشکال تشخیص و معرفت احادیث صحیح گردید.

اما شیعه در پرتو پیروی از تعلیم پیغمبر و رجوع به علی و اهل بیت علیهم السلام که نه تنها مخالف با تدوین حدیث نبودند بلکه آن را تشویق می کردند و پیروان خود را باخذ علم و کتابت امر می نمودند هیچ گاه رشته حدیث و کتابت سنت در بینشان قطع نشد.

اول کسی که حدیث را تدوین کرد و به املاء رسول خدا نوشت علی علیه السلام بود که پس از ایشان در اختیار ائمه علیهم السلام بود و گاه آن را می آوردند و به آن در برابر مخالفان استدلال می کردند.

کتاب های دیگر مثل کتاب دیات و صحیفه ای که در صحیحین و مسند احمد و غیر هم از آن نقل شده امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف و تدوین فرمود.

در عصر ایشان ابن ابی رافع کاتب آن حضرت کتاب سنن و احکام و قضایا را نوشت، و بحمدالله این افتخار برای شیعه است که علوم و معارف و احادیث و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را از زمان آن حضرت تا حال بدون هیچ گونه فترت و انقطاع حفظ کرده و این نقیصه را که در حدود يك قرن و نیم کتابت علم در میانشان رشته اش قطع شده باشد ندارند و روایاتشان از این جهت در نهایت اعتبار است [95].

و اگر مراد سنت عملیه بود آن هم يك موضوع معین و مشخصی نبود که مثل قرآن در اختیار همه باشد هر کسی از عمل پیغمبر چیزی می دانست و عملی را دیده بود. ارجاع به

آن هم در صورتی سبب امن از گمراهی می شد که سنت عملیه آن حضرت بدون کم و زیاد در کتابی ثبت و ضبط شده باشد.

با این اوصاف چگونه ممکن است پیغمبر در حجة الوداع «سنتی» را که این گونه از نظر اهل سنت نامشخص و شکل نگرفته بود و بعد از یکصد و پنجاه سال هم که شکل گرفت با احادیث سقیمه و غیر معتبر مخلوط شد امر آشکار و بین و سبب امن از ضلالت و گمراهی معرفی کند؟ آیا شخص منصف غیر از این می فهمد که این خبر اگر تصحیف نشده برای انصراف مردم از اهل بیت و حدیث متواتر تقلین و تایید سیاست حکومتی که بر اساس عدم مراجعه باهل بیت و ترك راهنمائیهای آنها جریان داشت وضع شده است؟

بیان دیگر در اثبات ضعف حدیث ثنتین:

علاوه بر آنچه در اثبات ضعف این حدیث گفته شده و رفع هر گونه شبهه گردید توضیحاً می گوئیم:

1. سنت پیغمبر و سنت اهل بیت آن حضرت هر دو حجت هستند و بین حجیت آنها و لزوم تمسك بآنها تعارضی وجود ندارد. کیست که بگوید سنت پیغمبر را قبول ندارم؟ اجماع سنی و شیعه بر این است، و هر مسلمانی مسلمان نخواهد بود مگر اینکه به این معنی سنی باشد یعنی پیرو سنت پیغمبر. شیعه در تمسك به سنت پیغمبر بیش از اهل سنت ملتزم و متعهد است و حدیث تقلین و احادیث دیگر اعتبار و دلیل بودنشان فرع اعتبار سنت پیغمبر است مع ذلك بین حدیث ثنتین و تقلین تعارض است که ناچار باید یکی را بگیریم و آن را که ضعیف است ترك نمائیم.

بیان این تعارض این است که حدیث ثنتین دلالت دارد بر اعتبار کتاب و سنت باین معنی که تمام ملاك و میزان امن از ضلالت اعتصام به کتاب و سنت است و حدیث تقلین می گوید تمام ملاك کتاب است و عترت و چیز دیگر نیست.

و به بیان دیگر این دو حدیث چگونگی تمسک به سنت را شرح می دهند حدیث ثنّین آن را حجت قرار می دهد بدون این که نیازی به مراجعه به اهل بیت باشد چنان که مذهب اهل سنت بر آن استقرار یافته است. ابو حنیفه یا مالک خود در برابر امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مکتبی داشتند و اقوال و روایات صحابه را در برابر روایات امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می دادند بلکه گاهی اقوال و روایات صحابه دیگر را بر روایات امیرالمؤمنین و اهل بیت مقدم می شمردند. پس می گویند نه فقط لازم نیست سنت را از طریق عترت بگیریم بلکه به روایات دیگران اگر چه معارض با روایات عترت باشد نیز عمل می کنیم که این عین ترك تمسک بعترت است که طبق صریح حدیث ثقلین سبب هلاکت می شود.

اگر بگویید حدیث ثنّین متضمن لزوم تمسک به حدیث ثقلین نیز هست و تمسک به سنت از تمسک بعترت جدا نیست و اهل سنت در این نقطه اشتباه کرده اند که سنت را بعترت عرضه نمی دارند جوابش این است که صحیح است بنابراین این حدیث هم عدم استقلال از اهل بیت و انحصار مرجع را در آنها نفی نمی کند بلکه اثبات می نماید و مغز آن همان مضمون حدیث ثقلین می شود ولی این گونه بیان برای افاده آن معنی مثل اکل از قفا موجب تحیر و خلاف بلاغت است.

و اما حدیث ثقلین عترت را در کنار قرآن قرار داده و تمسک به آنها را که حامل و راوی سنت می باشند و آگاه از حقایق و معانی آن و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین- سبب امن از ضلالت معرفی فرموده است تا آنها مرجع واحد و مستقل در امور شرعی باشند و از توجیهاات و تفسیرهای باطل و تحریفات و تصرفات جلوگیری کنند و اشتباهات را مرتفع سازند و سنت را- که بنحو مهذب و غیر قابل تردید و قطعی در اختیار مردم نبود- بیان نمایند.

پس سرّ این که از سنت در این حدیث اسمی برده نشده برای این است که سنت در نزد اهل بیت است چنانچه هر کس مراجعه نماید به روایاتی که راجع به علوم امیرالمؤمنین علیه السلام و اتصال او به پیغمبر رسیده این معنی را به خوبی درک می کند.

به علاوه سنت تدوین شده ای در اختیار مردم جز اینکه علی علیه السلام باملاء پیغمبر و خط خودش نوشته بود- نبود لذا کتاب و عترت یعنی همه چیز یعنی خدا و رسول خدا و اهل بیت.

حدیث ثقلین مذاهب مختلفه را که تمسک به عترت ندارند صریحاً رد می کند و سبب گمراهی و ضلالت و هلاکت اعلام نموده است.

غرض این است که حدیث ثنّین اگر بملا-حظه این که تمسک به سنت را واجب می سازد و حدیث ثقلین هم یکی از افراد سنت است منتهی به همان مضمون حدیث ثقلین و عدم استقلال از اهل بیت و عدم جواز تمسک به غیر آنها باشد با بلاغت کلام منافات دارد.

و اگر بخواهد امت را در تمسک به کتاب و سنت به تشخیص خودشان و مراجعه به غیر اهل بیت- چنان که مذهب اهل سنت است- آزاد بگذارد با حدیث ثقلین منافات دارد.

پس ما ناچار باید از یکی از این دو حدیث دست برداریم و معلوم است که حدیث ثقلین متواتر که با اسانید معتبره در صحاح و جوامع حدیث و متون فصیحه بلیغه و در موارد متعدده صادر شده مستند و مورد اعتماد است.

2. مطلب دیگر که در اینجا باید تذکر داده شود این است که ارجاع به کتاب و عترت بدون ذکری از سنت قولیه و فعلیه برای این بود که پیغمبر می دانست سنت دستخوش وضع و جعل و تصرفات و خیانت‌های امثال ابهریره و نواصب قرار می گیرد و رشته آن به غیر از آنچه در نزد عترت است بیش از يك قرن در بین امت منقطع می شود اگر بخواهد مردم را بطور مطلق به آن ارجاع دهد در گمراهی می افتند چنان که خود بسوء اختیار خود افتادند.

با این حرفی که درآوردند (و الصحابة كلهم عدول) همه این اخبار مجعوله را معتبر شمردند و از مثل ابی هریره 5374 حدیث روایت کرده اند و از مثل علی علیه السلام با آن اتصال به پیغمبر قبل از بعثت و بعد از بعثت، بخاری و مسلم در حدود بیست حدیث بیشتر از آن حضرت روایت نکرده اند. (1)

لذا برای این که سنت پیغمبر بعد از او اسباب دست امثال ابوهریره و جیره خواران حکومتها نگردد پیغمبر کتاب و عترت را مشخص سنت و ملائک امن از ضلالت قرار داد که از طریق عترت به سنت برسند و سنت را از آنها بگیرند تا در گمراهی نیفتند. اینان همواره در برابر سیاست ها و اغراض پلید دستگاه های جعل احادیث و اضلال مردم ایستاده اند و سنت صحیح را برای مردم روایت می کنند.

پس به این بیان هیچ گونه محملی برای رفع تعارض نیست و ارجاع به سنت بطور مطلق و با استغناء از اهل بیت و ترك مراجعه به آنها مخالف روایت تقلین است.

علاوه بر این، طبق احادیث معتبره اهل بیت به سنت پیغمبر و معانی و موارد صدور ناسخ و منسوخ و عام و خاص و خصوصیات دیگر آن آگاه هستند و بسا می شود که عامل به سنت حدیث عامی را می گیرد در حالیکه حدیث دیگر آن را مبین ساخته است.

بنابراین ارجاع بطور مطلق به سنت صحیح نیست و تا به اهل بیت رجوع نشود مورد اطمینان نخواهد بود و صدور چنین حدیث مبهم و مجملی (حدیث ثنتین) در این تعبیر در چنان موقف مورد ندارد.

3. مطلب دیگر این است که این دو روایت در دو مورد صادر نشده اند که ما رفع تعارض آنها را بنمائیم بلکه هر دو در يك مورد وارد شده اند (2) یکی به همین سند و متن ضعیفی که ابن هشام روایت کرده و دیگری بسندها و متن معتبر حدیث تقلین.

ص: 102

1-96. (1). رجوع شود به کتاب های (ابو هریره) و (شیخ المصنفة).

2-97. (2). هر چند احادیث تقلین در موارد دیگر هم صادر شده اند..

یعقوبی این خطبه را در تاریخ (ص 92 ج 2) روایت کرده و این جمله بر حسب نقل او این است؛ «انی قد خلفت فیکم ما ان تمسکتکم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی».

ترمذی در سنن خود که یکی از صحاح است از جابر روایت کرده است که پیغمبر در روز عرفه خطبه ای خواند شنیدم که می فرمود: «ایها الناس انی قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی»⁽¹⁾.

پس از آن ترمذی می گوید در این باب از ابی ذر و ابی سعید و زید بن ارقم و حذیفه بن اسید نیز روایت است.

ابن حجر نیز در صواعق می گوید پیغمبر در خطبه عرفه تمسک به کتاب و عترت را دستور داد.

بنابراین، این معارضه را با جمع دلالتی نمی توان رفع کرد، و ناچار چون حدیث ثقلین قطعی و مسلم و متواتر است و نقل تاریخ در برابر کتب حدیث مورد اعتماد نیست باید خبر ابن هشام را رد کرد.

4. در مثل طبقات ابن سعد، و صحیح بخاری این حدیث ثنّین را نقل نکرده اند، و عدم نقل اینها خصوص مثل بخاری دلیل بر عدم اعتبار وی اصلی آن است.

5. چنان که گفتیم حدیث ثقلین که دارای متنهای متعددی است به این متن نیز از ابی هریره روایت شده؛ «

انی خلفت فیکم اثّین لن تضلوا بعدهما کتاب الله و نسبی و لم یتفرقا حتی یردا علی الحوض»⁽²⁾

و در احیاء المیت چنان که قبلاً نقل کردیم روایت شده است بنابراین قویاً محتمل است که نسبی یا نسبتی به سنتی عمداً یا اشتباهاً تصحیف شده باشد.

ص: 103

1-98. (1). سنن ترمذی، 308/2.

2-99. (2). مجمع الزوائد، 136/9..

6. موضوع دیگر که توضیحاً تذکر می دهیم اگرچه از مطالب گذشته معلوم شد این است که ابن اسحق و مالک، سیره و موطأ را بامر منصور نوشته اند، هر چند ابن اسحق شیعی بود⁽¹⁾ ولی معلوم است که کتابی که بامر منصور نوشته شود باید صد در صد موافق با سیاست حکومت باشد و کلمه ای که مخلف سیاست باشد و سیاست مخالف را تأیید کند در آن نباشد. در آن موقع منصور با علویین و بنی الحسن سرگرم جنگ بود و اکثریت منصور را بر باطل می دانستند.

بنابراین کتاب باید طوری نوشته شود که سیاست مخالف را ترویج نکند و چه حدیثی از حدیث ثقلین مهمتر پس باید حتماً حذف شود، و باید حدیث مجعولی را مقابل آن نقل و یا اگر نباشد جعل کرد تا خلیفه راضی شود و ابن اسحق بدبخت را که از مدینه تبعیدش کردند بحبس و شکنجه و زندان می اندازند مالک هم که حالش معلوم و مورد اعتماد دستگاه و یک ملای درباری خالص و از خوارج و مخصوصاً منحرف از امیر المؤمنین علیه السلام بود.

پس اگر این حدیث بی سند داخل کتابهای این افراد شود تعجب ندارد در عین حال ابن اسحق روایتی که این جمله را ندارد با سند روایت می کند و مالک هم می گوید (بلغنی) تا شخص حدیث شناس آگاه بفهمد مطلب از چه قرار بوده است.

اینها و به اضافه مطلب مهم دیگر که در مفاد اصل حدیث ثنن به آن اشاره کردیم همه دلیل بر این است که این خبر به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و فقط یگانه راه امن از ضلالت و گمراهی بر حسب حدیث قطعی و مسلم ثقلین تمسک به کتاب و عترت است.

ص: 104

1-100. (1). تعجب نکنید که ابن اسحق با تشیع با نوشته هایش حکومت ضد تشیع را از ترس یا طمع تأیید کرده باشد در حالیکه می بینید نویسندگان و گویندگان در عصر ما بدون اضطراب و بدون بیم برای دنیا و پول، و حقوق و جایزه دین خود را فروخته و علیه مصالح اسلام و برای خوش آمد دشمنان اسلام هر کفر و باطلی را با قلم و زبان خود ترویج می کنند...

اگرچه سخن در این موضوع طولانی شد، ولی به ملاحظه اهمیت مطلب و اینکه شبهه ای باقی نماند این تفصیل را دادیم امید است خوانندگان عزیز و بی غرض بخوانند و افتخار تمسک به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را بیش از پیش بشناسند.

رزیه یوم الخمیس

س 11. «رزیه یوم الخمیس» را به طور خلاصه بیان فرمایید.

ج. این داستان مهمتر از آن است که در چند سطر خلاصه شود. آن کسانی را که پس از رحلت پیامبر، زمامدار رسمی مسلمین شدند را همین جا باید شناخت و چگونگی درک آنها را از مفهوم نبوت و رسالت مشخص ساخت.

این جا نقطه مهم تاریخ و اسلام شناسی است که ما بشناسیم این کسانی که پس از پیغمبر روی کار آمدند و بیت المال مسلمین و اداره امور و سیاست به دستشان افتاد به پیغمبر چگونه ایمان داشتند و برداشت آنها از تعالیم آن حضرت چطور بوده. باید وضع اینها روشن شود که با چه سمت و مقامی خودسرانه اینگونه دستور اکید و مهم پیغمبر را رد می کردند و یا یک جای دیگر حکم متعه حج و نساء را قبول نمی نمودند. ایمان این افراد را با ایمان علی، ابوذر و مقداد، سلمان و عمار و امثال این صحابه پاك اعتقاد و مؤمن بسنجیم.

قرآن را حکم قرار دهیم و به آیات قرآن رجوع کنیم و ببینیم که چگونه است که اگر ما بدانیم در عصر رسالت کسی حکم زکوة یا روزه یا حج یا حرمت نکاح یا محرّمات یا حرمت شرب خمر را مثلاً نمی پذیرفت کافر شمرده می شد و مسلمان پاك اعتقاد نبود اما اینها با اینکه احکام خدا را قبول نمی کردند و با اینکه مانند این امر رسول خدا را رد می نمودند، مورد اعتراض نمی شوند.

آیا این چند نفر در امور دینی و احکام شرع شرکتی با پیغمبر داشتند یا می توانستند احکام خدا را تغییر بدهند؟

بزرگترین خیانتها در تاریخ اسلام و ضربتی کاری که بر وحدت اسلامی و هدایت اسلام خورد همین بود که نگذارند پیغمبر با سند کتبی آنچه را امت پس از آن هرگز گمراه نگردند، بنویسد.

ابن عباس آن قدر این مصیبت را بزرگ می شمرد که می گفت

: «الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله و بین ان یکتب لهم ذلك الكتاب»⁽¹⁾

و برای این مصیبت عظمی شدت می گریست و جا هم داشت. این کلام، کلام پیغمبر هم نباشد کلام یک فرد عادی هم که باشد کجایش هذیان و یاوه گویی است؟

چه قدر این مصیبت جانکاه است و چه قدر برای مسلمانان این موقف سوء عمر خسارت و زیان داشت و چه قدر دوستان واقعی و مؤمنان حقیقی و خویشاوندان پیغمبر مثل ابن عباس را این واقعه رنج داد.

در حالی که اگر یک مرد عادی در چنین حالی بخواهد وصیتی کند همه استقبال می نمایند و با روی گشاده و مهر و ملامت جواب می دهند اما پیغمبر خدا که رحمة للعالمین بود (وامصیبتاه) با چنین خشونت عمری در این لحظه مواجه شد و (ان نبی الله لیهجر) شنید.

اصولاً چه مقامی صلاحیت دارد که امر اکید پیغمبر را آن هم در موضوعی که مستقیماً مربوط و در صلاحیت مقام رسالت است یعنی تضمین هدایت مردم رد کند؟ و آیا چنین عملی با اسلام و ایمان به رسالت و دستور صریح قرآن **مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**⁽²⁾ چگونه سازگار است؟

ص: 106

1-101. (1). مسند احمد، 325/1 و 336- صحیح بخاری، 138/5 و 9/7- صحیح مسلم، 76/5 و سایر مصادر معتبر نزد فریقین.
2-102. (2). سوره حشر، آیه 7..

آیا غیر از این بود آن کسانی که با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مخالف کردند می دانستند رسول خدا می خواهد برنامه اداره امور و رهبری امت خودش را که مکرر شفاهاً معرفی کرده بود کتباً هم تعیین کند؟

آن حضرت صلی الله علیه و آله می خواست سندی تهیه کند که این افراد غیر صالح از حکومت کنار بروند، و آن یگانه مرد مؤمن و شایسته ای که وجودش از ایمان بخدا و احکام خدا پر بود یعنی علی علیه السلام بدون آنکه با نقشه های گروه های جاه طلب روبرو شود زمامدار مسلمانان گردد یا دست کم می خواست حجت را بر آنها تمام کند و آنچه را با زبان کراراً فرموده بود در این موقع کتباً هم اعلام فرماید.

به هر حال ما در این موضوع بیشتر از این سخن نمی گوئیم و خواننده عزیز را به تأمل در پیرامون این واقعه مهم تاریخ و مطالعه کتابهای: طبقات ابن سعد، ص 242 تا 244، ج 2 و صحیح بخاری، ج 1، کتاب العلم، ص 21 و 22، ج 2، ص 111 باب جوائز الوفد و باب مرض النبی صلی الله علیه و آله ج 3، ص 58 و باب کراهیة الخلاف، ص 167، ج 4 و صحیح مسلم در کتاب وصیة، و مسند احمد حدیث ابن عباس و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص 20، ج 2، ط مصر و تاریخ طبری، ج 3، ص 193 و النص و الاجتهاد ص 80 و 90 و الفصول المهمة، ص 90-95، توصیه می کنم.

زمان ایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام

س 12- بنابر ایمان آوردن علی علیه السلام در حدیث یوم الانذار، آیا در فاصله بعثت تا نزول آیه و انذر عشیرتک الاقربین در این یکسال علی علیه السلام ایمان نیاورده است؟ آیا تأخیر در ایمان علی علیه السلام که در بعضی از نقل ها آمده، قابل قبول است؟

ص: 107

ج. درباره اسلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کتابهای اهل سنت احادیث معتبری رسیده مانند روایاتی که دلالت دارند بر این که علی پیش از همه مردم هفت سال با پیغمبر نماز می خواند. (1)

چنین احتمالی با تمام تواریخ و وضع ارتباط خاص علی با پیغمبر منافات دارد و عبارات تواریخ مثل این جمله سیره ابن هشام «لم یزل علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله حتی بعثه الله تبارک و تعالی نبیاً فاتبعه علی و آمن به و صدقه» (2) دلالت دارد بر اینکه فاصله ای بین بعثت و پیروی و ایمان و تصدیق علی نبود.

همه این احتمال را رد می کنند ولی برای اینکه مبدا سبب شبهه ای شود تذکر داده شده این حقیقتی است که برای يك نفر آشنا به کتب تاریخ و احادیث مثل آفتاب روشن است. (3)

راجع به چگونگی و شرح جریان ایمان علی علیه السلام در اینجا بی انصافی شده و به آن نمونه ایمان به خدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله اهانت و بی ادبی شده است. آری دشمنان دیدند انکار اصل تقدم و پیشی ایمان علی علیه السلام بر ایمان تمام صحابه يك بی انصافی آشکار و غیر قابل پذیرش است لذا در حواشی آن تصرف کردند و این خبر را جعل کردند که وقتی پیغمبر او را دعوت کرد گفت: «بمن مهلت دهید تا در آن بیندیشم و با

ص: 108

1- 103. (1). رجوع شود به: سنن ابن ماجه، 12- مستدرک، 111/3 و 112- تاریخ طبری، 56/2- کنز العمال، 394/6 و 395- اسد الغابه، 17/4 و 18- ریاض النضره، 165/2- مسند احمد، 99/1- مجمع الزوائد، 103/9- استیعاب، 458/2 ز در تفسیر این اخبار که در هر حال مسلم است يك احتمال این است که بگوئیم تا مدت هفت سال غیر از علی و خدیجه کسی اسلام اختیار نکرد، و احتمال دیگر اینکه بگوئیم پیغمبر مأمور به برقرار کردن نماز جماعت تا هفت سال جز با علی نبود و احتمال دیگر اینکه در پنهانی در این مدت با هم نماز می خواندند چنانچه از نقل ابن هشام، 265/1، استفاده می شود.

2- 104. (2). سیره ابن هشام/264.

3- 105. (3). 2. راجع به اسناد مربوط به ایمان علی علیه السلام و اشعار شعرا در موضوع سبق ایمان آن حضرت مراجعه نمایید به کتاب الغدیر، 219/3، تا 243- رحم الله الامینی و حشره مع سیده امیرالمؤمنین علیه السلام..

پدرم ابوطالب مشورت کنم!» و بنا به يك نقل غير معتبر ديگر فقط فرمود من پيش از آنكه با پدرم مشورت کنم كاری انجام نمی دهم، سپس می گوید بامدادان علی علیه السلام آمد و اسلام آورد.

سوابق علی علیه السلام و روحیات او مهلت خواستن و مشورت کردن در چنین موضوع روشن و حقیقت لامع و واضحی را تکذیب می کند. ایمان مردی که به شهادت تاریخ و اعمال بزرگ و عظیمش و به گواهی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایمان تمام صحابه فزونی داشت، قابل تردید نیست.

بلی هیکل و امثال هیکل که می بینند كودك هشت یا نه یا ده ساله در حق شناسی و بصیرت و درك و پذیرفتن دعوت به پرستش خدای یگانه و ترك عبادت بتها بر پیر مردها پیشی گرفته و دلش برای قبول این دعوت آنگونه باز بود- که پیر مردها پس از سالها لجاجت با پیغمبر و استماع آیات خدا به آن رتبه نرسیدند- چه کنند جز این که اینجا به این داستان باور نکردنی و عقل ناپسند متوسل شده و در مورد اسلام ابوبکر هم يك خبر جعلی دیگر بسازند کسی که سیره می نویسد و می خواهد امثال منصور و دیگران را خرسند سازد غیر از اینکه خبری جعل کند و بگوید (در آنچه بمن رسیده) است چه کند؟

آیا این بس نیست که علی علیه السلام خودش می فرماید: «و لقد علم المستحفظون من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله انّی لم ارد علی الله و لا علی رسوله ساعة قط»⁽¹⁾ یعنی کسانی که از تاریخ اسلام و سیره پیغمبر از اصحاب او آگاه هستند می دانند که من ساعتی هرگز بر خدا و رسول رد نکردم. این کلام محکم و صد در صد صحیح هم آن داستان جعلی مهلت خواستن را صریحاً رد می کند و هم- به مفهوم- این خبر را که ابوبکر بی کمترین درنگ دعوت را پذیرفته باشد، ردّ می نماید.

ص: 109

درست دقت کنید آیا غیر از این است که تمام اصحاب که یکایک ایمان آوردند مدتی را با وجود اینکه دعوت پیغمبر را شنیده بودند در کفر باقی مانده و دعوت اسلام را رد کردند؟

در خطبه قاصعه می فرماید «وقد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه وآله بالقرابة القریبة، و المنزلة الخصیصة وضعنی فی حجره، و أنا ولد فیضمنی الی صدره، و یکنفنی فی فراشه، و یمسني جسده و یشمنی عرفه، و کان یمضغ الشیء ثم یلقمنیه، و ما وجد لی کذبة فی قول، و لا خطلة فی فعل، و لقد قرن الله به صلی الله علیه وآله من لدن ان کان فطیماً اعظم ملک من ملائکته یسلك به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره، و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امه یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علماً و یأمرنی بالاعتداء به، و لقد کان یجاور فی کل سنة بحراء فراه، و لا یراه غیري، و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله صلی الله علیه وآله و خدیجه و انا ثالثهما اری نور الوحي و الرسالة و أشم ریح النبوة و لقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحي علیه» (1).

آیا چنین شخصیتی در قبول دعوت اسلام تردید می کند و مهلت می خواهد؟

ما از این خطبه چنین استفاده می کنیم که در نخستین باری که وحی بر پیغمبر نازل شده علی در حراء در خدمتش بود، و از او جدا نمی شد، و هیچ گاه در قبول رسالت او درنگ نخواهد کرد.

از این جمله: «انک تسمع ما أسمع و تری ما أری إلا أنک لست بنبی و لکنک وزیر و أنك علی خیر» (2) که در هنگام آغاز نزول وحی پیغمبر به علی فرمود، می فهمیم که او

ص: 110

1- 107. (1). نهج البلاغة، خطبه 192.

2- 108. (2). همان..

آنچه را که پیغمبر شنیده، شنیده و آنچه را که او دید، دیده غیر از اینکه علی پیغمبر نبود و مخاطب بخطاب وحی نبود، ولی شاهد و حاضر بود.

آیا نبی گرامی اسلام صل الله علیه وآله درب خانه ابوبکر را باز گذاشتند؟

س 13. آیا این سخن صحیح است که نبی گرامی اسلام در حدیث سد ابواب، باب ابی بکر را استثنا کردند؟ و اینگونه فرموده باشند: «این درهائی را که به مسجد باز می شوند بنگرید جز در خانه ابوبکر همه را ببندید».

ج. پس از آنکه به امر پیغمبر بر حسب وحی خدا به اتفاق مسلمانان همه درهائی که در مسجد بود جز در خانه علی بسته شد (1) و رفت و آمد علی و اهل بیتش از مسجد بود و با اینکه به احدی حتی مثل جناب حمزه عموی پیغمبر هم اجازه داده نشد چگونه ابوبکر در خانه خود را بسته بود؟

بعد از اینکه روایت مجمع الزوائد (ج 9، ص 115) و کنز العمال ج 6، ص 408 و السیرة الحلیة ج 3، ص 374، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد نزد ابوبکر و عمر و امر کرد در خانه هاشان را ببندند و آنها هم بستند این درها چگونه در مسجد باز مانده بود که بفرماید: این درهائی را که به مسجد باز می شود بنگرید جز در خانه ابوبکر همه را ببندید؟

آخر سخن ناروا و بی اساس و جعل هم حدی دارد این ایوب بن بشیر مجهول کیست که سیره از او این حدیث را روایت کرده است؟ محمد بن حمید و سلمة بن فضیل را هم که

ص: 111

1- 109. (1) 3. رجوع شود به صحیح ترمذی، 2/ 301- الدر المنثور در تفسیر سوره والنجم- مستدرک، 3/ 116 و 125- خصائص نسائی، ص 11 تا 14- کنز العمال، 6/ 152 و 393 و 408- مسند احمد، 1/ 175 و 330 و 3/ 26- حلیة الاولیاء، 4/ 153- تاریخ بغداد، 7/ 205- مجمع الزوائد، 9/ 115- میزان الاعتدال، 2/ 194. کتاب های دیگر مثل الغدیر، ص 202 تا 214، ج 3- دلائل الصدق، ص 260 تا 267- فضائل الخمسة، 2/ 149 تا 155..

در سند طبری واقع نیستند در ضمن سخن از حدیث ثنّین معرفی کردیم آیا این سندها قابل اعتماد است؟ آیا این نقلها دلیل این نیست که سیره تحت نظر سیاست و برای مقاصد سیاسی خاصی نوشته شده است؟

بیشتر مطالبی که راجع به گزارش بیماری پیغمبر و تفصیلات آن خصوص قسمتهایی از آن که با مسائل سیاست و حکومت و اثبات شرعی بودن حکومت ابی بکر و انکار یا ترك فضایل علی و اهل بیت است و یا متضمن مدحی از منحرفین از اهل بیت است از عایشه است اینگونه نقلهای عایشه که در آن اثبات فضیلتی برای خودش یا برای پدرش و هم مسلکانش یا ردّ فضیلتی از علی علیه السلام است به هیچ وجه اعتبار ندارد (1) و نباید بر آن اعتماد کرد.

عایشه و محدث نماهای درباری در آن زمان و در آن جوّ سیاسی این احادیث را می گفتند و سیاست هم مردم را به اخذ حدیث از مثل او تشویق می کرد و بطور ارسال مسلم می گرفت و پخش می کرد و روایات صحیحه دیگران که ضد آن بود سانسور و قاچاق و ممنوع بود.

معلوم است این روش تا چه حدّ سبب اشتباه می شود خصوص که جوّ و محیط سیاسی قرنها به همان حال باقی بماند. وقتی خود اهل سنت نقل کنند که عایشه از بردن نام علی علیه السلام در ضمن بعض احادیث خودداری می کرد و نام او را کتمان می نمود آن هم در يك جریان عادی، سائر مطالب مهم حالش معلوم است از این جهت ما اطمینان داریم که تاریخ در این نقلها متهم است.

مسأله نماز ابی بکر و تبسم پیغمبر گزارش حال احتضار و رحلت پیغمبر و امثال این مسائل در آن قسمتش که سیاستهای وقت و حکومتهای بنی امیه و بنی عباس را- که

ص: 112

1-110. (1). بلکه به نظر بعض محققین احادیث ایشان بطور کلی باید بررسی شود و اگر شاهد و دلیل و قرینه ای از خارج بر صحت آنها یافته نشود یا متش مؤید صحت آن نگردد قابل اعتماد نیست و در این موضوع مراجعه شود به کتاب «احادیث ام المؤمنین عایشه»..

کتابها بر ایشان و برای پول و جایزه شان نوشته می شد- تایید می کند همه از این قماش است.

این نقلها بود که نوشته می شد و منتشر می گردید و آن دسته روایات که این حکومتها را غاصب معرفی می کرد نوشته نمی شد چون کمترین خطرش محرومیت از حقوق اجتماعی بود. باید مرجع، ابهریره و عایشه و امثال آنها باشند و سیره ابن هشام در جریان رحلت پیغمبر این سیاست را رعایت کرده است.

س 14. احتراماً به کرات در منابع شنیده شده است امام و پیغمبر مرده و زنده ندارد و همچنین مرده (میت) می شنود. با توجه به آیه 21 سوره فاطر و 51 سوره روم در این خصوص چگونه اظهار نظر می فرمایند خواهشمند است نسبت به فتوای شیخ طوسی و آیات مورد نظر ارائه طریق فرمائید.

در کتاب غیبة شیخ طوسی «فاما من خالف في موت أمير المؤمنين و ذكر انه حي باق فهو مكابر لان العلم بموته و قتله اظهر و اشهر من قتل كل احد و موت كل انسان و الشك في ذلك يؤدي الي الشك في موت النبي و جميع اصحابه، ثم ما ظهر من وصيته و اخبار النبيصلي الله عليه و آله اياه انك تقتل و تخضب لحيتك من رأسك يفسد ذلك ايضاً. و ذلك اشهر من اين يحتاج الي ان يروي فيه الاخبار» (1).

ج. موتی که به اعتبار آن و تقریر قرآن مجید "إِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَنَّهُمْ مَيِّتُونَ (2) و میت بر تمام انبیاء و ائمه علیهم السلام و شهداء اطلاق می شود و موضوع بسیاری از احکام شرعیه

ص: 113

1-111. (1). کتاب الغیبة، 117.

2-112. (2). سوره زمر، آیه 30..

است، همان موتی است که تمام جانداران آن را بحکم کُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (1) می‌چشند و آنان که منکر موت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند این موت را انکار می‌نمودند و آثار و احکام شرعیه موت را نسبت به آن حضرت قائل نبوده‌اند. مثلاً اموال آن حضرت را منتقل به ورثه اش نمی‌دانستند، یا ازدواج زوجات آن حضرت را بعد از عدة وفات با مردان دیگر جائز نمی‌دانستند، چون معتقد بودند که موتی واقع نشده که این احکام بر آن مرتب شود.

کلام مثل شیخ طوسی رحمة الله علیه در جواب کسانی است که این موت را انکار می‌نمودند این موت موت بدن عنصری است و آن که میت است همین بدن است و صاحب آن را اگر میت می‌گویند باعتبار همین موت بدن میت می‌گویند که حیات حیوانی و نباتی ندارد و بدن است که نه چیزی می‌شود و نه می‌توان به آن چیزی شنواید (من فی القبور) و آن که در گور است همین بدن است.

اما حیاتی که گفته می‌شود پیغمبر و امام مرده و زنده ندارد حیاتی است که در مورد شهداء بر حسب تصریح قرآن مجید ثابت است و برای دیگران نیز ثابت است اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (2) و این آیات بر آن دلالت دارند "حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ" (3).

و درباره آل فرعون می‌فرماید: "النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ" (4) که صریح است در حیات اشخاص بعد از موت بدن آنها. این حیات است که در مورد پیغمبر و امام گفته می‌شود زنده و مرده ندارند، یعنی حیات

ص: 114

1- 113. (1) 3. سوره عنكبوت، آیه 57.

2- 114. (2) 4. سوره آل عمران، آیه 169.

3- 115. (3) 1. سوره مؤمنون، آیه 90 و 100.

4- 116. (4) 2. سوره غافر، آیه 46.

حقیقی آنها بعد از مرگ و در عالم برزخ باقی است و حیات و موت بدن در آن تأثیر ندارد.

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که مثل انبیاء و ائمه علیهم السلام- که این حیات را در مرتبه کامله آن دارا هستند- سخنان و سلام دیگران را که به آنها می شود، بشنوند.

وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با مقتولین مشرکین- چنان که در تواریخ معتبر است- سخن فرموده باشد و آنها را مخاطب قرار داده و بفرمایند که آنها می شنوند، انبیاء و ائمه علیهم السلام و شهدا بطریق اولی می شنوند.

اگر سلام مردم را پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی شنید، مسلمانها در نماز خود مأمور به سلام بر آن حضرت نمی شدند که او را مخاطب قرار داده و بگویند (السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته) حتی صلوات بر آن حضرت و آل آن حضرت که همه مأمور بر آن هستند و از خدا می خواهند بر آن حضرت و آل او صلوات بفرستد برای حیات آن بزرگواران است. معنای درخواست صلوات این است که همین حال و در زمان دعا خدا بر او و آتش صلوات بفرستد و همان لحظه دعا مستجاب می شود و خداوند بر آنها صلوات می فرستد، همه دعاها برای اموات بالفعل است.

شواهد و روایات و حکایات در این مورد بقدری زیاد است که انسان تعجب می کند که چگونه فرقه وهابیه و بعض نادانان متمایل به آنها در شبهه افتاده و شك در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله می کند. و چقدر تفاوت است بین این گروه و آن افراد از موثقین که مدعی شنیدن جواب سلام خود شده اند.

این حکایت عجیب را که در کتاب (وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی) صلی الله علیه و آله نقل کرده است تذکراً نقل می نمایم (سمهودی) عالم و مؤرخ و مدرس و مفتی مدینه منوره- در جلد چهارم کتاب وفاء الوفاء) ص 1359 اینگونه روایت کرده است:

«وقال يحيى: حدثنا هرون بن عبد الملك ابن الماجشون ان خالد بن الوليد بن الحارث بن الحكم بن العاص و هو ابن مطيره قام على منبر رسول الله صلى الله عليه و آله يوم الجمعة،

فقال: لقد استعمل رسول الله صلى الله عليه وآله بن ابى طالب رضى الله تعالى عنه عليه السلام وهو يعلم انه خائن، ولكن شفعت له ابنته فاطمة عليها السلام رضى الله تعالى عنها و داود بن قيس فى الروضة، فقام: فقال: اس، اى يسكته، قال: فمزق الناس قمياً كان عليه شقائق حتى و تروه و أجلسوه حذراً عليه منه، و قال: رایت كفاً خرجت من القبر - قبر رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله و سلم - و هو يقول: (كذبت يا عدو الله كذبت يا كافر) مراراً»

در خاتمه لازم بتذکر است که در این موضوع و رفع این شبهه علماء بزرگ شیعه و سنی در ضمن تألیفات خود جوابهای کافی و شافی داده اند.

آیا ایمان حضرت علی علیه السلام در کودکی، دلیل افضلیت ایشان است؟

س 15. بنابر آنچه حضرت تعالی در کتاب «لمحات» نوشته اید، آیا باز هم می توان گفت: ایمان علی علیه السلام در سن کودکی و قبل از بلوغ دلیل بر افضلیت او بر دیگران می شود؟

ج. آنچه در آنجا نوشته ایم مقصود این است که نبوت حضرت عیسی و یحیی علی نبینا و آله و علیهما السلام و امامت مثل حضرت جواد علیه السلام در صغر سنّ دلیل بر افضلیت آن دو پیغمبر معظّم از رسول اعظم حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و افضلیت آن امام بزرگوار از جدّش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست برای اینکه این ظهور و فعلیت در آنها دلیل فقدان صلاحیت در سایرین نیست و مربوط است به حکمتها و مصالحی که هر ظهوری را در فرصتهای خاصّی اقتضا می نماید.

مثلاً شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا سائر انبیاء مانند حضرات ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام در سن صباوت فاقد صلاحیتی که یحیی و عیسی بحسب ذات و خصائص و صفات نفسانی واجد بودند، نبودند اما مصالح خارجی یا موانع و

آماده نبودن شرایط و استعداد محیط برای بعثت آنها سبب تاخیر اعلام رسالت آن بزرگواران شده است.

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام بنص پیغمبر صلی الله علیه وآله در همان زمان صغر سن سید بودند و شرایط سیادت و آفائی و امامت را دارا بودند اما در عصر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله سیادت فعلیه و زعامت با آن حضرت بود و در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن بزرگوار و در عصر حضرت مجتبی علیه السلام این سیادت که مفهوم کاملش صلاحیت امامت و ولایت بود در خارج و ظاهر و مقام رتق و فتق امور و قیام به وظایف زعامت و رهبری با آن حضرت بود ولی سیادت امام حسین علیه السلام و امامت آن حضرت نیز ثابت بود.

این مقوله ها از مقوله افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بواسطه اسبقیت از همه در ایمان و از سن قبل از بلوغ نیست تا بتوان کسانی را که سالها در کفر و شرک و بت پرستی زندگی کرده بودند با آن حضرت قیاس کرد.

مفهوم ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در سن پیش از بلوغ طهارت و پاکی آن حضرت از کفر و تنزه او از شرک به خدای یگانه است بدیهی است چنین کسی از آنکه سابقه کفر و شرک داشته است افضل است.

تاخیر بعثت یا تأخیر فعلیت امامت که به حسب مناسبات و مصالحی که خداوند عالم به آن است و بعضی از آن هم معلوم است نقصان فضیلت از دیگری بشمار نمی رود. اما تاخیر ایمان و بقاء بر کفر و سابقه سوء بت پرستی و زنده بگور کردن دختران چنانکه از عمر نقل شده است که شش نفر دختر خود را زنده بگور کرد- این جهالتها و گمراهیها همه عیب و نقص و ظلم است و مانع از نیل به عهد خدا و مقام رفیع امامت و ولایت من جانب الله است.

س 16. در باب فدک اگر مخالفین ایراد کنند که «از لحاظ موازین قضاء مدعی حضرت صدیقه طاهره علیها السلام ثابت نشد با عنایت به اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در قضیه ادعای امیرالمؤمنین علیه السلام بر زره نیز بلحاظ فقد دلیل در محکمه قضایی که خودشان گمارده بودند ملاحظه شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و عصمت ایشان را نکرد» چه پاسخی می توان داد؟

ج. در باب غصب فدک از حضرت زهرا علیها السلام آنچه از ابی بکر و همدستانش صادر شد با موازین قضائی مخالفت صریح داشت و معلوم بود که روش آنها يك روش عادی و سالم و دور از غرض نبود.

مسئله يك مسئله سیاسی خالص و بر اساس اغراض شخص ابوبکر و گروه او جریان پیدا کرد. گروهی که بر خلاف حکم خدا و ابلاغات پیغمبر صلی الله علیه وآله خصوصاً در احادیث متواتر و مکرر ثقلین و ابلاغ بسیار رسمی و علنی غدیر می خواستند مسیر خلافت و امامت امت را از مسیری که به وحی الهی معلوم شده بود تغییر دهند و در مسیر اهواء جاه طلبانه خود قرار دهند.

البته مسیر امامت و خلافت رسول خدا صلی الله علیه وآله را کسی نمی تواند تغییر دهد چون به امر خدا معین شده بود و در مسیر خود تا ظهور حضرت بقیة الله و بقاء اسلام و عالم تکلیف باقی خواهد ماند.

این گروه می خواستند جریان ظاهری را تغییر دهند و مقاصد خود را اجرا نمایند همان طور که تصرف در ملك شرعی کسی از سوی غاصب به ملکیت شرعیه مالك خللی وارد نمی کند و مال مغضوب در ملك مالك و مغضوب منه باقی است و غاصب مسئول و ضامن است تغییر مسیر خلافت و امامت نیز اختصاص شرعی ولایت را از صاحبان آن در عالم واقع و نفس الامر سلب نخواهد کرد.

مسأله مورد دستبرد، همان زعامت و ریاست ظاهری این مقام واقعی و شرعی است که اهل دنیا و جاه پرستان به آن چشم دوخته و منتهی الآمال و معشوق یگانه آنها است و اهل خدا و صاحبان حقیقی به آن به همان نظری نگاه می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب ابن عباس فرمود. (1)

به شهادت مصادر و مآخذ معتبر این گروه ریاست طلب- که از زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله دست بکار توطئه و تخریب شدند- راه سیاست اسلامی را طوری منحرف کردند که در آینده بدترین نظامها و خشن ترین حکومتها و بی رحم ترین و بی دین ترین و هرزه ترین و عیاش ترین افراد بر جوامع مسلمانان حاکم شدند.

این گروه که در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله موضع خود را علنی می ساخت و در واقعه یوم الخمیس آنگاه که پیغمبر صلی الله علیه وآله قلم و کاغذ خواست تا برایشان بنویسد آنچه را که هرگز گمراه نگردند و در تکلیف الحاق به جیش اسامه شمشیر مخالفت با خدا و پیغمبر را بر روی لباس بستند و در حالیکه بدن پاک حضرت رحمة للعالمین صلی الله علیه وآله بر روی زمین بود در سقیفه بی ساعده اجتماع کردند و سنگ آن بنای کج را بر زمین نهادند.

در ارتباط با آن جریان و توطئه سیاسی که با آن اقدامات سرکوب گرانه و تهدید و تهویل انجام دادند و عمر بن الخطاب با آن شدت و خشونت فوق العاده با شمشیر برهنه در کوچه های مدینه مردم را به بیعت با ابوبکر وادار می کرد.

از جمله تصمیم هائی که در آغاز کار و شاید پیش از هر اقدام گرفتند مصادره اموال یگانه فرزند پیغمبر صلی الله علیه وآله سیده زنان اهل بهشت و سیده نساء عالمیان علیها السلام بود زیرا می دانستند با ایثاری که آن بانوی دنیا و آخرت دارد عوائد و محصول این اموال را در راه خدا به فقرای مسلمین و ارباب حوائج بذل و انفاق می نماید. داشتن چنین

ص: 119

موضوعی طبعاً یکی از موجبات بقاء نفوذ خاندان رسالت در قلوب خواهد بود. از این جهت تصمیم گرفتند آن امکانات مالی و مادی را از آنها بگیرند و دست آنها را از اعانت و یاری به مردم کوتاه نمایند.

هیچ مصلحتی غیر از مصلحت بر کرسی نشاندن حزب عمر و ابوبکر و ابوعبیده و ... غصب فدک در بین نبود. وضع بطوری غیر عادی و زیر اختناق و فشار و اعمال نیرنگهای گوناگون جریان داشت که کسی نتوانست بگوید یا اگر کسی گفت به سخنش اعتنا نکردند.

فرض که فدک ملك شخصی حضرت زهرا علیها السلام نباشد و پیغمبر صلی الله علیه وآله آن را برای استفاده از عوایدش یا هر مصلحت دیگر باو واگذار کرده باشد چرا و چگونه بمجرد رحلت آن حضرت ناگهان مصلحت تغییر کرده و بر عمل پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله که بفرمان خدا انجام داده بود خط نقض و ابطال کشیده می شود؟

آیا اگر فدک در اختیار عایشه یا حفصه بود ابوبکر و عمر با آنها اینگونه معامله می کردند؟ یا حتماً آن را تایید می نمودند و اگر همه مسلمانان هم استرداد آن را درخواست می کردند به عذر اینکه عمل پیغمبر خدا غیر قابل نقض است به تقاضای آنها اعتنا نمی کردند؟

حاصل اینکه مسأله ساده نبود مسأله ریاست و حکومت بود و تصدیق فاطمه زهرا علیها السلام مفهومش اعلان بطلان همه آن نیرنگها و توطئه ها و اسباب چینی های آن عده معلوم الحال بود.

ما فعلاً وارد بحث در این مطالب و اسرار اعمال و توطئه های این عده و جریان سقیفه نمی شویم و فقط موضوع را از نظر فقه القضا مورد نظر و ملاحظه قرار می دهیم:

قدر مسلم این است که فدکی بوده است و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بفرمان خدا آن را به حضرت زهرا علیها السلام واگذار نموده است.

ظاهر این عمل اعطا و بخشش و واگذاری و تملیک است و هیچکس هم نه خود حضرت فاطمه علیها السلام و نه مردم دیگر غیر از این احتمال نمی دادند. اعطاء الهی

بود و سلب این اعطا و بازگرداندن آن نیاز بوحی داشت یعنی می خواهم بگویم شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله هم بدون وحی الهی و امر خدا به باز پس گرفتن آن مأذون در استرداد آن نبود برنامه ای بود که به وحی و حکم خدا انجام شده بود و تغییر آن برای احدی مجاز نبود.

بنابراین واضح بود که احدی بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله و قطع نزول وحی صلاحیت استرداد فدک را از حضرت زهرا علیها السلام ندارد.

مع ذلك ما این جریان استرداد فدک را در يك محیط پائین تر از مقام ارفع رسالت و قدس مقام حضرت صدیقه کبری علیها السلام بشرح ذیل بررسی می کنیم:

الف- هر محاکمه و مرافعه ای را سه رکن اساسی تشکیل می دهد:

اول- مدعی (خواهان)

دوم- مدعی علیه (خواننده شده)

سوم- قاضی و حاکم (دادرس)

همان طور که مدعی و مدعی علیه باید متعدد باشد مدعی و قاضی و هم چنین مدعی علیه و قاضی باید متعدد باشند و تعدد عنوان با وحدت مضمون کافی نیست مثلاً نمی شود شخص به عنوان ولایت بر صغیر علیه خودش اقامه دعوی نماید یا علیه ولی صغیر از جانب خودش که همان ولی صغیر است اقامه دعوا نماید.

در این جریان غصب فدک ابوبکر با این که خود مدعی بوده و به عنوان اینکه حکومت بر مردم دارد ادعا داشته است چگونه خود را قاضی می خواند و از حضرت صدیقه علیها السلام شاهد می خواست تا بین خودش و آن حضرت حکومت کند؟

ب- علی القاعده و بطور متعارف باید فصل مخاصمات و مرافعات در محکمه ای صورت بگیرد که متخاصمات و دو طرف دعوا صلاحیت آن را قبول داشته باشند و مدعی باید در چنین محکمه ای اقامه دعوا نماید در حالیکه نه چنان محکمه ای وجود داشت و نه

حضرت زهرا علیها السلام کسی را غیر از علی علیه السلام صالح برای قضاء و داوری می دانست.

ابوبکر هم که معلوم بود- با اینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده بود «أقضاکم علی»⁽¹⁾- این داوری را به نزد علی علیه السلام نمی برد و خودش هم تا آن زمان کسی را برای قضاء معین نکرده بود و اگر هم معین کرده بود حضرت صدیقه علیها السلام آن تعیین را شرعی نمی دانست و صلاحیت ناصب و منصوب را ردّ می فرمود.

ج- اگر گفته شود: ابوبکر خود را زمامدار مسلمین می دانست بخود حق می داد که هم از سوی مسلمین اقامه دعوی نماید و هم به عنوان ولی امر مسلمین به قضا و داوری بنشیند.

جواب این است که بنا بر مبنائی که ابوبکر و همدستانش عرضه می داشتند می خواستند مشروعیت حکومت را به عنوان اجماع امت یا اهل حلّ و عقد عنوان کنند در حالیکه تا زمان غصب فدک اجماع امت باتفاق شیعه و سنی محقق نشده بود زیرا به اجماع همه مورخین تا فاطمه زهرا علیها السلام زنده بود جمعی از شخصیت‌های معروف از بنی هاشم و غیر ایشان- که همه از اهل حل و عقد و نظر بودند- با ابوبکر بیعت نکردند و تا آن حضرت زنده بود نتوانستند با همه شدت و غلظتی که داشتند از این افراد سرشناس بیعت بگیرند. از دیگران هم که بیعت گرفته بودند بسیاری به تهدید و ارعاب بود.

بنابراین به مبنای خود آنها حکومت رسمیت شرعی و قانونی نیافته بود که این گونه تصرفات و سائر مداخلاتش در امور، شرعی و قانونی باشد.

د- ما انکار نمی کنیم که اگر حکومت شرعی باشد حاکم می تواند هم بین الناس در مراعاتشان حکومت کند و هم از طرف مسلمین اقامه دعوا نماید اما در قضیه واحده این

ص: 122

1- 118. (1). این روایت مورد اتفاق فریقین است و در کتب عامه از جمله طبقات ابن سعد: 135/12- ذخائر العقبی، 83- مسند احمد، 113/5 آن را نقل کرده اند. ابن ابی الحدید می گوید: قد روت العامة و الخاصة قوله صلی الله علیه و آله: «أقضاکم علی» شرح نهج البلاغه: 18/1..

منطقی نیست و در سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سابقه نداشت که در قضیه واحده حاکم هم مدعی باشد هم قاضی. علاوه بر آنکه با لزوم جزم مدعی در ادعاء و جواز حکم قاضی به علم خود نیز منافات دارد.

ه-- و اشکال مهم دیگر این است که ابوبکر اگر خود مدعی و قاضی بود- چنانکه در این واقعه عمل کرد- اگر جزم داشت که فدک ملک مسلمین است و حضرت صدیقه کبری علیها السلام- با مقام عصمت و طهارتش- العیاذ باللہ بناحق ادعای ملکیت آن را می نماید، چرا از آن حضرت مطالبه بینه کرد و به علم خود عمل نکرد؟ و اگر جزم نداشت و احتمال می داد که حق با آن حضرت باشد چگونه و چرا ادعا کرد و فدک را متصرف شد؟ در حالیکه مدعی باید در ادعای خود بحقانیت خود جزم داشته باشد.

استصحاب بقاء مالکیت اگر در این جا جاری باشد فقط این اثر را دارد که ذی الید مدعی شناخته شود و از او بینه مطالبه گردد اما اصل طرح دعوا و استماع آن علیه ذی الید بمجرد استصحاب مسموع نیست. مثلاً اگر خانه پدر زید در ید عمر و باشد که مدعی خرید آن خانه از پدر زید باشد و زید بخواهد بمجرد اینکه این خانه قبلاً ملک پدرم بوده است و به استصحاب مالکیت سابقه بدون ادعاء جزمی غصبت و عدوانی بودن آن در ید عمر و ادعاء نماید، ادعای او مسموع نمی شود.

به این ملاحظات معلوم می شود که موازین قضائی در غصب حق زهرای اطهر علیها السلام رعایت نشده است و عقده ها و حسادتها و کینه های جاهلیت و جاه طلبی های منافقین- که در وجود چند نفر خصوص آن دو نفر تبرز و تمرکز یافت- موجب این ستمها به دختر مظلومه حضرت امام المرسلین صلی الله علیه و آله شد.

پس از تمام این نکات و ملاحظات آنچه نفاق این توطئه گرها را اثبات می نماید و ایمان صادق آنها را به وحی و رسالت زیر سؤال برده است این است که آیا اینها در صداقت و طهارت حضرت زهرا علیها السلام بعد از آن همه تنصیصات و تصریحات پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از نزول آیه تطهیر و آن اعلام های مکرر که زهرا از اهل بیت است

و از اهل آیه تطهیر است و سیده زنان عالمیان و سید زنان اهل بهشت است و و شك داشتند اگر شك داشتند؟ پس شك آنها با ادعای ایمان به خدا و رسول چگونه قابل قبول است؟ و اگر شك نداشتند پس این معاملات و این ظلم ها را که مرتکب شدند چگونه جواب می دهند؟

و پس از همه اینها آیا این بود مزد رسالت پیغمبری که آن همه رنج و اذیت و زحمت و مرارت را در راه هدایت این مردم متحمل شد که پاره تن او را اینگونه برنجانند؟

آیا اگر فدك ملك مسلمين بود همان طور که به امر خداوند متعال پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را به حضرت زهرا علیها السلام واگذار کرده بود ابوبکر هم آن را واگذار می کرد و به خدا و پیغمبر تاسی می نمود کسی از مسلمانان به او اعتراض می کرد؟

یقیناً هیچ مسلمانی - مگر همان عده ای که بودن فدك را در اختیار زهرا علیها السلام مخالف سیاستهای خود می دانستند - راضی به استرداد فدك از آن حضرت نبود و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون.

و: قیاس جریان غصب فدك و مطالبه بینه از حضرت زهرا علیها السلام با دعوی امیرالمؤمنین علیه السلام بر زره قیاس مع الفارق بل مع الفوارق است زیرا:

اولاً: در آن دعوا از ذی الید بینه خواسته نشده است تا خلاف قوانین قضائی عمل شده باشد اما در دعوی ابوبکر بر حضرت زهرا علیها السلام از آن حضرت که ذی الید بود بینه خواسته شد.

ثانیاً: چنان که گفتیم از هر نظر محاکمه عادی و سالم و مستقیم نبود و يك برخورد به تمام معنی سیاسی بود نه يك محاکمه واقعی و حقیقی

ثالثاً: شریح قاضی اگرچه در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام هم قاضی بود اما او از بقایا و عمال همان رژیم بود که غصب فدك از حضرت سیده النساء علیها السلام نمود و امیرالمؤمنین علیه السلام به ملاحظاتی به عزل او مبادرت نورزید اما برای انفاذ احکام او ترتیبی مقرر کرد که حقوق مردم ضایع نشود.

علی هذا از مثل او نمی توان انتظار داشت که با دعوای امیرالمؤمنین علیه السلام برخورد مناسب نموده و از دعوای آن حضرت علم به واقع پیدا کند و حکم کند. اگر حاکم مالک اشتر یا عمار یاسر یا سائر اصحاب عارف به مقام حضرت بودند به علم خود حکم می دادند. ولی بعد از اینکه آن اساس و شالوده ریخته شد که از حضرت زهرا علیها السلام فدک را غصب نمودند و طهارت و صداقت و عصمت منصوبه و مسلّمه آن حضرت را رعایت نکردند معلوم است جریان قضا بر همین منوال استقرار می یابد و از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این واقعه که ذی الید هم نبوده است بطریق اولی بینه می طلبیدند.

مع ذلك احتمال می رود سرّ اینکه حضرت (بر تقدیر صحت سند این حدیث) به این داوری شریح اعتراضی نکرد این بوده است که یا خود حضرت به او دستور داده بود که اینگونه عمل نماید تا سبب تالیف قلب آن شخص به اسلام و رغبت او به ایمان شود چنان که شد و ایمان آورد و یا اینکه چون ملاحظه فرمود این برخورد قاضی سبب اقبال او به اسلام می گردد آن داوری را پذیرفت.

خلاصه اینکه این دو واقعه را که نخستین آن از هر لحاظ در نهایت اهمیت و معلول يك توطئه بزرگ سیاسی بوده و دوم يك واقعه ساده ای است که از آن هم بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام مشهود است نباید به هم قیاس کرد و الحمدلله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

سؤال پیرامون علم امام

س 17. آیا این مطلب در مورد علم امام معصوم علیه السلام صحیح است؟

امام معصوم علیه السلام عالم به تمام ما سوی الله است، علم امام علی به تمام هستی به تمام آنچه خداوند خلق کرده همان علم خداوند است

ص: 125

به تمام هستی ولی با این تفاوت که علم خدا ذاتی است ولی علم امام علیه السلام عرضی است، هدیه ای از جانب خداوند به وجود مقدس امام معصوم علیه السلام است. و ما از علم امام معصوم علیه السلام به ذات مقدس خداوند هیچ اطلاعی نداریم ولی می توانیم آنقدر بگوئیم که هیچ مخلوقی معرفتش و علمش به صفات و کمالات و ذات خداوند (اگر علم به ذات خداوند میسر باشد) به اندازه امام معصوم نیست.

آنچه در بعض روایات آمده است این است که امام معصوم عالم به گذشته و حال و آینده است آیا این علم داشتن امام علیه السلام به نحو تفصیلی است یا اجمالاً می داند؟

ج. در این موضوع به کتاب ولایت تکوینی و تشریحی و فروغ امامت در دعای ندبه تألیف حقیر رجوع نمائید لازم به تذکر است که علم به ذات خدا و معرفت کنه و حقیقت خدا برای احدی میسر نیست و محیط محاط نخواهد شد.

علم حضرت زهرا علیها السلام

س 18. مسلماً آنچه را امام علیه السلام می داند حضرت رسول صلی الله علیه وآله هم بدون کم و کاست می داند آیا حضرت زهراء علیها السلام هم چنین است؟

ج. علوم حضرت زهرا علیها السلام هم از سنخ علوم ائمه علیهم السلام است.

پذیرفتن ولایت ائمه از جانب انبیاء الهی

س 19. آنچه در بعضی از روایات آمده و همچنین اشعاری که بعضی روایات دیگر دارند بر این است که پذیرفتن ولایت ائمه علیهم السلام بر تمام انبیاء الهی واجب و فریضه بوده است و حتی وظیفه داشته اند

که آن را در بین امت خود به همه بگویند (یا به بعضی از خواص، تردید از من است) آیا اعتقاد به این مسئله از ضروریات است یا اینکه این مطلب مسلّم و حتمی است ولی ضروری مذهب نیست؟

ج. فی الجمله ثابت است ولی از ضروریات نیست. اما آیات قرآن مجید مثل آیه 81 سوره آل عمران و روایات متواتر بر آن دلالت دارند.

علم ائمه علیهم السلام به جزئیات

س 20. بعضی در مورد علم ائمه علیهم السلام می گویند: ائمه علیهم السلام علم به جزئیات ندارند (چون امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و ... والیان و افراد سوء را از نزدیکان خود قرار می داده اند). نظر حضرتعالی در مورد عالم بودن ائمه علیهم السلام به جزئیات چیست؟ (لطفاً توضیح دهید)

ج. روایات وارده راجع به علم امام به ما کان و ما یکون و ما هو کائن معتبر و مورد اعتماد بلکه متواتر است. خصوصاً به ضمیمه اخبار و احادیث دیگری که در ابواب مختلفه احادیث و تواریخ دیده می شود یقین به این معنی حاصل می گردد و والی قرار دادن افراد سوء منافات با آن ندارد و تفصیل مطلب محتاج به فرصت بیشتر است.

آگاهی ائمه علیهم السلام از شهادت خود

س 21. امام حسن علیه السلام مانند تمام امامان دیگر علم به این داشتند که چگونه و توسط چه کسی شهید خواهند شد، آیا زمان و روز شهادت خود را هم می دانستند؟ اگر زمان شهادت را می دانستند پس چرا آن آب را نوشیدند؟

ج. پاسخ این مسئله احتیاج به تفصیل دارد که فعلاً در این نامه مجال آن نیست [119] اما از جمله جوابهایی که می توان به این سؤال داد این است که آن بزرگواران برای اینکه کارها و اعمال و رفتارشان مورد تأسی و پیروی و الگو باشد مأمور به عمل به علوم لدنیه خود نبودند بلکه در امور عادی حال يك بشر عادی از آنها ارائه می شد.

اگر بطور مطلق در تمام موارد از آن علوم استفاده می نمودند نظام تشریح و تکلیف و بلکه نظام اجتماع دگرگون می شد و حکمتهای بسیار که در خلقت و تربیت تشریحی و تکوینی منظور است همه از بین می رفت و امتحاناتی که از انسان بعمل می آمد متوقف می گشت.

خلاصه آنها مأمور بودند که با وضعی که خرق عادت در آن کمتر باشد و در موارد لازم اظهار شود با مردم زندگی داشته باشند و در برخورد با خطرات و جهات گوناگون با همان اسباب عادی مثلاً با دوا و با اسلحه برخورد کنند و بطور مطلق از علم لدنی و غیر عادی استفاده نمی نمودند. فقط در مواردی که وظائف خاصه آنها اقتضاء داشت و اذن در اظهار آن علوم داشتند عمل می فرمودند بنابراین با خطر مرگ و ضرر و خطرات دیگر در جنگ و جهاد و غیره با این علم روبرو نمی شدند.

این نظیر اینست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عمار یاسر - باتفاق محدثین و روایات صحابه - فرموده بود

: «تقتلك الفئة الباغية» (1)

و قرائن همه شاهد بر این بودند که گروه باغی که عمار را می کشند گروه معاویه هستند، و از اوضاع و احوال برای عمار و دیگران معلوم بود که عمار در این جهاد کشته خواهد شد. اما عمار نمی توانست به اتکاء آن علم و خبر غیبی از حضور در جنگ صفین خودداری نماید و آن علم را ملاك عمل قرار دهد، او همانگونه که موظف بود - و ای بسا که یقین هم داشت - در صفین حاضر شد و شربت شهادت را نوشید.

ص: 128

و حاصل اینکه مسئله علم لدنی انبیاء و اولیاء خصوص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم السلام مثل قدرت و ولایت تکوینی ایشان است که از آن در امور عادی و ارتباط با مردم- جز در موارد خاص- استفاده نمی فرمودند. روابط و حوائج شخصی و عادی خود را بر اساس علم لدنی و قدرت و ولایت تکوینی تنظیم نمی نمودند. در جنگ و برخورد با دشمنان، در معاشرت با مردم با علم و قدرت عادی عمل می نمودند، و ولایت تکوینی و علم لدنی را که در موارد بسیار از آن بزرگواران ظاهر می شد بدون یک مناسبت و فرصتی که اظهار آن لازم بود، اظهار نمی فرمودند.

لذا در نوشیدن زهر یا دفع خصم- مثل این ملجم و شمر و ابوجهل و دیگران- همان روش و سیر عادی را داشتند و کسی نمی تواند بگوید با آن قدرتی که خداوند متعال به آنها عطا فرموده و کائنات را در اختیار و تصرف آنها قرار داده بود چرا دشمنان و قاتلان خود را ریشه کن نمی کردند؟ یا با علم لدنی که از حوادث آینده داشتند چرا از خطرات تحرز و تحفظ نداشتند؟

در این جا چه بسا نکات و دقایق زیادی باشد که درک آن هم برای افهام عادی دشوار باشد. و بهتر همین است که با توجه به علو مقامات آن بزرگواران این برنامه ها را حاکی از کمال تسلیم ایشان به قضاء و قدر الهی بدانیم

«فَأَن هُمْ أَوْعِيَةٌ مَّشِيَّةُ اللَّهِ وَ مَا يَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

عزیزانی هستند که فخر آنها به اینست که از همه مردم در پیشگاه خدا خاضعتر و خاشعتر بودند. بنده خدا بودند و این بندگی را از همه بیشتر درک کرده و هویت حقیقی خود می دانستند و

«الهي كفي بي عزاً أن اكون لك عبداً»⁽¹⁾

می گفتند. مع ذلك مثل زیارت جامعه شمه ای از فضائل و شؤون و درجات و مقاماتی از صاحبان این عبودیت است

ص: 129

«صلوات الله عليهم اجمعين و جعلنا من شيعتهم و مّمن يأخذ بحجزتهم و يفوز بشفاعتهم».

کیفیت ولایت حضرت زهرا علیها السلام

س 22. آیا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مثل ائمه اطهار علیهم السلام ولایت دارد یا ندارد و اگر دارد از چه نوع ولایت می باشد؟
تکوینی است یا تشریحی؟

ج. ولایت تکوینی حضرات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام را به طور مفصل در کتاب ولایت تکوینی و تشریحی در حدّی که برای مثل این حقیر قلیل البضاعه میسر است شرح و توضیح داده ام.

این ولایت برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز ثابت و مسلم است، قول و فعل و تقریر آن حضرت در فقه و تفسیر قرآن و بیان عقاید و احکام و کل اموری که از دین گرفته می شود نیز بر حسب احادیث متواتر ثقلین و ادله و احادیث دیگر حجت است.

آن حضرت اظهر مصادیق عترت و اهل بیت است و به صریح آیه تطهیر از هر رجس و آلاشی از جمله رجس جهل پاك و منزّه است. او سیده نساء العالمین و سیده نساء اهل الجنة است، و عدل قرآن مجید و در مقامات و درجات ولایت تکوینی و علم لدنی با سایر معصومین علیهم السلام همانند و همطراز است.

و اما ولایت تشریحی اگر مقصود از آن ولایت بر تشریح و جعل قوانین و احکام باشد این ولایت برای آن حضرت و هیچ يك از ائمه طاهرين علیهم السلام نیست و به احدی حق قانونگذاری و جعل حکم تفویض نشده است. دین و احکام و قوانین به حکم الیوم

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ" (1) اکمال و اتمام گردیده است و «حلال محمد صلی الله علیه وآله حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة» (2).

و اگر مقصود از ولایت تشریحی ولایت بر حکومت و نظام و اداره و تنظیم امور عباد و تأمین امنیت بلاد و رتق و فتق و جعل و نصب حکام و قضات و حفظ حدود و ثغور و تجنید جنود و احقاق حقوق و اعانت مظلوم و دفع ظالم و تکفل اوضاع فکری و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی جامعه و نظام اجتماع است و خلاصه حفظ حوزه اسلام از خطرات و انکسار و ضعف و انهدام و انقراض و قرار دادن آن در مسیر ترقی و تکامل و قوت و قدرت روز افزون و عظمت و تعالی بیشتر است، این صاحب اختیاری- که به اتفاق مآ لابد منه بر اجتماع است- شأنی از شئون ائمه طاهرین علیهم السلام و مقامی است که آن بزرگواران به نصب الهی بوسیله نص و ابلاغ پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله حایز آن می باشند و تعبیر از آن به ولایت شرعی مناسبتر از ولایت تشریحی است.

این ولایت مستند به ولایت (الله الولی) و حکومت (الله الحاکم) و عدل (الله العادل) و حکمت (الله الحکیم) و ... است. هر ولایت و اختیار و حکومتی که این هویت و این اسناد و استناد را نداشته باشد اگرچه بر کودک صغیر و یا نفس خود شخص باشد فاقد اصالت و اساس است همه ولایتها و حکومتها و عزتها و قدرتها و قوتها و شئون در صورتی معتبر است که به ولایت خداوند متعال، آن ذات اقدس که بالذات ولی و مستجمع جمیع صفات کمالیه است، منتهی گردد.

و خلاصه این ولایت شرعی که رشته ها و مطالب مرتبط به آن بسیار دامنه دار است به نص و نص خدا و رسول برای ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت است.

ص: 131

1-122. (1). سوره مائده، آیه 3.

2-123. (2). بحار، 16/354، 2/260، 89/148..

در اینجا مطلب این است که این ولایت شرعی یا تشریحی اگر برای زنانی که در شایستگی و عقل از اکثریت قریب به اتفاق مردها بالاتر باشند و صاحب ولایت تکوینی و حجت بر خلق در فقه و مسائل دین باشند مقرر نباشد، از ارزش آنان در برابر صاحبان این ولایت چیزی کم نمی کند.

این ولایت مستلزم و متضمن تکالیفی است که مکلف کردن بانوان به آن تکالیف خلاف عزت و حشمت آنها است و با اغراض عالیه شارع مقدس و صفات فاضله ای که بیشترین و کاملترین درجه آن را همان بانوان صاحب ولایت تکوینی دارند، منافات دارد.

صفات با ارزشی مثل تخدّر و تستر و حیا و حجاب و عفت با وظایفی مثل جهاد و جلادت و چابکی در جنگ و نبرد و سربازی و شبیخون و به تنهایی رفتن در سپاه دشمن و ... سازگار نیست و بانوان را در معرض هتک و اهانتی قرار می دهد که مردها هم همه باید از آن دفاع کنند و هتک آن حتی نسبت به زن ذمیه ای که در پناه اسلام است در حد بیرون آوردن خلخال از پای او در اسلام قابل تحمل نیست و آنگونه بر خاطر معدلت مآثر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سنگین می آید که خواننده یا شنیده اید. (1)

هر زنی که تربیت کامل اسلامی داشته باشد تا چه رسد از آنکه صاحب مقام ولایت تکوینی باشد از تصدی این ولایات و مقامات ابا می نماید. به همین ملاحظات مسلمانان و شخص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سرکردگی و رهبری عایشه در جنگ جمل و مداخله او در آن امر سیاسی بزرگ به او و برانگیزندگان او اعتراض می کردند. نه به این جهت که دیگران از همراهانش همه در فهم و درک سیاسی از او برتر بودند یا اینکه او فهم و درک سیاسی یک نفر از آنها را نداشته باشد. بلکه برای اینکه این حرکت را توهین به او و موقعیت او و مخالفت با دستورات شرع و مخصوصاً قرآن کریم می دانستند. لذا از

ص: 132

آن زمان تا حال نه خودش و نه دیگران نتوانسته اند این حرکت او را توجیه کرده و از مشروعیت آن دفاع مقبول بنمایند.

فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام

س 23. فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار چیست؟ و چرا ما شیعیان به زیارت می رویم؟

ج. حضرات معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اولیاء خدا و ولی نعمت جهانیانند و بر حسب بعضی اخبار و ادعیه خلقت جهان و نزول برکات و روزی جهانیان به برکت وجود آنها است و نجات مردم از ضلالت و شرک و کفر، و هدایت به صراط مستقیم و سعادت دارین بوسیله آنها است.

بنابراین زیارت مرقد مطهره آنها اولاً نوعی تشکر و قدردانی است و ثانیاً وسیله ای است برای ارتباط با آنان و استفاده از برکات و جودشان است علاوه بر آنکه در روایات بسیار زیاد تأکید بر زیارت آن بزرگواران شده و خصوصاً در بعض روایات اجر و ثوابی بسیار عظیم بیان شده است. و الله العالم

شرط قبول شدن سلام بر اولیاء الهی

س 24. سلام و درود فرستادن خدمت ائمه و پیامبران خدا به موقع قبول حق واقع می شود و از آنجائی که جواب سلام واجب است آیا علت نگرفتن جواب سلام گناه کار بودن ما است یا دلیل دیگری دارد؟

ج. قبولی سلام بر آن بزرگواران بستگی به اخلاص در سلام و پاکیزگی اعمال سلام دهنده دارد و اما نسبت به جواب سلام از اذن دخول به حریمهای مقدسه آنان استفاده می شود که کلام و سلام اشخاص را می شنوند و جواب می دهند.

دلیل قیام سید الشهداء علیه السلام

س 25. دلیل قیام امام حسین علیه السلام از نظر شما چیست؟

ج. دلیل این مطلب در کتب مفصّله مشروحاً بیان شده می‌توانید به کتب مربوطه در این مورد از جمله کتاب «پرتوی از عظمت حسین علیه السلام» تألیف حقیر مراجعه نمایید. مضافاً بر اینکه امام و پیغمبر خودشان دلیلند و فعلشان مثل قولشان دلیل است آفتاب آمد دلیل آفتاب. والله العالم

آیا آگاهی از دلیل قیام سید الشهداء علیه السلام امری تقلیدی است

س 26. آیا اعتقاد به موضوعی به عنوان دلیل سید الشهداء علیه السلام برای قیام امری تقلیدی است یا می‌توان به شنیده‌ها اکتفا نمود و یا آنچه را عقلانی تر تشخیص دادیم دلیل قیام بدانیم؟

ج. این امر تقلیدی نیست يك مسئله اعتقادی و مربوط به امام شناسی است و باید به کتب مربوطه چنانکه در مسئله قبل گفته شد مراجعه نمود تا مطلب چنانکه باید، بدست آید. والله العالم

کیفیت علم امام علیه السلام

س 27. آیا امام هرگاه اراده نماید علم برایش حاصل می‌شود و به جزئیات زمان و مکان وفات خود آگاه است؟

ج. بر حسب آنچه از روایات استفاده می‌شود بنحو کلی امام علیه السلام هرگاه دانستن چیزی را اراده نماید میداند علاوه بر اینکه در خصوص هر امامی روایاتی هست که آن امام از موت خود و بلکه سبب موت خود بطور اجمال و گاهی به تفصیل خبر داده است. والله العالم

ص: 134

احادیث مربوط به لعن ظالمین در حق ائمه علیهم السلام

س 28. آیا احادیثی که لعن به ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام را دارای ثوابی بیش از ذکر صلوات بیان نموده اند در نظر حضرت عالی صحت دارند؟

ج. آنچه مسلم و قطعی است این است که تولی و تبری متلازم یکدیگرند؛ یعنی هر مسلمانی، به آن اندازه که از اعداء خدا و اولیاء خدا علیهم السلام تبری دارد باید تولی داشته باشد و لعن متضمن تبری و صلوات متضمن تولی است و اما ترجیح یکی بر دیگری، ثبوت قطعی آن مشکل است. و از باب تقدم تخلیه بر تحلیه می توان گفت که تولی کامل بدون تبری کامل حاصل نمی شود قرآن کریم می فرماید "لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ" (1) و الله العالم

حکم سب ظالمین در حق ائمه علیهم السلام

س 29. سب ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام با رعایت ضوابط تقیه چه حکمی دارد؟

ج. اگر بر خلاف تقیه و مشتمل بر مفسده نباشد از راجحترین عبادات است. والله العالم

جناب شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام

س 30. جناب شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام در چه سالی و چه دوره ای و در کجا وفات نمودند و قبری که در حومه تهران بنام ایشان بنا شده است تعلق به آن جناب دارد یا نه؟

ص: 135

ج. راجع به مادر امام سجّاد علیه السلام آنچه ظاهراً بزرگان بر آن اتفاق دارند جناب شهربانو بوده است و در این که او در کربلا حضور نداشته و قبل از آن در همان اوان یا بعد از آن از دنیا رفته شبهه نیست ولی روز وفات ایشان بالخصوص معین نیست.

این قسم تواریخ نسبت به امهات سائر ائمه علیهم السلام نیز ضبط نشده است ولی در خصوص جناب شهربانو اگر در همان زمان زایمان وفات کرده باشند می توان زمان وفات آن جناب را همان زمان تولد فرزند عزیزش دانست.

مادر حضرت علی اکبر علیه السلام

س 31. جناب ام لیلا مادر حضرت علی اکبر علیه السلام در واقعه کربلا حضور داشتند یا نه؟ اگر حضور نداشتند در مدینه بودند یا نه؟

ج. همچنین در مورد حضور مادر بزرگوار حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلا و تاریخ وفاتش ابهام هست.

تدفین بدن مطهر امام حسین علیه السلام

س 32. تدفین بدن مطهر حضرت امام حسین علیه السلام در چه روزی و توسط چه کسانی صورت گرفت آیا امام سجّاد هم خود حضور داشتند یا نه؟

ج. حضور حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مراسم دفن پدر بزرگوارشان حضرت سیدالشهداء علیه السلام و انجام نماز و دفن آن فخر بزرگ عالم انسانیت بوسیله حضرت سجّاد علیه السلام بر حسب اعتقادات شیعه و روایات «و لایلی امر الامام الا الامام» ثابت است. و بر حسب آنچه در بعض کتابهای مقتل آمده و مشهور است این مراسم در روز سیزدهم محرم انجام شده و جمعی از طائفه بنی اسد نیز امام سجّاد علیه السلام را در این برنامه یاری داده و همکاری کرده اند.

طفل شیرخوار شهید در کربلا

س 33. طفل شیرخوار حضرت که در عصر عاشورا به شهادت رسید چه نام داشت؟ آیا 6 ماهه بوده است یا بزرگتر آیا لقب علی اصغر تعلق به این طفل دارد یا لقب حضرت امام سجّاد علیه السلام می باشد نظر مبارك را بیان فرمایید؟

ج. اگر طفل شیرخوار شهید واحد بوده ظاهراً نام شریفش عبدالله یا علی بوده است و اگر متعدد بوده باز هم اسم یکی از آنها علی بوده است ولی اصل شهادت طفل رضیع مسلم است.

تاکید می کنم در تفصیل جزئی وقایع کلی تاریخی اینگونه ابهامات هست و هر چه انسان دقیق تر بشود و بخواهد مشخص تر وقایع نگاری کند مثلاً از لحاظ ایام هفته و ساعات روز و مکان وقایع تحقیق کند اختلاف پیش می آید و غالباً تحقیق هم بجائی منتهی نمی شود تاریخ همین است که نقل شده است.

عائله و همسر حضرت علی اکبر علیه السلام

س 34. حضرت علی اکبر علیه السلام که اولین فرزند ذکور امام حسین علیه السلام بوده است به نظر عدّه ای در واقعه کربلا دارای عائله و همسر بوده است و تقریباً 25 سال سن داشته است با توجه به اینکه برادر کوچک او امام سجّاد علیه السلام دارای فرزندی 5 ساله به نام امام محمّد باقر علیه السلام در کربلا بوده است نظر مبارك را بیان فرمایید؟

ج. اگر چه بر حسب بعض روایات آنحضرت اهل و همسر داشته است ولی همین که از فرزند آن حضرت تاریخی در دست نیست شاید از شواهد این باشد که آنحضرت از امام زین العابدین علیه السلام اصغر بوده است.

س 35. مدفن حضرت زینب کبری علیها السلام در مدینه می باشد یا در شام و یا در مصر؟ نظر مبارك را بیان فرمایید با توجه به اینکه بازگشت حضرت زینب علیها السلام از مدینه به شام دلیل خاصی ندارد بخاطر اینکه طبق نوشته تاریخ به محض رسیدن اهل بیت علیهم السلام به مدینه عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و اصحاب او یزید را از خلافت خلع کردند بنی امیه را از مدینه بیرون کردند و همچنین اگر قبر آن بزرگوار در مدینه می باشد قبور شام و مصر متعلق به چه کسانی می باشد؟

ج. راجع به مشهد حضرت زینب علیها السلام که هم در دمشق و هم در قاهره است هر دو مشهور و معروفند و عبیدلی نسابه در اخبار الزینیات وفات آنحضرت را در قاهره می داند.

به هر حال این تعدد مقام- بعد از اینکه این دو مشهد هر دو بطور مسلم مظهر کرامات و معجزات بسیار حتی در زمان خود ما می باشند- به جایی ضرر نمی زند هر دو منتسب به اهل بیت علیهم السلام و حضرت زینب علیها السلام می باشند.

در قاهره همه ساله در اول ماه رجب تا پانزدهم برنامه بسیار وسیعی در مشهد زینب برگزار می شود که حدود یک میلیون جمعیت در آنجا برای توسل و تقرب از همه اصناف حضور می یابند و به قول بعضی از خبرنگاران آنچه انسان به عقل باور نمی کند در آنجا به چشم می بیند. در دمشق هم که شاید خودتان مشرف شده باشید دیده اید.

به نظر حقیر همه این مشاهد مظاهر حقانیت اهل بیت علیهم السلام و عظمت شئون آن بزرگواران می باشد.

چنانکه عقاد در موضوع اختلاف در مشهد الحسین همین را می گوید و می گوید این از اختصاصات امام حسین علیه السلام است که در همه این مشاهد یاد و عظمت مقام آن حضرت تجلیل و تعظیم می شود.

مشهد امام حسین علیه السلام و مسجد امام حسین علیه السلام در قاهره به قراری که در کتابهای قدیم و جدید خوانده ام در ظاهر از جهت اقبال مردم و توسل به آن کمتر از کربلا- نیست آنجا هم مثل مشهد رأس الحسین علیه السلام در جامع دمشق محل زیارت و ظهور معجزات است رزقنا الله زیارة جميع تلك المشاهد و البيوت التي اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه يسبح فيها بالغدو والآصال.

مقائل معتبر

س 36. معتبرترین مقتل به نظر حضرتعالی کدام مقتل است دو سه مورد بیان فرمایید؟

ج. مقائل معتبر متعدد است تعدادی از آنها را در فهرست مصادر کتاب پرتوی از عظمت حسین علیه السلام نوشته ام.

همراهی یاران حضرت علی علیه السلام در قتل عثمان

س 37. از مسلمات تاریخی است که برخی از حواریون مولا علی علیه السلام در شورش علیه عثمان دست داشتند همچون مالک اشتر نخعی، محمد بن ابی بکر و عدی بن حاتم و ... که بالاخره این شورش منجر به قتل عثمان گردید.

الف- آیا می توان گفت فرهیختگانی همچون سه شخصیت مذکور که مولا را اسوه خود قرار داده بودند بدون مشورت با آن حضرت در این انقلاب شرکت کرده بودند؟

ص: 139

ب- صرف وجود چنین اشخاصی از اطرافیان حضرت، دلالت بر موافقت آن حضرت در به قتل رساندن عثمان نمی کند؟

ج. بررسی تمام تفصیلات و علل شورش علیه عثمان و اظهار نظر محتاج به شرح و بسط طولانی است و اجمالاً منشأ آن سوء سلوک و رفتار عثمان و داشتن اطرافیان بسیار بد سابقه بود که هرگز به مصالح اسلام و مسلمین و حفظ ظواهر مقید نبودند و حکومت عثمان را وسیله نیل خود به مقاصد مادی و ریاست و مال و جاه و اعمال شهوات خود می دانستند همه جا بدترین افراد بر مردم حکومت می کردند و حقوق مردم محروم پایمال هوا و هوس آنها بود.

بر اثر ادامه این اوضاع رجال و بزرگان مسلمانان حسب الوظیفه زبان به اعتراض گشوده و همه ترك این روش و طرد این اطرافیان خائن و ظالم را از او می خواستند و نمی خواستند که با استمرار این وضع غائله و فتنه ای بین مسلمین پیش بیاید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از خیرخواهی و مصلحت اندیشی درباره او و امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی نمی فرمودند. مکرر با نصایح آن حضرت و وعده هایی که عثمان می داد آتش فتنه و اعتراض خاموش شد ولی اصرار او بر حمایت از اعمال سوء و خشونت و زور و تهدید و توطئه زبان اعتراض مردم را باز می کرد و آتش فتنه را روشن می نمود.

در این اعتراض همه خود را محق می دانستند و وظیفه و تکلیف شرعی خود می شمردند که با آن وضع بسیار ناهنجار معارضه نمایند و خواه ناخواه کنار رفتن عثمان را در شرایطی که آن اطرافیان همچنان بر نوامیس اسلام و مسلمین مسلط بودند خواستار بودند.

این موضع گیری برای آنها تکلیف بود که هر مسلمانی آن را تکلیف می دانست نیاز به کسب دستور از حضرت مولا علیه السلام نبود و خلاصه اعتراض و تقاضای آنها مقبول نمی شد و فتنه راه خود را باز می کرد و مسلمانان، اسلام را با روی کار بودن عثمان در خطر می دیدند. لجاجت عثمان و بازنگشتن او به راه شاید بعضی را به این نظر رساند که

باید از میان بردن خود او که فساد در عالم اسلام را پی ریزی می کند دفع خطر از اسلام نمایند.

این افراد همه خود به اصطلاح در نظر خویش مجتهد بوده و به صواب بودن کاری که کردند صد در صد اطمینان داشتند آنها حفظ اسلام را از مهلکه میخواستند و در جریان امر و موضع های نامشروعی که عثمان اتخاذ می کرد اطمینان آنها به وجوب دفع او بیشتر می شد. مسئله را واضح می دانستند که حاجت به پرسیدن از آقا امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد و می دیدند که سعی و تلاش حضرت و خیرخواهی ایشان در عثمان اثر نمی کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام اگر با آنها که قتل عثمان بودند همراهی نمی کرد به ابعاد این فتنه توجه داشت و اگر آنها را نهی از قیام و شورش نمی کرد برای این بود که آنها بر حسب ظواهر احکام شرعی محق بودند که دفع ظلم از خود نمایند و با فساد حکومت مقابله نمایند.

خلاصه امام علیه السلام جز اینکه همانگونه که عمل کرد عمل نماید شرعاً و عرفاً وظیفه ای نداشت نه به آنها که در قتل عثمان اقدام کردند پیوست و نه با وضع عثمان و اصراری که بر روش خود داشت، می توانست بیشتر از آنچه کرد از او دفاع نماید.

و هر کس محقق در تاریخ نباشد نمی تواند در آن شورش و فتنه حتی مباشرین قتل عثمان را محکوم و سرزنش نماید. آن برنامه ای که او پیاده می کرد و برخوردهایی که با معترضان داشت- که حتی قصد قلع و قمع و قتل آنها را داشت- طبعاً نتیجه ای جز آنچه پیش آمد نداشت و شورشیان را محق قرار می داد.

کنیه ائمه علیهم السلام

س 38. کنیه ائمه بر چه اساس است؟ چرا کنیه چهار امام اول، هفتم، هشتم و دهم مشترك، ابوالحسن است و کنیه امام سوم و ششم،

ابوعبدالله است. چرا کنیه حضرت محمد و امام زمان مشترکاً ابوالقاسم است؟

ج. به طور کلی انتخاب کنیه مثل اسم و لقب در بین اعراب رسم بوده است که گاه از همان زمان تولد بر اساس برداشت های خاص و مناسبات و مشابهات و اقتباس از کنیه های آباء و اجداد و شخصیت های بزرگ برگزیده می شده است. یا پس از ولادت بر اساس صفات و شئون و ویژگی های اشخاص در کمالات و فضایل و اعمال و یا براساس نام فرزندان آنها و برای اینکه اسم اشخاص را تادباً نبرند آنها را به کنیه میخوانند و این باب کنیه در ادب عربی باب وسیعی است. مثلاً از بانوی منزل و کدبانو تعبیر به ام المنزل و ام البیت می نمایند.

اما کنیه حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، هم ظاهراً به مناسبت نام فرزندشان عبدالله است. و از بعض اخبار استفاده می شود که از همان زمان ولادت حضرت مکنی به ابی عبدالله بوده است. چنان که از اسماء بنت عمیس روایت است که فرمود که روز اول ولادت حضرت رسول آن حضرت را به این کنیه خوانده اند و فرمود: یا اباعبدالله عزیز علی.

و نتیجه می شود که این کنیه از جانب رسول خدا و خدای متعال برای آن حضرت برگزیده شده است و وجه آن را بعضی شدت و کثرت عبادت حضرت دانسته اند.

هم چنین حضرت صادق، علیه السلام، هر چند چنان که تذکر داده شد محتمل است علی الرسم این کنیه از آغاز ولادت بر ایشان به همان مناسبتی که ذکر شد انتخاب شده باشد.

س 1. در بعضی از احادیث از اهل بیت علیه السلام آن 313 نفر خاص که با صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام می کنند و اسماء آنها و اینکه از کدام شهر یا کشور هستند ذکر شده و وقتی که این اسماء را می خوانیم می بینیم که اکثر آنها یا عرب هستند یا ایرانیها، و شاید احادیث دیگر در این زمینه وجود دارد ولی بنده ندیده ام لطفاً توضیح فرمائید که چطور این احادیث را صحیح بفهمیم؟

ج. به کتاب منتخب الاثر نوشته حقیر و سائر کتابهای حقیر در این موضوع که حدود پانزده رساله [126] است و به کتابهای دیگر مثل النجم الثاقب و العبقری الحسان مراجعه نمائید.

س 2. آیا زیارت ناحیه را می توان از حیث سند، منسوب به امام زمان علیه السلام دانست؟ بر فرض منفی بودن پاسخ فوق، آیا می توان زیارت ناحیه مقدسه را به نیت عزاداری سیدالشهداء علیه السلام و بدون انتساب به حضرت حجّت علیه السلام در مجامع عمومی و خصوصی قرائت کرد؟

ج. این زیارت از زیارات شریفه است و منسوب به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. و مشتمل است بر مطالب عالی و بیان مصائب جلیله حضرت سیدالشهداء علیه السلام و دلیل بر این است که انشاء کننده در نهایت قدرت ادبی و فصاحت و بلاغت و آگاهی از مقام ولایت است شیخ مفید قدس سره آن را در کتاب المزار نقل فرموده باین لفظ: «زیارة اخرى فی یوم عاشورا بروایة اخرى». شیخ جلیل محمد بن المشهدی در المزار الكبير آن را روایت نموده و لفظ او این است «زیارة اخرى فی یوم عاشورا مما خرج من الناحية الى حد الابواب». سید اجل مفخر عالم اسلام سیدمرتضی رضوان الله علیه، آن امام شهید مظلوم کحل الله ابصارنا بتراب مقدم زوار قبره را زیارتی که مشتمل بر بخشها و فرازهائی از این زیارت است زیارت نموده است که محتمل است آن هم زیارتی مرویه از همان ناحیه مقدسه باشد.

به هر حال هر دو مشتمل بر مضامین بسیار مهم و معرفت افزا و حزن انگیز است و علامه مجلسی قدس سره می فرماید: محتمل است این زیارت ناحیه مختص به روز عاشورا نباشد که در سائر ایام نیز خواندن آن بقصد رجاء و مطلق زیارت و تذکار و تکرار این مضامین و معانی مطلوب و مرغوب است.

و اما در خصوص روز عاشورا با توجه به آنچه گفته شد جواز خواندن آن را بقصد ورود بعید نمی دانم اگر چه احوط خواندن آن بقصد مطلق زیارت است.

امید است مؤمنین از ثواب و فیض این زیارات بهره مند و موفق باشند ضمناً پیرامون مطالب مرقومه مراجعه فرمائید به بحار الانوار جلد 98 ص 317 (الی) 328 کتاب المزار ب 24 و 41 حدیث 8 و ص 231 (الی) 251 کتاب المزار ب 18/35 حدیث 38.

س 4. اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را می کشند صحیح است؟ مگر امام زمان علیه السلام مأمور باطن نیستند و غیر موحد را بر نمی دارند؟

ج. مثل این روایت از اخبار آحاد است که با فرض صحت در خصوص معنایش موجب یقین و اعتماد نمی شود هر چند در شمار کل اخبار متواتر مربوط بوجود مقدس آن حضرت و معنای عام و قدر مشترك همه آنها موجب یقین می شود.

مع ذلك با فرض صحت آن ممکن است گفته شود که در عصر ظهور آن حضرت دار تکلیف باقی است و چنان نیست که موضوع اطاعت و عصیان منتفی باشد لذا احکام قضائی و جزائی اسلام اجرا می شود هر چند شخص آن حضرت حکم بواقع بنمایند.

علی هذا در این مورد با علم بواقع مجازات قبل از وقوع جرم، جایز نیست و شهادت آن حضرت که بر حسب بعض اخبار «ما منّا الا مسموم او مقتول»⁽¹⁾ ممکن الوقوع است ولی مطلب تمام همان است که اینگونه اخبار آحاد در خصوص معنایش لا یوجب علما و لا عملاً.

س 5. آیا صفت عدالت گستر از صفات مخصوص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است یا سایر ائمه اطهار را نیز شامل می شود؟

ج. حضرات ائمه علیهم السلام همه عدالت پرور و عدالت طلب می باشند و مردم را بعدل دعوت می فرمودند اما کسی که تمام روی زمین را پر از عدل و داد می کند شخص شخیص حضرت مهدی صاحب الامر علیه السلام و ارواحنا فداه است.

این اقدام بزرگ و عمل جهانگیر که در بیان آن در احادیث بسیار فرموده اند: «یملأ الارض قسطاً و عدلاً»⁽²⁾ از خصائص آن حضرت است.

س 6. معتقدیم که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با ظهور خود دنیا را پر از عدل و داد می کند و حتی رهروان دیگر ادیان نیز انتظار مصلح آسمانی را می کشند و از سویی معتقدیم امام زمان عجل

ص: 145

1- 127. (1). بحار الأنوار، 27/ 217.

2- 128. (2). بحار الأنوار، ج 36، ص 333، باب 41 ..

الله تعالی فرجه الشریف پس از ظهور و قیام چون مولای متقیان شهید راه عدالت می شود آیا شهادت ایشان به منزله شکست عدالت گستری است و با شهادت ایشان قیامت آغاز می شود؟

ج. آنچه بر حسب آیات و احادیث ثابت است این است که حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف جهان را پر از عدل و داد می فرماید و دین اسلام بوسیله ایشان عالمگیر و حکومت یگانه جهانی به امامت و حکومت آن حضرت تشکیل می شود و قریه و آبادی باقی نخواهد ماند مگر اینکه دین اسلام آنجا را فرا می گیرد و عدالت فاتح و اهل ایمان پیروز می گردند و حقیقت "وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ" (1) ظاهر می شود.

اما اموری مثل چگونگی شهادت آن حضرت و پایان امر دنیا اموری است که تفصیله بر ما معلوم نیست هر نحو واقع شود دوباره عالم سیر قهقرائی نخواهد داشت. البته رجعت چنان که از آیات شریفه و روایات کثیره استفاده می شود واقع خواهد شد.

فاصله ظهور حضرت تا قیامت

س 7. آیا این روایت صحیح است که می فرماید از ظهور حضرت تا قیامت يك قرن بطول می انجامد و حضرت پس از گذشت 20 سال از ظهورش به شهادت می رسد و پس از ایشان پیامبران و ائمه و جمیع شهدا حیات یافته و نهضت حضرت را ادامه خواهند داد و 80 سال بر جهان حکومت خواهند کرد و در سال صدم قیامت آغاز می شود؟

ص: 146

آیا حضرت مهدی علیه السلام پس از شهادت مجدداً ظهور می کنند؟

س 8. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از شهادت مجدداً ظهور خواهد کرد و در 80 سال مذکور ایجاد قسط و عدل خواهد کرد؟

ج. این تفصیل اگر در بعض اخبار آمده باشد در صورتی مقبول است که یا متواتر باشد و یا یقین بصدور حدیث حاصل شود و بیشتر اینگونه اخبار واجد این اعتبار نیستند. ولی رجعت ثابت است.

رابطه ظهور امام و عدالت گستری

س 9. اگر مقرر شده است طی این يك قرن از آغاز ظهور حضرت تا انتهای نهضت عدالت گستری باشد و جهان ایده آلی تشکیل نشود فلسفه ظهور رسولان و امامان را چگونه باید توجیه کرد؟

ج. عدالت شکست نخواهد خورد و اسلام و عدالت و فضیلت بوسیله آن حضرت برقرار خواهد شد و دنیا بسوی همان نقطه در حرکت است و یکی از حکمت‌های ظهور پیامبران و امامان هم اگرچه جلو بردن جهان بسوی آن عدالت جهانی و همگانی باشد تمام فلسفه و حکمت‌های آن نیست؛ بلکه بشارت و انذار و هدایت مردم و دعوت بسوی خدا و امر به معروف و نهی از منکر و برقرار کردن رسوم نیک و برانداختن عادات زشت و امور و مطالب مهم دیگر همه از حکمت‌های ظهور آن بزرگواران است.

میزان موفقیت امام در عدالت گستری

س 10. اگر مقدر است صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای برپایی عدالت ظهور و قیام نمایند و قبل از اینکه موفق به برپایی قسط و داد شوند به شهادت برسند و فرجام دنیا به آغاز قیامت شود پیش بینی این موضوع فلسفه انتظار را مخدوش نمی کند؟ و اگر قرار

است عدل کاملی بر پا نشود ظهور برای چه صورت می گیرد؟ آیا فقط بحث سنت و ابتلاء است و بحث آزمایش انسانها در بین است یا غیره؟

ج. بیان کردیم که عدل کامل برقرار می شود و شخصی که آن را برقرار می سازد همان مهدی موعود ارواح العالمین له الفداء است. آن حضرت قبل از اینکه آن مأموریت‌های بزرگ را انجام دهد به شهادت نخواهد رسید.

این مسئله در اخبار شیعه و سنی ثابت است که اگر از دنیا باقی نماند مگر يك روز و آن حضرت ظهور نکرده باشد و این انقلاب جهانگیر و اصلاحی بزرگ انجام نگرفته باشد، خدا آن روز را آنقدر طولانی و دراز فرماید که آن حضرت ظهور و همه این برنامه های بزرگ اجرا و عالم را پر از عدل و داد فرماید بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد بدیهی است بعد از این عدل و داد دوباره ظلم حاکم نخواهد شد.

معارف دین ؛ ج 2 ؛ ص 147

ندای آسمانی

س 11. یکی از علائم ظهور آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ندای آسمانی است. آیا از صیحه آسمانی به فرد مؤمن و شیعه و دوستدار آن حضرت آسیبی نمی رسد و در امان است یا خیر؟

ج. مؤمن واقعی در امان است و آن صیحه برای او بشارت است.

موانع فرج آن بزرگوار

س 12. موانع فرج حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟

ج. غیر از ذات احدیت کسی علم به موانع ندارد ولی ممکن است بعض موانع، اعمال سیئه مردم و مستعد نبودن آنها برای ظهور آن عدالت جامع و کامل باشد چنان که خواهی می فرماید: وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا. به هر جهت در تعجیل فرج آن حضرت دعا کنید.

ص: 148

دیدار حضرت

س 13. آیا هر انسانی دیدار حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نصیبش می‌گردد؟

ج. بعضی افراد مشرف بزیارت ایشان شده‌اند.

شرایط ظهور آقا امام زمان علیه السلام

س 14. شرایط ظهور آقا امام زمان چیست؟

ج. به کتاب شریف منتهی الامال مرحوم محدث قمی رضوان الله علیه اواخر جلد دوم مراجعه نمائید.

چگونه آماده ظهور شویم؟

س 15. چگونه برای ظهور آن حضرت آمادگی پیدا کنیم؟

ج. کسی که به علائق دنیوی بی‌اعتنا باشد انشاءالله آمادگی پیدا می‌کند.

وضع جهان، قبل و بعد از ظهور

س 16. از لحاظ وضعیت جهان و جهانیان (چه از نظر مادی و اقتصادی و چه از نظر معنوی و حکومتی و ...) چه فرقی ما بین قبل از

ظهور امام زمان و بعد از ظهور ایشان وجود دارد؟

ج. طبق احادیث متواتره در زمان ظهور آن بزرگوار عدالت واقعی در سراسر جهان برقرار می‌شود لذا وضع مردم هم از نظر مادی و هم از

نظر معنوی با زمان قبل از ظهور آن بزرگوار فرق خواهد داشت.

آیا احتمال ظهور حضرت در این عصر هست

س 17. با توجه به ظلم و ستم و فساد و تباهی که هر روزه در جهان بیشتر و بیشتر می شود و همینطور با توجه به رشد فکری جهانیان نسبت به اسلام واقعی و با به وقوع پیوستن اکثر علامات غیر حتمیه که در مورد ظهور امام زمان آمده است، آیا احتمال ظهور امام زمان در عصر کنونی می رود یا خیر؟

ج. البته خیلی از علامات قطعی ظهور آن بزرگوار هنوز واقع نشده ولی امید است که خداوند فرج آن بزرگوار را نزدیک کند.

شبهتهای امام عصر علیه السلام با جناب شعیب و جناب صالح

س 18. راجع به شعیب و صالح چه می دانید؟ چه شبهتهایی به حضرت بقية الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد؟

ج. در باب شباهت حضرت حجت سلام الله علیه به حضرت صالح علی نبینا و آله و علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام روایتی وارد شده که خلاصه مضمونش این است حضرت صالح علیه السلام در وقتی که به سنّ پیری رسیده بود از قومش غایب شد و بعد از مدتی که به نزد قومش برگشت در غیر آن صورت بود قوم او را شناختند در حالی که سه فرقه شده بودند 1- شاکین 2- منکرین 3- اهل یقین، فرقه اول و دوم صالح را تکذیب کردند و اهل یقین گفتند خبری بده ما یقین کنیم تو صالح هستی البته ما شک نداریم که خداوند قادر است صورت و هیئت هر کس را به صورتی که می خواهد متحوّل کند. صالح فرمود: من برای شما ناچه آوردم. گفتند: چه علامتی داشت؟ فرمود: برای ناچه وقت معینی از جهت شرب آب بود و برای مردم هم روز معینی. گفتند: آمنا بالله تا آخر حدیث.

ص: 150

حضرت حجّت سلام الله علیه هم مانند صالح، با اینکه عمر شریفش طولانی شده بصورت جوان کمتر از چهل ساله ظاهر می شود و مردم هم سه فرقه می شوند شاک و منکر و موقن. پس حضرت آنها را بسوی خود دعوت می کند و آن فرقه انکار می کنند و اهل یقین مطالبه علامت تشخیص می نمایند حضرت علامتی را که موجب تشخیص است ارائه می فرماید اهل یقین با حضرتش بیعت می کنند.

نظیر همین در خصوص شباهت به حضرت شعیت نیز وارد شده که شعیب از قومش غائب شد در حالی که پیر و ضعیف شده بود و وقتی که برگشت بصورت جوان بود و دیگر اینکه در بین قومش ندا کرد که "بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ حَضْرَتِ حَجَّتِ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِ هُمْ بِرِ حَسَبِ رَوَايَتِ مَنقُولَهٗ اَزِ اِمَامِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ قَتِي ظَاهِرِ شُودِ دَرِ قِيَاْفَهٗ جَوَانِ وَ تَكِيَهٗ بَهٗ دِيوَارِ كَعْبَهٗ كَنَدِ وَ سِيْصِدِ وَ سِيْزِدَهٗ نَفَرِ نَزْدِ اَوْ جَمْعِ شُونَدِ وَ اَوَّلِيْنَ كَلَامِ حَضْرَتِ اِيْنِ اِسْت: "بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (1).

پیرامون کهکشان (المرأة المسلسلة)

س 19. در جلد دوم کتاب امامت و مهدویت ص 377 این جمله را آورده اید که: مثلاً تفاوتی که زمین ما با (سدیم المرأة المسلسلة) دارد ... این از چه نوع کرات می باشد که به این عظمت آن را نام برده اند لطفاً جواب مشروحی را مرحمت بفرمایید.

ج. " وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ" (2) و " قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا" (3).

ص: 151

1-130. (1). سوره هود، آیه 86.

2-131. (2). سوره مدثر، آیه.

3-132. (3). سوره كهف، آیه ..

عالم و ماسوی الله بزرگتر، عظیم تر، وسیعتر و بیشتر از این حرفها و اعداد و ارقام است. این عظمتها در برابر ما و فکر و اندیشه ما عظیم است اما در برابر عالم آفرینش همه صغیر و ذره هم به حساب نمی آیند. عظمت همه هم در برابر عظمت خالق همه حقیر و ناچیز است و همه به زبان حال یا قال می گویند: هو العلی العظیم.

غرض ما در این نمونه ای که از عظمت اجزاء و اعضاء بی شمار این عالم نشان داده ایم، نشان دادن تفاوتی است که در این عالم بین افراد اصناف مخلوقات وجود دارد. آنچه را عرض کرده ایم بر حسب اطلاعات بسیار مختصری است که کیهان شناسان و علماء علم هیئت به ما داده اند.

پیرامون همین (المرأة المسلسلة) توضیحات دیگری می دهند که این (المرأة المسلسلة) یا زن به زنجیر کشیده شده جزء صور فلکی نیمکره شمالی است و گستردگی آن در آسمان حدود 722 درجه مربع است. بنابر این می توان گفت که صورت فلکی بزرگی است و در این صورت کهکشانی وجود دارد که به (المرأة المسلسلة) یا آندرومدا (Andromeda) معروف است. می گویند این کهکشان حدود دویست میلیارد (دقت کنید) ستاره دارد وقتی از درون تلسکوپ به آن نگاه می کنند شبیه يك کهکشان بیضوی دیده می شود اما در واقع يك کهکشان مارپیچی بازودار است که ما آن را از پهلو می بینیم بنابر این بازوهای آن برای ما قابل دیدن است.

(المرأة المسلسلة) بعد از ابرهای ماژلانی (کهکشانهای به اصطلاح بی نظم) نزدیکترین کهکشان به کهکشان ما یعنی راه شیری می باشد فاصله آن با کهکشان ما حدود دو میلیون و سیصد هزار سال نوری (دقت کنید) می باشد بنابراین وقتی ما آن را می بینیم در واقع تصویر دو میلیون و سیصد هزار سال پیش آن را می بینیم.

(المرأة المسلسلة) تنها کهکشانی است که می توان آن را در نیمکره شمالی در شبهای صاف و بدون نور شهر و مهتاب با چشم غیر مسلح دید.

در گذشته دانشمندان گمان می کردند که این جرم غیر ستاره ای يك سحابی از کهکشان راه شیری است اما در اوایل (به اصطلاح مسیحی ها) قرن بیستم «ادوین هابل» با مطالعه و تحقیق بسیار روی تصاویر مربوط به آن دریافت که این جرم آسمانی از ستارگان بسیاری تشکیل شده که اولاً خارج از کهکشان ما هستند و ثانیاً ستارگان آن با سرعت‌های قابل ملاحظه ای بدور مرکز این منطقه در حرکتند.

فسبحان الله خالق هذا الكون الوسیع لا اله الا هو بديع السماوات و الارض رب العرش العظيم.

آنچه از (المرأة المسلسلة) گفته شد اطلاعاتی است که اهل فن داده اند اما برای ما این بیانات از عظمت عالم کون و این فضای به اصطلاح لایتناهی تازه و جدید نیست ما از احادیث شریفه اهل بیت علیهم السلام این معانی و بیشتر و گسترده تر از آن را دریافته ایم و شناخته ایم و آیات خدا را در يك قطعه كوچك از عالم کون لاتعد و لا تحصی می دانیم.

آنچه در بعض احادیث است وسعت عالم را به مراتب بیشتر از آنچه که کیهان شناسان تعریف می کنند بیان فرموده اند و الحمدلله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.

بنابراین مسئله طول عمر پیغمبر خدا مثل نوح یا حجت خدا مثل حضرت ولی الله مهدی موعود، ارواح العالمین له الفداء یا بقاء عیسی مسیح علیه السلام و رفع او به آسمان و فرود آمدن او به زمین برای یاری حضرت صاحب الامر، عجل الله تعالی فرجه الشریف، و اقتداء او به آن حضرت و امور دیگر از این قبیل در این عالم مشحون به آثار قدرت خدا از ذره اتم تا کهکشانها و از عالم شهادت تا عالم غیب نباید مورد تعجب و استبعاد شود و ذلك تقدير العزيز العليم.

س 20. با وجود این حدیث معتبر از منتهی الامال به نقل از شیخ طوسی و شیخ صدوق رضوان الله علیهما (ای علی بن محمد سمیری خداوند برادران دینی تو را در مصیبت تو اجر عظیم دهد تو شش روز دیگر از دنیا می روی امر خود را جمع کن و آماده باش و به احدی وصیت برای نیابت نکن همان غیبت کبری واقع گردید و مرا ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خداوند متعال و این ظهور بعد از این است که غیبت طول بکشد و دلها را قساوت می گیرد و زمین پر از ظلم و ستم می شود و می آیند بعضی از شیعیان من که ادعای مشاهده مرا می نمایند آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صبیحه آسمانی ادعای مشاهده نمایند او کذاب و افترازننده است. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم).

این نامه ای از حضرت صاحب امر علیه السلام به نماینده چهارم خود علی بن محمد سمیری است.

با وجود حدیث بالا کتابهای زیادی در مورد ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نوشته شده و در داستانها اشخاص زیادی به خدمت حضرت صاحب امر علیه السلام رسیده اند آیا داستهائی که راجع به ملاقات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هست همه آنها دروغ هستند؟

ج. بعضی از حکایات ملاقات صحیح و بدون شك است و ظاهراً مراد از فرمایش آن بزرگوار این است که اگر کسی ادعای مشاهده کند برای فتح باب مشاهده و رابطه خاصه داشتن بعنوان نیابت بنماید کذاب و در این صورت هیچ منافاتی بین کلام شریف آن

حضرت و داستانهای ملاقات نیست ولی ادعای ملاقات از هرکسی و درباره هر کسی بدون امارت قطعی و یقینی قبول نمی شود. والله العالم

سبب محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه السلام

س 21. می خواهم بدانم که سبب اصلی محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه السلام کدام مورد است؟ آیا به دلیل عدم شرایط مناسب و شایستگی لازم در جامعه است و یا وجود دستگاه های حکومت های جبار و منافقین و اگر به غیر از این موارد است دلیل چیست؟

ج. از این سؤال در بعضی رساله ها و نوشته ها جواب داده ایم اجمالاً در اینجا هم تذکر می دهیم که وجوه و حکمت های برای غیبت آن حضرت بیان شده است که هر يك از آنها اگر چه وجه و حکمت باشد، کل وجوه و حکمت های این غیبت نیست.

مثلاً خواجه طوسی می فرماید: «وجوده لطف و تصرفه لطف اخر و عدمه (ای عدم تصرفه) منّا» غیبت و عدم تصرف آن حضرت را مربوط به مردم می داند.

به بیان دیگر این ظهور محتاج به شرایطی است که در طی مرور زمان و اعصار و تغییرات و تحولات و ظهور حکومت های گوناگون و آزمایش مکتب های مختلف و حوادث دیگر فراهم می شود چنانکه وجود حکومت های جور نیز از موانع حضور ظاهری آن حضرت در جامعه است.

مسئله امتحانات و تخلیص و تمحیض مردم نیز هست و اجمالاً دنیا بسوی آن ظهور بزرگ به امر الله در حرکت است و اوضاع و احوال حکومت جهانی آن حضرت را نوید می دهد.

مطلب مهم که در احادیث هم به آن اشاره شده این است که اسرار بزرگ و عمده این غیبت بعد از پایان آن و منتهی شدن به آن دگرگونی بی نظیر ظاهر می شود چنانکه ثمره

درختی که پس از یکصد سال یا هزار یا چند هزار سال ظاهر می شود پیش از نشستن آن درخت به بار و ظهور ثمره، ظاهر نخواهد شد باید مردم بنشینند و از آن درخت نگهداری کنند و منتظر ظهور ثمره آن باشند. اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه.

وظایف مسلمین در دوران غیبت

س 22. وظایف مسلمین در دوره غیبت چیست؟

ج. از این سؤال هم مکرر جواب داده ایم در اینجا نیز بطور اشاره عرض می کنیم که وظایف مسلمین بطور فردی، انجام واجبات و ترك محرمات و خودسازی است.

تخلقی به اخلاق حمیده مثل تواضع و قناعت و عدل و انصاف و ترحم و مواسات با برادران و خواهران و کسب معارف و آداب اسلامی و عبادات و اشتغال بذکر و یاد خدا و انجام نوافل مخصوصاً تهجد و سعی در قضای حوائج مؤمنین - که بسیار مهم است - اموری است که حتماً موجب خوشنودی حضرت ولی عصر ارواحنا فدا خواهد شد.

وظایف مسلمین بطور عموم نیز همکاری با یکدیگر در اعلاء کلمه اسلام و دفاع از کیان اسلام و مسلمین و امر به معروف و نهی از منکر و دفع بدع و ظلم ظالمان و ستمکاران و خلاصه اهتمام در آنچه موجب عزت و ظهور شوکت مسلمین و خودکفائی و بی نیازی از بیگانگان و دفع استکبار و استیلاء کفار و مخصوصاً حفظ هویت و شخصیت و استقلال اسلامی در همه موارد می باشد خداوند متعال همه را بوظایف آشنا و توفیق عمل به همگان عطا فرماید.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین و السلام علیکم و رحمة الله.

چرا امام عصر علیه السلام اندکی پیش از ظهورشان متولد نشدند

س 23. فلسفه غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه چیست؟ به عبارت دیگر آیا امکان نداشت حضرت مهدی به شیوه ای طبیعی و در زمان مقتضی متولد شوند؟

ج. زمان مقتضی ولادت آن حضرت همان زمانی است که ولادت آن حضرت در آن واقع شده و در زمان های دیگر مثلاً بعد از ده سال یا صد سال یا هزار سال و بیشتر ولادت ایشان یعنی حضرت مهدی فرزند عزیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اقتضا ندارد و معقول نیست.

چنان که مقتضی ولادت هر کس همان زمانی است که در آن متولد شده است آن شخص عظیم و نابغه دوران و اعجوبه زمان و آیت بی مانند خداوند سبحان که امام دوازدهم است مقتضی ولادتش هیچ زمانی غیر از همان زمان پدر بزرگوارش و همان سال 255 هجری نبوده و نیست.

چنان که ولادت پدر و جدش نیز در همان زمان که اتفاق افتاد مقتضی بوده است این مولود عزیز که باید از عترت طاهره و از اصلاّب طیبه معینه باشد ولادتش در همان زمان که واقع شد باید واقع شود.

در عالم خلقت شرایط خاص که برای پیدایش و تکون و وجود او است به همین است که ولادتش از پدر و اجداد و امهاتی باشد که منتهی به امام حسن عسکری علیه السلام می گردد و شخص دیگر که از این شجره و از این اصلاّب طاهره و ارحام طیبه نباشد آن شخص موعود نخواهد بود.

هم چنین هر کسی و هر شخصی در طول قرون و مرور اعصار بدنیا بیاید هر کس باشد او مهدی ابن الحسن العسکری نمی باشد که صاحب آن مقامات و خصایص است.

شرایط بسیار دست به دست هم داده شخصیت‌هایی مثل ابراهیم و رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام بوجود آمده اند تا این وجود مقدس بوجود آمده

است این وجود فقط در این زمان و تحت این برنامه و تقدیرات الهی وجود پیدا می کند و اگر هزار سال بعد یا بیشتر باشد او نیست و آن کسی که انبیا از وجودش خبر دادند نیست.

آن وجودی که مثلاً در آفریقا وجود پیدا می کند غیر از وجودی است که در آسیا یا اروپا بوجود می آید. آن محمدی که در شبه جزیره عربستان در آن اوضاع و احوال در آن سال از پدری چون عبدالله و مادری چون آمنه متولد می شود منحصر بفرد است و در زمان های دیگر هر کسی به وجود آید او نیست و آن خصوصیات و امتیازات را ندارد.

خلاصه این نکته بسیار دقیق است اصلاً اگر ولادت و وجود و بقاء آن حضرت در این مدت طولانی نبود و نباشد ظهوری اقتضا پیدا نمی کند که شخصی برای آن بگفته شما در زمان مقتضی متولد شود.

اینها مطالب و اسرار و مقتضیاتی است که احاطه بر آنها و اطلاع از آنها بر بشر - که با همه معلوماتش هنوز هم در کلاس نخست کشف اسرار عالم خلقت است و شاید تا ابد هم در همین کلاس در جا بزند و نتواند به کلاس دوم راه یابد - ممکن نیست.

مسأله اصطفای و گزینش انبیا و اولیاء و محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و امامت و مقامات و مراتب آنها را نمی توان با این توهمات زیر سؤال برد و مثلاً زمانی را مقتضی بگوئیم و زمانی را مقتضی ندانیم. این حرف مثل این است که بگوئیم: مقتضی بود که عالم یا مجاری خلقت نوع دیگر باشد و این همه ماده و مدت مصرف نشود و جوابش فقط همین است که مقتضی نبوده و مقتضی همین بوده که هست.

با تأمل در این دو آیه جواب از مثل این سؤال ظاهر می شود: "وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ" (1). "أَهُمْ يُقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ" (2).

ص: 158

1-133. (1). سوره زخرف، آیه 31.

2-134. (2). سوره زخرف، آیه 32..

علی هذا جواب از این که در زمان مقتضی ولادت انجام شود همین است که در زمان مقتضی انجام شده و زمان دیگر غیر از زمانی که ولادت در آن واقع شده مقتضی نبوده و نیست و هر مولودی که در زمان و طبق مقتضیات دیگر متولد شود او نیست و شخص دیگری است و تمام سخن این است که این امورات از تقدیرات الهی است و ما از کشف اسرار و درک وجه آنها ناتوانیم.

فایده وجود امام غایب

س 24. فایده وجود امام در دوران غیبت چیست؟ آیا جز ذخیره بودن برای دوران ظهور (بقیة الله فی ارضه)، فواید دیگری هم بر وجود امام در دوران غیبت مترتب است؟

ج. آثار و برکات مهم در زمان غیبت بر وجود آن حضرت و بر غیبت ایشان مترتب است که یکی از آنها آثار و برکاتی است که بر نفس وجود ولی الله در هر عصر و زمان مترتب است و وجود شریفش امان اهل ارض و قوام و بقاء زمین است.

چنان که در وصف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر آن صحابی جلیل که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در شأنش فرمود: آسمان بر سر کسی سایه نینداخته و زمین کسی را حمل نکرده که از ابوذر راستگوتر باشد این گونه اظهار عقیده می کرده: (وانه لعالم الارض وزرها الذی تسکن الیه) ابن اثیر می گوید یعنی او (علی علیه السلام) قوام زمین است و زر قلب استخوان کوچکی است که قوام قلب به آن است و سلمان هم همین عقیده را اظهار می داشت.

همه و هر کدام از ائمه اثنی عشر، علیهم السلام، دارای همین شأن و مقام هستند و وجودشان امان و قوام است چنان که از شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت است که فرمود: «

اني وأحد عشر من ولدي وانت يا علي زرّ الارض - اعني اوتادها و جبالها

- بنا و تداللة الارض ان تسيخ باهلها فاذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الارض باهلها و لم ينظروا»(1).

يك سلسله انتفاعات و بهره مندی ها از وجود مبارك آن حضرت در عصر غیبت است که در حدیث مشهور و معروف جابر به آن اشاره شده است.

در ضمن این حدیث آمده است که پس از آن که حضرت پیامبر اعظم، صلی الله علیه و آله، به غیبت طولانی آن حضرت اشاره فرمود به حدی که غیر از کسانی که خدا دلشان را به ایمان امتحان کرده است ثابت بر عقیده به امامت او باقی نمی ماند جابر پرسید: آیا شیعیان او در غیبت او از او منتفع و بهره مند می شوند؟

رسول اعظم صلی الله علیه و آله به طور محکم جواب فرمود: «ای والذی بعثنی بالنبوة یتتضیئون بنوره و ینتفعون بولایتہ کانتفاع الناس بالشمس من وراء السحاب»(2).

چنان که مردم از آفتاب در هنگامی که پشت ابر است انتفاع می برند از وجود آن حضرت نیز در عصر غیبت انتفاع می برند.

در نهج البلاغه در توصیف مهدی علیه السلام می فرماید:

«يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ، وَيَحْدُو فِيهَا عَلَي مِثَالِ الصَّالِحِينَ، لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا، وَيُعْتَقَ رِقًا، وَيَصْدَعُ شَعْبًا، وَيَشْعَبُ صَدْعًا، فِي سُتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثْرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ...»(3).

خلاصه آن که در زمان غیبت، امام علیه السلام نیز وظایف خاص و شئون و مأموریت هائی دارند که انجام می دهند و امور و جریان ها از آن حضرت مخفی نیست. آن حضرت از مردم غایب نیستند و چنان که اسم (الغائب) از اسماء الحسنی الهی است وجود آن حضرت نیز در زمان غیبت از اسماء الحسنی تکوینی

ص: 160

1- 135. (1). منتخب الاثر، ج 1 ص 63 64 ب 1 ح 89.

2- 136. (2). کمال الدین و تمام النعمة، 253.

3- 137. (3) 1. نهج البلاغة، خطبه 150 ..

حق می باشد. در اینجا دامنه مطلب وسیع است که بیش از این مجال بسط کلام نیست و العارف یکفیه الاشاره.

مفاهیمی مثل صیحه آسمانی و ... سمبولیک هستند یا واقعی

س 25. به نظر حضرتعالی آیا مفاهیمی از قبیل «دجال»، «سفیانی»، «خراسانی»، «صیحه» و ... که در روایات به عنوان نشانه های ظهور آمده اند، مفاهیمی حقیقی اند یا سمبولیک و کنایی؟

ج. حتماً مفاهیمی مثل دجال و نزول عیسی و اقتداء او به حضرت مهدی، علیهماالسلام، و صیحه و سفیانی همه مفاهیمی حقیقی هستند و حمل آنها بر سمبولیک و کنایه حاکی از ضعف تفکر و عقلانیت است و یکی از معانی ایمان به غیبت ایمان به همین امور است. (1)

مراد از «انتظار فرج»

س 26- مفهوم «انتظار» که به وسعت در روایات مطرح گردیده، چیست؟ و «منتظر» واقعی باید دارای چه خصوصیات و اعمالی باشد؟
ج. راجع به انتظار رساله ای نوشته ام به عنوان «انتظار عامل مقاومت و حرکت» و مکرر در نوشته های دیگر پیرامون آن توضیح داده ام. اجمالاً انتظار متضمن معنی اثباتی و تعهد و عمل و استقامت است.

موانع ظهور امام زمان علیه السلام

س 27. موانع ظهور امام زمان علیه السلام چیست؟

ص: 161

1- 138. (1). راجع به موضوع دجال و نزول عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و بعض مسائل دیگر در طبع اخیر منتخب الاثر که در 3 جلد با اضافات است توضیحاتی داده شده است ..

ج. ظهور آن حضرت در وقت مقتضی به امر خداوند متعال است و شرائط و موانع آنرا خداوند متعال می داند و بعضی از آن شرائط و موانع در احادیث بیان شده است اجمالاً بعضی موانع راجع به بندگان است. (وجوده لُطْفٌ وَ تَصَرُّفه لُطْفٌ آخِرٌ وَ عَدَمه مَنَّا)

امکان دیدار حضرت ولی عصر علیه السلام

س 28. آیا دیدار امام زمان علیه السلام برای هر کس امکان پذیر است؟

ج. فی الجمله امکان دارد و اگر کسی مدعی شد که برای من این تشریف هر وقت بخواهم فراهم است که ادعای ارتباط مستقیم یا وساطتی باشد ادعایش مردود است و مقبول نیست. والله العالم

سیمای منتظران واقعی امام زمان علیه السلام

س 29. سیمای منتظران واقعی امام زمان چگونه است؟

ج. سیمای منتظران واقعی ظهور حضرت همان سیمای اصحاب راستین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است به اوصاف مذکور در قرآن مجید: "أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ" (1).

سیمای منتظران، سیمای مؤمنین است "الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ" (2).

سیمای منتظران، سیمای متقین است که امیرالمؤمنین علیه السلام برای همام بیان فرمود: أَهْلُ الْفَضَائِلِ؛ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَسْئِيَّتُهُمُ التَّوَاضُّعُ ... تا آخر خطبه [141].

ص: 162

1-139. (1). سوره فتح، آیه 29.

2-140. (2). سوره انفال، آیه 2.

سیمای آنها امر به معروف و نهی از منکر و غیرت دینی و تلاش برای اعلاء کلمة الله و عزت اسلام و گسترش مکتب اهل البیت علیهم السلام است جعلنا الله و ایاکم منهم. ان شاء الله.

شرایط اجتماعی در آستانه ظهور

س 30. شرایط اجتماعی در آستانه ظهور چگونه است؟

ج. بسیار ناهنجار و غیر اسلامی است معاصی مخصوصاً بی حجابی و بدحجابی و شیوع موسیقی و غناء و معاصی دیگر، در روایات چنین آمده است که حفظ دین دشوار می شود و امتحانات شدید پیش می آید. و الله العالم

کتابهای مناسب برای شناخت امام زمان علیه السلام

س 31. بهترین کتب برای شناخت امام زمان چه کتابهایی است؟ (لطفاً نام ببرید).

ج. از پیش از شروع عصر غیبت تا حال کتابهای بسیاری در این موضوع نوشته شده است.

بعضی از آنها مخصوص به يك رشته از این موضوع است از کتابهای بزرگان پیشین کتاب «غیبت نعمانی»، کتاب «کمال الدین» صدوق و کتاب «غیبت» شیخ طوسی معروف و مشهور است.

کتابهای فارسی هم بسیار است بعضی مخصوص به روایات و بعضی مخصوص به حکایات و کرامات و توسلات و جهات دیگر است.

همه خوب و قابل استفاده اند مثل کتاب «النجم الثاقب» و «العبقری الحسان» و ترجمه های جلد 13 بحار الانوار هر کدام جای خود را دارند از این حقیر کمترین نیز کتابهای متعددی منتشر شده است که بحمدالله در دسترس همگان است خداوند ما و شما را از یاران مخلص حضرتش قرار دهد.

ص: 163

چه کنم توفیق دیدار جمال حضرت را پیدا کنم؟

س 32. چه کنم توفیق دیدار جمال دل آرای آقایم امام زمان علیه السلام را داشته باشم ارشادم کنید و لطفاً بصورت مکتوب بنویسید.

ج. در این زمان که عصر غیبت آن بزرگوار است بنا بر رؤیت آن حضرت نیست لکن توسلات و ادعیه و درخواست از خداوند برای زیارت وجود مبارکش بسیار خوب است و در صورتی که خداوند صلاح بداند ممکن است حاصل شود.

به هر حال خود این اظهار علاقه و اشتیاق به زیارت جمال عظیم المثل آن حضرت بسیار مغتنم و ارزشمند است آنرا بشما تبریک عرض می‌کنم و از خداوند متعال برای شما درک این سعادت عظمی را مسئلت می‌نمایم مع ذلك گاه هم حالت هجر کم از حال وصال نیست. و چه بسا کسانی که در عین وصل و حضور غایب و دور و بسا کسانی که در حال هجر و فراق واصل و محظوظند.

آیا حضرت از وقت ظهورشان باخبرند؟

س 33. آیا امام عصر علیه السلام خود از زمان ظهور خود باخبر است؟

ج. طبق بعضی روایات وارده آن بزرگوار از لحظه ظهور خبر ندارند. و الله العالم

علت تأخیر در ظهور

س 34. چرا امام زمان علیه السلام ظهور نمی‌کنند؟

ج. هر وقت زمینه ظهور حضرتش عجل الله تعالی فرجه الشریف مساعد باشد و شرائط آن محقق شود ظهور می‌فرماید. والله العالم

اشتغالات حضرت در زمان غیبت چیست؟

س 35. امام زمان که الان از نظرها غائب است مشغول چه کاری است؟ مثلاً امام علی علیه السلام خطبه هائی می‌گفت و ... یا امام صادق

علیه السلام کلاس درس داشت امام زمان ما الان چه می کند آیا جلسه ی درس دارد یا فقط مشغول عنایت به افراد خوب است؟

ج. به کارها و وظائف و تکالیفی که بطور عام یا خاص دارند مشغولند. و الله العالم.

محل زندگی امام علیه السلام

س 36. محل زندگی امام زمان کجاست؟

ج. اجمالاً در دنیا و روی همین زمین است. و الله العالم

عمر بستگان آن حضرت

س 37. آیا زن و فرزند امام زمان علیه السلام نیز مانند آن حضرت دارای عمر طولانی می باشند؟

ج. تفصیل این امر مجهول است و دانستن آن هم واجب الاعتقاد نیست آنچه مهم است کسب رضایت آن حضرت با اعمال صالح است. و الله العالم

طریقه تشرّف به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام کدام است؟

س 38. «خدمت امام زمان علیه السلام رسیدن» در عصر حاضر چگونه ممکن است؟

ج. تشرّف به این معنی نیست که در اختیار شخصی یا اشخاصی قرار داشته باشد و فراهم باشد و شخص شناخته شده ای این اختیار و مقام را ندارد ولی طبق مصالح خاص و شرائط مخصوص و گاه در ضمن توسلات برای افرادی این افتخار فراهم می شود. و الله العالم

ص: 165

عمر شریف حضرت در هنگام ظهورشان

س 39. حضرت مهدی علیه السلام در هنگام ظهور چند سال خواهد داشت و چه دلیلی برای مطلب وجود دارد؟

ج. چون زمان ظهور معلوم نشده قهراً سن آنحضرت در موقع ظهور، فعلاً معلوم نیست. والله العالم

آیا امام زمان ازدواج کرده اند؟

س 40. آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و دارای فرزند است؟ توضیح دهید.

ج. در این خصوص ادله قابل استناد که قطعی باشند وجود ندارد بلی امر محتمل است که رد آن هم مورد ندارد. والله العالم

روز ظهور حضرت

س 41. گفته می شود که امام زمان علیه السلام در روز جمعه ظهور خواهد کرد چرا در روز جمعه ظهور می کند. چه دلیلی دارد؟

هدف از غیبت آن حضرت چه بود؟

و هدف از ظهور آن حضرت چیست؟

چرا این هدف در زمان امامان دیگر تحقق پیدا نکرده است؟

ج. از روایات و بعضی جملات زیارات استفاده می شود که ظهور در روز جمعه است و راجع به نکات دیگر سؤال به کتب مفصله مراجعه بنمائید.

زنان در دولت مهدی علیه السلام

س 42. در دولت مهدی آیا زنان صاحب حق و جزء سربازان هستند.

ص: 166

ج. در آن دولت کریمه مواضع و حقوق اشخاص و احکام همان است که در کتاب و سنت بیان شده است و خارج از محدوده احکام شرعیه برای زن و مرد چیزی مقرر نشده است.

غیبت صغری

س 43. دوران طفولیت امام (6 سال) آیا جزء غیبت صغری حساب می شود.

ج. از وقتی که آن حضرت منصوب به امامت شدند و تا درگذشت چهارمین نائب خاص حضرتش، غیبت صغری است. و الله العالم

غیبت یا فوت مادر آن بزرگوار

س 44. آیا مادر امام زمان همراه امام غیبت نموده یا خیر؟

ج. مادر آن بزرگوار غائب نشده بلکه فوت کرده است. والله العالم

دلیل عقلی بر طول عمر امام علیه السلام

س 45. آیا دلیل عقلی وجود دارد که طول عمر امام زمان را ثابت کند و آن را محال نداند؟

ج. وقتی دلیل عقلی بر محال بودن موضوعی نباشد بر حسب قاعده، عقل به امکان آن ذاتاً و وقوعاً حکم می کند بنابراین محال بودن باید با دلیل ثابت شود و هیچ دلیل بر محال بودن طول عمر آنحضرت و هر کس و موجود دیگر نیست و وجود آنحضرت که بدلیل مستند ثابت است دلیل بر وقوع این امر ممکن و غیر محال است نه اینکه دلیل بر محال نبودن آن باشد چون محال بودن همانطور که گفته شد محتاج به دلیل است دقت فرمائید.

ص: 167

عقیده علمای عامه به ولادت امام زمان علیه السلام

س 46. از علمای عامه (سنی) آیا کسانی هستند که به ولادت امام زمان معترف باشند؟

ج. جمعی از علمای اهل تسنن به این امر اعتراف دارند. والله العالم

محل زندگی حضرت

س 47. محل زندگی حضرت در ایام غیبت کجاست؟

ج. خداوند متعال می داند. والله العالم

جزیره خضراء

س 48. آیا داستان جزیره خضراء واقعیت خارجی دارد.

ج. در این موضوع در مقام ردّ یا اثبات آن توضیحاتی در (النقود اللطیفه) ضمیمه ی طبع جدید منتخب الاثر ج 3- نوشته ام.

حکومت اسلامی در زمان غیبت

س 49. در دوران غیبت حفظ نظام و حکومت اسلامی بر عهده چه کسی است؟

ج. مجاری الامور بید العلماء یعنی فقهاء جامع الشرائط است.

اشخاص مرتبط با حضرت

س 50. آیا کسانی که با امام زمان علیه السلام در ارتباط هستند را به ما معرفی می کنید؟

ج. در عصر غیبت ادعای ارتباط شخصی با آن حضرت سلام الله علیه از کسی و برای کسی مسموع نمی باشد. والله العالم

ارتباط آیه 5 سوره قصص با ظهور حضرت

س 51. آیه 5 سوره مبارکه قصص چگونه بیانگر ظهور حضرت مهدی علیه السلام است؟

ج. به صفحه 25 تا 29 جلد دوم منتخب الاثر مراجعه نمایید.

وظیفه منتظرین در جلوگیری از منکرات

س 52. گفته می شود که قبل از ظهور امام زمان علیه السلام تمامی زمین را ظلم و ستم پر می کند چنان که پیامبر فرمودند: *يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا*. وظیفه يك منتظر امام زمان علیه السلام چیست؟ آیا برای اینکه این زمینه آماده و مهیا گردد باید جلوی بی بند و باریها را نگیرد یا نه؟

ج. در هر زمانی باید از ظلم جلوگیری شود و هر کس ضمن اینکه خودش موظف است بی بند و بار نباشد باید در حد توانایی جلو آنرا بگیرد و اینکه در روایات آمده حکایت از يك واقعیت است به این معنی که این امر واقع شدنی است نه اینکه از مردم در رابطه با امر بمعروف و نهی از منکر سلب مسئولیت کند. *والله العالم*

امام زمان فرزند حسنین علیهما السلام

س 53. چرا گفته می شود که مهدی علیه السلام از فرزندان حسنین علیهما السلام است؟ مانند فرموده پیامبر صلی الله علیه وآله مهدی این امت از نسل این دو تن یعنی حسن و حسین علیهما السلام خواهد بود.

ج. حضرت حجت ارواحنا فداه و پدران بزرگوارش تا حضرت امام محمد باقر علیهم السلام، فرزند با واسطه امام حسین علیه السلام از طرف پدر و نیز فرزند با واسطه امام حسن علیه السلام از طریق مادر می باشند؛ زیرا مادر امام محمد باقر سلام الله علیه دختر معظمه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد. *والله العالم*

س 54. حضرت بقیة الله علیه السلام کجا، کی و چگونه غایب شدند؟ توضیح دهید.

ج. تفصیل این امور را در کتب مربوطه به آن حضرت از جمله جلد 13 بحار الانوار مجلسی علیه الرحمه و منتخب الاثر و امامت و مهدویت و غیر اینها ملاحظه نمائید. مع ذلك مفهوم غیبت آن حضرت این نیست که آن حضرت زمانی ظاهر بودند و سپس در جایی یا زمانی غایب شدند بلکه مقصود اینست که امر آن حضرت از ابتدای ولادت چنان نبود که مثل سایرین بر همه آشکار باشد این غیبت از زمان ولادت و عصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برقرار بود و در دو دوره صغری و کبری وقوع یافت که دوره کبری آن همین دوره ای است که ما نیز در آن واقع هستیم و پایان بخشی آن دوره، ظهور موفور السرور آن حضرت است.

امام زمان يك آرمان است يا يك شخص؟

س 55. من گاهی حس می کنم امام زمان يك آرمان است. گاهی فکر می کنم این که ما منتظر فردی باشیم تا همه جا را پر از عدل کند یا همه تعبیری که از امام زمان هست فقط يك تشبیه سازی است که شاید انسانها بهتر درك کنند و گرنه امام زمان يك حقیقت است نه يك فرد. آیا این تفکر صحیح است؟

ج. مسأله وجود فرد معینی بنام امام زمان ارواح العالمین له الفداء با نام و کنیه معین و تاریخ ولادت و اینکه پدر و اجدادش چه کسانی هستند و اینکه به امر خدا غائب شده و دو غیبت داشته: صغری و کبری و سائر خصوصیات آن بزرگوار از مسلمات و ضروریات شیعه است.

حتی از طریق اهل سنت روایات بسیاری در این خصوص وارد شده و روایاتی که در این موضوع از نبی اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام بدست ما رسیده بیشتر از روایاتی است که در موضوعات دیگر از ائمه علیهم السلام صادر شده.

اگر در طول زمان غیبت از ابتداء تا بحال کتبی که در احوالات آن حضرت از جهات مختلفه مانند آنچه قبلاً اشاره شد یا طول عمر یا ملاقاتهایی که با بعضی اشخاص اتفاق افتاده و چهار نایب خاص ایشان با تعیین نام و خصوصیاتشان و غیر اینها که مجال تفصیل آن نیست جمع شوند کتابخانه عظیمی خواهد شد.

حال آیا این امور را می توان بعنوان يك آرمان تلقی نمود یا باید گفت فرد معین و مشخصی است که هر وقت خدا بخواهد به ظهور او عدل و داد را در سراسر جهان بسط خواهد داد اینجانب به شما توصیه می کنم که به کتب مربوطه مراجعه نمائید.

الف- رابطه مثلث برمودا با امام عصر علیه السلام

س 56- مسئله جزیره خضرا و مثلث برمودا و رابطه آن با حضرت ولی عصر علیه السلام، سالهاست که در زبان مردم بیان می گردد. نظر حضرتعالی در مورد این مسئله چیست؟

ج. راجع به منقولاتی که در موضوع آنچه به عنوان جزیره خضرا عنوان شده در کتاب النقود اللطیفه علی الکتاب المسمی بالآخبار الدخیله مطالبی نوشته ام؛ البته نه از جهت اصرار بر اثبات آن؛ بلکه بعضی از وجوهی را که در نفی آن گفته شده بررسی نموده ایم و به این نتیجه می رسیم که در نفی جزمی و قطعی آن، این وجوه کافی نیست.

اما این که مثلث برمودا همان جزیره خضرا باشد دلیلی بر اثبات آن نیست. علاوه بر این که مثلث برمودا چنان که مخبرین از آن می گویند ناحیه ای در فضا است نه در زمین و جزیره خضرا که منقول است در زمین است به هر حال بیشتر از این فعلاً مجال سخن در آن نیست.

ب- مسأله رجعت

مسئله رجعت آیا از مسلمات دین است و حتماً صورت خواهد گرفت؟ در رجعت چه کسانی به این جهان باز خواهند گشت؟

ج. مسأله رجعت بطور اجمال به کتاب و سنت متواتر ثابت است و چنان که بعضی گفته اند از ضروریات مذهب است و در عصر ائمه علیهم السلام شیعه به آن معروف بوده اند و تفصیل آن را اگر چه نمی توان مسلم دانست چون مستند بعضی آنها خبر واحد است اما قابل نفی و رد هم نیست و اجمال آن ثابت و مسلم است در این موضوع علماء اعلام کتابها نوشته اند، می توانید به کتاب ایقاظ الهجعه محدث مشهور شیخ حر عاملی و موسوعه بحار الانوار مراجعه فرمائید.

زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام

س 57. اولاً آیا زمان ظهور آقا امام زمان علیه السلام قبل یا بعد از رجعت ائمه اطهار علیهم السلام خواهد بود؟ و آیا رجعت ائمه اطهار علیهم السلام با کدام امام معصوم علیه السلام آغاز و با ارتحال کدامین امام معصوم علیه السلام خاتمه می یابد؟

ج. ظهور موفور السرور آن حضرت ارواح العالمین له الفداء قبل از رجعت است و رجعت بر حسب بعضی روایات در عصر حضرتش آغاز می شود. والله العالم

طول زمان رجعت

س 58. آیا در زمان رجعت حضرت رسول صلی الله علیه وآله و حضرت زهرا و امام علی حضور خواهد داشت یا خیر؟ و آیا زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام چقدر طول می کشد؟ مستدعی هستم که در این زمینه این حقیر را ارشاد فرمائید.

ص: 172

ج. بر اصل وقوع رجعت و بازگشت ائمه علیهم السلام و جمعی از مؤمنین خالص و گروهی از کفار و منافقان خالص اخبار متواتر دلالت دارد بعضی آیات قرآن مجید هم به آن تفسیر شده بلکه از ظاهر بعضی آیات نیز استفاده می شود مثل این دو آیه: آیه وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ⁽¹⁾ که در آن به روزی اشاره می فرماید که از هر امتی، تنها فوج و گروهی محشور خواهند شد. با توجه به اینکه روز قیامت همه مردم بحکم " وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا"⁽²⁾ محشور می شوند استفاده می شود که این روز، روز دیگر و غیر از روز قیامت است که همان زمان و روز رجعت است.

علاوه بر اینکه آیات متعدد بر وقوع رجعت اموات به دنیا دلالت دارند مثل آیه (243) و آیه (259) سوره بقره و آیه (84) سوره انبیاء و آیات مربوط به رجعت.

اینکه آیا همه ائمه علیهم السلام رجوع می کنند یا نفری چند از ایشان و تفصیل بسیار دیگر اعتقاد به همه آن تفصیل لازم نیست و اخبار در آنها جز موارد قلیل خبر واحد است. مع ذلك رد آن اخبار و تفصیل هم جائز نیست (فدره فی بقعة الامکان).

در این مورد به کتابهای مفصل و مطولی که نوشته شده مثل ایقاظ الهجعة مرحوم شیخ حر عاملی و باب الرجعة کتاب بحار الانوار مراجعه نمایید.

رجعت از دیدگاه قرآن و حدیث

س 59. موضوع رجعت در مکتب و اعتقاد تشیع بعد از ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام چیست؟ این رجعت چه نوعی خواهد بود؟ و از نظر قرآن و حدیث چه مقدار به این موضوع پرداخته شده که مورد اطمینان و اعتبار باشد؟

ص: 173

1-142. (1). سوره نمل، آیه.

2-143. (2). سوره کهف، آیه ..

آیا رجعت برای همه ائمه معصومین هست یا بعضی از آنها؟

آیا به فرض بعد از اتمام حکومت ولی عصر علیه السلام ائمه يك جا رجعت می کنند یا نه به ترتیب، به گذشت زمان، يك، يك تشریف می آورند حکومت و حاکمیت خدا را در جامعه آن روز پیاده می کنند و حکومت می کنند؟

در حکومتشان مدت ها طولانی خواهد شد که به موجب بعضی از نقل ها ... یا يك دوران و عمر معمولی و طبیعی خواهد بود؟

اصلاً حکمت و فلسفه این رجعت چیست؟

ج. رجعت یعنی: بازگشت بعضی اموات به این دنیا، بر حسب آیات شریفه قرآن مجید در امت های گذشته اتفاق افتاده است که از جمله به دو مورد آن در سوره بقره تصریح شده و در مورد فرزندان حضرت ایوب علی نبینا و آله و علیه السلام نیز قرآن دلالت دارد.

بر حسب آنچه از دو آیه دیگر استفاده می شود قرآن از وقوع آن در آینده مثل قیامت، خبر داده است این دو آیه یکی: "وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَّمَّنْ يُكَذِّبُ بآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ"⁽¹⁾ و دیگر "وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا"⁽²⁾ آیه اولی خبر از روزی می دهد که از هر امتی فوج و گروهی از مکذبین به آیات الله محشور می شوند که همان روزی است که از آن بیوم الرجعه تعبیر می شود و آیه دیگر خبر از قیامت کبری و روزی است که همگان بدون اینکه يك نفر ترك شود محشور می گردند. البته آیه اولی فقط خبر از رجعت مکذبین است، اما بر حسب روایات از مصدقین و مؤمنین نیز افرادی و گروهی رجوع می نمایند.

ص: 174

1-144. (1). سوره نمل، آیه 83.

2-145. (2). سوره کهف، آیه ..

و اما اخبار در این مورد بسیار است و عقیده به رجعت از عقائد معروفه پیروان اهل بیت علیهم السلام و شیعه بوده و به آن شناخته شده بودند ولی در مورد تفصیل و جزئیات آن بیشتر اخبار آحاد است که التزام اعتقادی بخصوص هر يك از آنها لازم نیست هر چند ردّ و انکار آنها نیز صحیح نیست.

آنچه ثابت است همان رجوع طوائفی از مؤمنین و ائمه علیهم السلام و جمعی از کفار است که بتواتر اجمالی و معنوی ثابت است. و در تفسیر آیه کریمه "وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ" (1) روایات متعدد وارد است مراد از «دابة من الارض» امیرالمؤمنین علیه السلام و رجعت آن حضرت است [147].

اما اینکه چه فائده ای بر آن مترتب است اولاً در خود اخبار بعض فوائد ذکر شده است.

ثانیاً با علم و عقیده به اینکه افعال خدا همه بر طبق حکمت است حتماً فایده دارد و ندانستن ما مثل ندانستن فائده بسیاری از امور که حتی تا حال مجهول مانده، دلیل بر عدم فائده نیست (عدم الاطلاع علی وجود شیء لا يدل علی عدم وجوده) یا (عدم الوجدان لا يدل علی عدم الوجود).

ثالثاً فائده آن در وقت وقوع معلوم می شود چنان که فائده همه اشیاء در این عالم پس از وجود آنها معلوم شده است.

رجعت از منظر عقل

س 60. فلسفه و علت «رجعت» چیست؟ آیا از منظر عقلی هم می توان از آن دفاع نمود؟

ص: 175

ج. باید این نکته را در نظر داشته باشیم که برنامه های الهی تشریح و تکوین همه دارای حکمت ها و اسراری است که فهم و درك همه آنها برای بشر بسا غیر ممکن است. با گذشت این همه عصرها و دوره ها و این گسترشی که دنیای علم و اطلاع انسان پیدا کرده که واقعاً محیر العقول است و نه می تواند ادعا کند که همه حکمت هایش همان است که کشف شده است و نه می تواند ادعا کند که این کشف ناقص او جهان شمول و شامل همه اشیاء و اجزاء عالم است. حتی به گفته بعضی حقیقت همه اشیاء نامکشوف مانده است و هر چه کشف شده ظواهر و خواص و آثار و ارتباطات و ابعاد، خارج از حقایق آن ها است.

همان گونه که مثال زده اند انسان اگر درخت گرد و بوته خربزه را ندیده بود خربزه را میوه درختی می دانست که بالنسبه به گرد و مناسب با بزرگی او باشد و گردو را هم میوه درختی می دانست که بالنسبه به درخت خربزه كوچك باشد. حال که واقع بر او مکشوف است نمی تواند بگوید چرا درخت گردو به آن بزرگی و تنومندی است و بوته خربزه به آن کوچکی و ضعیف و ناپایداری است. می تواند درباره هر دو چیزهائی را بفهمد و به دست بیاورد و اما آن چیزها همه چیز نیست و مسأله اصلی در آن ها مخفی و نامکشوف است.

به هر حال غرض این است که رجعت هم یکی از حوادثی است که واقع خواهد شد و از نظر عقل قابل انکار و حکم بعدم امکان نیست و وحی قرآن کریم و احادیث بسیار هم از وقوع آن خبر داده اند و واقع خواهد شد.

اجمالاً رجعت و مثلاً خروج دابة الارض که بر حسب روایات در همان تفصیل رجعت قرار دارد از اموری هستند که وقوع آن ها حتمی است و وقوع آن ها مثل سائر افعال الهی و خلقت عالم و اجزای آن بر حسب حکمت یا بلفظ دیگر متضمن حکمت های خاص خود است که با صفات علیا و اسماء الحسنی الهی مربوط می شود.

ممکن است که یکی از فوائد اخبار از آن- که قیامت صغری است- انذار خلق به آن باشد و بسا که بعضی مصالح آن در موقع وقوع معلوم شود. بالاخره رجعت نیز از اموری است که در سلسله کل کاینات و مخلوقات و زنجیره اتصال و ارتباط آنها به یکدیگر قرار دارد و به تقدیر خداوند قادر عزیز علیم است.

کیفیت رجعت

س 61. با توجه به این که مسأله رجعت یکی از مهمترین اعتقادات شیعه است و در ذهن اکثریت مردم به عنوان يك نکته مجهول باقی مانده است، لطفاً نظر خود را در مورد رجعت و کیفیت آن مرقوم فرمایید.

ج. قال الله تعالى: "وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَّمَّنْ يُكَذِّبُ بآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (1)"

از عقیده به رجعت گاه به قیامت و ساعت صغری و گاه به حشر خاص و اصغر تعبیر می شود از عقائد معروف مشهور شیعه است و بر حسب آیات قرآن مجید و روایات متواتر ثابت و مسلم است چنان که آیات متعدد نیز به صراحت به وقوع آن در امم گذشته دلالت دارد.

لازم به تذکر است که خبر قرآن مجید از رجعت مانند خبرهای قرآنی مهم دیگر است، مثل تکویر شمس و انشقاق و انفطار آسمان و امتداد زمین و انتشار و انکدار کواکب و نجوم بلکه قیامت کبری که برای هر مؤمن به قرآن بطور عادی پذیرفتنی و باورکردنی است.

مؤاخذه شیعه در خصوص عقیده به رجعت از طرف اهل سنت و بعید شمردن آن با توجه به اعتقاد خودشان و همه مسلمانان به امور مذکوره از مصادیق ظاهر نؤمن ببعض و نکفر ببعض است.

ص: 177

راجع به کیفیات و تفصیل آن به جامع شریف بحار الانوار جلد 53 و کتاب ایقاظ الہجعه و سائر کتابهای معتبر که در این باره تألیف شده رجوع فرمائید.

ولایت فقیہ

س 62. نظر حضرت عالی راجع به ولایت و حاکمیت ولی فقیہ در حکومت اسلامی که در رأس کار قرار می گیرد چیست؟ منشأ این ولایت نشأت گرفته از چیست و از کدام کانال به اصطلاح امروزی باید وارد شد (به بحث و تحقیقات)؟ آیا از ولایت خدا و ائمه است؟ انتصابی است، انتخابی است؟ در فلسفہ قرار می گیرد، در فقہ قرار می گیرد؟ از بحث حکومتی و سیاسی قرار می گیرد؟ از قرآن و حدیث چه چیزی استنباط می شود؟ آیا این ولایت و حاکمیت چه مقداری تکالیف مرزی و بومی دارد به ممالک اسلامی و غیر اسلامی هم حاکمیت دارد یا نه؟

مردم دنیا معتقد به ولایت چه نوعی از یک چنین ولی فقیہ اطاعت کند که حکومتشان غیر اسلامی می باشد؟

ج. ولایت امام علیہ السلام بر حکومت بین الناس و حفظ مصالح مسلمین و حدود و ثغور و تأمین امنیت بلاد و آسایش عباد و احقاق حقوق و اقامہ عدل و اموری از این قبیل که در عرف و عادت بدون حکومت و کسی که بر آن ولایت داشته باشد اجرا نمی شود ولایتی من جانب اللہ و از ولایات شرعیہ است، نظیر ولایت اب و جدّ پدری و در محدوده این ولایت الہی امام، اولویت او باموال و انفس نیز برای همان مقاصد عالیہ و مهمّہ ای است کہ شارع مطلقاً آنها را خواستہ و در ہر جامعہ عقلاً باید برقرار باشد تا جامعہ بر سر پا باشد این ولایت منصوص من اللہ است و باید منصوص من اللہ باشد.

ص: 178

اما در عصر غیبت ولایت بر اداره امور بنصب عام امام برای فقهاء ثابت است، چنان که در عصر حضور برای اشخاص معینی بوده است و این مطلب شرح و تفصیل طولانی دارد که در اینجا مجال بیانش نیست [149].

ص: 179

کدام تفسیر بهتر و جامع تر است؟

س 1. در نظر جناب عالی، کدام تفسیر قرآن بهترین تفسیر برای مطالعه است؟ اگر بنده بخواهم يك تفسیر جامع که همه ابعاد شیعه عقائد، تاریخ، احادیث، فقه شیعه و... در آن باشد کدام است؟

ج. تفسیر مجمع البیان، تفسیر برهان، تفسیر نورالثقلین، تفسیر لاهیجی و تفسیر منهج الصادقین از جمله تفاسیری هستند که مورد اعتمادند و البته تفسیر مطلق و جامع، نادر یا عدیم الوجود است. نقل است که حضرت امام علی النقی علیه السلام تفسیری بر قرآن مجید داشته اند که یکصد و بیست جزء بوده است.

چرا انسان ضعیف خلق شده است؟

س 2. با توجه به آیات قرآن چرا انسان ضعیف خلق شده است؟

ج. معنی ضعیف بودن انسان این است که قدرت و نیروئی که دارد از خود او نیست خداوند به او داده و هر وقت بخواهد از او می گیرد بنابراین لازمه خلقت انسان- که ممکن الوجود است- ضعف و ناتوانی است یعنی به این معنی محال است انسان و هر موجود ممکن دیگر ضعیف نباشد و منحصرأً خدای متعال قوی و غالب است. ولی این

به معنی ناتوانی مطلق انسان و دیگر مخلوقات نیست و ممکن است مراد از ضعف انسان ضعف آغازین او باشد که به تدریج مبدل به قوت می گردد.

راهنمایی در مورد حفظ قرآن کریم

س 4. به فضل الهی و عنایات خاصه حضرت بقیة الله برای آشنایی با مفاهیم اسلام و حک شدن آن تعالیم و مفاهیم در ذهن و فکر خود که متعاقب آن انشاء الله عمل به این دستورات خواهد بود تصمیم به حفظ کل قرآن کریم گرفته ام. خواهشمندم در این باره با راهنماییهای خود مرا روشن بفرمایید.

ج. این توفیق را به شما تبریک می گویم. نیت خیر مگردان که مبارك فاليست. در حدیث شریف است: «

حملة القرآن عرفاء اهل الجنة اي روساوهم

«(1) و فی حدیث آخر:

«اشراف امتي حملة القرآن واصحاب الليل»(2)

و فی حدیث آخر عن مولانا الامام الحسن العسكري عليه السلام:

«حملة القرآن المخصوصون برحمة الله الملبسون نورالله المعلمون كلام الله المقربون عندالله من والاهم قد والي الله و من عاداهم فقد عادالله...»(3)

و ايضاً فی الحديث: «

الحافظ القرآن العامل به مع السفارة الكرام البررة

«(4).

علی هذا، این تصمیم را غنیمت بدانید و آن را از توفیقات الهی بشمارید الهام انسان را به این گونه نیتهای بسیار بزرگ و با عظمت باید نور قذفه الله فی القلب دانست باید آن را گرفت و خدا را به القاء آن در قلب شکر نمود. انه ولی التوفیق.

ص: 181

1-150. (1). وسائل الشيعة، 4/ 831 ح 3.

2-151. (2). وسائل الشيعة، 4/ 826 ح 12.

3-152. (3) 2. وسائل الشيعة، 4/ 831 ح 4.

4-153. (4) 3. وسائل الشيعة، 4/ 832 ح 1 ..

چرا خداوند آسمان و زمین را به جای يك لحظه، در شش روز خلق فرمود؟

س 5. بر چه اساس خلقت آسمانها و زمین طبق آیه شریفه "إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ (1) در شش روز صورت گرفته است. در حالی که براساس آیه شریفه "إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" (2) می توانسته این خلقت در لحظه ای انجام شود؟

ج. این سنت الهیه در عالم خلق و خلقت است که این آسمان و زمین و بسیاری از کاینات را بتدریج و در مدتهای معین آفریده است. انسان و حیوان و معدن و کوه و گیاه و درخت و زمین و آسمان به تدریج و در مدت خاص آفریده شده اند و خلقت آنها به تدریج کامل می شود.

این سؤال شما در مورد همه هست و جوابش این است که همه بر طبق مصالح و حکمتهای بسیار است و چنان که حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام فرمود آثار صنع و اعلام حکمت الهی ظاهر است. اگر همه و هر چه در این عالم خلقت است در يك لحظه و کمتر آفریده می شد چه بسا بسیاری از حکمتها ناشناخته می ماند. آن چیزی که در ظرف شش روز یا شش ماه یا شصت سال و شصت میلیون سال خلقتش تکمیل می شود در کمتر از این مدت اگر باشد آن چیز نیست و چیزی دیگر است و اگر بیشتر از مدت مقرر باشد باز هم فائده مطلوب آن ضایع می شود. چنان که می بینید، میوه قبل از مدت معین کال غوره و غیر قابل بهره است و بعد از آن هم اگر چیده نشود ضایع و فاسد می شود.

در عین حال مسئله مهم ذلك تقدير العزيز العليم است و اگر بعضی گفته اند و آن را بر گرفته از آیات قرآن کریم می دانند.

ص: 182

1-154. (1) 4. سوره اعراف، آیه.

2-155. (2) 5. سوره یس، آیه ..

این صنف آیات و پدیده‌ها که ظهور و کمال آنها با مدت است، از عالم خلق است و در عین حال کاینات و چیزهای بسیار دیگر نیز هست که آنها از عالم امر محسوب می‌شوند. اینها به همان امر کن فیکونی ایجاد شده‌اند مانند روح و ملائکه و آدم و حیات و اصناف دیگر که همه تحت این سنت الهی قرار دارند.

خداوند متعال قادر و حکیم و علیم است «یفعل ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بعزته» بشر باید در این عالم و عجائب و نظام بسیار دقیق و مخلوقات آن که از شمار و حساب بیرون است و در وجود خودش فکر کند و معارف خود را به خدا و صفات ثبوتیه و سلبيه و جمالیه و جلالیه او تکمیل کند و فکر و اندیشه خود را مستقیم قرار دهد.

خداوند در قرآن مجید در وصف اولی‌الالباب و خردمندان می‌فرماید "وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ" (1).

در اینجا کلام و مطلب آنقدر زیاد است که هر چه بنویسیم پایان نمی‌یابد و هر چه بگوییم در قیاس با آنچه نگفته مانده است مثل حرف و کتاب و قطره و دریا است.

اهمیت حفظ قرآن و انس با آن

س 6. اگر در مورد اهمیت حفظ قرآن و انس با قرآن آیه یا روایت یا خاطره ای دارید مرقوم بفرمائید.

ج. در مورد قرآن مجید و قرائت و حفظ آن و عمل به هدایت‌های آن با وجود آیات کریمه خود قرآن و احادیث شریفه مجالی برای اینکه حقیر بی بضاعت و حتی بزرگان با بضاعت هم بنویسند، نیست "يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (2). والله العالم

ص: 183

1-156. (1). سوره آل عمران، آیه.

2-157. (2). سوره مائده، آیه 16 ..

س 7. آیا تحریف سوره حمد به نام مبارك امیرالمؤمنین علی علیه السلام جایز است؟

ج. تغییر آنها بدخواه صحیح نیست. والله العالم

چاپ متن قرآن کریم با رنگی غیر از مشکی

س 8. علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن صفوان، عن ابن مسکان، عن محمد بن الوّاق، قال: عرضت علی ابن عبدالله علیه السلام کتابا فیه قرآن مختم معشر بالذهب و کتب فی آخره سوره بالذهب و اریته ایاه فلم یعب فیه شیئاً الا کتابة القرآن بالذهب، وقال: لا یعجبنی ان یکتب القرآن الا بالسواد کما کتب اول مرّة»(1)

1- با توجه به استنباط حضرت عالی از روایت یاد شده، آیا چاپ کل متن قرآن کریم با رنگی غیر رنگ مشکی را مجاز می دانید یا خیر؟

2- با توجه به این که در مصاحف چاپ شده در برخی از بلاد اسلامی لفظ جلاله «الله» یا بعضی حروف به منظور آموزش قرآن، به رنگی غیر از مشکی ملاحظه می شود، آیا این کار از نظر حضرت عالی مجاز است یا خیر؟

ج. از حدیث شریف مذکور در سؤال استحباب کتابت قرآن مجید برنگ سیاه استفاده می شود و رعایت این استحباب موجب اتحاد شکل و عدم اعمال سلیقه های مختلف در قرآن کریم می گردد که فوائد آن معلوم است. والله العالم

ص: 184

س 9. یکی از مسائل که ارتباط نزدیکی با عدل الهی دارد که شیعیان بالخصوص جوانان عزیز و ارجمند مطرح می کنند این است که: ما می دانیم که "إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ" (1) و "وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ" (2) - پس بدون شك و تردید، مسلمانان خصوصاً شیعه اثنا عشری به بهشت می روند باذن الله تعالی. خوشبختانه ماها که در خانواده شیعه متولد شدیم و در چنین محیطی زندگی می کنیم که از تولد بر صراط مستقیم هستیم به خدا سپاسگزاری می کنیم. دیگران که در خانواده مسیحی، یهودی یا یکی از ادیان غیره متولد شدند باید با مشکلات فراوانی همه ادیان را تحقیق و جستجو کنند تا به دین کامل و نورانی اسلام برسند و شاید سال های زیاد طی کنند. با این که بعضی مردم در خانواده مسلمان و شیعه متولد می شوند و بعضی دیگر در خانواده مسیحی، یهودی، بت پرست و ... متولد می شوند چه حکمتی دارد؟ (بنده در مقاله ای خوانده بودم که در عالم ذر، وقتی که الله سبحانه و تعالی به ذریه آدم فرمود "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" (3) ما در پاسخ به خدا "بلی" عرض نمودیم پس، در این دنیا در خانواده شیعه و مسلمان متولد شدیم و مردمی که به این سوال پاسخ ناصحیح دادند در خانواده غیر مسلمان (اهل الکتاب یا کافر یا مشرک) متولد شدند). لطفاً به این سؤال پاسخ کامل و جامع فرمائید تا ما بتوانیم به جوانان و دوستان تفهیم کنیم.

ص: 185

1-159. (1). سوره آل عمران، آیه 19.

2-160. (2). سوره آل عمران، آیه 85.

3-161. (3) 1. سوره اعراف، آیه 172 ..

ج. روایات عالم ذر از متشابهات است باید علم آنرا از اهل بیت علیهم السلام اخذ نمود.

و اما کسانی که در خانواده یهودی و غیر آن فرق ضاله متولد می شوند اگر جاهل قاصر و بعبارت دیگر مستضعف فکری باشند که بذهن آنها خطوط نکند صحت و عدم صحت مذهبشان یا درصدد تحقیق بر آیند امید مغفرت درباره آنها هست و اگر مقصر باشند یعنی در شک باشند و از جهت مسامحه درصدد تحقیق بر نمی آیند البته اینها گنهکارند و معذب.

به هر حال اگر کافر تحقیق کند و به حق نرسد معذور است و اهل عذاب نیست و اگر به حق برسد مثناب و مأجور و از جهت مرتبه ایمان و درجات معرفت و ثواب بالاتر از کسی است که در خانواده شیعه متولد و زحمتی در راه تحصیل دین حق نکشیده است. علاوه بر اینکه آن فرد تحقیق کننده بعد از بدست آوردن حق کمتر در معرض انحراف و فساد عقیده در اثر فتنه ها و حوادث گمراه کننده قرار می گیرد بخلاف کسی که بدون تحقیق بر حسب محیط خانواده و اجتماع حق را پذیرفته که در آن مورد بیشتر در خطر تغییر حالت و گمراهی قرار می گیرد.

بهر حال در مسئله ثواب و عقاب امر با خداوند متعال است که عالم به احوال و شرائط و اوضاع آنها است کسی بیشتر از آنچه استحقاق دارد عذاب نمی شود و هر کس مناسب باشد از مغفرت و رحمت واسعه الهی محروم نمی گردد. و الله العالم

تفسیر آیه 83 سوره قصص «تلك الدار الآخرة...»

س 10. درباره آیه مبارکه " تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (1) توضیح فرمایید.

ج. این آیه کریمه که هدایت‌های بسیار مهم ارزنده و سازنده و اخلاقی را مطرح فرموده است و اعجاز قرآن کریم را در فصاحت و بلاغت و کمال توجه به بیان اصلی ترین نقاط

ص: 186

قوت و ضعف روح و هویت انسان ها و دردها و بیماریهای روحی و درمان آنها آشکار می نماید، متضمن تهدید و توعید عجیب و انذار شدید است، که به نقل مرحوم آیه الله والد رحمه الله علیه از یکی از اساتید بزرگ خودشان: کمتر کسی است که در معرض خطر این توعید و تهدید نباشد.

آیه شریفه که در اوج فصاحت و بلاغت است با اسلوبی بسیار کوبنده و رسا و افاده حصر دار آخرت به معنای وسیع آن از بهشت و نعمتهای بی شمار و جاودان و فوز به درجات قرب و لقاء و مقامات علیا و اعلیٰ علیین را مختص کسانی قرار داده است که اراده علو و برتری در زمین و فساد ندارند و از این که علو و فساد را با تنوین تکبیر بیان فرموده است، استفاده عموم می شود که خواست هر گونه علو و برتری خواهی در هر شکل و صورت هر چه باشد و در هر کس باشد اگر چه کم باشد و اگر چه به مراد هم نرسد، شخص را از زمره "لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا" خارج می نماید و در شمار (یریدون علواً) وارد می کند.

پیام این آیه، بسیار مهم است و سزاوار است هر کس در آن تأمل نماید و بر قرائت آن و تدبّر در معنی آن مداومت داشته باشد و همواره آن را نصب العین خود قرار دهد و فراموش نکند که "تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ".

اراده علو و برتری خواهی، چه صفت خبیث و ناپاک و خطرناک و بیماری روحی است که در این آیه کریمه به این رسایی و کوبندگی خداوند متعال از آن تحذیر فرموده است.

استعلاء، استکبار، استضعاف، استدلال، استحقار و آنچه مفاد اینگونه لغات است همه ثمره تلخ شجره خبیثه اراده علو و تکبّر منشی و برتری خواهی است.

بر حسب تفاسیر، ارباب مناصب و مقامات و مدیریتهای مصادیق ظاهر و مخاطب شفافتز این آیه و تهدید و توعیدی که در آن است، می باشند.

در مجمع البیان روایت می نماید که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمانی که به ظاهر هم عهده دار حکومت و ولایت بودند، در بازارها و ملاعام شخصاً به مردم کمک می کردند. اگر کسی راه را گم کرده بود او را راهنمایی می نمودند و اگر ضعیفی را می دیدند او را یاری می کردند و این آیه را قرائت می نمودند و می فرمود: این آیه در مورد زمامدارانی که اهل عدل و تواضع اند و سایر قدرتمندان نازل شده است [163] و بر حسب روایت دیگر هنگام قرائت این آیه می گریست.

بدیهی است مصداق کامل و تمام عیار رهنما و رهبر "لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا" شخص مولای متقیان علیه السلام است و چنان که مصداق بارز و ظاهر (یریدون العلو و الفساد) غاصبان مقام خلافت و ستمگران تاریخ و هر مدیر و مسئول و هر زبردست و هر توانمند و توانگری است که خود را بر زیر دست خود برتر بداند و از او توقع و انتظار احترام و کوچکی داشته باشد.

در روایت دیگر است از امیرالمؤمنین علیه السلام:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجِبُهُ شِرَاكُ نَعْلِهِ فَيَدْخُلُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ» (1)

بسا بند کفش شخص او را به عجب و خودپسندی بیندازد و داخل در این آیه لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ گردد.

از مثل این حدیث استفاده می شود که این خوی زشت را هر کس داشته باشد اگر چه کاری و سرپرستی و مدیریتی هم نداشته باشد، مشمول توعید است، و باید خود را اصلاح کند و خود را از رذالت این روحیه و این خصلت رذیله پاک سازد.

در عصر ما مظاهر این علو خواهی بسیار است و تقریباً جامعه به آن مبتلا می باشد. و زورمندان و سران دولتها و حکومتها و احزاب و جمعیتها بیشتر و بلکه همه برنامه کارشان و تلاششان و سیاستشان همین برتری جویی است، این دولتهای بزرگ که این

ص: 188

همه در جمع عده و عده و اختراع سلاحهای نوین و مخرب و کشتار جمعی تلاش می کنند، غیر از استضعاف ملل دیگر و سلطه و غلبه چه هدفی را دنبال می نمایند.

نظام مستکبر آمریکا غیر از استیلاء بر کل جامعه بشری و خود محور بودن چه هدفی را در سر می پروراند و چه جنایات هولناکی را مرتکب می شوند، به زبان می گویند که با برده داری و برده فروشی و استعباد مخالفیم اما در عمل می خواهند عالم را در بند کشیده و خود را صاحب مطلق العنان دنیا قرار دهند، این صفات رذیله بواسطه این حکومتهای لائیک و منهای دین و اخلاق، آزادی انسانها و کرامت واقعی بشر را در خطر انداخته است.

باری آیه شریفه اگر چه متضمن اخطار و انذار است، که هر کس مواظب حال و باطن خود باشد و از گرایش به استکبار و استعلا پرهیز نماید منطوق آن برای افرادی که به بلوغ لازم در این صفت کمال انسانی رسیده اند و مال و مقام و نعمتهای دنیا را برای فخر بر بندگان خدا نمی خواهد، بشارت است اما می توان گفت که مفهوم آن که تحذیر است از منطوق آن که بشارت است، اقوی است.

در ارتباط با پیام این آیه توجه به روایاتی که در مصادیق مختلف برتری خواهی وارد است و از آنها مذمت شده است مفید است مانند روایاتی که در مذمت کسانی که خانه های بزرگ برای خودنمایی و فخر بر دیگران بنا می نمایند اگر شخص خانه ای بسازد که در این محل یا در این شهر یا خیابان موجب اشتها او شود یا لباس یا خودرو و مرکبی تهیه کند که بواسطه آن خودش و مال و ثروتش و ریاستش را در چشم دیگران جلوه دهد از اهل همین آیه است و اگر توانایی فراهم کردن آنها را نداشته باشد ولی خواست و میلش و روحیه اش این باشد، مورد همین اعلام خطر الهی است.

البته اگر قصد و نیت شخص از داشتن و خواستن این امکانات، خیر و سالم باشد، مثل اینکه خانه وسیع را برای امکان پذیرایی از مؤمنین، یا تشکیل مجالس دینی و مذهبی و بلکه برای آسایش بیشتر خود و عائله بخواهد، مذموم نیست. یا در بعض موارد قصدش

ارائه عزت اسلام باشد نه فقط مذموم نیست بلکه محمود است و در محدوده اجرای برنامه "أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ" (1) و "أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ" (2) می باشد.

مع ذلك باید انسان با دقت و هوشیاری عمل کند و بداند که بسا شیطان و هواهای نفسانی امر را بر او مشتبه می نمایند و به آفت و بیماری میل به احتقار دیگران نعوذ بالله منه گرفتار می سازد و این دعا را ورد زبان سازیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَرْفَعَنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَ لَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا» (3).

ای بساغبنا که اندر حشر خواهد بود از آنک هست ناقد بس بصیر و نقدها بس کم عیار

باش تا کلّ بینی آنان را که امروزند جزء باش تا گل بینی آنان را که امروزند خار

وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَ أَفْضَلُ صَلَوَاتِهِ وَ تَحِيَّاتِهِ عَلَيَّ نَبِيِّ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ وَ عَلَيَّ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا مَوْلَانَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ.

تفسیر آیه 213 سوره بقره «كان الناس امة واحدة...»

س 11. آیه مبارکه: "كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ" (4) را توضیح دهید.

ص: 190

1- 165. (1). سوره فتح، آیه 29.

2- 166. (2). سوره مائده، آیه 54.

3- 167. (3). صحیفه سجادیه، دعای مکارم الاخلاق.

4- 168. (4). سوره بقره، آیه 213..

ج. بر حسب آنچه از آیات قرآن کریم، و روایات شریفه استفاده می شود، استعلاء و استضعاف و استکبار در جهت مخالف با اهداف خلقت انسان و از پدیده های غیر اصلی و حاصل طغیان بشر و مخالفت با فطرت است. به مقتضای آیه کریمه کان الناس أمة واحدة... بشر امت واحده است، استعلاء و استضعاف باعث تفرقه و اختلاف و خروج از حد اعتدال و مخالف خواست های حقیقی فطرت است.

بعثت پیغامبران با نوید و هشدار و بشارت و انذار و نزول کتابهای آسمانی و قوانین الهی، برای حکم در اختلافات به منظور حفظ این وحدت و نهادینه کردن آن و محکوم کردن استضعاف و استعلاء است. پدیده استضعاف انحرافی است و همواره در تاریخ انسانیت در کمون و ظهور بوده و عوامل خاص، آن را پدید می آورد، پدیده ای منفور و تحمیل بر وجدان انسان و مانند پدیده های شوم دیگر عارضی. اما چون سیر آن خلاف مسیر جهان و حرکت دوران و زمان است، سرانجام از جلورفتن و رسیدن به پیروزی نهایی ناتوان و مقهور سیر سالم و اصلی ضد استضعاف می گردد "وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا"⁽¹⁾.

بر حسب آیات قرآن مجید و روایات، سرانجام امت واحده جهانی و خالص از استضعاف برقرار می شود، که در آن اگرچه تفاوت هایی که لازم تمدن صحیح است و بدون آن تمدن و تعاون و تعامل امکان پذیر نیست، نقش سازنده دارد، اما استکبار و استضعاف موضع و نقشی ندارد و منتهی الیه سیر جامع انسانی - پس از تجربه های بسیار و گذشت از فراز و نشیب های بی شمار و پشت سرگذاردن مکتب های گوناگون مادی - جامعه الهی خواهد بود.

این رویداد و این روز نو و این عصر عدل و این جامعه و امت واحده و دولت کریمه و این دور انقراض استضعاف و زور مآبها را قرآن مجید در آیات متعدّد نوید داده است و

ص: 191

پیامبران از آن خبر داده و در کتاب های گذشته مثل تورات و انجیل و زبور این سنت الهی ثبت و مکتوب شده است.

روایات متواتر بر این حقیقت تأکید دارند، که با ظهور حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء آن امام مبین و خلف انبیاء مرسلین و همانم و هم کنیه حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین حکومت عدل جهانی برقرار و به قدرت خدا و به دست آن عزیز خدا، مشارق و مغارب زمین مفتوح و پرچم توحید و تکبیر به اهتزاز درآمده، علم و عدل و قسط در همه جا حاکم، و جهل و ظلم و جور و استضعاف، محکوم می گردد.

در بیان این معانی همان آیه کریمه "وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ" (1) و همان بیان معجز نظام و قاطع قرآن ناطق امیرالمؤمنین علیه السلام کافی است که فرمود: «لتعطفنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شَمْسِهَا عَطْفَ الصَّبْرِ وَرَسَّ عَلَيَّ وَلِدَهَا» (2) و تلا عقیب ذلك ونريد أن نمُنَّ على الذين استضعفوا في الأرض ...

روزی که به پیروزی و ظفرایات فرازد، بفرقدان

روشن کند از نور خود، زمین با راییت عدل آیت امان

انگشتی مصطفی بدست مشیر علی بسته بر میان

آید ز پی خدمتش فرود آن روز مسیحا ز آسمان

ص: 192

1-170. (1). سوره قصص، آیه 5.

2-171. (2). نهج البلاغه، کلمات قصار - 209..

خاصّانِ خدایش ز شرق و غرب تا زند بخدمت یکان یکان

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ.

آیه شریفه «ایاک نعبد و ایاک نستعین»

س 12. شنیده ام که بسیاری از شهیدان و علمای بزرگ در موقع نماز وقتی به آیه "إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ" می رسیدند در حالتی عجیب و روحانی قرار می گرفتند. همینطور در نماز امام زمان علیه السلام این آیه در هر رکعت صد بار خوانده می شود، تفسیر این آیه چیست که اینقدر با اهمیت است؟ رمز این آیه در چیست؟

ج. جواب این سؤال شرح و تفصیل زیاد می طلبد که اینجا مجالش نیست لذا به اشاره اکتفا می کنم:

اگر در کلمات شریفه ای که قبل از این آیه کریمه آمده با تدبر و تعمق نظر شود و به روایات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در تفسیر آنها دقت لازم شود و در معنای (الله و رحمن و رحیم) و اختصاص حمد به ذات احدیت تأمل و دقت گردد و در معنای (رب) و اضافه اش به (العالمین) اگر جمع محلی به الف و لام مفید عموم است و انحصار ربوبیت در حق تعالی و مرتبه مربوب در مقابل (رب) و در ترتیب شگرفی که در این جملات وجود دارد و در معنای (مالک یوم الدین) اندیشه و تأمل تام و دقت کافی بنمائیم و بفهمیم که مملوک در مقابل مالک چه شأن و مرتبه ای دارد در انسان یک انقلاب روحی بوجود می آید.

اینجا است که انسان متفکر با تمام وجود متوجه خالق متعال می گردد و از هر چه غیر او است منقطع می شود و در نهایت خضوع و تذلل در پیشگاه حضرت احدیت قرار می گیرد و عبادت و عبودیتش را مختص او می داند و می گوید: "إِيَّاكَ نَعْبُدُ" و باور می کند که در

تمام آموزش نیاز به مدد الهی دارد و با تمام وجود می گوید: "وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ البته اینها مطالبی است که رسیدن به مقام علمش مشکل است تا چه رسد به مقام عمل و رسیدن به این مرحله محتاج سعی و کوشش فراوان در میدان علم و عمل است تا هر کس متناسب با ظرفیت و استعداد و سعی و تلاش به مرتبه ای از مراتب آن که از جهت کمال و نقص مختلف است خود را برساند از خداوند متعال توفیق و یاری مسئلت دارم إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ.

تفسیر «یهدی من یشاء» و «یعذب من یشاء»

س 13. سؤال این است که منظور از قول خداوند که می فرماید «یهدی من یشاء» و «یعذب من یشاء» چیست؟ چه تضمینی است که ما جزء من یشاء باشیم؟ از کجا بفهمیم که جزء این گروه هستیم؟ چرا این تعبیر به کار رفته است؟

ج. آیات در این معانی بسیار است و همین آیات و مثل آیه "أَنْتِي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ" (1) یا "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" (2) و ده ها و بیشتر آیات دیگر که در همه به مؤمنین و افرادی که عمل صالح می نمایند وعده ثواب و نیل به درجات داده شده است همه متضمن این تضمین است که اگر انسان توانست خود را در شمار این بندگان مؤمن و صالح قرار دهد مشمول عنایات الله می شود هدایت و مغفرت و لطف و امدادهای غیبی در دنیا و آخرت نصیب او می شود.

ص: 194

1-172. (1). سوره آل عمران، آیه 195.

2-173. (2). سوره نحل، آیه 97..

آیات متضمن این تضمین به عبارات بسیار لطیف گوناگون بسیار است در عین حال این تعبیرات و تعلیق هدایت و ثواب و عذاب و عقاب بر مشیت الهی با این که بر مسلوب بودن بشر و مختار نبودن او دلالت ندارد يك واقعت است که "قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ" (1).

به عین این جمله «یهدی من یشاء و یعذب من یشاء» اگر چه ظاهراً در قرآن کریم نیست ولی به جمله های دیگر مثل: "يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ" (2) و مثل "وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ" (3) و مثل "وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ" (4)، "وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ" (5)، این مضمون متعدد است.

توضیح معنی و تفسیر این گونه آیات به طور اجمال این است که اگر چه مغفرت و آمرزش و عفو خدا و عذاب و عقاب او و هدایت کردن و گمراه کردن خدا همه به مشیت خود او است.

ولی این به این معنی نیست که این امور به جزاف و گزاف واقع می شود و مثلاً صلحاء و مؤمنان و نیکوکاران عذاب می شوند و بدکاران و کفار به کفر و بدی های کارهایشان پاداش می گیرند. در قرآن کریم می فرماید: "أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ" (6) "أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ" (7).

ص: 195

1-174. (1) 3. سوره نساء، آیه 78.

2-175. (2). سوره مائده، آیه.

3-176. (3) 2. سوره بقره، آیه 213.

4-177. (4) 3. سوره ابراهیم، آیه.

5-178. (5) 4. سوره یونس، آیه 25.

6-179. (6) 5. سوره سجده، آیه.

7-180. (7) 6. سوره جاثیه، آیه 21 ..

بلکه فوائد بسیار تربیتی و غیره دارد: اولاً این که کسی به عمل خود مغرور و خودبین نشود.

ثانیاً بدکاران هم به کلی مأیوس و ناامید نباشند و از توجه و بازگشت به خدا و دعا و توبه و تدارک و جبران مافات باز نمانند.

ثالثاً خود را مستقل در کسب درجات ندانند و در هر حال خدا را فاعل ما یشاء و حاکم علی ما یرید بدانند که همه باید بر او و به سوی او توجه کنند و به کمک و مدد او و حول و قوه او و توکل به او خود را مجهز و مسلح نمایند تا آن جا که مثل شخص اول ممکنات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در مقام مناجات عرض می نماید: «لا احصی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک» (1) یا «ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک» (2).

خلاصه روح دین در این آیات درج است و اسرار بسیار عالی در آن ها بیان شده است که فعلاً بیشتر از این مجال بسط کلام و شرح مرام نیست.

نظر شیعه در مورد تحریف قرآن

س 14. با مطالعه برخی از کتب اهل سنت شبهاتی برای ما ایجاد گردیده است از جمله تحریف قرآن به عقیده برخی علمای معروف شیعه و سایر مواردی که در کتب فوق و دیگر کتب موجود است، ما را در رفع این شبهات یاری فرمایید.

ج. در قرآن کریم هیچگونه تحریفی واقع نشده و در این رابطه رساله ای بنام (القرآن مصون من التحریف) و بحثی در کتاب (مع الخطیب) با عنوان (صیانة الكتاب من التحریف) دارم، مراجعه نمائید.

ص: 196

1- 181. (1). مستدرک الوسائل، 4/ 321.

2- 182. (2). بحار الأنوار، 68/ 23.

س 15. اینجانب در مورد تفسیر المیزان دچار شبهه شده ام چون تفسیر المیزان يك تفسیر عقلی است و تفسیر قرآن به قرآن است، کسی جز چهارده معصوم نمی تواند این کار را انجام دهند و آنها هستند که فقط اجازه تفسیر قرآن را دارند و فقط تفاسیری از قبیل برهان- که تفسیری روانی است- درست می باشد. و ما با عقل خود نمی توانیم آیه ای را به وسیله آیه ای دیگر تفسیر کنیم. لطفاً جواب اینجانب را مرحمت بفرمایید.

ج. بطور کلی هر دو قول، یعنی قول به اینکه تفسیر تمام آیات قرآن کریم به قرآن بدون رجوع به احادیث معتبر ممکن است و همچنین قول به اینکه تفسیر تمام آیات به بعض آیات بدون رجوع به روایات ممکن نیست، صحیح نیست. در هر موردی که آیه ظاهر در دو معنی و محتمل الوجهین باشد ترجیح احدهما بر دیگری تفسیر به رأی می شود بلکه اگر احد المعنیین اظهر باشد و احتمال تفسیر آن در روایات به معنای دیگر باشد بدون فحص از روایات، تفسیر آن بطور جزم و قطع به معنای اظهر جایز نیست. والله العالم

علت تبدیل حبس در خانه به سنگسار با توجه به آیه جزای فاحشه (نساء / 15)

س 16. آیه جزای فاحشه "وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نُسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا"⁽¹⁾ و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می شوند، چهار تن از میان خود را [مسلمانان بر آنان گواه گیرید. پس اگر شهادت دادند، آنان [زنان را در خانه ها نگاه دارید تا

ص: 197

مرگشان فرارسد، یا خدا راهی برای آنان قرار دهد چرا تازیانه و حبس در خانه تبدیل به سنگسار در مورد زنا شده است؟

ج. اولاً- نسخ آیه کریمه حبس در بیوت به آیه کریمه جلد(1) از مسلمات است که اواخر زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و بعد از آن زانیه را تازیانه می زدند.

ثانیاً- همه جزئیات در قرآن مجید بیان نشده اند مثلاً در قرآن کریم امر به نماز شده ولی تعداد رکعات در هر نماز بیان نشده و همچنین امر به زکات شده لکن حد نصاب و شرایط آن بیان نشده تفصیل مطالب را از سنت (قول و فعل و تقریر معصومین علیهم السلام) باید بدست آوریم.

در روایات شریفه برای زنا هشت رقم حد بیان شده بحسب خصوصیتی که در شخص زانی یا زمان و مکان و کیفیت زنا است و یکی از آنها سنگسار است که بر محصن و محصنه جاری می شود. والله العالم

چرا قرآن را معجزه می نامیم؟

س 17. چرا می گوئیم قرآن معجزه است؟

ج. قرآن مجید از جهات عدیده مانند علو محتوی و فصاحت و بلاغت و سائر خصوصیات به مرتبه ای است که اگر تمام انس و جن جمع شوند نمی توانند يك سوره یا يك آیه مانند آن بیاورند.

قران کریم جن و انس را در این امر تحدی نموده است "قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا"(2) و بعد از

ص: 198

1-184. (1). سوره نور، آیه 2.

2-185. (2). سوره اسراء، آیه 88..

قرنها که از نزول قرآن مجید گذشته است کسی مانند آنرا نیاورده با آنکه افراد زیادی در مقام مبارزه با قرآن بوده اند(1). والله العالم

غذای حلال در قرآن و مقصود از آیه 5 سوره مائده

س 18. من بناست يك سخنرانی در زمینه احکام غذای حلال از دیدگاه شیعه در دانشگاه داشته باشم و به مقداری اطلاعات نیازمندم.

1- کلمه غذا چند بار در قرآن آمده است؟

2- کلمه «غذای حلال» چند بار در قرآن آمده است؟

3- چرا باید غذای حلال بخوریم؟ آیا در این زمینه اختلافی بین شیعه و دیگر فرقه ها وجود دارد؟

4- عقیده شیعه در مورد این آیه قرآن که می گوید «ما می توانیم غذای ادیان دیگری که آنها دارند را بخوریم» چیست؟

ج 1- کلمه غذا اصلاً در قرآن کریم نیامده است ولی لغت اکل و رزق و طعام و شرب و بعضی مأكولات و مشروبات (خوردنیها و آشامیدنیها) آمده است و برای یافتن عدد آنها به کتاب (المرشد) مراجعه نمائید.

ج 2- در مورد حلال بودن بعضی خوردنیها و نوشیدنیها هم در قرآن کریم آیاتی هست مثل "يَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيَحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ" (2) که مقصود حلال بودن چیزهای پاکیزه

ص: 199

1- 186. (1). در بحث نبوت پیرامون معجزه بودن قرآن به تفصیل سخن گفته شد.

2- 187. (2). سوره اعراف، آیه 157..

و حرام بودن پلیدی ها است و مثل " إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ ... " (1) حرام شده است بر شما مردار و خون و گوشت خوک.

ج 3. سؤال باید این باشد که چرا باید غذای حرام نخوریم؟ جواب این است که غذاهایی که حرام می باشند حکمت حرمت آنها متعدد است:

گاه حرام است برای اینکه پلید است و نفس از آن نفرت دارد و گاه از جهت اینکه برای بدن انسان مضر است و بهداشتی نیست و گاه برای ضررهای دیگر است مثل شراب که موجب زوال عقل و ضررهای روحی و جسمی است و گاه ملاحظات دیگر است که بسا بسیاری از آن حکمت ها، تا حال نامکشوف مانده باشد و گاه هم علت حرمت مربوط به خود خوردنی یا نوشیدنی نیست بلکه عارضی است مثل اینکه غذا غصبی و دزدی و تصرف غیر مجاز باشد به هر حال بر حسب روایات، غذای حرام علاوه بر اینکه بعضی اقسام آن ضررهای جسمی دارد، در حالات روحی انسان نیز اثر سوء می گذارد و موجب ضعف معنویت و باطن و قلب می شود و بالعکس غذای حلال آثار و فوائد بسیار دارد. والله العالم

ج 4. آیه " وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ (2) مقصود حبوب و گندم و جو و برنج و خوردنیهای نباتی یا از قبیل تخم مرغ و اینگونه غذاها است و شامل ذبایح آنها نیست. والله العالم

ارتباط آیه 169 از سوره آل عمران با اعاده رأس شریف سیدالشهداء علیه السلام

س 19. مرحوم سید بن طاووس در «الاقبال» باب سوم «فیما یتعلق بشهر صفر» فصل چهارم چنین نوشته: «اعلم ان اعاده رأس مقدس مولانا الحسین صلوات الله علیه الی جسده الشریف یشهد به لسان القرآن

ص: 200

1-188. (1). سوره بقره، آیه 173.

2-189. (2). سوره مائده، آیه 5..

العظيم حيث قال الله جل جلاله: "وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ" (1) فهل بقي شك حيث اخبر الله انه من حيث استشهاد حي عند ربه مرزوق مصون، فلا ينبغي أن يشك في هذا العارفون» مرقوم فرمائيد ارتباط آيه شريفه مذكور با اعاده رأس شريف چيست؟

ج. اين كلام ايشان ظاهراً بر اساس اين است كه شهداء پس از شهادت بهمين حيات جسماني و عنصرى زنده و مرزوق هستند. بنابراین سر شهيد به بدنش ملحق می شود و لذا در اعاده راس مقدس به جسد شريف ميگويد دفن رأس در قبر مقدس.

چون به اين نظر اشكالات متعدد وارد می شود و از جمله كيفيت احياء بعد از شهادت و كيفيت لحوق سر مبارك به بدن شريف مورد سؤال قرار می گيرد در مقام بيان اين سؤال و جواب از آن می فرمايد:

(و اما كيفية احيائه بعد شهادته و كيفية جمع رأسه الشريف الى جسده بعد مفارقتة فهذا سؤال يكون فيه سوء ادب من العبد على الله جل جلاله ان يعرفه كيفية تدبير مقدوراته و هو جهل من العبد و اقدام ما لم يكلف العلم به و لا السؤال عن صفاته (وساق الكلام في ذلك الى أن قال) فليقتصر الانسان على ما يجب عليه من تصديق القرآن من ان الجسد المقدس يكمل عقيب الشهادة و انه حي يرزق في دار السعادة ففى بيان الكتاب العزيز ما يغنى عن زيادة دليل و برهان).

و بالجمله كانه مدعى می شود كه شهيد پس از كشته شدن و شهادت احياء می شود و از جمله (بل احياء) كه ظاهر در موت جسماني و بقاء حيات روحاني و برزخي است احياء مجدد جسد شهيد را استفاده می نمايد.

ص: 201

سؤال و پرسش از این کیفیت را نیز خلاف ادب و فضولی می‌شمارد و شاید که ایشان در این برداشت از آیه متفرد باشد.

به هر حال جای شك نیست که این برداشت خلاف ظاهر آیه کریمه است.

آنچه از مثل این آیه و آیات دیگر که دلالت بر عالم برزخ و بقاء روح دارند استفاده می‌شود همان وجود روح بعد از موت و زوال حیات جسم و جسمانی است و آیه شریفه در واقع خبر از این حقیقت و عالم دیگر است که این موت و شهادت را پایان کار و نابودی حقیقت انسان و آنچه جسم بواسطه تعلق او به آن حیات داشت گمان نکنید.

این حیات روحانی و برزخی نه به اتصال سر به بدن و اتصال اعضاء به یکدیگر و نه به بقاء آنها ارتباط ندارد و بسا بدن فانی شده و موادی که از آن مرکب بوده همه در مواد و ذرات دیگر مستهلك شده باشد و روح خود را در نعیم و رضوان یا در عذاب و خذلان می‌گذارند که «والقبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران»⁽¹⁾.

آنچه سی د از آیه استظهار کرده هرگز استظهار نمشود نه از روز اول که نازل شد و بر مردم قرائت گردید کسی غیر از عالم پس از مرگ و بقاء روح مطلبی از آن استظهار نکرده است.

تفسیر آیه 44 سوره بقره (استکبرت ام کنت من العالین)

س 20. آیا در آیه "أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" ⁽²⁾ کلمه (عالین) مقصود محمد و آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین هستند که برای احدی جز خدا سجده نکرده اند؟ در این صورت آیا حضرت آدم علیه السلام و سایر پیامبران و علمای بزرگ اسلام از عالین نبوده و نیستند اگر موردی از موارد بالا صحیح می‌باشد چگونه بین آن مورد و

ص: 202

1-191. (1). بحار الانوار، ج 6، ص 205.

2-192. (2). سوره ص، آیه ..

خطبه اول نهج البلاغه (... فطر الخلائق بقدرته) و دنباله خطبه که خلقت و پیدایش عالم را بیان می فرمایند می توان جمع نمود احادیث ائمه هدی (در اصول کافی و ...) در نهی غلو شامل موارد بالا هست یا خیر.

ج. در تفسیر آیه کریمه "أَسَّ تَكْبُرَتْ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" حدثی در کتاب فضائل الشیعه صدوق اعلی الله مقامه الشریف باسناد از ابی سعید خدری روایت کرده است که در بحار در پنج مورد از جمله در جلد 25 ص 2 ب 1 ح 3 نقل شده است، البته حدث به اصطلاح نبوی است، اما متن و مضمون آن دلالت بر این دارد که این پنج تن که انوارشان در سراق عرش تسبیح خدا را می نمودند، و ملائکه بتسبیح آنها تسبیح می گفتند، مأمور به سجود به آدم نبودند و مقامشان اعلی از سجده به آدم بود، اما ملائکه و ابلیس مأمور به سجده بودند، و ملائکه امثال امر کردند، و ابلیس معصیت کرد، لذا مخاطب به این خطاب شد "أَسَّ تَكْبُرَتْ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" یعنی تکبر کردی یا از عالین می باشی، و این منافات ندارد، که سائر ائمه علیهم السلام و انبیاء علی نبینا و آله و علیهم السلام نیز از عالین باشند، زیرا این مرتبه مقول به تشکیک است که در مراتب نازله بر مؤمنین اطلاق می شود، در مراتب عالیه رتبه این پنج وجود مقدس اعلی المراتب است، به هر حال این معانی مثل معنی فائاً صنایع ربنا ... غلو نیست، ولی البته اعتقاد به تفاسیل آنها باید مستند به روایت معتبر و حجت باشد و ظاهراً خصوص این خبر نبوی آن اعتبار بالا را که بعضی احادیث دیگر فضائل دارند، ندارد، اما اگر صدور آن ثابت نباشد نفی آن نیز به استناد غلو صحیح نیست، و الا مثل عروة الاسلام صدوق و علامه مجلسی علیهما رضوان الله تعالی آن را نقل نمی فرمودند. البته گاه مضمون حدیث بگونه ای است که بسیاری از درك آن قاصرند و بنظر آنها متشابهات اخبار محسوب می شود، در حالی که اگر به متخصصان عالیمقام و اساتید فن حدیث رجوع شود، از نظر آنها از محکومات می باشند، به هر حال مطلب در اینجا زیاد و دامنه اطاله کلام وسیع است، که مجال عرض نیست، مع ذلك افرادی که در مجامع عمومی و برای اشخاص نقل حدیث می نمایند، چون هم فرموده اند:

(انّ حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان) و هم فرموده اند:

(حدّثوا الناس بما یفهمون أو یعرفون و لا تحدّثوهم بما لا یفهمون أو لا یعرفون)(1)

باید در نقل احادیث مناسبات و درجات فهم و درک و معرفت مستمع را در نظر بگیرند و مهمّا امکان به احادیثی که مستمع آن را درک می کند، بسنده کنند، هر چند این هم بطور کلی نیست و در بعض مقامات بیان این احادیث نیز برای اشاره بشموخ و عظمت مقامه ائمه علیهم السلام لازم است، عیناً آنچه عرض شد برنامه قرآنی است که بسیار شایان اخذ و استفاده است و از معجزات قرآن کریم است.

در خاتمه مخفی نماند که اصل تفسیر عالین به الذین تعلوا اقدارهم عن السجود یعنی کسانی که قدرشان برتر از این است که به آدم سجده کنند، چنان که در مجمع البیان است معتبر و صحیح است بنابراین چه کس از انوار خمسه طیبه علیهم السلام سزاوارتر به این منزلت میباشد، باز هم این بزرگواران اولی به این منزلت و رفعت قدر از ملائکه می باشند، و می توان گفت اگر چه در این حدیث به سائر ائمه علیهم السلام اشاره نشده است، انوار آن بزرگواران نیز صاحب این منزلت بوده و مأمور به سجده نبوده اند، و شاهد اینکه مقصود از عالین کسانی که به ملاحظه رفعت قدرشان مأمور بسجده نبوده اند جواب ابلیس است که گفت: " خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ " (2) که بگمان خود این خلقت خودش را از نار و جه رفعت شأنش از سجده می شمرد.

علی هذا حمل معنای عالین بالذین تعلوا اقدارهم عن السجود و تفسیر ایشان به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و حضرت فاطمه علیها السلام موجه و معتبر و مقبول است. و الله هو الهادی الی الحق.

ص: 204

1-193. (1). شرح این حدیث در مصباح الانوار، ج 1، ص 342 الی 347.

2-194. (2). سوره ص، آیه 76 ..

مقصود از «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاء»

س 1. مقصود اصلی از حدیث شریف

«کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاء»

با توجه به معنای ظاهر آن به نظر مبارک حضرت عالی به طور مشروح چه می باشد؟

ج. جمله ای است مشهور و معروف ولی فعلاً در نظر ندارم که آن را در مصادر و کتب حدیث دیده باشم.

ممکن است در معنای آن گفته شود که مواجهه حق و باطل همواره هست و در هر زمان و مکان که حق و باطل با هم روبرو هستند باید حمایت کنندگان از حق همواره در این جهاد و برای نفی باطل و کوبیدن آن مصمم و با جدیت عمل کنند. و سرانجام آنکه غالب و ثابت و باقی است، حق است و باطل مغلوب و فانی است " فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ (1)".

خواندن و نشر زیارت سیدالشهدا منقول از ابوالحسن فارسی

س 2. در مجلد 101 بحارالانوار صفحه 375 «باب زیارته و زیارة سائر الائمه علیهم السلام من البعید» شماره 17 نقلی است منقول از ابن مکی از ابوالحسن فارسی که او امام حسین علیه السلام را کثیراً زیارت

ص: 205

می نمود و بعد دچار ضعف جسمی و مالی شد و رسول خدا و حسنین علیهم السلام را خواب دید الی آخر زیارت.

سوال این است تکثیر این زیارت بعنوان زیارتی که مردم بخوانند بصورت این اوراق چاپی که جدید مرسوم است جایز است و یا خیر؟ (با توجه به ندانستن سند)

ج. نشر آن بعنوان مجرد نقل از بحارالانوار (ابواب زیارت سیدالشهداء علیه السلام باب 33-ح 17) اشکال ندارد و خواندن آن هم بقصد استحباب مطلق زیارت و سلام بر آن حضرت اشکال ندارد.

آیا دعای «اللهم یا سابق الفوت...» جایگزین نماز قضا می شود؟

س 3. در یکی از کتابهای دعاء مربوط به ماه مبارک رمضان که در پاکستان چاپ شده، یک سری اعمال ذکر شده با این ترتیب که امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند که اگر کسی صلاة قضا زیاد دارد که نمی تواند همه اش را اعاده کند، در آخرین جمعه در ماه مبارک رمضان یک 4 رکعت نماز بخواند با سوره الفاتحة یک بار، سوره الاخلاص 25 بار، آية الكرسي یک بار و سوره الكوثر 15 بار و بعد از فارغ شدن از این نماز صلوات بر رسول الله و اهل بیته شهادتین یک بار بخواند و بعد از این، یک دعا کوتاه که عبارت است از:

اللهم یا سابق الفوت و یا سامع الصوت و یا محیی العظام بعد الموت ...

و این نماز و دعاها کفاره است برای 700 سال نماز قضا و چون انسانها معمولاً فقط 70-80 سال زندگی می کنند سپس این کفاره است برای والدین و اولاد و ...

آیا چنین اعمالی در اسلام داریم؟ کتابی که این اعمال را از آن اخذ نمودیم هیچ آدرس حدیث یا مدرک ندارد.

ج. هیچ دعائی هر چند فضیلت داشته باشد موجب سقوط تکالیف و واجبات و محرمات نمی شود و اگر کسی قضاء بذمه داشته باشد اگر چه يك نماز باشد و تمام ادعیه و اوراد را بخواند، تا آن نماز را قضاء نکند ذمه او بری نمی شود و مسئول خواهد بود.

و راجع به خصوص این نماز و دعا: باید دانست که مجرد نقل دیگر کتاب دعاء اگر مؤلف آن از علماء و محدثین شناخته شده نباشد کافی برای استناد و اعتماد به آن نیست باید سند از لحاظ ارسال و اسناد و شخصیت روایت کنندگان و جهات دیگر بررسی شود و سپس مدلول آن نیز با دقت کامل در الفاظ آن معلوم گردد.

لذا بدون نقل آن بعین سند و الفاظ آن از مصادر معتبر نمی توان راجع به آن اظهار نظر نمود و به هر حال از این مدلول و برداشت اگر مقصود این باشد که با تمکن و توانائی شخص بر قضاء نماز و روزه و حجی که از او فوت شده و با امکان وصیت به قضاء آنها اگر بالمباشره متمکن نباشد می تواند به چنین نماز و دعائی بجای آنچه بر ذمه او است اکتفا کند و تکالیف از او ساقط می شود هرگز صحیح نیست و به ضرورت باطل است و با موازین مسلمه که قرائن عدم اراده این معانی است منافات دارد و به فرض وجود سند و صحت آن قابل است گفته شود معنی این است که اگر شخص با اشتغال به قضاء نمازها و عدم مسامحه متمکن از قضاء همه آنها نباشد با مثل این نماز و دعا خساراتی که از فوت نمازهائی که ممکن از قضاء آنها نیست بر او وارد شده جبران می شود ولی به این معنی این اشکال وارد می شود که چنین شخصی وظیفه دارد بجای این نماز طولانی نماز قضاء واجب خود را که وقتش مضیق شده بخواند بلی ممکن است به این معنی حمل شود که اگر احتمال فوت نماز از خودش یا کسانش را می دهد با این نماز و دعاء ضرر وضعی فوت آنها و حرمان از ثواب آنها تدارک شود و در واقع به تفضل الهی

جبران گردد. این معنی ممکن است و می توان گفت مراد از این خبر و امثال آن با توجه به قرائن حالیه و موازین قطعیه مثل این معنی است و اشکال و استبعادی در بین نیست.

محتوای کتاب زیارة شیخ احساسی و حافظ رجب برسی

س 4. آیا می توان به محتوای کتاب شرح زیارة احساسی یا کتب حافظ رجب برسی اعتماد نمود؟

ج. کتابهای شیخ احمد احساسی و سید کاظم رشتی مورد اعتماد نیست در مورد کتابهای حافظ برسی مثل (مشارق انوار الیقین) علامه مجلسی نظر شریفشان عدم اعتماد به متفردات او است. (1)

دعای مشهور به علوی مصری و صنمی قریش

س 5. درجه وثاقت دعای مشهور به علوی مصری و نیز صنمی قریش (بحار الانوار ج 82، ص 260-261 و مصباح کفعمی) را بیان فرمایید.

ج. راجع به این دعاء (علوی مصری) به کتاب مهج الدعوات سید و النجم الثاقب حکایت بیست و سوم رجوع فرمائید.

راجع به دعاء دیگر بیشتر از آنچه در بحار الانوار از بلد الامین نقل فرموده و در الذریعه می گوید (من الادعية المشروحة الخ) و در حرف نون (ن) تفحات اللاهوت، اطلاع ندارم.

مراد از شجره نبویه و دوحه هاشمیه

س 6. مراد از شجره ی نبویه و دوحه ی هاشمیه چیست؟

ج. سید اجل سید بن طاوس رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف جمال الاسبوع در طی فصل سوم برای هر يك از رسول خدا صلی الله علیه وآله و حضرت سیده

ص: 208

1-196. (1). کافی است برای شناختن هویت شیخی گری به کتاب گفتگوی چند ساعته یا مناظره نوشته آقای محمد مردانی رجوع شود

..

النساء عليها السلام و حضرات ائمه اثني عشر عليهم السلام زيارتي ذكر فرموده است و برای حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام زيارتي را نقل کرده است به این عنوان:

«زيارة اميرالمؤمنين عليه السلام برواية من شاهد صاحب الزمان عليهم السلام وهو يزور بها في اليقظة لا في النوم يوم الاحد وهو يوم اميرالمؤمنين عليه السلام»

و آن زيارت به این سلام افتتاح می شود:

«السلام علي الشجرة النبوية و الدوحة الهاشمية المضيئة المثمرة بالتبوة الموثقة بالامامة و علي ضجيعك آدم و نوح عليهما السلام»

در این نوشته نظر به درخواست عزیزی از فضلاء معاصر دامت افاضاته غرض بیان شرح و تفسیری از این بخش اول زیارت است، امید است به حول و قوه الهی - اگر چه کل مطالب و حقایقی که علماء کامل و تربیت شدگان بارع مکتب اهل بیت عليهم السلام از این جمله های عالیه صادره از مقام رفیع امامت کبری درک می نمایند نمی باشد - قطره ای از آن بحار و ذره ای از آن انوار باشد انشاءالله تعالی.

پیش از ورود در مطلب تذکر سه نکته مناسب است:

اول: اینکه پیش از ذکر این زیارات سید بن طاووس علیه الرحمه در تفسیر و تأویل حدیث «لا تعادوا الايام فتعاديكم»⁽¹⁾ که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت شده است دو روایت از حضرت امام ابی الحسن هادی علیه السلام روایت نموده است که دلالت بر تعلق ایام هفته به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه طاهرين عليهم السلام دارند و سپس بمناسبت این اختصاص برای هر روزی از ایام هفته زیارتی ذکر فرموده است و روزی که به اميرالمؤمنين عليه السلام بر حسب این دو روایت تعلق دارد، روز یکشنبه است.

معارف دین ؛ ج 2 ؛ ص 208

ص: 209

1- 197. (1). خصال شیخ صدوق ص 394، بحار ج 24، ص 239 ..

دوم: این زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت صاحب الامر علیه السلام است، که بر حسب فرمایش سید، شخصی که بشرف مشاهده و افتخار زیارت حضرت صاحب الزمان- ارواح العالمین له الفداء- در بیداری نایل شده، آن حضرت را مشاهده کرد، در حالیکه به این زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت می نمود.

آنچه حقیر حدس می زنی این است که این شخص خود سید بن طاوس رحمه الله بوده و چون نمی خواسته صریحاً ادعای رؤیت بنماید به این عبارت مطلب را ادا نموده است و اگر هم شخص دیگری بوده، معلوم است این رؤیت و تشریف در نزد سید محقق و ثابت بوده است.

نکته سوم: در احادیث شریفه کثیره بر وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله و بر امیرالمؤمنین علیه السلام و بر همه اهل بیت و ائمه طاهرین علیهم السلام شجره اطلاق شده است از جمله: شجره نبویه، شجره احمدیه، شجره نبوت، شجره زیتونه، شجره مبارکه، شجره طیبه و شجره علم.

و آیه کریمه "كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا"⁽¹⁾ بر اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است.

آن بزرگواران، هم بالمجموع و هم هر کدام بالانفراد مصداق این شجره طیبه می باشند.

در روایات معتبر و مستفیض است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام شجره واحد هستند، و سایر مردم از اشجار پراکنده و جدا از هم.

اگر چه در قرابت نسبی از امیرالمؤمنین علیه السلام کسی اقرب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نبوده است زیرا پدران بزرگوارشان حضرت عبدالله و حضرت ابوطالب برادر ابوینی بوده اند. لکن غرض از اینکه این دو وجود مقدس از شجره واحد هستند، دلالت بر عدم مشارکت دیگران با آنها در این قرابت قریبه نیست، زیرا سایر فرزندان

ص: 210

ابوطالب با رسول خدا صلی الله علیه وآله این قرابت را دارند، و به این جهت چون ابن عم ابوبنی با رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند از عم ابی به آن حضرت اولی و اقربند.

علی هذا به نظر می رسد این روایتی که به عبارات و الفاظ گوناگون وارد شده است مثل: «یا علی خلقت انا و انت من شجرة واحدة»⁽¹⁾ «انا و انت من شجرة واحدة»⁽²⁾ «خلقت انا و علی من شجرة واحدة»⁽³⁾ «ان الله خلقتني و علیا من شجرة واحدة»⁽⁴⁾، اشاره به حقیقتی اعلی و ارتباط بالاتر و ارفع از این ارتباطات صوری و جسمانی دارد و ارتباطی است که فقط بین این دو وجود مقدس برقرار است. چنانکه اخوتی که بین آنهاست نیز اخوت صوری و جسمانی ظاهری نیست، و از سنخ اخوت هر برادری با برادر و اخوت مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام با برادرش عقیل نیست، این يك رابطه غیر قابل انقطاع معنوی است، که بیان مثل حقیر از شرح آن قاصر است.

این اتحاد در اصل حقیقت و در خصائص روحی و ارزشی و شخصیت معنوی است که آنها را مثل يك روح در دو بدن، و مانند میوه يك درخت نشان می دهد. و به این جهت است که حرب علی حرب پیغمبر، و سلم و سازش او سلم پیغمبر، و دشمنی با او دشمنی با پیغمبر، و دوستی او دوستی پیغمبر، و اطاعت از او اطاعت از پیغمبر است.

فرقی بین آنها نیست، غیر از اینکه علی علیه السلام پیغمبر نبود، و در نظام مقرر الهی پیغمبر، مطاع و آمر و علی مطیع و مأمور بود، همانگونه که پیغمبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: «انك تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انك لست بنبی [203]»

اما در بیان معنی این چند جمله آنچه فی الحال به نظر می رسد (والله اعلم) دو وجه است:

اول: اینکه مراد از شجره نبویه و دوحه هاشمیه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله و حضرت زهرا علیها السلام و حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلام است، و تعبیر به

ص: 211

1-199. (1) تا 4. تاریخ دمشق، 1/ 129 تا 136.

2-200. (2)

3-201. (3)

4-202. (4)

شجره نبویه و نبوی بودن شجره، اشاره به قداست این شجره، و انتساب آن به اصل اصیل، و رکن اعظم و افضل و اکبر آن حضرت نبی خاتم و صاحب نبوة ختمیه صلی الله علیه و آله است، همان شجره ای که **أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا⁽¹⁾**.

و تعبیر به دوحه هاشمیه، بیان عظمت این درخت و طهارت و شرافت اصل و ریشه و وسعت و گستردگی سایه آن است که بر تمام مخلوقات سایه افکن است و توصیف دوحه به هاشمیه از آن جهت است که انتساب به هاشم، انتساب باشرف و اکرم و اطهر اجداد است که یکی از آن نیاکان پاک پیامبر بزرگ خدا حضرت ابراهیم علیه السلام است. که نسب جناب هاشم به او می رسد، و شخص جناب هاشم و سایر اجداد حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله همه به سیادت و شخصیت معنوی و زعامت اجتماعی در مکه مکرمه نامدار و مشهور بوده اند.

در اینجا به ذکر جمله منقول از مثل جاحظ در مدح و وصف این شجره طیبه به مقامات عالیه و ارزشهای انسانی و مکارم صفات آن اشاره می کنیم:

«ملح الارض و زينة الدنيا و حلي العالم و السنم الافخم و الكاهل الاعظم و لباب كل جوهر كريم و سر كل عنصر شريف، و الطينة البیضاء و المغرس المبارك و معدن الفهم و ینوع العلم»

و "المضيئة" اشاره به نورانیت این شجره و برکات و هدایتی است که از آن ساطع و لامع است و در طول قرون و مرور اعصار تاریکیهای گوناگون را می زداید، و علی الدوام و جاودان بر خلق جهان در تابش و لمعان است، اگر آفتاب بزرگتر و نورانی تر از آفتاب ظاهر این عالم را روشن می نماید و چشم سر را در رؤیت اشیاء یاری می دهند و کلمات الهیه هستند این بزرگواران تاریکیهای غیب وجود انسان را بنور و روشنی مبدل می نمایند

ص: 212

و اگر آنها کلمه هستند این بزرگواران کلمات طیبه الهیه و اسماء حسنی و کبری او می باشند.

اما مقصود از جمله (المثمرۃ بالنبوة) ثمره و میوه اشرف و اعلی و افضل و اجلّ این درخت، خواجه کاینات و خلاصه موجودات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است.

محمد کازل تا ابد هر چه هست به آرایش نام او نقش بست

چراغی که انوار دانش از اوست فروغ همه آفرینش از اوست

نخستین عقل و اصل آفرینش دلیل راه یزدان شمع بینش

همان کو انبیا را قبله گاه است ز ایمانش منشق قرص ماه است

سرخوبان مکین تخت لولاک سرکوش مطاف هفت افلاک

فاق النبیین فی خلق و فی خلق ولم یدانوه فی علم و لا کرم

و کلهم من رسول الله ملتمس غرقاً من الیمّ او رشفاً من الدیم

و اما جمله (المونقة بالامامة) اشارت به امامت شگفت انگیز ائمه اثنی عشر علیهم السلام است که جلوه احسن و اوتق و طراوت شجره نبوت است و در همه اعصار استمرار هدایت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و همواره و جاوید سبز و خرم و زنده و با نشاط و سربلند و در ازدیاد عظمت و ارتفاع و گسترش و اتساع است.

وجه دوم: این است که مراد از (الشَّجَرَةُ النَّبَوِيَّةُ وَالدُّوْحَةُ الْهَاشِمِيَّةُ) شخص شخیص و شاخص صاحب مقام قاب قوسین او ادنی و قائل: «لی مع الله وقت لا یسعہ ملک مقرب ولا نبی مرسل» (1) حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله است و مقصود از (المضیئة المثمرة بالنبوة) عمل اضائه و افاضه و انباء و اخبار من جانب الله و ابلاغ ما اوحی الیه من السماء است.

بعبارت دیگر آن حضرت شجره نبویه است باین جهت که دارای وصف منبئیة (بفتح باء) و مأمور به انباء اخبار عن الله تعالی است و ثمره این وصف فعل انباء و منبئیة (بکسر باء) و اخبار عن الله تعالی است.

بنابراین باید هم چنین باشد زیرا بدیهی است ثمره درخت هر چیزی همان چیز خواهد بود و ثمره درخت نبوت هم همان پیغمبری و پیام رسانی می باشد.

و مقصود از (المونقة بالامامة) شادابی و جذابی و اعجاب برانگیزی این درخت نبوت بوسیله امامت است و مقصود از آن یا امامت شخص حضرت رسول صلی الله علیه وآله است. که صاحب مقامین و حائز مرتبتین بود زیرا نسبت امامت و نبوت و امام و نبی به یکدیگر عموم من وجه است نه هر نبی امام است و نه هر امامی نبی است بعضی انبیاء امامند و بعضی ائمه نبی نیستند چنان که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام پس از مقام نبوت و ابتلاء و آزمایش به کلمات و اتمام آنها به مرتبه امامت بر ناس منصوب گردید حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله هم صاحب کامل ترین و جامع ترین مقام نبوت و هم حائز عالیترین و شاملترین مقام امامت است و بر همه خلق اولین و آخرین اسوه و امام و مقتدا و پیشرو و پیشوا است و همگان نسبت به آن حضرت مأموم و مقتدی و تابع و متأسی هستند.

ص: 214

بدیهی است این حق و تحقیق با اینکه ائمه اثنی عشر علیهم السلام (هرچند نبی نبودند) از انبیاء سلف افضلند منافات ندارد، زیرا نبوت نداشتن ائمه علیهم السلام نه بواسطه فقدان صلاحیتهای نفسانیه و شخصیه آن بزرگواران جهت تحمل مقام نبوت است بلکه برای اینست که دوره نبوت و ارسال رسل و انزال کتب، با رسالت و نبوت و کتاب حضرت خاتم الانبیاء علیهم السلام ختم گردید.

آنچه از مسیر وحی و به توسط انبیاء باید ابلاغ گردد با رسالت آن حضرت ابلاغ گردید و دین و ابلاغ شریعت اکمال و اتمام یافت و دور نبوت پایان پذیرفت و دور امامت که دوره آخر الزمان است با امامت امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز شد.

پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله هر پیغام لازم را برای هدایت بشر از سوی خدا بمردم رساند. لذا رشته هدایات الهیه و بیان رسالات سماویه بوسیله امامت ائمه طاهرین علیهم السلام در همان محدوده بسیار وسیع شریعت کامله مصطفوی ادامه و استمرار یافت.

خلاصه عدم نبوت در این دور از زمان دلیل برعدم وجود صلاحیتهای پیغامبری در ائمه طاهرین علیهم السلام نیست بلکه برای اینست که آن موضوعاتی که باید بوسیله پیغمبران ابلاغ و اتمام حجت شود همه با رسالت جامعه و باقیه اسلام ابلاغ گردید، و ابلاغی اتم و اکمل از آن نخواهد بود.

بنابراین در مسئله افضلیت ائمه طاهرین علیهم السلام به این ملاحظه خدشه ای وارد نخواهد شد.

اگر چه این توضیح لابد منته بود ولی چون با بیان آن قدری از اصل مطلب دور شدیم، تکرار می کنیم که مقصود از امامتی که نبوت با آن اعجاب انگیز و جذّاب است یا امامت شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است بشرحی که بیان شد، و یا مقصود از امامت، امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است که از ارکان دین اسلام است و بحکم

" الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (1) دین و نعمت خدا به آن کامل و تمام گردید و در واقع دور آخر الزمان که دور امامت ائمه علیهم السلام است با آن آغاز و الی یوم القيامة استمرار خواهد یافت.

اگر مقصود از امامت این معنی باشد معنای (الموتقة بالامامة) معنای خواهد بود نزدیک به همان معنای آیه کریمه (الیوم اکملت لکم دینکم...) و هم چنان که در آیه ابلاغ، ولایت و امامت اکمال دین معرفی شده در این جمله نیز جلاء شجره نبوت و چشمگیری و اعجاب انگیزی آن با امامت بیان شده است که با تأمل در معنای نبوت و امامت و ابعاد وسیعی که دارند بر اهل بصیرت و معنی پوشیده نیست و در عین حال اشاره به اتحاد شجره نبوت و ولایت است چنان که فرمود

: «أنا و علي من شجرة واحدة و سائر الناس من أشجارٍ شتى» (2).

و علی کل حال و بنابراین وجه به هر دو بیان مراد از این جمله ها «السلام علی الشجرة...» سلام بر شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که منبع و مظهر نبوت و مرکز نزول وحی و مؤید و منصور به امامت است.

نکته قابل سؤال اینست که بنابراین وجه، در ابتدا نمودن زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با سلام به حضرت رسول صلی الله علیه و آله به چه ملاحظه است؟

جواب این سؤال و نکته این ابتداء را اهل ادب می دانند زیرا پیشاپیش اداء احترام و عرض سلام به امیرالمؤمنین علیه السلام تقدیم سلام به حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله بسیار مناسب و مطابق بلاغت و تکلم به مقتضای حال است این حسن ادب در محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که بمنزله نفس نفیس پیغمبر صلی الله علیه و آله است، تعظیم از شخصیتی است که شخص امیرالمؤمنین علیه السلام در

ص: 216

1- 206. (1). سوره مائده، آیه 3.

2- 207. (2). المزار، محمد بن المشهدی، ص 576 ..

همه جا و همه حالات خود را که مجموعه عظمت‌های معنوی و ارزشی بود در برابر عظمت او خاضع معرفی میکرد و زنده نگاهداشتن یاد و نام آن حضرت را از اهمّ شعائر و فرائض میدانست.

بسیار سزاوار و قابل تحسین و بلیغ است و سزاوار است دیگران هم در مناسبات و فرصت‌های مختلف از همین روش پیروی نموده نام و یاد پیغمبر صلی الله علیه و آله را فراموش ننمایند و در مقام تعظیم و حق شناسی از هر کس و هر مقام، حق شناسی از آن بزرگ پیامبر عظیم الشان الهی صلی الله علیه و آله را ترك ننمایند و مقدم بدانند.

از خداوند متعال توفیق حق شناسی از آن حضرت و اهل بیت طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین را مسئلت مینمایم.

چون کلام قدری طولانی شد در همین جا مطلب را به پایان می‌رسانیم فقط تذکراً عرض می‌کنیم که همه این گونه عبارات و جمله‌ها که در ادعیه و زیارات و احادیث است بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام است و خواندن و گفتن آن هر شخص را حسب اطلاعات و معارفی که خود دارد بگوشه‌ای و ناحیه‌ای از فضائل آن بزرگواران متوجه می‌سازد و در عین حال باید بگوئیم:

این شرح بی‌نهایت کز وصف دوست گفتند حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد

و چند جمله از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام را در مدح پیغمبر صلی الله علیه و آله و فضایل اهل بیت علیهم السلام که مناسب با مطالبی است که عرض شد زینت بخش این نوشته می‌نمائیم.

قال علیه السلام

: «اختاره من شجرة الانبياء و مشكاة الضياء و ذوابة العلم و سرّة البطحاء و مصابيح الظلمة و ينابيع الحكمة»(1).

ص: 217

وقال: «فاخرجه من افضل المعادن منبتاً واعزّ الارومات مغرساً و من الشجرة التي صدع منها انبيائه و انتخب منها امثاله عترته خير العتر و اسرته خير الاسر و شجرته خير الشجر نبتت في حرم و بسقت في كرم، لها فروع طوال و ثمرة لاينال»(1).

وقال عليه السلام

: «نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ينابيع الحكم»(2).

جعلنا الله من المتمسكين بحبل ولايتهم و الفائزين بشفاعتهم صلوات الله عليهم اجمعين. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين.

دعای شریفه «اللهم یا شاهد کلّ نجوي و موضع کلّ ...»

س 7. تقاضامند هستم مختصری و خلاصه ای کوتاه از آن جهت که وقت گرانبهای شما را نگرفته باشم از دعای شریفه شب عرفه و شبهای جمعه (اللهم یا شاهد کلّ نجوی) و چند خاصیت دنیائی و آخرتی این دعا شریفه را برای اینجانب مرقوم فرمائید.

ج. جملات اولیه دعا این است «اللهم یا شاهد کلّ نجوي و موضع کلّ شکوي و عالم کلّ خفیه و منتهی کلّ حاجة یا مبتدءاً بالنعیم علی العباد یا کریم العفو یا حسن التجاوز یا جواد یا من لایواری منه لیل داج و لایجر عجاج و لا سماء ذات ابراج و لا ظلم ذات ارتجاج یا من الظلمة عنده ضیاء الخ»(3).

یعنی خدایا ای کسی که شاهد و ناظر هر نجوی و سرّی هستی و ای کسی که محل و مورد شکایت هر دردمندی هستی و ای خدایی که هر امر مخفی را میدانی و ای کسی که همه حاجتها و نیازها بتو هست و ای کسی که بدون درخواست بندگان آنها را ابتداءً

ص: 218

1-209. (1). نهج البلاغة، خطبه 94.

2-210. (2). نهج البلاغه، خطبه 109.

3-211. (3) 1. بحار الانوار، ج 94، ص 227. اقبال سید بن طاووس، ج 2، ص 50..

مشمول نعم خود قرار داده ای ای خدایی که عفو کریمانه و گذشت نیکو داری و ای خدای صاحب جود و بخشش و ای کسی که شب تاریک و دریای صیحه زننده چیزی را از او نمی پوشاند و نمی تواند مخفی کند و هیچ آسمان دارای برجاها و تاریکی های بسته شده یعنی بسیار تاریک مانع او از اطلاع بر خفیات نیست و ای کسی که تاریکی نزد او روشن است یعنی تاریکی و روشنی برای او تفاوت ندارد.

البته این دعای شریف طولانی و مشتمل است بر فرازهای آموزنده ای که موجب تکمیل توحید و خداشناسی است که مجال نقل و توضیح آنها نیست.

چنانکه ادعیه دیگر نیز که در مناسبتهای مختلف از اهل بیت طهارت و عصمت علیهم السلام وارد است موجب تقویت ایمان و توحید و نبوت و ولایت و عقیده صحیح بمعاد و فضائل و کمالات انسانی و تربیت کننده و سازنده انسان هستند و نیز مشتمل بر آنچه از امر دین و دنیا برای بشر ضرورت دارد و یا مطلوب است می باشند.

این مهمترین خاصیت دعای شب عرفه و جمعه نسبت به دین و دنیای انسان است و دیگر اینکه بر حسب روایت دعای مذکور سبب آمرزش انسان است انشاء الله موفق باشید. والله العالم

حدیث نحن صنایع ربنا

س 8. آیا جمله:

(نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صنائعنا)

حدیث صحیح رسیده از معصومین علیهم السلام است؟

ج: جمله شریفه:

«نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صنائعنا»

در ضمن توقیع شریف که در احتجاج ج 2 ص 278 (توقیعات الناحیه المقدسه) و در بحار الانوار از جمله در ج 53 ص 178 «باب ما خرج من توقیعاته الشریفه» رقم 9 به لفظی که ذکر شد روایت شده است، و در نهج البلاغه شریف در نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه به این لفظ است: «فانا صنایع ربنا و الناس بعد صنایع لنا» این نامه نامه 28- در نامه های حضرت

ص: 219

امیرالمؤمنین علیه السلام است که آن را در جواب معاویه مرقوم فرموده اند، و سید رضی می فرماید از محاسن نامه ها و کتاب هاست. بنابراین صدور این جمله به یکی از این دو لفظ بلکه هر دو لفظ مورد اعتماد و اطمینان است.

حدیث نقطه باء بسم الله

س 9. فرمایشی از حضرت امیر علیه السلام وارد است که به صورتهای گوناگون بیان شده است از جمله به صورت زیر که علامه دهدار در مفاتیح المغالیک آورده است:

«قال امیرالمؤمنین علیه السلام: اسرار کلام الله فی القرآن، و اسرار القرآن فی الفاتحه و اسرار الفاتحه فی بسم الله الرحمن الرحیم، و اسرار بسم الله فی باء بسم الله و اسرار الباء فی النقطة تحت الباء و انا النقطة التي تحت الباء».

منظور حضرت از این فرمایش چیست؟ و باء بسم الله و نقطه زیر آن به چه معنی است؟

ج. این خبر را که مرقوم داشته اید در کتاب مفاتیح المغالیک دهدار (1) از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است حقیر هر چه تفحص کردم در مقدمه و خاتمه و فصول دوازده گانه این کتاب این خبر را نیافتم شاید باز هم فحوص حقیر کامل نبوده است.

آنچه از این مقوله در کتاب مرقوم، از آن حضرت روایت شده است این خبر است که در مقدمه از آن حضرت نقل کرده: «اول ما اظهر الله من خلقه النقطة، و اول ما اظهر الله من

ص: 220

الكون الالف» و سپس می گوید: هم از کلام آن حضرت است: «العلم نقطة كثرها الجاهلون».

لازم به تذکر است که کتاب مذکور در عین اینکه خالی از بعض فوائد نیست و در علم باصطلاح حروف و اعداد و تکسیر و غیره است، مشتمل است بر مطالب ضعیفه و اعلام و اسماء بی مسمی و الفاظ و تعابیر عجیبه و غریبه و بلکه در بعض موارد منافی با عقاید حقّه است و بخش عمده ای از مطالب آن مأخوذ از باصطلاح اهل سرّ و عرفان از اهل تسنّن است و اگرچه مفاتیح المغالیق آن را نام نهاده قسمت مهم یا بیشتر محتویات آن اگر مهملات نباشد مغلق و دور از فهم است، و مطالعه آن موجب تضييع عمر و اتلاف وقت است، و اشتغال به مثل این کتاب جامعه را از علوم و حقایق و معارف و صناعی که برای دنیا و آخرت مفید است باز می دارد.

به هر حال خبر مذکور چه در آن کتاب باشد یا در غیر آن باشد در کتب معتبره و حتی در مثل موسوعه عظیمه شریفه بحار الانوار بر حسب فحص و کاوشی که شد وجود ندارد فقط در مناقب ابن شهر آشوب به نقل بحار الانوار ج 40 ص 165 ب 93 ع 54 در ضمن شرح حدیث طولانی و مفصلی که مشتمل بر مطالب مهمه است و افضلیت آن حضرت را از همه علماء و متخصصان در کلّ علوم ثابت می نماید می گوید: «و منهم الفلاسفة و هوارجحهم قال علیه السلام: انا النقطة انا الخط انا النقطة انا النقطة و الخط» سپس در مقام شرح آن می گوید: «فقال جماعة: ان القدرة هي الاصل و الجسم حجاب، و الصورة حجاب الجسم لان النقطة هي الاصل و الخط حجاب و مقامه، و الحجاب غير الجسد الناسوتي و سئل عن العالم العلوي فقال: صور عارية من المواد عالية عن القوة و الاستعداد الخ (1) و (2).

ص: 221

1-213. (1). مناقب شهر آشوب.

2-214. (2). بحار الانوار، ج 40، 165، ب 93، 544..

علامه مجلسی آن دریای موج علم و فکر و غواص بزرگ احادیث و آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام پس از بیاناتی در خصوص این دو خبر، می فرماید: «لایخفی علی من له ادنی تتبع فی کلامه علیه السلام ان هذا الکلام لایشبه شیئاً من غرر حکمه و احکامه بل لایشبه کلام اصحاب الشریعة بوجه، و ائمة ادرجت فيه مصطلحات المتأخرین و هل رأیت فی کلام احد من الصحابة و التابعین او بعض الائمة الراشدين لفظ الهیولی او المادة و الصورة او الاستعداد و القوة، و العجب ان بعض اهل دهرنا ممم ضلّ و اضلّ كثيراً يتمسکون فی دفع ما یلزم علیهم من القول بما یخالف ضرورة الدین الی امثال هذه العبارات، و هل هو الاکمن یتعلق بنسج العنکبوت للعروج الی اسباب السماوات او لایعلمون ان ما یخالف ضرورة الدین و لو ورد باسانید جملة لکان مؤولاً او مطروحاً مع ان امثال ذلك لاینفعهم فیما هم بصدده من تخریب قواعد الدین هدانا الله و ایاهم الی سلوک مسالك المتقین و نجانا و جمیع المؤمنین من فتن المضلین».

از این کلام قاطع کافی و شافی این تحریر کم نظیر بلکه بی نظیر حال اینگونه اخبار مرسل که در کتابهای مثل مفاتیح المغالیک یا کتب صوفیه نقل شده معلوم می شود.

اگر علامه مجلسی هم نمی فرمود هر شخص آشنا به معارف دین و هدایت‌های قرآن مبین و کلمات حضرات معصومین علیهم السلام می فهمد که اسناد این جمله ها به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آقائی که فرمود «و انا لامراء الکلام و فینا تشبیت عروقه و علینا تهدلت غصونه»⁽¹⁾ صاحب آن خطبه های فصیح و بلیغ که در وصفش گفتند: «کلامه فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق» از صواب دور است و برای درج در همان مثل کتاب مفاتیح المغالیک مناسب است.

به هر حال در اینکه آن حضرت و سائر ائمه علیهم السلام حمله سرالله و کتاب الله و خزنه علم الله و من عنده علم الکتاب و صاحب سائر مقامات عالیه و اوصاف جلیله ای

ص: 222

هستند- که در مثل زیارت جامعه و احادیث معتبره دیگر فرموده اند- شکی نیست ولی باید همه اعتقادات یا برهان عقلی محکم یا مصدر و نصّ قرآنی و یا روایی معتبر داشته باشد.

در شرح این حدیث با اینکه فاقد سند است و اعتمادی به صدور آن از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست هر شرح و تفسیر که هر کس از آن بنماید اگر مضمون آن با آنچه از شرع رسیده مخالفت نداشته باشد باز هم موجب اطمینان نفس به آن نمی شود و چون دلالت آن بر معنایی ظاهر نیست ادعای اطمینان به مراد آن جایز نیست، و لب فرو بستن و از نسبت دادن آن به آن بزرگواران و خودداری کردن اولی است.

کلمات معجزه آیا ظاهره الدلالات- که فراگیر همه معارف اعتقادی و هدایت‌های دینی و اخلاقی و مبین برنامه های خیر و سعادت دنیا و آخرت بشر باشد- به قدری زیاد است که هر چه همگان بخوانند و بگویند و بنویسند تمام شدنی نیست و به فرمایش علامه مجلسی حاجت به این عبارت نیست.

در خاتمه تذکر و توجه به این نکته هم لازم است که اگرچه بر حسب احادیث کثیره، حدیث آن بزرگواران صعب و مستصعب است و «لا یتحمّله الا- ملک مقرب او نبی مرسل او عبد قد امتحن الله قلبه للایمان»⁽¹⁾، اما این در مورد احادیثی است که انتساب آن به آن بزرگواران علیهم السلام طبق شرایط معینه قابل قبول باشد و شامل اینگونه احادیثی که متخصصان بزرگ علم حدیث آن را نمی پذیرند نیست.

مراد از صعوبت و استصعاب و دشواری امر حمل و احتمال حدیث در این احادیث شریفه معنایی بالاتر از روایت حدیث است و آن احاطه به روایات و عام و خاصّ و مطلق و مقید و مضامین آن از جهت موافقت با کتاب و احادیث مسلّمه و عقاید حقّه

ص: 223

است که شخص صلاحیت اظهار نظر در جهات متعدد روایات و شرح و تفسیر و ردّ و قبول آنها را بر حسب ضوابطی که در خود روایات است داشته باشد.

در این میدان و این گونه تحمّل حدیث اصحاب خاص ائمه علیهم السلام مثل سلمان و محمد بن مسلم و زرارة و مشایخ بزرگ حدیث قم و اصحاب اجماع و اجلاء محدّثین و امثال کلینی و صدوق و شیخ طوسی و علامه مجلسی و من یلیهم من مهره فنّ الحدیث و نظرات استاد عالیقدر ما آیه الله العظمی بروجردی قدس سره را باید نام برد که عمر خود را در احادیث و جهات متعدد مربوط به آن صرف کرده و خلاصه خُبْرَاء علم حدیث بشمار می روند و از مصادیق «عبد امتحن الله قلبه للایمان» می باشند.

این تحمل فقط روایت حدیث نیست بلکه از کثرت مراوده و تلاش پیرامون احادیث سنداً و متناً و ... حاصل می شود که البته صعب و مستصعب است و توفیق آن نصیب هر کس نمی شود و هر محدّثی مجلسی نمی شود، که در این حدّ وسیع عالم به احادیث باشد.

و در اینجا اگر چه مجال اطاله کلام واسع است ولی به همین اشارات به اهمیت و قداست و جلالت فن حدیث اکتفا می کنیم.

غرض در اینجا این است که کسی توهم نکند که اینگونه احادیث که مورد نقد مثل علامه مجلسی است از احادیث صعب مستصعب است و بنابراین سلیقه صوفیانه و باصطلاح عارفانه یا فیلسوفانه خود را به این قبیل احادیث و بیان احتمالات مستند سازد.

توضیح «الهی سجد لك سوادی و خیالی و بیاضی»

س 10. در مصباح المتهجّد آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در شب نیمه شعبان در سجده می گفت: «الهی سجد لك سوادی و خیالی و بیاضی» منظور از سواد و خیال و بیاض چیست؟

ج. مراد ظاهراً عرض کمال عبودیت به تمام وجود و اعضاء و ظاهر و باطن است و چون سواد به معنی جسم شخص است ممکن است به این معنی تفسیر شود که جسم شخص

من و شخصیت و فکر و خیال من همه در برابر تو خاضع و ساجدند و همانطور که به معنی سجده اختیاری همه اعضاء قابل تفسیر است، به معنی سجده تکوینی همه اعضاء و فکر و خیال انسان مثل سائر مخلوقات قابل تفسیر است " وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ "(1).

حدیث «كنت مع الانبياء سرّاً و مع رسول الله جهراً»

س 11. در مصباح الهدایه آمده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: «كنت مع الانبياء سرّاً و مع رسول الله جهراً»

ج. جمله ای است معروف اما در کتب معتبره حدیث، مصدری برای آن نیافتم بلی در کتاب (کلمات مکنونه) که به مرحوم فیض نسبت داده می شود در صفحه 186 از حضرت رسول صلی الله علیه وآله بدون ذکر مصدر و سند روایت نموده است:

«و بعث علیاً مع کلّ نبی سرّاً و معی جهراً» معنی معیت ظاهراً معیت به نصرت و اعانت است اگر سند معتبری برای حدیث پیدا شود شرح و تفسیر آن آسان است.

آیا حدیث کساء معتبر است؟

س 12. آیا حدیث کساء بنظر حضرتعالی مورد اعتبار است؟ و در حال روزه داری می توان آنرا نسبت داد؟ (چنانچه مستحضرید این نسبت در حدیث هم به خدای متعال است و هم به معصومین سلام الله علیهم-) خواهشمند است مشروحاً بیان بفرمائید.

ج. اصل اجتماع آن انوار طیبه و شخصیتهای بزرگ الهی در زیر کساء و نزول آیه تطهیر در شأن ایشان مسلم و متواتر قطعی است و بر حسب روایات مکرر واقع شده است و از جمله این روایت مشهور و مفصلی است که خواننده می شود و منقول از عوالم با سند

ص: 225

است بهر حال خواندن آن چون به این لفظ خوانده می شود (روی) روایت شده است هیچ اشکالی ندارد و از مصادیق کذب بر خدا و پیغمبر نیست.

صحت و سقم زیارت ناحیه مقدسه

س 13. مدتی است اهل منبر از زیارت معروف به ناحیه مقدسه بسیار نقل قول می کنند نظر شریف را در صحت یا سقم آن مرقوم فرمائید:
ج. به کتاب مزار و بحار الانوار باب 24 ج 8 ص 317 الی ص 328 مراجعه شود.

حدیث در مورد نقش شیری که به امر امام رضا علیه السلام حمید بن مهران را خورد

س 14. در باب چهل و یکم عیون اخبار الرضا علیه السلام جریانی روایت شده که در مجلس مأمون، حضرت علی بن موسی علیه السلام به نقش شیری بر روی پرده اشاره کردند و آن تصویر زنده شد و شخص میمون صفتی را که دست به تمسخر حضرت دراز کرده بوده پاره کرده و خورد ایضاً طبق نقل یکی از کتب ابن شهر آشوب در کتاب مناقب شبیه این جریان را بحضرت موسی بن جعفر علیه السلام نسبت می دهد. سؤال اینجانب این است که آیا چنین روایتی سنداً مخدوش نیست؟ و آیا صرف حرکت و سخنان مضحکه آمیز، انسان را مهدورالدم می کند؟

ج. روایت باب 41 عیون اخبار الرضا علیه السلام از حیث سند ضعیف است اولاً بواسطه قدحی که در کتب رجال از محمد بن قاسم استرآبادی شده است. ثانیاً، مجهول بودن حال یوسف بن زیاد و علی بن محمد بن نیاز که محمد بن قاسم از آنها روایت کرده است و ثالثاً، بجهت مجهول بودن پدران آنها که واسطه آنها در روایت از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می باشند.

ص: 226

ولی چنان که می بینیم صدوق علیه الرحمه از محمد بن قاسم مترضیاً علیه نام برده و در کتاب من لایحضره الفقیه نیز در چهار مورد از او روایت دارد که یکی از آنها بعین این سند است که محمد بن قاسم آنرا از دو نفر روایت کرده است که می توان گفت شیخ صدوق اعلی الله مقامه این دو نفر را میشناخته است و این احتمال در اسناد کتب اربعه نیز قوی است که روایات مشایخ ثلاثه در کتب اربعه از بعضی ضعاف از جهت العیاذ باللہ عدم مبالات آنها به ضعف راوی نبوده است بلکه در خصوص روایت و سندی که داشته اند قرائن بر اعتبار وجود داشته که بر آن قرائن اعتماد فرموده اند.

به هر حال در اینجا نمی خواهیم صحت سند حدیث را اثبات کنم ولی احتمال اعتبار آنرا حتی به سند ضعیف قوی می دانیم.

راجع به متن و مضمون حدیث عرض می شود که این استبعاد که شخصی بمجرد استهزاء و اهانت به امام علیه السلام و سخنان مضحکه آمیز مهدورالدم و مستوجب این عقوبت باشد صحیح نیست، به جهت اینکه:

اولاً- اگر این استبعاد بجا باشد در بعض معجزات انبیاء و عقوباتی که بر امم سابقه وارد شده نیز جاری می شود مسئله مسئله جزئی و شخصی نیست مسئله رد امامت امام و خدشه وارد کردن به رکن مهم از ارکان ایمان بوده است که با تشکیک آن مرد در اجابت دعاء حضرت در طلب باران ظهور اعجاز قاطعی مناسب و لازم بوده است مقام احقاق حق بوده است.

ثانیاً- این نحو توهین به امام علیه السلام و تلاش برای ابطال امر آن حضرت حتماً کفر و ارتداد و موجب هدر دم فاعل است.

ثالثاً- روایتی است که خاصه و عامه به الفاظ متقاربه نقل کرده اند: «سیکون فی امتی کل ما کان فی بنی اسرائیل حذوالنعل بالنعل و القذة بالقذة حتی لو ان احدهم دخل حجر ضب لدخلتموه»(1)

در مورد اعجاز حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام وارد است که عصا وقتی بصورت اژدها درآمد "فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (2)" همه آن مصنوعات سحره را بلعید و سپس بصورت عصا درآمد. آن نقش دو شیر نیز که بر حمید بن مهران حمله کرده و او را پاره کرده و خوردند و بحال خود برگشتند.

غرض از این تفصیل این است که استبعاد در این حکایات که نظائر آن و بسا عجیتر از آن در معجزات انبیاء سلف سلام الله علیهم و در معجزات شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سائر ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده وقوع یافته است محلی ندارد.

مع ذلك چنان که عرض شد سند روایت در همان حدی است که بیان کردیم و واقعه هم من حیث کیفیتها را استبعاد نمیکنیم و قدرت ائمه علیهم السلام که «عمال ارادة الله و مآذون من الله و عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون» می باشند را انکار نمی کنیم.

تکرار بعضی از فقرات دعاها

س 15. در مجالس دعا خوانی و زیارت خوانی مرسوم است که نصف دعا یا ربع دعا را خوانند شروع می کنند به مرثیه خوانی و سینه زنی و گاهی بطور دلخواه برخی از فقرات دعا را چندین بار تکرار می کنند، یا برخی از افراد در مواقعی در بین دعا احساساتی می شوند و شعر

ص: 228

1- 218. (1). عیون أخبار الرضا، 218/1.

2- 219. (2). سوره شعراء، آیه 45 ..

می خوانند با توجه به اینکه در برخی از کتب دعائی با تمسک به احادیثی از معصومین سفارش شده که دعا را با آنکه از اعمال مستحبی است باید بهمان نحوه وارده خوانده شود چه در حفظ و مراعات صورت آن و چه در عدد آن یعنی هر چه دستورالعمل است باید بهمان منوال عمل شود و هیچ نحوه تخطی و مداخله در آن روا نمی باشد. خواهشمند است برای اینکه مجالس دعا خوانی ما از برخی نابسامانی ها جدا شود و صورت مقبولتری بیابد در این رابطه ارشاداتی را مرقوم فرمائید.

ج. تکرار دعا و قرآن غیر از اضافه کردن بر آنست اما آنچه در بعض روایات از آن نهی شده اضافه کردن است مثل (والابصار) بر (یا مقلب القلوب) اما تکرار (یا مقلب القلوب) و نیز دعا برای حضور قلب بیشتر و اقرار و اعتراف به عبودیت زیادتز اشکال ندارد مثلاً در دعای کمیل (یا نور یا قدوس) مکرر بگوید. بلی اگر بقصد ورود و این که اصل دعا مکرر وارد شده بخواند جائز نیست.

اشعار و گفته های عادی بعنوان مرثیه خوانی یا مناجات اگر مناسب حال باشد و صورت قطع دعا پیدا نکند و مخصوصاً اشعار به اصطلاح عارفانه که بسا مفهوم آنها شرع پسند نیست نباشد آن هم اشکال ندارد. ولی بهتر این است که این زوائد و حواشی را در دعا وارد نکنند و همه متحد الشکل بخوانند.

توضیح پیرامون حدیث «الحقیقه» منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام

س 16. احتراماً به استحضار می رساند اینجانب در خلال تحقیقی که داشتم در کتب مختلف از جمله کتاب الله شناسی، ج 3، ص 31 به نقل از کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار اثر عالم ربانی سید حیدر آملی (ره) در اصل الاول ص 175 تحت شماره 327، و همچنین در کتب مجالس

المؤمنين و سفينة النجات و حكمت الهی مرحوم آية الله الهی قمشه ای (ره) مترجم قرآن مجید در ص 269 و ... به حدیثی برخوردارم که ابتدا حدیث را از کتاب الله شناسی ج 3 س 31 بیان می کنم.

كُمیل بن زیاد نخعی از حضرت امیرالمؤمنین پرسید: مَا الْحَقِيقَةُ؟!

قَالَ:

مَا لَكَ وَالْحَقِيقَةُ؟ قَالَ: أَوْ لَسْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ؟! قَالَ: بَلِي! وَ لَكِنْ تَرَشَّحُ عَلَيَّ مَا يَطْفَحُ مِنِّي! قَالَ: أَوْ مِثْلَكَ يَحْتَبُّ سَائِلًا؟ قَالَ: الْحَقِيقَةُ كَشَفُ سُدِّ بَحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: مَحْوُ الْمُؤَهُومِ مَعَ صَدْحِ الْمَعْلُومِ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: هَتَاكَ السِّرَّ لِغَلْبَةِ السِّرِّ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: جَذْبُ الْأَحَدِيَةِ بِصِفَةِ التَّوْحِيدِ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: نُورٌ يَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ، فَتَلُوْحُ عَلَيَّ هِيَ كِلِ التَّوْحِيدِ أَثَارَةٌ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: أَطْفِ السِّرَّاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ. (1)

خواهشمندم ابتدا در مورد سند حدیث و مصدر آن و انتساب آن به حضرت علیه السلام نظر خود را فرموده و در ادامه در مورد مطالب وارده با فرمایشات ارزشمند خود بنده را مشرف و مستفیض فرمایید.

ج. راجع به خبر (الحقیقة) که شرح و سند آن را خواسته اید عرض می شود: برای این خبر در کتابهایی که مورد مطالعه ام بوده سندی ندیده ام، و گمان نمی کنم در کتابی سندی برای آن یافت شود.

کتابهایی که نام برده بودید هیچ يك اعتبار روائی ندارند و قابل اعتماد نیستند در سفینه البحار هم اگر نقل شده باشد حتما بطور ارسال است و به نظر می رسد نزد علامه مجلسی صاحب موسوعه عظیمه بحار الانوار قدس سره نیز عدم اعتبار آن ثابت بوده است که در

ص: 230

بحار الانوار نقل فرموده است. زیرا بعید است که مثل ایشان که انواع کتب را برای جمع آوری احادیث در اختیار داشته اند بر آن اطلاع نیافته باشند و عدم نقل آن به جهت عدم اطلاع باشد.

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در کتاب السماء و العالم بحار حدیثی دیگر از جناب کمیل رضوان الله علیه در مورد نفس نقل فرموده است که آن هم مرسل و بی سند است. به این لفظ: «

انه قال سالت مولانا امیرالمومنین علیا علیه السلام فقلت له: یا امیرالمؤمنین ارید ان تعرفنی نفسی؟ قال: یا کمیل ای الانفس ترید؟ ... الحدیث. (1)

سپس می فرماید: «هذه الاصطلاحات لم توجد فی الاخبار المعتبرة المتداولة و هی شبهة اضغاث احلام الصوفیة و قال بعضهم فی شرح هذا الخبر الخ».

به هر حال مثل این خبر سؤال از حقیقت ظاهرا در غیر کتابهایی مثل جامع الاسرار سید حیدر آملی یافت نمی شود. او کسی است که بگفته خودش و به نقل قاضی نورالله شهید پس از سه تفسیری که بر قرآن کریم نوشته تفسیری در تأویل قرآن مجید نوشته که خود بدان افتخار می نماید. و هم او کسی است که باز هم، به نقل قاضی نورالله در شرح و یا نقدی که بر فصوص دارد در مسئله وحدت وجود با محی الدین اتفاق نظر دارد و قاضی نورالله قول به وحدت وجود را از محی الدین چنین نقل می کند، (وجود خالق همان وجود مخلوق است و عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت می کند عبادت خدا کرده است).

به هر حال غرض، تحقیق این مطالب و بیان عقائد او نیست والله اعلم بحاله و غرض هم حکم به جعل و وضع این خبر نیست فقط مقصود بیان این است که احتمال وضع و جعل آن منتفی نیست. و از احتمال صدور آن ضعیف تر نمی باشد.

ص: 231

اما شرح و معنای حدیث چنان که ملاحظه می فرمائید جمله های آن هیچ يك واضح الدلالة نیستند و بر فرض صدور مخاطب آن که مثل جناب کمیل است معنای آنرا فهمیده است و دیگران نمی توانند آن را بطور جزم معنی کنند و به گوینده آن نسبت دهند.

مرحوم آیه الله والد قدس سره به مناسبتی در کتاب مصباح الفلاح شرحی که البته احتمالی صرف است بر آن مرقوم فرموده اند و حقیر نیز شرحی را پیرامون آن بیان کرده ام ولی حقا باور بخش و مفید نیست در معارف دین نمی توان به اینگونه اخبار بی سند و بی اصل و این جملات متشابه اعتماد نمود.

اگر مثل این حدیث سند صحیح و معتبر داشته باشد در شرح و تفسیر آن نمی توان معنایی را به جزم به گوینده آن نسبت داد و همان بهتر که با الهام از محکّمات قرآن کریم و هزاران روایت و حدیث شریف که اگر تمام عمر را صرف فراگرفتن آنها نماییم بیشتر از خوشه ای از خرمن معارف و قطره ای از بحار تعالیم و هدایت های قرآن و حدیث نخواهد بود. همگان ایمان و معالم دین خود را کامل کنیم و در مثل اینگونه متشابهات صرف وقت ننماییم و خود را معطل نکنیم و حتی در کسب علوم که قابل کسب هستند نیز دستور شریف: «خذوا من کل علم ارواحه و دعوا ظروفه فان العلم کثیر و العمر قصیر»⁽¹⁾ را به کار بندیم انشاءالله.

توضیح احادیث آمرین به معروف و ناریکین عمل به آن

س 17. در کتاب تحریرالوسیله ج 1 کتاب امر به معروف مسئله 20 می فرمایند:

«لا- یشرط فی الآمر و الناهی العدالة او کونه آتياً بما امر به و تارکاً لما نهی عنه و لو کان تارکاً لواجب و جب علیه الامر به مع اجتماع الشرائط

ص: 232

1- 222. (1). نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، 9 ..

كما يجب ان يعمل به ولو كان فاعلاً لحرام يجب عليه النهي عن ارتكابه كما يحرم عليه ارتكابه»⁽¹⁾.

حال با ملاحظه این مطلب و روایات و آیاتی که در باب قبح امر بلاعمل وارد شده وجه جمع را از حضورتان مسئلت می نمائیم ضمناً نظر شریفتان را در مورد روایات ذیل بیان بفرمائید.

فی مصباح الشریفه عن الصادق علیه السلام: «من لم ينسلخ من هواجسه و لم يتخلّص من آفات نفسه و شهواتها و لم يهزم الشيطان و لم يدخل فی كنف الله و امان عصمته لا يصلح للامر بالمعروف و النهی عن المنکر لانه اذا لم يكن بهذه الصفة فكلّ ما اظهر يكون حجة عليه و لا ينتفع الناس به. قال الله تعالى: " أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ... " و يقال له: يا خائن اتطالب خلقی بما خنت به نفسك و ارحیت عنه عنانك».

تفسیر صافی سوره بقره آیه 44

1. فی سفینه البحار عن البحار عن الصادق علیه السلام: «انّ شرّ الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلاً ثمّ عمل بغيره و بهم فسر الغاؤون فی قوله تعالى «فككبوا فيها هم و الغاؤون»⁽²⁾

فی الکافی ایضاً بسند عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام فی قول الله عزّوجلّ: " فَكُفِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ هُم قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بالسنتهم ثمّ خالفوه الى غيره.⁽³⁾

ص: 233

1- 223. (1). تحرير الوسیلة، ج 1، کتاب امر به معروف، مسأله 20.

2- 224. (2). سوره شعراء، آیه 94.

3- 225. (3) 2. المیزان، 293/19، سوره شعراء، آیه 94..

ج. يك دسته از آیات کریمه و احادیث شریفه دلالت بر وجوب هدایت و ارشاد جاهل و بیان احکام و امر به معروف و نهی از منکر مطلقاً دارند حتی اگر شخص آمر و ناهی عامل بمعروف و تارك منکر نباشد که اگر عمل به معروف و امر به آنرا ترك کند دو واجب ترك کرده و اگر یکی از آنها را ترك کند يك واجب ترك کرده است.

دسته دیگر آیات و احادیثی هستند که دلالت بر ذم آمر بمعروف و تارك عمل به آن و ناهی از منکر و مرتکب آن دارند مثل قوله تعالی

"أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ" (1) و "لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ" (2) و مثل روایات شریفه ای که در ذم کسانی وارد شده که عدلی را وصف کنند و عمل به آن نمایند که در کتاب مستطاب کافی جلد 2 ص 299 و 300 و آنچه مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار (کتاب کفر و ایمان) باب 111 (من وصف عدلاً ثم خالفه الی غیره) که دلالت بر اشتراط وجوب وعظ و امر به معروف و نهی از منکر به عمل دارند.

بنظر ممکن است توفیق بین طائفتین به این نحو باشد که طائفه دوم حمل بر کسانی شود که آنرا وسیله برای کسب شهرت و جاه و مقام و برتری کردن بر دیگران قرار بدهند مانند حکام و ولات جور و علمای یهود نه برای محض ارشاد و هدایت بخیر، چنین کسانی مخاطب این خطابات هستند.

همچنین ممکن است حمل بر متجاهرین به معاصی و نهیشان از منکری که خود به آن متجاهر و امر به معروف که خود تظاهر به ترك آن دارند بشود. والله العالم

ص: 234

1- 226. (1) 3. سوره بقره، آیه 44.

2- 227. (2) 4. سوره صف، آیات 2 و 3..

بیان مراد از جمله «نزلونا عن الربوبية و قولوا فينا ما شئتم»

س 18. مراد از این کلام چیست؟ «نزلونا عن الربوبية و قولوا فينا ما شئتم».

ج. اگر این جمله صدورش از معصوم ثابت باشد معنایش این است که ما واجد تمام مقامات و کمالات انسانی هستیم ما را از مقام ربوبیت و خدائی نازل بدانید و مربوط او بدانید ولی کمالات دیگر که برای هر موجود مافوق جایز است برای ما ثابت است.

حدیث اثر بسم الله در رفع عذاب

س 19. می گویند حضرت عیسی علیه السلام از قبرستانی عبور کرد ناراحت شد فرمود صاحب قبر در عذاب است موقع برگشتن خوشحال بود و فرمود عذاب از صاحب قبر برداشته شد چون پسرش گفت بسم الله الرحمن الرحيم اگر این حدیث صحیح است آیا هر گناهی که کرده بخشیده شده مثلاً قتل زنا لواط حق الناس و...؟

ج. بلی چنین روایتی وارد شده و بر فرض این که سندش صحیح و مقبول باشد در روایت مشخص نشده که شخص مذکور چه گناهی داشته و در چه شرائطی بوده است.

بنابراین نتیجه ای که از روایت بدست می آید این است که بطور اجمال معلوم می شود که عمل صالح فرزند برای پدر نتیجه خوب دارد و این تشویق و تأکیدی است بر آثار مهمه ای که بر اعمال صالحه مرتب است و بیشتر از این از روایت بدست نمی آید. والله العالم

آیا اشک چشم کفایت از نماز و روزه می کند

س 20. شخصی در منبر می گوید: اگر پلک چشم رطوبتی پیدا کرد خداوند خطاب می کند که ای بنده من تمام گناهان تو را بخشیدم. اگر رطوبت به مژه هایش رسید خطاب می شود: تمام حاجات تو را بر

آوردم. اگر از مژه رطوبت یا اشک خارج شد می گوید: بنده من گناهانت را بخشیدم حاجات را برآوردم فردای قیامت عده ای گناهکار را به تو بخشیدم اگر این طور است که با رطوبتی خداوند همه گناهان را می بخشد دیگر چرا مردم زحمت نماز و روزه بکشند؟

ج. در حدیث معروف به سلسله الذهب حضرت رضاسلام الله علیه- فرمود: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» و مضمون روایت این است که هر کس این کلمه را بگوید از عذاب الهی ایمن است لکن حضرت فرموده: «بشروطها و انا من شروطها» یعنی تنها گفتن این کلمه کفایت نمی کند بلکه شرائطی دارد و من از شرائط آن هستم یعنی گوینده لا اله الا الله باید معتقد به ولایت من باشد.

از این فرمایش استفاده می شود که بسیاری از وعده های آمرزش دارای شرائطی است و بدون تحقق آن شرائط اثری ندارند پس آنچه در این سؤال نوشته اید مسلماً بی شرط و به این توسعه نیست و کسی هم این برداشت را از مثل این اخبار نکرده است. والله العالم

حدیث «من سمع رجلاً ینادی...»

س 21. حدیث

«من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم»⁽¹⁾

را تبیین فرمایید.

ج. این حدیث شریف ظاهراً در مورد استنصار و کمک خواستن برای دفع ظلم و ظالم است که در صورت امکان و در حد وظیفه باید از مظلوم رفع ظلم کرد و اگر هم مطلق باشد باز هم معنایش در حد وظیفه و قدرت و تمکن عرفی واجب است بالاخره نفی اسلام و ایمان در این گونه روایات نفی کمال اسلام و ایمان است نه اینکه حکم به کفر باشد.

ص: 236

1-228. (1). وسائل الشیعة، ج 15، ص 141، باب 59 از ابواب جهاد العدو، حدیث 1..

به هر حال از این روایات که بسیار است تأکید شارع مقدس بر قضاء حوایج مؤمنین و اهتمام در اصلاح امور و شئون مسلمانان که از اعظم حسنات است معلوم می شود.

در حدیث است: »

ما عبد الله بشي احب اليه من ادخال السرور علي قلب المؤمن»⁽¹⁾.

سعی

در قضاء حوائج و قدم برداشتن برای قضای حاجت مؤمنین ثوابش از حجها و عمره های متعدد بر حسب روایات بیشتر است.

مراد از یمین و یسار در ضمن دعای وضو

س 22. در ضمن دعای وضوء

: «اللهم اعطني كتابي يميني و الخلد في الجنان يساري»

یمین و یسار چیست؟

ج. اختصاص یمین در دعاء بر حسب آیات قرآن مجید مثل " فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ (2) ثابت است و جمله «و الخلد في الجنان يساري»⁽³⁾ ظاهر معنایش طلب اعطاء نامه خلد در جنان به یسار است و اشاره به این است که از هر دو سود مشمول رحمت قرار بگیرم و یسر و یسار شامل حالم باشد.

پیرامون دعای معراج و ختم ناد علی کبیر

س 23. دعایی در بازار موجود است به نام دعای معراج و دعای ختم نادعلی کبیر که ضمیمه نامه خدمتتان ارسال می شود خواستم بدانم آیا سندی دارد چنانچه معتبر است اعلام فرمائید همچنین خرید و فروش آن چه حکمی دارد؟

ج. دعاهاى معتبر و واضح المضمون و صحيح العبارة در كتب ادعيه مثل مصباح شيخ طوسى و كتاب دعای بحار بسیار است و همین کتاب مفاتیح نیز که دسترس است

ص: 237

1- 229. (1). وسائل الشيعة، ج 8، ص 483.

2- 230. (2). سورة حاقة، آیه 19 و سورة انشقاق، آیه 7.

3- 231. (3). كافي، 2/ 118..

مشمول بر ادعیه کثیره معتبر است لذا حاجت به این نسخه های غیر معلوم السند و حتی مشتمل بر بعض اغلاط لفظی و مضامین باصطلاح درایه- غریب نیست.

توجه به این نسخه ها مردم را از برکات آن دعاهای مأثور و استفاده از مثل صحیفه سجّادیه کامله و صحیفه ثانیه و ثالثه و رابعه باز می دارد و لذا ترویج و خرید و فروش و نشر آنها نیز مطلوب نیست.

انجام اعمال و اوراد مخصوص به زمان یا مکان، در غیر محل ورود

س 24. آیا اعمال و اوراد و یا ادعیه ای که در جای خاص و یا زمان مخصوصی وارد شده را می توان به رجاء مطلوبیت آن، در غیر آن جا و زمان خاص به جا آورد؟ یا این که مشروعیت انجام آن تنها منحصر به همان زمان و مکان خاص است؟

ج. اگر مضامین و مطالب آن مطلق باشد و مربوط بخصوص آن مکان نباشد مثل اکثر ادعیه و اوراد و زیارات، خواندن آن در هر کجا بقصد استحباب مطلق دعا و زیارت و ذکر جایز و بلکه مستحب است.

معنای جمله «واقلنی من صرعة ردائی» از دعای صباح

س 25. آیا جمله: «واقلنی من صرعة ردائی» در اواسط دعای صباح معنایش چیست؟

ج. جمله واقلنی اللهم من صرعة او واقلنی من صرعة ردائی بفتح الراء او دائی ظاهر این است که طلب اقاله و حفظ است از سقوط و افتادن بواسطه رداء که هلاکت است یا از سقوط بواسطه داء که مناسب این است که مراد گناه باشد و یا طلب حفظ است از حالت هلاکت یا گناه؛ به هر حال اضافه صرعة به رداء اضافه مسبب به سبب است.

س 26. جمله معروف

: «لا یرد الاحسان الا...»

سند شرعی دارد.

ج. در این خصوص روایتی در نظر ندارم.

توضیح حدیث شریف «ان الله یرضی لرضاک...» در مورد حضرت زهرا علیها السلام

س 27. با توجه به حدیث پیامبر در مورد فاطمه زهرا علیها

السلام «انّ الله یرضی لرضاک و یغضب لغضبك»

آیا این نقص در ذات خدا نیست که اختیار خود را به بنده خود می دهد؟

ج. راجع به این حدیث شریف مناسب دیدم تیمناً و تبرکاً به طور اختصار نخست به سند و لفظ و ترجمه و معنی و شرح آن اشاره ای بنمایم و در ذیل به سؤال شما پاسخ عرض کنم.

الف) سند: این حدیث شریف

: «یا فاطمة ان الله یغضب لغضبك و یرضی لرضاک

« از احادیث مشهور بین الفریقین (شیعه و سنی) است که هر دو طایفه آن را روایت کرده اند. از جمله محب الدین طبری در ذخایر العقبی، ص 39 از مسند حضرت امام رضا، علیه السلام، و شرف النبوه ابی سعد و معجم ابن مثنی روایت کرده است هم چنین در مجمع الزوائد، جلد 9، صفحه 203 از طبرانی نقل کرده و نیز در کنز العمال، حدیث 37752 و در اسد الغابة، جلد 5، صفحه 522 و ابن حجر در تهذیب التهذیب، جلد 12، ص 442 و در کتابهای متعدد دیگر روایت شده است.

و این حدیث در مسایل متعدد مدرک و مستند است مانند مسئله امامت و خلافت و مسئله تعیین فرقه ناجیه، و مثل آن در حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، نیز وارد و ثابت و مسلم است.

ب) ترجمه: با توجه به اینکه کلمه (انّ) دلالت بر تأکید بر تحقق و وقوع موضوع و حتمی بودن آن دارد ترجمه حدیث شریف این است: یا فاطمه البتّه (یا به تحقیق و به طور حتم و یقین) خدا برای غضب تو غضب می کند و برای رضای تو راضی می گردد.

ج) شرح: در شرح این حدیث شریف به بیان چند امر مهم اکتفا می کنیم:

اول: حدیث بیان اثر مستقیم هر يك از خشم و رضای حضرت فاطمه علیها السلام، است به گونه ای که برای تهدید و توعید و تحذیر از مخالفت با آن حضرت و به خشم آوردن او و هم چنین ترغیب و تشویق به جلب رضا و کسب خشنودی بانوی اول جهان و عالم امکان کلامی بلیغ تر و رساتر از ایندو جمله کوتاه نیست:

«انّ الله یغضب لغضبك و یرضی لرضاک».

دوم: البتّه موجب غضب و رضای حضرت سیده النساء علیها السلام، کار و اقدام و هر گفتاری است که موجب آن می گردد ولی از حدیث استفاده می شود که غضب و رضای فاطمه زهرا علیها السلام، موجب غضب و رضای خدا می شود و این تعبیر (یغضب لغضب فاطمة) با (یغضب لما یغضبها) از لحاظ افاده مطلب و ذوق و ادب و بیان ارتباط و اتصال حضرت زهرا علیها السلام با مبدأ اعلی بلیغ تر است.

سوم: از حدیث شریف استفاده می شود فاطمه زهرا علیها السلام، در چنان مرتبه قدسیه ای قرار دارد که خشم و رضایتش همه جا و در هر مورد به جا و خدا پسند منزّه از عیب و نقص است و اگر چنین نباشد خدا از خشم او به خشم نمی آید و از رضای او راضی نمی گردد، و این موقعیت هم دلیل بر عصمت و هم بر علم لدنی آن حضرت است زیرا جاهل و غیر معصوم، بسا بی مورد غضبناک و بسا بی مورد خوشحال و فرحناک می گردد.

پس، از این حدیث هم مقام عصمت و هم علم آن حضرت به حقایق ثابت می گردد.

چهارم: از این حدیث شریف استفاده می شود که غضب فاطمه سیده النساء العالمین علیها السلام، به حق است و رضای او به حق و راهش و کارش و گفتارش و اعتراضش، و ردّ

و قبولش همه حق است و معیار و میزان شناخت حق است در اصول و فروع قول و فعلش مثل قول و فعل همسر عظیم المقام و رفیع المنزلش حق و حجت است. هر کس مغضوب او باشد حتماً بر باطل و مغضوب خدا است و محبوب و مقبول او محبوب و مقبول درگاه خدا است.

غضب فدك، غضب خلافت از علی علیها السلام، و استیلاى دیگران بر امور مسلمین همه و هر يك موجب غضب فاطمه شد و به حکم این حدیث موجب غضب خدا گردید.

در خاتمه علاوه بر مطالب فوق، جواب سؤال شما که آیا این نقص در ذات خدا نیست که اختیار خود را به بنده خود می دهد این است که دادن اختیار نیست خدا از برای غضب فاطمه غضب می کند مثل این است که از برای مظلوم به سبب ظلم ظالم بر او غضب می کند یا از کار نیک و عمل صالح بنده اش از او راضی می شود چیزی خلاف اختیار نیست و خدا به اختیار خشم و غضب می نماید و به اختیار از بنده اش راضی می شود مقتضای صفات جلالیه و جمالیه او همین است.

آیات متعدد قرآن در مورد غضب و رضای خدا بر همین معنایی که در این کلام معجز بیان نبوی صلی الله علیه و آله درج است دلالت دارند.

سند زیارت ناحیه مقدسه

س 28. با عرض اعتذار بجهت تصدیع اوقات شریف خواهشمند است نظر مبارك را در مورد صحت و سقم زیارت ناحیه مقدسه امام زمان عجل الله تعالی فرجه شریف را بفرمایید.

ج. این زیارت شریفه چنان که در بحار الانوار علامه عالی مقام مجلسی علیه الرحمه از مزار کبیر نقل فرموده است مروی از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف است، رجوع فرمائید به بحار الانوار کتاب المزار 41 زیارت 8 ص 317 الی 328

و هم به باب 35 زیارت 38 ص 231 الی 249 اگر چه این را فرموده است: ظاهر این است که از تألیف سید مرتضی رضی الله عنه است.

ولی ظاهر این است که اگر تمام آن از ناحیه مقدسه نباشد اقتباس از این زیارت باشد به هر حال هر يك مشتمل بر مطالب عالیه و ذکر مصائب جلیله آن حضرت است که دلیل بر این است که انشاء کننده در نهایت قدرت ادبی و فصاحت و بلاغت و اطلاع از مقامات ولایت است و خواندن به قصد رجاء و تأمل در مضامین آن و سوگواری و گریه در آن مصائب همه موجب اجر و ثواب بسیار و مزید معرفت و بصیرت و بیداری و آگاهی است.

آیا در نقل حدیث، نقل عین لفظ لازم است؟

س 29. در وقائع الایام مرحوم حاج ملا تبریزی جلد صیام حدیث نقل کرده اند به این مضمون «

یا فاطمه والذی بعثنی بالحق نبیاً بشیراً و نذیراً انه متی متّ و زوجک غیر راض منک ما صلّیت علیک یا فاطمه ما من امرأة تزینت. الحدیث» (1).

منظور از سؤال این است که اهل حدیث می دانند که خطاب (متی متّ) از باب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است اما نقل حدیث بعنوان متی متّ برای عوام خوش آیند نیست و اگر ناقل حدیث بگوید پیامبر بزرگوار اسلام فرمود اگر زنی شوهرش از او ناراضی باشد من بر او نماز نمی خوانم مسئله را کلی نقل کند، آیا جائز است.

ج. در نقل این حدیث نقل عین لفظ لازم نیست ممکن است به این نحو بگوید که استفاد از بعضی احادیث تأکید و تشدید بر امر رضایت زوج از زوجه است.

ص: 242

نظیر این در حدیثی از طرق عامه راجع به فاطمه مخزومیه نیز نقل شده است که بعضی علماء عامه در نقل آن به نام حضرت فاطمه علیها السلام تأدباً تصریح نکرده اند.

به هر حال این هم معلوم است که صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست علاوه بر این همانطور که مرقوم فرموده اید از باب ایاك اعنی و اسمعی یا جاره است و اگر کسی هم با توضیحات لازم نقل کرد رفع اشکال می شود. والله العالم

مراد از اقلام ذکر شده در احادیث احتکار

س 30. نظر حضرتعالی در مورد احتکار چیست؟ آیا احتکار در جنس های ویژه ای است که در روایات وارد شده؟ یا این که این اقلام که در روایات ذکر شده از باب ذکر مصادیق چیزهای مورد نیاز اکثر مردم می باشد؟

ج. در حبس گندم و جو و خرما و کشمش و روغن و هر چیزی که فقدان و کمیابی آن اختلال در زندگی مردم ایجاد کند حکم احتکار ثابت می باشد.

تسامح در ادله سنن

س 31. تسامح در ادله سنن در منظر جنابعالی چه جایگاهی دارد؟

(همچنان که مستحضرید اقوال گوناگونی در این زمینه ایراد شده است و با تکیه بر احادیث من بلغ بسیاری از افراد بی قید و بند حدیث مطرح می کنند و کتابهای روایی گزینشی، بدون دقت نظر چاپ می کنند که متأسفانه فرهنگ خاص را به وجود می آورد).

ج. مضمون احادیث من بلغ به حکم خود این احادیث ثابت است و نمی توان صحت آن مضمون و آن احادیث را به این عنوان که موجب سوء استفاده بعضی شده یا می شود مورد تردید قرار داد. از بیشتر یا همه حقایق و مطالب حقه اهل اغراض سوء و اهواء،

سوء استفاده کرده و می نمایند ولی حق و حقایق مخفی نمی ماند و اخبار ضعیف و مجعول و معلول و اخبار صحیح و معتبر نزد اهل فن و علماء علم حدیث مشخص است؛ باید در هر مسئله به اهل فن و متخصص در آن فن رجوع نمود. و برای اطلاع از مجموع مطالب مربوط به این احادیث می توانید به نوشته های حقیر در اصول مراجعه نمائید.

توضیح عبارت «لله بلاد فلان» از نهج البلاغه شریف

س 32. در عبارت «لله بلاد فلان»، آیا ممکن است امام علیه السلام در مدح خلفا سخن گفته باشند؟

(البته لازم بذکر است که توضیح آقای فیض الاسلام برای جوانان قانع کننده نمی باشد لطفاً معظم له در این باره شرح دهید متشکرم)

ج. نهج البلاغه متضمن دو نوع از خطبه ها و نامه ها و بلکه پندها و حکم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است:

در يك نوع از آن، تمام خطبه یا نامه نقل شده است و در نوع دیگر خطبه و نامه و کلام تقطیع شده یعنی آنچه نقل شده بخشی از خطبه و کلام و کتاب است سید اجل شریف رضی بر حسب نظر و مقصد خود که در این کتاب داشته آن بخش را نقل نموده است.

لذا گاه به علت تقطیع، دریافت کل مقصد امام علیه السلام برای خواننده مشکل می شود آنچه از خطبه و بخشی از آن استفاده می شود فصاحت و بلاغت و استعمال الفاظ و کلمات فصیحه و بلیغه و نکات بسیار مهم ادبی است که همان عنوان «و انا لأمرأء الکلام و فینا تشبیت عروقه و علینا تهدلت غصونه» معلوم می شود اما کل مراد و مضمون از خطبه و کلام، معلوم نمیشود مگر اینکه به تمام آن دست یابی داشته باشیم.

این جمله: «لله بلاد (بلاء) فلان الخ»⁽¹⁾ نیز تقطیع از یک کلام و بخشی از یک مقال است که نمی توان بدون احاطه بر تمام آن دانست که غرض متکلم مدح بوده یا ذم یا ذم دیگری مثل عثمان به توصیف روعی یا مقصد دیگر داشته اند.

آنچه را می توان با توجه به بررسی کل اوضاع و افعال و کلمات دیگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مثل خطبه شقشقیه داشت این است که در اینجا اگر مراد از فلان، عمر بوده باشد حضرت می خواسته اند عثمان را تنبیه نمایند که حفظ ظاهر هم نکرد و برای حفظ عقیده عوام نسبت به خودش هم رفتار نمود و چنان عمل کرد و که مردم به او و اعمال او کاملاً بدبین شده و موجبات شورش بر خود را با آن سیاست نابخردانه و حفظ نکردن ظاهر و مسلط کردن بنی امیه بر مسلمانان و خیانت های کلان در بیت المال مسلمین آن وضع را جلو آورد.

اعتراض به او است که چرا مثل سلف خود عمل نمیکنی و حفظ ظاهر نمی نمائی او اگر چه غصب خلافت کرد و اساس انحرافات را پی ریزی نمود اما سیاسانه و زیرکانه حفظ ظاهر می کرد که مردم بر او شورش نکنند و با روشی که در باطن بسیار بدتر از معاویه بود دنیا را ترک نمود و اکنون با اعمال و رفتار سوء عثمان مردم از او به نیکی یاد می کنند. و به عبارت دیگر بی باکی و گستاخی عثمان در بی اعتنائی به حفظ رضای عوام موجب شد که عوام، عصر عمر را بستانند.

حاصل این است که اگر کل این کلام در دست بود حقایقی در آن اکتشاف می شد که بسا کمتر از شقشقیه نبود از این بیانات نمی توان به امیرالمؤمنین علیه السلام مدح سیاستهای عمر را استناد داد.

ص: 245

توضیح در مورد عبارت «و بالبراءة مَمَّن قاتلك...» در زیارت عاشورا

س 33. در مفاتیح الجنان و سایر جزواتی که بر اساس این کتاب تهیه شده، عبارت «و بالبراءة مَمَّن قاتلك و نصب لك الحرب» در حاشیه عبارت «اَنَّى اتَقَرَّبَ اِلَى اللّٰهِ وَ اِلَى رَسُوْلِهِ وَ اِلَى اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اِلَى فَاطِمَةَ وَ اِلَى الْحَسَنِ وَ اِلَيْكَ بِمَوَالِيَتِكَ وَ بِالْبِرَاءَةِ مَمَّنْ اَسَّسَ ذَلِكَ...» نوشته شده است. از آنجا که به نظر می رسد عبارت «و بالبراءة مَمَّنْ اَسَّسَ اَسَّاسَ ذَلِكَ» بدون آنچه در حاشیه آمده، صحیح نمی باشد و در ضمن در کتبی همچون کامل الزیارات ابن قولویه (ره) و مصباح المتهدِّد شیخ طوسی (ره) عبارت «و بالبراءة مَمَّنْ قاتلك و نصب لك الحرب» در متن زیارت آمده است، آیا این عبارت حاشیه، جزء زیارت بوده و قرائت آن لازم است؟ یا به عنوان نسخه بدل باید در حاشیه باقی بماند و قرائت آن لازم نیست؟

ج. بر حسب آنچه کتاب مصباح و کامل الزیارات و کتابهای دیگر که از این دو کتاب، زیارت شریفه عاشورا را نقل کرده اند، عدم صحّت متن مفاتیح الجنان در این فقره استفاده می شود.

مضافاً به این که بر حسب متن مفاتیح، قرار داشتن جمله «و بالبراءة مَمَّنْ اَسَّسَ اَسَّاسَ ذَلِكَ» بعد از فقره «اَنَّى اتَقَرَّبَ اِلَى اللّٰهِ...» اگر چه معلوم است که مشار الیه «ذلك» ظلم و جور بر اهل بیت علیهم السلام است در ظاهر لفظ تهافت مانند است، زیرا ذلك که باید بر حسب قاعده، جمله ماقبل مشار الیه آن باشد که به قرینه جمله ماقبل آن را باید مشار الیه آن دانست ولی اگر فقرات زیارت بر حسب کتاب مصباح و کامل الزیارات و کتابهایی که از آنها نقل کرده اند باشد، کلام تامّ و مطابق با ذوق ادبی و موازین است.

توضیح در مورد عبارت «و ابدأ به أولاً...» در زیارت عاشورا

س 34. همچنین در دو کتاب یاد شده یکی از فقرات زیارت عاشورا به این شکل ذکر شده است

«... وابدأ به أوّلاً ثمّ الثّانی و الثّالث و الرّابع...»

با توجّه به اینکه ثانی و ثالث در این عبارت به همراه «ال» آمده و در کتاب مصباح کفعمی نیز «الاول» به عنوان نسخه ذکر گردیده، این احتمال وجود دارد که عبارت صحیح «... وابدأ به الأوّل ثمّ الثّانی...» باشد.

در ضمن در مقامات حریری آمده است که مواردی همچون اول، بعد، قبل و... که ظرف هستند، به ضمه خوانده می شوند، مگر در حالتی که به چیزی اضافه شده باشند. در این صورت باید عبارت فوق را چنین خواند «و ابدأ به اول ثمّ الثّانی و الثّالث» نظر مبارک در این زمینه چیست؟

ج. عبارت کامل زیارات غیر از این است و جمله «و ابدأ...» در آن نیست، و لفظ مصباح این است: «و ابدأ به أوّلاً ثمّ الثّانی ثمّ الثّالث ثمّ الرّابع» و اصل و اعتبار بر مصباح شیخ است، اگرچه بعضی شارحین فرموده است در بعضی نسخ مصباح که ظاهراً مرادش مصباح شیخ است «و ابدأ به الأوّل» است اظهر است لاتحاد النظم و السیاق و لذا کتبناه فی المتن و جعلناه اصلاً و کتبنا المنون فی الهامش.

بدیهی است مجرد حفظ اتحاد نظم و سیاق موجب جعل آن در متن نیست اگر (أوّل) در نسخ معتبره موجود باشد.

اما حریری چنان که علامه ادیب صاحب کتاب شفاء الصدور بیان کرده است و اوّل را در مثل «و ابدأ به أوّلاً» به قول شاعر قیاس کرده است که گفته است:

عمرك ما ادري و اني لا وجل على اينا تغدو المنية اول

ص: 247

غفلت از این کرده است که ضم در اینجا مبنی بر این است که اسماء لازمة الاضافة اگر مضاف الیه آنها لفظاً محذوف باشند و معنأً مراد باشند مبنی بر ضم می باشند، چنان که اگر مضاف الیه مذکور یا لفظ آن در تقدیر باشد در این صورت معرب است بدون تنوین مثل ابدأ به من اول و همین جمله «خصّ أنت أول ظالم» و اما اگر نه لفظ مضاف الیه و نه معنی مراد باشد و مقصود مثل قبل ما و بعد ما باشد در این صورت منصوب و منون است مثل و ساغ لی الشراب و كنت قبلاً و مثل ابدأ به اولاً و اولاً در «و ابدأ به اولاً» بدون مضاف الیه است لا لفظاً و لا معنی و تنوین برای تنکیر است.

بناء علی ما ذکر محتمل این است که نسخه بدل (و ابدأ به الاول) از کسی باشد که (و ابدأ به اولاً) را غلط گمان کرده و به گفته صاحب شفاء الصدور از این غفلت کرده است که با اعتبار سند این زیارت بلکه قطعیت او بین شیعه و این که آن کلام همه ائمه علیهم السلام بلکه حدیث قدسی است و تطابق جمیع نسخ بر این چه اعتنایی بقول حریری است.

کیفیت قرائت زیارت عاشورا در ایام سال

س 35. برخی بر این عقیده اند که چون زیارت عاشورا در روز دیگری غیر از روز عاشورا خوانده شود، باید به جای «

انّ هذا الیوم یومٌ تبرکت...»

چنین خواند:

«ان یوم عاشورا یوم تبرکت...»

آیا این عقیده درست است؟

ج. این نظر، نظر شریف علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه است که در بحار می فرماید «قوله علیه السلام: ان تزوره فی کل یوم هذه الرخصة تستلزم الرخصة فی تغییر عبارة الزيارة كأن یقول: اللهم ان یوم قتل الحسین علیه السلام یوم تبرکت به، و قال بعض الشارحین و هذا هو الحق الذی لا بد منه و لا محیص عنه.

ص: 248

و حقیر هم همین نظر را تأیید می‌کنم و اگرچه مؤلف کتاب شفاء الصدور اصرار ورزیده است که به همان عبارت «اللهم انّ هذا يوم» خوانده شود، و فرموده است که اینجا مثل «اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله» نیست و به روایت عبدالله بن سنان و دعاء غریق که در کتاب شریف کمال الدین روایت شده است و به روایت اسماعیل بن الفضل که در خصال روایت است و بر حسب آن اسماعیل بر «یحیی و یمیت» (و یمیت و یحیی) را افزود امام علیه السلام فرمود «لا- شك فی ان الله یحیی و یمیت و یحیی و لکن قل كما أقول» یعنی شکی نیست که خدا زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند و لکن چنان که من می‌گویم بگو و هم چنین به روایت علاء بن کامل که در کافی روایت شده است استشهاد می‌نماید که علاوه بر ذکرى که امام علیه السلام به او تلقین کردند «بیده الخیر» را اضافه نمود، به او هم حضرت صادق علیه السلام فرمودند که خیر بدست او است ولی چنان که من می‌گویم بگو.

اما با کمی دقت معلوم می‌شود که مسأله با این مواردی که در این روایات است فرق دارد، و به همان «اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله» شبیه تر است.

البته تصرف در متون اخبار و الفاظ احادیث مخصوصاً ادعیه و زیارات جایز نیست و معایب بسیار دارد و در مقام نقل روایت باید در مثل همین مورد را نیز عیناً با لفظ «اللهم انّ هذا يوم...» روایت نمود و مثل اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله را نیز با عین همین لفظ باید روایت کرد اما در مقام عمل به روایت باید بر کفن هر کس اسم خودش نوشته شود و اسم اسماعیل صحیح نیست.

اما آنچه را که صاحب شفاء الصدور به فرمایش خود از اهل حکمت برهانیه و اصحاب حکمت ایمانیه نقل فرموده اصلاً قابل استناد و حجت شرعی نیست که در این جا مجال بحث از آن نیست و ظاهر این است که بر حسب این بیان در مقام قرائت زیارت در غیر روز عاشورا جمله «و هذا يوم فرحت» بمثل «وهو» تبدیل شود ولی «وفی هذا اليوم وفی موقفی هذا» به همان لفظ قرائت شود چنان که از این بیان هم معلوم شد که اگر خواننده

دعای بعد از زیارت زن باشد باید الفاظ مشتق مذکر را به تأنیث بخواند مثل زائراً و متوسلاً و منتظراً و تائباً و حامداً را زائرة و متوسلة و ...

مخفی نماند که در توجیه قرائت به لفظ مأثور در غیر روز عاشورا بعض وجوه گفته شده که نمی توان بر آنها اعتماد نمود مثلاً یکی از شارحین از بعض مشایخ خود که او را از اکابر و اعظام بلکه از اوتاد و اطواد معرفی نموده، نقل نموده که اصرار بر اشاره بخصوص روز زیارت در غیر روز عاشورا نموده است و عین کلام او بفارسی بر حسب نقل این شارح این است:

«شبهه ای نیست در اینکه از روز وقوع این حکایت جانسوز از برای بنی امیه تا مدت مدیده هر روز، روز شادی و هنگام مبارك بادی بوده پس اگر نسبت به ایام هفته ملاحظه کنی هر روز، روز تبرک ایشان است بلکه نسبت به سال اگر ملاحظه کنی به يك ملاحظه چنین خواهد بود پس اگر هذا اشاره کرده شود به خود همان یوم غیر عاشورا صحیح خواهد بود چنان که تجویز امام علیه السلام نیز ظاهر در این است و کاشف از این است که هر روز به اعتباری محل تبرک ایشان واقع شده و می شود، و می توان توجیهی ادقّ از این نمود و آن این است که هر يك از این ایام هفته لا- محالة روز عاشورا اتفاق افتاده به این اعتبار که یوم عاشورا یوم تبرک ایشان است هر يك از این ایام هفته یوم تبرک ایشان واقع شده الخ».

چنانکه ملاحظه می شود هر دو وجهی که برای اشاره بودن «هذا یوم» به روز زیارت در غیر روز عاشورا تصور شده مقبول نیست اما وجه اول برای اینکه در صورتی وجیه است که جمله (تبرکت فیه) باشد و با «تَبَرَّكَتْ بِهٍ» موجه نیست.

و اما وجه دوم اینکه گفته شود «هذا» به روز زیارت غیر روز عاشورا از این جهت اشاره می شود که هر يك از ایام هفته در طی سالهایی که بر روز عاشورا گذشته مصداق روز عاشورا شده است و چنان که در آن سال به خصوص آن روز اشاره صحیح بوده است در طول سال هم به همین مناسبت که یکی از افراد و مصدق مثلاً چهارشنبه یا سه شنبه با

روز عاشورا متحد بوده به صدها و هزارها روزهای چهارشنبه که هر کدام فرد و مصداق مستقل روز چهارشنبه می باشند اشاره شود و آن روز را «یوم تبرکت به بنو امیه» بخوانیم.

هر کس قریحه ادبی و ذوق سلیم داشته باشد می فهمد که این گونه مناسبت سازی و همه روزها را روز مبارک باد بنی امیه قرار دادن قابل قبول نیست.

به هر حال پرداختن به این توجیحات بیشتر از این شاید اطاله وقت باشد و نظر خالی از تکلف، همان نظر علامه مجلسی رحمه الله است. نهایت امر اگر کسی بخواهد احتیاط کند و در غیر روز عاشورا علاوه بر جمله مثل یوم قتل الحسین علیه السلام جمله «انّ هذا یوم» را هم بگوید اشکال ندارد.

تکرار بعضی از فقرات زیارت عاشورا

س 36- در مجالس عمومی قرائت زیارت عاشورا مرسوم است که برخی از فقرات این زیارت را چند مرتبه تکرار می کنند آیا این کار مشکلی ندارد؟

ج. آنچه بالخصوص در این زیارت وارد است یک مرتبه است ولی تکرار آن بدون قصد ورود برای حصول حال توجه بیشتر بقدری که موجب خروج از صورت قرائت زیارت عاشورا نشود مانعی ندارد.

خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام

س 37. آیا خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام ثواب و اثری دارد یا حتماً باید زیارت به همراه صد لعن و صد سلام خوانده شود.

ج. ترتب ثوابهای خاصی که در روایات مربوط به زیارت عاشورا وارد است توقف دارد بر خواندن آن بنحوی که وارد شده و مأثور است و خواندن آن بقصد مطلق زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام و کحلّ الله ابصارنا بتراب مقدم زائریه که اجر و ثواب بسیار دارد، موجب ترتب آن ثوابهای عام است.

گفتن عبارت «مأة مرة» به جای خواندن صد لعن و سلام

س 38. مواعی که فرصت خواندن صد لعن و صد سلام را نداریم آیا می توانیم بجای خواندن صد مرتبه لعن و سلام به گفتن عبارت «مأة مرة» یا «تسعاً و تسعين مرة» پس از قرائت لعن و سلام قناعت کنیم.

ج. چنان که گفته شد ترتب ثوابهای خاص، متوقف بر زیارت بنحو مأثور است ولی خواندن زیارت عاشورا به این نحو، بقصد استحباب مطلق زیارت، اشکال ندارد.

آیا صد لعن و سلام باید در يك مجلس گفته شود؟

س 39. آیا لازم است صد لعن و سلام در يك مجلس خوانده شود.

ج. شك نیست که در ترتب کمال ثواب در يك مجلس خواندن معتبر است ولی می توان گفت که این گونه شرایط و رعایت بعضی آداب به عنوان تعدد مطلوب و مستحب در مستحب است، هر چه بیشتر رعایت شود اجر و ثواب و فضیلت آن بیشتر است و اگر امر دایر شود بین ترك مطلق زیارت با خواندن آن در مجالس متعدد، در مجالس متعدد خوانده شود، هر چند بهتر این است که بقصد و نیت استحباب مطلق بخواند.

آیا خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا لازم است؟

س 40. در روایت صفوان آمده است برای رفع حوائج خود زیارت عاشورا و دعای پس از آن (دعای علقمه) را بخوانید آیا همواره خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا لازم است.

ج. لازم نیست یعنی ترتب ثواب بر اصل زیارت عاشورا مشروط به این دعا نیست ولی ترك آن با ثوابهای بزرگی که صفوان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده سزاوار نیست و آخر دعوانا الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا ابی القاسم محمد و آله الطاهرين سيما مولانا الذی بذل مهجته فی الله حتی استنقذ عباده من الجهالة و حيرة

الضلالة سيد الشهداء مولانا ابي عبد الله الحسين عليه السلام و على سيدنا صاحب العصر و ولى الزمان بقية الله فى الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين.

توضیح خبر «شیعتنا العرب و عدونا العجم» از امام صادق علیه السلام

س 41. نظر شما در مورد جمله زیر که نقل از امام حسین علیه السلام است، چیست: «ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما ایرانی هستند. روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و بالاتر و هر ایرانی از دشمنان ما بدتر است. ایرانیها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد، زنانشان را به فروش رسانید و مردانشان را به بردگی و غلامی اعراب گماشت».⁽¹⁾

ج. اولاً- سند این خبر به ابی عبد الله منتهی می شود و این کنیه در اصطلاح اهل حدیث راجع به حضرت امام صادق سلام الله علیه است و ضریس بن عبد الملك که بر حسب نقل آنرا روایت نموده است از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق سلام الله علیهما و از طبقه چهارم است بنابراین اگر چه حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه نیز مکنی به این کنیه است لکن در لسان حدیث مقصود امام صادق علیه السلام است.

ثانیاً- لفظ خبر بیش از این نیست که «نحن قریش و شیعتنا العرب و عدونا العجم» و آنچه بعنوان ترجمه آن نوشته اید با اشکالی که بر آن وارد است و روشن است تا آخر از خبر نیست و اضافه شده مگر آنکه بعنوان تفسیر نوشته باشید که آن هم بی وجه است.

ثالثاً- آنکه عجم یعنی غیر عرب که شامل تمام اقوال و ملل غیر عرب می شود نه خصوص ایرانی که در مدح و فضایل آنها احادیث کثیره وارد شده است و بعضی آیات قرآن مثل (و آخرین من دونهم) در سوره جمعه به آنها تفسیر شده است.

ص: 253

1-234. (1). معانی الاخبار ص 204 ح 71- بحار الانوار کتاب آیات ایمان و کفر ب 9 ح 13، سفینه ط جدید ج 3 ص 417..

رابعاً- فرق است بین اینکه گفته شده باشد «العرب شیعتنا و العجم اعداؤنا» که دلالت بر مدح عرب و ذم عجم دارد و معنایی خلاف واقع است زیرا تمام عرب شیعه نیستند و تمام عجم دشمن اهل بیت علیهم السلام نیستند و بین اینکه گفته شود شیعتنا العرب و اعداؤنا العجم.

مقصود این است که عرب و عجم نگویند و عرب را بر عجم برتری ندهید و از عجم مذمت نکنید ببینید شخص اگر شیعه ما است عرب است یعنی دارای همان صفات خوب و نیکویی است که عرب را به آن مدح می کنید اگر چه عجم باشد، و دشمن ما عجم است یعنی اگر کسی آن صفات نکوهیده را که بحق یا ناحق برای عجم می گویند دارا باشد اگر چه ذاتاً عرب باشد.

معیار فضیلت و شخصیت، تشیع و اخلاق حمیده و ایمان است اختلاف عرب و عجم درست نکنید اگر عرب عنوان ممدوحی است هر کس شیعه است عرب است اگر چه غیر عرب باشد و اگر عجم را عنوانی کمتر از عرب و پایین تر می گویند چنان نیست او شیعه است عرب است و دشمن ما اگر عرب است عجم است و این معنی و تعبیر لطیف و زیبایی است که اهل ذوق آنرا بهتر درک می کنند.

و همان معنای عالی: انّ ولی محمد صلی الله علیه و آله من اطاع الله و ان بعدت لِحمته و انّ عدو محمد صلی الله علیه و آله من عصی الله و ان قربت قرابته [235] است و خلاصه معیار و میزان آن در مدح اشخاص شیعه بودن و ولایت اهل بیت علیهم السلام و اقتدا و پیروی از آنها، و ملاک در ذم و قدح، عداوت و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و مخالفت با ایشان است از هر قوم و نژادی که باشند.

خامساً- بعد از همه این توضیحات این خبر از حیث سند ضعیف است یکی از افرادی که در سلسله سند آن قرار دارد صریحاً در کتابهای رجال به ضعف در حدیث توصیف

شده است و دو نفر دیگر هم توصیف به وثاقت نشده اند بنابراین، این خبر در میان اقسام چهارگانه حدیث (1) صحیح (2) موثق (3) حسن (4) ضعیف از قسم چهارم است که به آن فی نفسه برای اثبات امری اعتماد نمی کنند و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

شرح کلمات بُدُوح و مرتاح

س 42. لطفاً معنی دو کلمه «بدوح» (به ضم واو و تشدید دال) و «مرتاح» (به ضم میم) که از القاب خدا هستند را بیان فرمایید.

ج. بنا بر قول اصوب و مطابق با احتیاط اسماء الله تعالی توقیفی است و باید اطلاق اسم بر خدا از طرف شرع یعنی خدا و انبیاء و اوصیاء انبیاء علیهم السلام مجاز باشد و به عبارت دیگر باید در لسان وحی و قرآن و یا احادیث شریفه آن اسم بر خدا اطلاق شده باشد؛ زیرا ممکن است هر اسمی را که ما بر حسب لغت مناسب بدانیم از جهتی یا جهاتی اطلاق آن بر خداوند متعال مناسب نباشد فَمَنْ يَعْرِفْ مَا يَنَاسِبُ اِطْلَاقَهُ عَلَيْهِ تَعَالَى غَيْرَهُ اَوْ الَّذِيْنَ اِطْلَعَهُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَنْبِيَاءِهِ وَ اَوْلِيَاءِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

در خصوص این دو اسم همین معنی ملحوظ است اما اسم «بدوح» از جهت لغت و جهی برای مناسبت اطلاق آن بر الله تعالی نیست و بعضی گفته اند که اسم ملکی از ملانکه است که ناظر بر وصول نامه ها به اشخاص است و لذا پشت نامه ها این ارقام را می نوشتند 2-4-6-8 هر چند حقیر در حدیثی آن را نیافته ام.

و اما اسم شریف «مرتاح» که از ریاحه به معنای نشاط و خرسندی و میل و علاقه به بذل و سخاوت و احساس خفت و سبکی روحی از انجام آن گرفته شده و به عبارت اخری عنوان کسی است که با میل و بدون تحمیل بر نفس و با سهولت ابراز مهر و رحمت می نماید به خلاف آن که بذل و اظهار سخاوت با تحمیل بر نفس و با دشواری و مشقت انجام می دهد، اولی از کاری که می کند خود را سبکبار می یابد ولی دیگری آن را با رنج و زحمت و تحمل مشقت می یابد.

ص: 255

در حاشیه مصباح کفعمی می گوید: «المرتاح: الکریم الذی یرتاح للعطاء و منه الاریحی، و هو الکریم الذی یرتاح للندی قاله الثعالبی و الاریح النشاط و سعة الخلق و راح فلان بالمعروف اذا احده له خفة(1)» و قریب به این بیان در نهاییه ابن اثیر است.

بنابراین صحیح است بگویم المرتاح: الذی یسهل له الانعام و الاحسان و یمیل الیه و کانه یدرک بفعله فی نفسه خفة و راحة، فالله مرتاح معناه (و هو اعلم به) انه سمح بالکرم محب للعطاء ما یل الیه بذاته و فی مجمع البحرین: الاریح من الله الرحمة و منه (یا مرتاح).

خداوند متعال در مقام احسان با بندگان خود مرتاح است یعنی کاری را که اولاً و بالذات می خواهد نسبت به آن ها انجام دهد و گویی که از آن به خواست و اراده خود رسیده و کامیاب گردیده است (با عرض معذرت که این عبارات بسیار در بیان این مطالب کوتاه است) این معنایی عین معنای (سبقت رحمته غضبه)(2) و (یا مبتدئاً بالنعمة قبل استحقاقها)(3) و (یا من یعطی من لم یسئله و من لم یعرفه)(4) یا نزدیک به آن است.

خلاصه ظرافت این اسم شریف در مقام اطلاق بر باری تعالی در حدی که برای ما قابل درک باشد قابل وصف نیست (ما للتراب و رب الارباب) معنای آن بسیار شامخ و جلیل و جمیل است و در بین اسماء الله الحسنی اگر چه از اسماء مشهوره نیست جلوه خاص و معنای بزرگ خود را دارد.

البته با این ظرافت و شموخ معنی اگر در لسان ادعیه مأثوره از اهل بیت وحی علیهم السلام وارد نشده بود چون اقتضاء ادب عدم ابتداء به تسمیه خداوند متعال به هر اسمی قبل از ورود آن از شرع و وحی و اماناء وحی است خلاف ادب نمی کردیم ولی چون این

ص: 256

1-236. (1). حاشیه مصباح کفعمی.

2-237. (2). صحیفه سجادیه، ص 345- بحار الانوار ج 91، ص 239.

3-238. (3) 2. بحار الانوار، ج 51، ص 305.

4-239. (4) 3. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج 3، ص 211..

اسم شریف در دعای معروف جوشن کبیر و در چند دعا دیگر بر خداوند متعال اطلاق شده است خواندن خدا به آن مجاز و ذکر الله است.

رزقنا الله تعالی معرفته و معرفة اسمائه الحسنی و معرفة رسوله و اولیائه علیهم السلام و اعاذنا الله من الزلات و الهفوات.

حدیث «ان اکثر اهل الجنة البلهاء»

س 43. با عرض سلام در کتاب نهج الفصاحه حدیثی خواندم به این مضمون «ان اکثر اهل الجنة البلهاء» اکثر کسانی که وارد بهشت می شوند ابله‌اند منظور از حدیث چیست؟ و منظور از ابلهان چه کسانی هستند؟ با تشکر از حضرت تعالی.

ج. با فرض صحت حدیث مقصود افراد ساده و خوش گمان بی غلّ و غش و تزویر است .. والله العالم

ذکر نکردن بعضی از کلمات روایت

س 44. در کتاب معانی الاخبار صدوق رضوان الله علیه حدیثی نقل کرده اند از امام حسن مجتبی علیه السلام که حضرت مجتبی فرمود: سألت خالی هند بن ابی هاله (و كان وصافاً) عن حلیة رسول الله صلی الله علیه وآله منظور این است که اگر ناقل حدیث بگوید حضرت مجتبی سلام الله علیه از هند بن ابی هاله نقل می کند و اشاره نکند به لفظ (خالی) یعنی نگوید من از خالوی خود حدیث نقل می کنم چه صورت دارد زیرا اگر بگوید هند خالوی امام حسن بوده مسأله سؤال آفرین می شود برای کسانی که آگاهی از حدیث و تاریخ ندارند و بعضی خیال می کنند که حضرت خدیجه علیها السلام قبل از رسول خدا صلی الله علیه وآله شوهری نداشته.

ص: 257

ج. به همان نحوی که لفظ حدیث است نقل کند و اگر سؤال آفرین شد توضیح بدهد تا رفع اشتباه بشود. والله العالم

اسم اعظم الهی

س 45. درباره اسم اعظم توضیح فرمائید.

ج. بعضی فرموده اند اسماء الهی همه اعظم و احسن و عظمی و حسنی می باشند چنان که ممکن است جمله قرآنی (له الاسماء الحسنی) را بر آن دلیل گرفت. نظر دیگر این است که این اسم در بین اسماء پنهان است چنان که این نظر هم هست که علم به آن یا تمام آن به خود خدا اختصاص دارد در بعضی احادیث بعضی اسماء مثل الله یا الحی و القیوم به عنوان اسم اعظم معرفی شده که در این خصوص ممکن است به کتاب بحار الانوار کتاب الذکر و الدعاء ب 11 و 12 و 13 مراجعه فرمائید.

این نظر هم قابل توجه است که اسماء، الاعظم فالاعظم فالاعظم دارند و هر اسمی که معنایش بواسطه وسعت شامل معنای اسم خاص یا اسماء خاصه دیگر باشد و بعبارة اخرى دلالت او بر صفات جلال و جمال الهی عام تر از اسم دیگر باشد آن اسم نسبت به اسمی که در تحت آن قرار دارد اعظم است و لذا اسمائی که دلالت بر ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه دارند نسبت به اسماء صفات، اسماء اعظم می باشند.

ناگفته نماند که جمع بین این وجوه و صحت همه ممکن است و به اصطلاح مانعة الجمع نمی باشند.

در این جا تذکر این نکته نیز موجب مزید معرفت است که بر حسب بعض روایات و تفاسیر مراد از اسماء الحسنی در آیه مبارکه "وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا"⁽¹⁾ ذوات مقدسه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا سلام الله علیها و ائمه

ص: 258

معصومین علیهم السلام هستند که اگر الله، الرحمن، الرحیم و ... اسماء لفظی هستند این بزرگواران اسماء اعظم تکوینی خدا هستند.

اسماء تکوینی الله که لایحصى عددها غیره حتی هر برگ درخت و هر قطره باران و هر موجودی که از آن ریزتر و کوچکتر هست اسم تکوینی هستند و دلالت بر خالق و مکون و جاعل و مسمای خود که خدای واحد احد یکتا و بی همتا است دارند و در بین همه این اسماء از زمین و آسمان و شمس و قمر و منظومه ها و کهکشان ها و ریز و درشت، شخص عزیز و بزرگ و بزرگوار حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اسم اعظم است؛ چنان که به نظر دیگر کل عالم امکان که تمام مخلوقات از ملائکه و انبیاء و ائمه علیهم السلام و زمین و آسمان و ... را شامل است اسم اعظم تکوینی است.

در این جا مطلب زیاد و مجال سخن اندک است؛ "قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا"⁽¹⁾.

اعتصام الوری بمغفرتك عجز الواصفون عن صفتك

تب علینا فاننا بشر ما عرفنا حق معرفتك

میزان استفاده از کتاب شریف بحار الانوار در فتوا دادن

س 46. مرجع عالیقدر چه میزان از روایات بحار شریف فتوا می دهند؟ چه میزان از حرفهای بعضی از روشنفکر نمایان را درباره ی بحار شریف صحیح می دانند؟

ص: 259

1- 241. (1). سوره کهف، آیه 109..

ج. موسوعه عظیمه بحار الانوار نه تنها متضمن مدارك فتوی و احکام است بلکه در همه علوم اسلامیة از قبیل تفسیر قرآن مجید و شرح احادیث در کلام، در تاریخ اسلام، در معرفت ادیان و فرق، در اخلاق و آداب، در علم رجال و علوم دیگر مرجع است.

اخیراً فهرست بخش تفسیری آن را یکی از اهل تحقیق در دو جلد قطور تهیه نموده است که از آن می توان اهمیت تفسیری این موسوعه را تا حدی دریافت و خلاصه علوم عقلیه و نقلیه در آن مطرح است و طبعاً مواردی از آن هم برای اهل فضل و نظر و کسانی که در جنبه علمی دارای مایه و پایه ای باشند مورد بحث قرار می گیرد که باید موسوعه ای آنچنان این چنین باشد.

ولی کتاب بزرگ است و عمل علامه مجلسی قدس سره در این کتاب عظیم است همه کس نمی تواند پیرامون مثل این کتاب- که در هر کتابخانه ای باشد تقریباً وافی به رفع نیاز فقهاء و متکلمین و محدثین و مفسرین و دیگران می باشد- سخن بگوید:

و کم من عاتب قولاً صحیحاً و آفته من الفهم السقیم

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا است سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست

تفسیر جملات شریفه السلام علیک ایها العلم المنصوب و العلم المصبوب

س 47. لطفاً مرحمت فرموده: این سلامها بویژه قسمت دوم آن را توضیح فرمائید:

السلام علیک ایها العلم المنصوب و العلم المصبوب [242].

ص: 260

ج. این دو جمله شریفه (العلم المنصوب) و (العلم المصوب) به دو شأن و مقام بزرگ از شئون عالیه امام علیه السلام شئونی که هر يك از ائمه عليهم السلام صاحب آن بوده اند، اشاره دارند:

1- علم بفتح عین و لام، نشانه و علامتی است که به چیزی دلالت داشته باشد، و چیزی به آن شناخته و دانسته شود، مثل علم الطريق: نشانه راه، یا علم الجیش: نشانه سپاه، یا علم القوم و علم المملكة و الدولة. امام علم منصوب است، یعنی من جانب الله برای مردم (راهروان راه خدا) و برای اینکه به امور دین و دنیای خود معرفت داشته باشند و از جهالت و گمراهی مصون بمانند، علم و نشانه است، و چون حذف متعلق دلالت بر عموم می کند، دلالت دارد بر اینکه هر آنچه مردم در آن نیاز به هدایت الهی دارند، علامت و نشانه می باشند، میزان و معیار و هادی و راهنما و حجت و علم منصوب است، حقانیت هر امری و استقامت هر راهی بوجود او و بفعل و قول (کردار و گفتار) او شناخته می شود، از اینکه بلفظ مفرد تعبیر شده (علم منصوب) استفاده حصر می شود، که در هر عصر، جامع جمیع شئون امامت منحصر بفرد است و این معنای بزرگ و مقام رفیعی است که تفصیل و بیان ابعاد آن محتاج به شرح و تفصیل بسیار است، و بر حسب آیات کریمه قرآن مجید و احادیث متواتره ثابت است، زمین از این علم منصوب هیچگاه خالی نخواهد ماند.

2- العلم المصوب: علم بکسر عین و سکون لام، و صب بمعنای ریزش و بارش از بالا به پائین، اشاره به مقام عالی علم امام علیه السلام است، علوم الهیه ای لدنیه است که از مقام رفیع حضرت علام الغیوب جل اسمه العلیم، بر قلب مبارک امام ریزش یافته و باریده و ریزش دارد و همواره در ریزش و بارش است.

این دو لقب مقدس (علم منصوب و علم مصوب) هر يك اشاره به شأنی از شئون ظاهریه و باطنیه امام است که اتصاف امام علیه السلام به هر يك از این دو صفت در ارتباط با دیگری است، بلکه صفت دوم مثل اصل و صفت اولی مثل فرع است یعنی

کسی علم و علامت منصوب است و به امامت منصوب می شود که علمش مصبوب و لدنی و از علم الهی و بی زحمت تحصیل و بدون رفتن به مدرسه باشد و نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت و بغمزه مسأله آموز صدها هزار مدرس شد باشد، مقام علم مصبوب در رتبه مقدم بر علم منصوب است، اما علم منصوب و نصب امام من جانب الله دلیل بر علم مصبوب است و فرق آنها فرق بین اثبات و ثبوت است؛ با هم در ارتباطند مثل ارتباط جمله و کلمه با مدلول و مفهوم آن که کلمه و جمله بدون معنی مهمل است و دال بر معنایی نیست و معنی هم بدون کلمه و جمله، مورد اشاره نیست، دال و مدلول در وجود با هم مقرونند و علم مصبوب شأنش شأن کلام است و علم مصبوب شأنش معنی است و از اینجا معلوم می شود که باطن امر ولی و امام، اعظم و اکرم از ظاهر آن است و مقام ولایت باطنیه اکبر از ولایت ظاهریه است، پس امام در رتبه پیش از آنکه علم منصوب باشد، علم مصبوب است، و بر حسب بعضی تفاسیر آیه کریمه "فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ" (1) امر به نصب همین علم و علامت است، چنان که آیات قبل از آن نیز بر زمینه سازی و بیان مناسبت همین نصب است.

ص: 262

س 1. چندی است در بعضی نوشته ها و اظهارنظرها درباره «عده» مخصوصاً «عده» در ازدواج موقت و اذن ولی در ازدواج دختر باکره مطالبی عنوان می شود به این صورت:

علت نگهداشتن عده

الف- نگهداری عده صرفاً به خاطر اطمینان از عدم وجود جنین در رحم است و چون با وسایل پزشکی (از قبیل: کاندوم، قرص ضد بارداری، تری لیتومی «لوله بستن زنان» وازکتومی «لوله بستن مردان» و نهایتاً آزمایش خون و ادرار و سونوگرافی و بعضاً اخراج رحم از بدن) می توان از عدم وجود جنین در رحم مطلع شد، لذا نیازی به نگهداری عده نیست و نتیجه می گیرند که يك زن می تواند با استفاده از این وسایل در يك روز به ازدواج چند مرد درآید!

افن ولی در ازدواج دختر باکره

ب: در این زمان دختران از رشد فکری و عقلانی کافی برخوردارند، همانطور که دختر بالغه بدون اذن ولی می تواند در مال و دارایی خود تصرف کند، در ازدواج نیز مخیر است و در نتیجه اذن پدر یا جد پدری در ازدواج دختر باکره لازم نیست.

ج. علت حکم را ما نمی دانیم تا در صورت فقدان، از حکم دست برداریم و آنچه در بعض موارد ذکر شده حکمت حکم است و تنقیح مناط قطعی ممکن نیست و نمی توان بخاطر امور مذکوره در سؤال حکم قطعی مسلم نزد فقهاء را منتفی نمود.

بنابراین در تمامی موارد مذکوره زن باید عده نگهدارد و اگر در بین عده شوهر کند در حکم زن شوهرداری است که به دیگری شوهر کند و احکام آن از حرمت و بطلان عقد و اجراء حدّ و غیر اینها تماماً جریان دارد.

نسبت به ازدواج دختر باکره به نظر حقیر احتیاط واجب اینستکه با اذن پدر باشد و احکام شرعیه بمرور از منته تغییر نمی کند حلال محمد صلی الله علیه و اله حلال الی یوم القیمة و حرام محمد صلی الله علیه و آله حرام الی یوم القیامة.

رقص زن برای زن

س 2. آیا حرام بودن رقص زن برای زن به طور مطلق حرام است یا اینکه می توان گفت که در این دوره و زمانه کارهای واجب تر دیگری مثل رعایت حجاب و متانت است که رقص زن برای زن در کنار آن اهمیتی ندارد؟

ج. چنان که می دانیم گناهان در اسلام و بلکه بر حسب هر نظر مستقیم در يك درجه نیستند و به كوچك و بزرگ و صغیره و كبیره تقسیم می شوند. و واجبات هم در اهمیت با هم تفاوت دارند، مثلاً نسبت به پدر و مادر، ضرب و زدن آنها گناهش از فحش و ناسزاگویی به آنها بیشتر است، و گناه اف گفتن و اظهار انزجار از آنها از گناه فحش و دشنام کمتر است. یا در مورد برادر یا خواهر مؤمن اهانت و استخفاف و تحقیر او حرام و گناه است، اما از دشنام دادن و تهمت زدن به او گناهش کمتر است، و گناه دشنام از زدن و جراحت بدنی کوچکتر است، و گناه کشتن او از همه این گناهان بزرگتر است.

همچنین تجاوز به مال گناهش از تجاوز به ناموس کوچکتر است و خلاصه هم واجبات و فرائض و هم محرّمات و گناهان از حیث اهمیت تفاوت دارند.

و بر حسب این درجه بندی نمی توان گناهان کوچکتر را مجاز شمرده و بی اهمیت دانست، انسان آگاه از همه گناهان باید پرهیزد، و به گفته بعضی باید مانند کسی بود که راهی را که در آن خار و خاشاک است طی نمی کند، و از هر خار کوچک و بزرگ پرهیز میکند.

چنانکه در ضررهای دنیوی و جسمی و مالی از هر ضرر و زیان کوچک و بزرگ پرهیز می کنیم، در راه دینداری و در راه خودسازی و کمالات معنوی که اساس شرف و اعتبار انسان است نیز باید از هر ضرر کوچک و بزرگ و هر کاری که به حیات معنوی و روحانی انسان لطمه وارد می نماید پرهیز کنیم. علاوه بر این گناهان صغیره هم اگر تکرار شوند سبب هلاکت روح و سقوط می شوند.

ان شاء الله تعالی سعی کنید که همه تعالیم سعادت بخش دینی را در زندگانی و برنامه امور خود بکار بندید که خیر دنیا و آخرت با بکار بستن این تعالیم عالیّه فراهم می شود. و مخصوصاً در امر حجاب هم که به اهمیت آن اشاره کرده اید اهتمام لازم مبذول دارید خداوند شما را ثابت قدم و پایدار قرار دهد.

حکمت حرمت پوشیدن صورت برای زنان در حال احرام

س 3. در احکام حج می خوانیم که برای زن محرم، پوشیدن صورت یا قسمتی از صورت با نقاب یا چیز دیگر حرام است ولی در غیر ایام حج برای زن، احتیاط واجب است که صورت و دو دست را از نامحرم بپوشاند- حکمت این چیست؟ می دانیم که این حکم الهی است ولی آیا در این باره حدیثی داریم که حکمت یا هدف آن را بیان کرده باشد؟

ج. برنامه های حج برنامه هائی استثنایی و حاوی اسرار و اموری است که همه، شخص را به حساب تسلیم احکام الهی و قبول بی غل و غش قلبی هدایت می نماید. بعض اعمال است که در حال عادی محبوب و مستحب است ولی برای محرم حرام است شخص مؤمن هر دو را حکم خدا می داند و همانطور که در روایات اسلامی است پایه تسلیم مؤمن باید چنان محکم باشد که اگر مثلاً نصف يك دانه سیب که حرام فرموده باشند و نصف دیگر را حلال می پذیرد "وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا" (1).

پیرامون موسیقی

ج. نامه استفساریه آن جامعه گرامی واصل شد. توجه آن عزیزان به تحقیق در مسائل مذهبی مورد کمال تقدیر و تشکر است. امید است از توفیقات الهی برخوردار و انوار معرفت و علم همواره در آن قلوب صافیه در لمعان و ازدیاد باشد جواباً اشعار می دارد:

موسیقی، همیشه و در همه ادوار و اعصار در بین مترفین از مسلمانان و پادشاهان و باصطلاح خلفاء و قشرهای مرفه از این طراز و اهل ملامتی و مناهمی جایگاه ویژه داشته و خوانندگان و نوازندگان مورد تشویق و ترغیب آنها بوده و هستند و در بین غیر مسلمان ها مثل بسیاری از محرمات دیگر از قبیل بیگاری و قمار و رقص و غیره و کفر و شرک جایگاه تقریباً همگانی داشته است.

بنی امیه و بنی عباس نسبت به آن کمال رغبت نشان می دادند و موسیقیدانان معروف و خوانندگان و کنیزان خواننده و نوازنده حتی در امور سیاسی و مملکتی هم دخالت می کردند و یکی از نقاط ضعف مهم و مطاعن آنها همین اشتغالشان به لهو و لعب و طرب و موسیقی بوده در حالی که در بین مسلمانان کسانی بوده اند که از شدت گرفتاری، به يك قرص نان نیازمند بودند، بخشیدن هدایا و جوائز از بیت المال مسلمین به

ص: 266

نوازندگان و ...، معروف و مشهور است. مسلمانان تاریخ اسلام همیشه به این اعمال زشت آنها اعتراض داشتند.

فرقی که عصر ما با اعصار گذشته دارد ارتباطاتی است که مردم دنیا را به هم نزدیک کرده است در گذشته جامعه مسلمان از جوامع کفار جدا بود و اگر چه معلوم بود که آنچه در اسلام حرام است مثل شراب و قمار و موسیقی و ارتباطات نامشروع مرد و زن بیگانه در جوامع دیگر از ادوات بلکه جزء هویت آنها است اما این معاصی در دسترس اهل معصیت و افراد شهوتران و عیاش و هرزه از مسلمان ها نبود یا اگر بود دسترسی به آنها برای همه فراهم نبود در عصر ما وسایل معصیت به آسانی در دسترس همه قرار گرفته و هر کسی می تواند مرتکب این محرمات شود.

در گذشته بسیاری خودبخود و ناخواسته از این معاصی دور بودند و اگر غریزه های حیوانی آنها هم کمال علاقه را به هرزگی های مختلف داشت در جامعه اسلامی به آن دسترسی نداشتند ولی در عصر حاضر خودداری از مناهی و ملامتی فقط با قوت ایمان و تقوی و جهاد با نفس حاصل می شود و مؤمنین واقعی که کم هم نیستند و در حال حاضر هم در اکثریت می باشند فقط به حکم تحریم الهی این معاصی را که تا پشت گوش آنها و در داخل خانه آنها آمده است ترك می نمایند.

ولی نظر اسلام در محرماتی که به آن شناخته شده است بر کسی پوشیده نبوده است. مسلمان ها به این احکام اسلام آورده و تسلیم بوده اند ساختن آلات طرب مثل آلات قمار مثل ساختن شراب و فروش و خرید آن ها را همه حرام می دانستند و عملاً ممنوع و از کسب های حرام بوده آلات موسیقی را می شکستند و نواختن و یاد دادن و یاد گرفتن آنها هرگز علنی و آزاد نبود و اگر کسانی یاد داده یا یاد می گرفتند پنهانی و سری بود، مردم از معاشرت با آنها از خوردن غذای آنها و گرفتن هدیه از آنها اجتناب می کردند.

حرمت این آلات و غنا در مسلمانها مثل حجاب بانوان، مثل حرمت شراب و حرمت بت پرستی و حرمت برگزاری مراسم مسیحی ها همه مسلم بود و باصطلاح آن زمان ها گرایش بکفر تشبه بکفار و به اصطلاح زمان ما غرب گرایی بود.

لذت روحی که از موسیقی به انسان دست می دهد همانند و در ردیف لذت سائر مواد مخدر، شهوانی و غیر عقلانی است. حکایات عجیب و غریب از تأثیر این لذت در تاریخ از معتادین به موسیقی نقل شده است که از آنها فهمیده می شود لذت آن تا چه حد حیوانی و هوش و عقل زداست که حیا و شرف و غیرت برای شخص معتاد باقی نمیگذارد. ضرر و تأثیر آن بر اعصاب نیز بر حسب گواهی اهل اطلاع ثابت است. هر چه احساسات جوانی و غرائز حیوانی در انسان قوی تر باشد میل به موسیقی، میل به اختلاط با جنس مخالف، میل به مواد مخدر و ... بیشتر است و این امور و کارها و عیاشی ها و هرزگی ها مثل دیدن فیلمهای سکس و حکایات شاهد بازان و شعرا، وصف و مدح خوبرویان و عشق به آنها و وجد و سماع صوفیان همه این غرائز و لذات را تحریک و تقویت می نماید و گرفتار آنها را گرفتارتر می سازد و همه لهو و باز دارنده از یاد خداوند متعال است و چیزی که در آن نیست عرفان حقیقی است.

پس از این توضیحات که به عنوان اشاره است و تفصیل آن طولانی است و علمای اخلاق و روانشناسان و شاعرانی مثل سعدی باید آنرا بسط و شرح بدهند، عرض می شود: ما در ترك محرمت و انجام واجبات خود را تابع امر و نهی الهی می دانیم و به تسلیم کامل در برابر خداوند عالم حکیم خود را می سازیم و فکر و روح خود را رشد و تعالی می دهیم و حتی اگر هیچ حرفی از ضرر موسیقی یا فائده ترك آن نشنیده باشیم موسیقی و محرمت دیگر را ترك می کنیم.

صدها میلیون مسلمان هستند که شاید پیرامون ضرر بسیاری از مناهی اطلاعات کافی نداشته باشد ولی ایمان و تسلیم آنها آنان را از ارتکاب گناهان باز می دارد و چه بسیار افرادی که ضرر بسیاری از معاصی و مناهی و ملامتی را می دانند و حتی پیرامون مفاسد

آن سخنرانی می نمایند اما در مقابل عمل از خودداری و نزدیک نشدن به این آفات عاجز و ناتوانند. شخص مؤمن خدا را به تمام مصالح و مفاسد امور عالم می داند و این چون و چراها را در احکام خدا نمی آورد.

با این توضیحات جواب مسائل بشرح زیر بیان می شود:

آیا مجاز بودن موسیقی با تصمیم اشخاص است؟

س 4. آیا هر کس می تواند در مورد مجاز بودن يك موسیقی برای خودش تصمیم بگیرد؟

ج. مجاز بودن یا نبودن، حکم خدا است و از پیش خود کسی نمی تواند مجاز و غیر مجاز و حلال یا حرام بگوید.

آیا ممکن است يك موسیقی برای کسی مجاز و برای دیگری حرام باشد

س 5. آیا يك نوع موسیقی و یا به طور خاص يك ترانه می تواند برای يك نفر مجاز و برای دیگری غیر مجاز باشد؟

ج. تماماً جایز نیستند.

میزان اعتبار نظر وزارت ارشاد درباره موسیقی ها

س 6. آیا حکم وزارت ارشاد در مورد مجوز دادن به آلبومها حجیت دارد؟

ج. نظر وزارت ارشاد اعتبار شرعی ندارد و در موارد متعدد مخالف صریح احکام الله بوده است.

ص: 269

موسیقی های پخش شده از رادیو و تلویزیون

س 7. آیا موسیقی هایی که از رادیو و تلویزیون پخش می شوند تماماً جایزند؟

ج. تماماً جایز نیستند.

موسیقی هایی که وزارت ارشاد نظر نداده

س 8. در مورد موسیقی هایی که وزارت ارشاد در مورد آن نظر نمی دهد حکم چیست؟

ج. گفته شد که نظر وزارت ارشاد معتبر نیست.

تأثیر کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن

س 9. آیا کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن مؤثر است؟

ج. کم آن هم حرام است و مجاز نیست مثل کم شراب و قمار.

استفاده از آهنگ های خوانندگان توسط مداحان

س 10. برخی از مداحان در مدح ائمه اطهار بخصوص مصیبت خوانی برای حضرت سید الشهداء از همان آهنگهایی استفاده می کنند که خوانندگان در آلبوم های خود استفاده کرده اند (یعنی فقط شعر آن را تغییر می دهند) که ظاهراً بسیار تأثیر گذار بوده، و باعث جذب بیشتر جوانان به این شده است حکم آن چیست؟

ج. اگر آواز غنا باشد هر مضمون داشته باشد اگرچه مناجات و دعا باشد حرام است.

هم خوانی یا تک خوانی زنها

س 11. این روزها در قالبهای مختلف به صورت هم خوانی و یا بعضاً تک خوانی از صدای زن در آلبومها استفاده می شود. با توجه به این که این آلبوم ها بعضاً مورد تأیید وزارت ارشاد نیز می باشند لطفاً نظر خود را راجع به شنیدن صدای زن (تکخوانی و همخوانی) اعلام فرمایید.

ج. اگر خواننده ناشناخته باشد و موجب تحریک و تهییج شهوانی نباشد و غنا هم نباشد حرمت آن معلوم نیست و تأیید و عدم تأیید وزارت ارشاد معتبر نیست.

یاد گرفتن و آموزش موسیقی

س 12- امروزه شاهد گسترش روز افزون کلاسهای موسیقی در سطح کشور هستیم. بغیر از مراکز خصوصی آموزش موسیقی بعضاً مراکز دولتی نیز به تشکیل این گونه کلاسها مبادرت می ورزند، که بعید نیست از بودجه بیت المال نیز در این راه استفاده شود. لطفاً نظر خود را در مورد آموزش موسیقی در حالت کلی و همچنین در حالت مذکور اعلام فرمایید.

ج. آموختن و یاد دادن و یاد گرفتن موسیقی و تأسیس مراکز تعلیم آن به عنوان مدرسه یا هر عنوان دیگر از طرف دولت یا اشخاص حرام است و صرف بیت المال در آن مجاز نیست و حقوق معلمان و کارکنان این مدارس حرام است.

در پایان از خداوند متعال برای آن ارجمندان گرامی توفیق و تسدید مسئلت نموده امید است با طی درجات علمی و نیل به مقامات بلند برای اسلام و مسلمین عزت آفرین بوده حضرت بقیه الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفدا از شما راضی و خوشنود باشند.

چرا موسیقی را حرام می دانید؟

س 13. چرا شما موسیقی را حرام نمی دانید؟

ص: 271

ج. موسیقی به معنای استفاده از آلات طرب به انواع بسیاری که در بین اقوام و جوامع دارد و آواز خوانی بنوع غنا که خوانندگی طرب انگیز و لهو آمیز و مناسب با مجالس لهو است، همه در اسلام حرام است و در بین مسلمانان متعهد در طول قرون و اعصار مذموم و متروک بوده و هست. ساختن و خرید آلات آن در بسیاری از جوامع دیگر مثل بعض محرمات و معاصی دیگر مانند شرب خمر و قمار، متداول و متعارف و شایع بوده و هست. چنان نیست که در عصر ما شیوع پیدا کرده باشد. فروش و نگهداری این آلات و ساختن و نواختن و یاد دادن و یاد گرفتن آنها نیز حرام است.

همیشه در بین غیر مسلمین شایع بوده است و نوازندگان و خوانندگان معروف بوده اند امروز با ارتباطاتی که مردم دنیا با هم پیدا کرده و دنیا مثل يك شهر شده است مسلمان باید استقلال اسلامی و قداست و هویت خود را حفظ کند و در عادات سوء کفار و معاصی و ملامتی که در آنها رایج است غرق نشود.

عمده ضرر موسیقی و غنا موضوع از خود بیخود شدن و بازداری آن از یاد خدا و آثار تخریری آن است که حتی گاه بعضی چنان از خود بیخود شده اند که در حضور مردم به زشت ترین کارها دست یازیده اند.

راجع به آثار مخرب آن رساله ها و کتاب ها نوشته شده است و اگر کسی به آن میل داشته باشد، باید بداند میل عقلانی نیست میل حیوانی و شهوانی و علاقه به ملامتی است و اگر هم برای آن فائده ای بگویند بفرض صحت در برابر ضررهای آن برای فرد و جامعه قابل ذکر نیست.

خدا در قرآن درباره شراب و قمار به آنهایی که برای آنها منافی می گفتند می فرماید: "اِنَّهُمْ مَّا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا"⁽¹⁾ گناه شراب و قمار و ضررهای آن از فائده و منفعت آنها بیشتر است.

ص: 272

به هر حال شخص مسلمان باید به احکام خدا از حلال و حرام و واجبات تسلیم باشد از حرام خدا پرهیز نماید و به واجبات عمل کند تا سعادت مند شود. البته در بعضی موارد باید با نفس اماره مقاومت کرد و به شدت با آن رویرو شد و از این که نفس و شیطان بر انسان مسلط شوند بر حذر بود. جهاد اکبر با نفس جهاد با همین غرائز حیوانی با میل به موسیقی، میل به مواد مخدر، میل به هوس رانی و چشم چرانی، میل به برتری و برتری جوئی است جهاد با تکبر، با حسد، با تنبلی و سستی و رفاه طلبی و خود کامگی و ... است.

موسیقی، غنا، قمار، شراب، شهوات غیر مشروع، مراکز فساد و فرهنگ سراها و جشنواره ها همه وسایل اغفال بشر و هلاکت حقیقی او و باز دارنده او از نیل به مقامات بلند انسانی است.

مخصوصاً نوجوانان و جوانان عزیز باید در مقابل هجوم این امور مقاومت کنند و بر آنها حاکم و پیروز شوند در روایات است: «ربّ شهوة ساعة اورث حزناً طویلاً»⁽¹⁾. بسا يك هوسرانی کوتاه مدت که حزن، اندوه، گرفتاری و پشیمانی طولانی را در پی دارد.

باید فراموش نکنیم که ما انسان ها و افراد بشر مانند بیمار یا کسی که برنامه تندرستی و بهداشتی از پزشک متخصص بهداشت جسم و روان می گیرد می باشیم، نباید انتظار داشته باشیم که هر چه ما به آن میل داریم یا آن را دوست نداریم به ما آنرا دستور دهند باید به نسخه عمل کرد و چه نسخه ای کاملتر و جامعتر از قرآن مجید و تعالیم حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرین، علیهم السلام، است. خداوند متعال همه ما را قادران این نعمت بزرگ هدایت قرار دهد.

و در پایان، برای تذکر، ترجمه یکی از روایات شریفه که در مذمت غنا و آلات موسیقی و لزوم پرهیز از آنها روایت شده نگاشته می شود:

ص: 273

در کتاب شریف کافی که یازده قرن پیشتر است مورد مراجعه و استناد علماء و محققان بوده و هست در باب غنا 25 حدیث روایت شده است از جمله روایتی است که از شیخ جلیل القدر علی بن ابراهیم صاحب تفسیر معروف از هارون بن مسلم از ثقات او از مسعدة بن زیاد که او هم از ثقات و صاحب کتاب است روایت نموده است:

(به این شرح) مسعدة گفت در خدمت حضرت ابی عبد الله (حضرت صادق) علیه السلام مشرف بودم. مردی به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد! گاهی به مستراح می روم و مرا همسایگانی است که کنیزانشان آواز غنائی می خوانند و تار می زنند و من بسا نشستم را برای شنیدن از آنها طول می دهم. حضرت فرمودند: نکن. مرد عرض کرد: بخدا سوگند من نزد آنها نمیروم فقط شنیدنی است که به گوشم می شنوم. حضرت فرمود: از خدا بترس یا حذر کن مگر نشنیده ای از خدا که می فرماید: "إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا"⁽¹⁾. یعنی گوش و چشم و دل همه مسئولند عرض کرد بلی بخدا سوگند مثل این که من این آیه از کتاب خدا را از عجم و عربی نشنیده بودم ناچار من دیگر به این کار انشاء الله بر نمی گردم و از خدا طلب مغفرت و آمرزش می نمایم. سپس حضرت به او فرمودند: بر خیز و غسل کن و از خدا هر چه برای تو جلو آمد سؤال کن و طلب مغفرت و آمرزش نما. زیرا تو بر گناه بزرگی مداومت داشته ای و چقدر حال تو بد بود اگر بر این حالت می مردی خدا را حمد کن و از او توبه بخواه از هر کاری که خدا آن را کراهت دارد زیرا خدا کراهت ندارد مگر کار زشت و قبیح و کار قبیح را رها کن برای اهل آن که برای هر کاری اهلی است.

امید است همین روایت گویا و رسا باشد که هست و الحمد لله.

ص: 274

س 14. آیا می توان نماز را به فارسی (معنی نماز) خواند؟ اگر خیر دلایل ضرورت به عربی خواندن نماز را بفرمایید. (پاسخ را برای ارائه به یکی از دانشجویانم فوری نیاز دارم) التماس دعا.

ج. در الفاظ عربی نکات ادبی و مضمونی وجود دارد که به فارسی ادا نمی شود اگر هم ادا شود همه نمی توانند، علاوه بر اینکه این الفاظ آنچه که قرآن است وحی الهی است و نکات و جهاتی که در آن منظور است در چنان حد کمالی است که بشر نمی تواند کما هو حقه آن را به لغت دیگر و بلکه به لغت عربی و لفظ دیگر ادا کند. اذکار دیگر نماز هم همه مأثور و اهل بیت وحی علیهم السلام رسیده است.

مضافاً بر اینکه این تعهد بخصوص این الفاظ موجب اتحاد شکل و حفظ اساس می شود و ترجمه آن به زبانهای مختلف بمرور زمان خصوص که هر کس خودش ترجمه را بگوید موجب اختلاف در اصل مضمون می شود و معایب زیاد دارد و خلاصه برای حفظ این جهت و دفع آن معایب باید قرائت و اذکار واجب بعربی باشد.

مضافاً بر اینکه تکلیف و وظیفه این چنین مقرر شده و باید طبق تعلیمات عمل نمود.

پیرامون دیه

س 15.

ج. این مسأله به این نحو که مطرح شده به يك مسأله کلامی شبیه تر است تا به يك مسأله فقهی. از نظر فقه و ادله فقهیه حکم همان است که واقع شده است.

و اما از لحاظ جواب به این سؤال ممکن است گفته شود احکام دیات حکمتهای متعدد دارد که در بعض موارد همه این حکمتها وجود دارد و در بعض موارد بعض آنها ملاحظه شده است.

ص: 275

از جمله این حکمتها جبران خسارت، بازداری از ارتکاب جرم و تأدیب مجرم است که هر کدام از این فایده‌ها بر دیه مرتب باشد تشریح حکم دیه برای همان باشد که موجه و لازم است ولی تأمین همه این حکمتها در هر مورد فراهم نیست اگر دیه در موردی یا مواردی جبران خسارت ننماید یا بیشتر از خسارت وارده باشد حکمت بازداری و تأدیب محفوظ است.

اصولاً در مثل این مقررات و قوانین نمی‌توان موارد را به حسب خصوصیتی که دارند در نظر گرفت و برای هر کدام دیه خاصی معین نمود یا از اساس آن را موردی قرار داد مثل اینکه دیه يك صنعتگر ماهری را که هر روز صدها برابر دیه اش مزد می‌گیرد صدها برابر دیه يك فرد عادی قرار داد یا دیه انگشت يك نفر خطاط را که برای هر کلمه ای که می‌نویسد مبالغی زیاد دریافت می‌کند اضعاغ مضاعف دیه يك نفر کارگر که با انگشتش کار نمی‌کند ولی با دستش کارهای گرانبها انجام می‌دهد قرار داد. به این گونه اگر وضع دیه و خسارت شود همه به هم ریخته می‌شود و خلاصه معیار شخص است نه شخصیت.

آیا نصف بودن دیه زن با عدالت سازگار است؟

س 16. بالاخره ما عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم چرا دیه زن نصفه مرده؟ عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم چرا شهادت زن نصف مرده؟ عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم چرا زن از شوهرش که باهاش عمری زندگی کرده و جوونیشو به پاش ریخته کمتر از بچه هاشه؟ عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم اگه عدالت و برابری هست پس چرا اهل کتاب دیه شون نصف دیه مسلمونه؟ عمری ازمان گذشت و خیلی چیزارو نفهمیدیم. امیدوارم شما بهمون جواب این چراها رو بدید.

ج. ای کاش در این عمری که بر ما گذشت همین چند چیز را نفهمیده بودیم! ای کاش نفهمیده ها و مجهول مانده ها معدود بود و شماره داشت و می توانستیم يك ميليون و هزارها ميليون و هزارها ميليارد را بشماریم و بگوییم عمری از ما گذشت و برای هزار ميليارد و هزارها ميليارد سؤال، جواب نیافتیم؛ یعنی همه را شناختیم و این مقدار ناشناخته ماند.

می دانید که اگر می توانستیم ناشناخته ها و مجهولاتمان را در يك شماره- هرچه قدر بزرگ باشد و مثلاً عدد يك که در مقابل آن صد هزار صفر گذاشته باشیم- تحت حساب و رقم درمی آوریم در علم و دانش در چه مرتبه ای بودیم؟

یقیناً در هر مرتبه ای بودیم ارسطوها و فارابی ها و ابن سیناها و صدها از این اشخاص در برابر دانایی های ما سر تعظیم فرود می آوردند.

اصلاً شما می توانید از میان تمام حکیمان و دانشمندان و ریاضی دانان کسی را معرفی کنید که بتواند مجهولات خود را به شمار آورد؟ آنچه شمردنی است و در شمار می آید معلومات و دانسته ها است.

بنابراین چرا فقط از غصه نامعلوم ماندن این چند چیز رنج می برید؟ عالم تشریح و تکوین در هر بخش بسیار کوچکش از این چراها بسیار و بی شمار دارد. هر جزئی از عالم تکوین و هر فردی از انسان، خود عالمی است که با آنکه به کلی ناشناخته نیست و ناشناخته نمانده است اما باز هم ناشناخته است و چراها در برابر آن هم چنان اسباب تحیر ارباب عقول کبیره است و می پرسند و کاوشگری می نمایند و می فهمند که در هر موضوع هم هرچه را بفهمند و کشف کنند همه اسرار آن نیست و در عین حال پرسش را ادامه می دهند و چراهایی که حاکی از غرور جاهلانه است بر زبان نمی آورند و می دانند که هر چه در عالم تشریح و تکوین به صورت و برنامه ای که هست باید به همان صورت باشد، اگر غیر از این باشد غلط است.

انگشت اشاره باید از انگشت میانی کوچکتر باشد اگر مساوی آنها باشد غلط می شود، درخت توت با همه بزرگی اش میوه اش باید کوچک باشد و بوته هندوانه با همه ضعف و

سستی و کوچکی اش میوه اش چند کیلو می شود، در عالم تشریح قوانین و تعالیم اخلاقی و قضایی و اجتماعی و نظامی و غیره همان باید باشد که هست.

دیه زن باید نصف مرد باشد و اهل ذمه همان دیه ای را که مقرر شده است باید داشته باشند و دختر باید نصف پسر ارث ببرد و زن باید گاه چهار يك و گاه هشت يك ارث ببرد، اگر بیشتر یا کمتر باشد غلط است شخصی که چرا می گوید اگر همه را فهمیده باشد نمی تواند چرا بگوید تا چه رسد به اینکه هیچ کجا را نفهمیده باشد.

معارف دین؛ ج 2؛ ص 277

ذلك به این پرسش ها هم جواب هایی داده اند اگر چه نمی توان آن ها را پاسخ اصلی و تمام حکمت و فلسفه حکم گنت. جواب از این سؤالات در حدی که برای ما ممکن است نیاز به دین شناسی و اسلام شناسی و شناخت مقاصد اسلامی در ارتباط با روح و جسم و تمام شئون این انسان دارد.

اجمالاً در این احکام، مصالح دنیوی و اخروی انسان منظور است و فرهنگ جامع و کامل اسلام در حیات فردی و اجتماعی و سیاسی و روحی و جسمی و مادی و معنوی را باید در نظر گرفت تا بتوان در این مقوله ها اظهار نظر نمود.

سؤالاتی پیرامون سن بلوغ

س 17. الف- با توجه به این که بلوغ مرحله ای از زندگی است که فعل و ترک فعل شخص آثار حقوقی دارد و هرگونه عمل حقوقی مانند: بیع، نکاح و ... دارای اثر مخصوص خود می باشد و فقهای عظام- کثرالله امثالهم- عموماً عقد ازدواج قبل از بلوغ را با رعایت مصلحت مولی علیه و با اجازه ولی صحیح می دانند، و با توجه به این که حق فسخ عقد نکاح برای دختر بعد از بلوغ در نظر گرفته نشده است و در زندگی پیچیده امروز چنین عقدهایی توالی فاسدی دارد، آیا حکومت اسلامی می تواند این ازدواجها را ممنوع اعلام نماید؟

ص: 278

ب- دین مبین اسلام برای پسران سن بلوغ را 15 سال قمری و برای دختران 9 سال قمری تمام معین نموده است و از طرفی نظر فقهای عظام- کثرالله امثالهم- این است که بعد از فرارسیدن سن بلوغ نمی توان کسی را به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر اینکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد. حال سؤال این است که آیا مراد از بلوغ، همان بلوغ طبیعی (آمادگی جسمی برای عمل زناشویی و حاملگی) است یا بلوغ عقلی و رشد عقلائی.

ج- آیا می توان بین بلوغ در تکالیف فردی (عبادیات) و بلوغ در روابط اجتماعی از قبیل اعمال حقوقی و ... تفاوت قایل شد؟

د- اگر بلوغ به معنای اهلیت کامل در تصرفات و امور مالی و حقوقی باشد، چرا با توجه به گزارشهای پزشکی و روانی و تأیید متخصصان، س 15 و 9 سالگی سنی نیست که پسر و دختر را دارای اهلیت کامل در تصرفات مالی و حقوقی دانست؟

ه-- آیا دولت اسلامی می تواند بین سن عبادات و معاملات تفاوت قرار دهد و سن خاصی را برای رشد اعلام کند تا اعمال حقوقی بر اساس آن انجام شود؟

ج. احکام شرعیه مورد اینگونه مداخلات قرار نمی گیرند و در ولایت پدر یا جد پدری مصلحت مولی علیه ملحوظ است و استقلال جنسی نسبت به نفس و مال خود با بلوغ جسمی و عقلی که همان رشد و تمییز منفعت از ضرر است حاصل می شود و هیچ يك از این دو بلوغ بدون دیگری موجب نفوذ تصرفات نمی شود و اختصاص سن بلوغ

جسمی به عبادت و تعیین سن خاص از پیش خود برای معاملات جایز نیست. والله العالم

علت حرمت ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان

س 18. چرا يك زن مسلمان نمی تواند با مردی غیر مسلمان ازدواج نماید؟

ج. در فرض سؤال ازدواج بانوی مسلمان با مرد کافر موجب می شود که در مواردی که شوهر بر زن اختیاراتی دارد بر او مسلط و صاحب اختیار باشد و قرآن کریم می فرماید: "وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا" (1) بر حسب این آیه شریفه مؤمن چه مرد باشد چه زن، تحت حکم و فرمان کافر قرار نمی گیرد و علاوه بر اینکه مرد کافر کفو زن مسلمان نیست.

در خصوص مشرک قرآن کریم صراحت بر نهی دارد و از حکمتهای این حکم عالی همین محافظت بر ایمان زن و جلوگیری از استضعاف او بوسیله کافر است. والله العالم

علت تحریم مشروبات الکلی

س 19. علت تحریم مشروبات الکلی را بفرمایید.

ج. احکام شرع تابع ادله است و از حکمتهای تحریم مشروبات این است که عقل را زایل می کند. و در ضررها و زیانهای جسمی و روانی و اجتماعی آن رساله ها و کتابهای بسیار نوشته شده است، والله العالم

چرا خانم ها باید حجاب داشته باشند

س 20. چرا خانم ها باید حجاب داشته باشند اگر می شود مفصل توضیح بدهید.

ص: 280

ج. دلایل قرآن کریم و روایات شریفه و اجماع علمای اسلام است و برای تفصیل مطلب و مصالح مهم حجاب و مفسدات و خطرات بی حجابی باید به کتب تفسیر و روایی و فقهی و کتابهایی که در ارتباط با حکمتهای حجاب و اثر آن در سلامت و صلاح جامعه نوشته شده است مراجعه نمائید. والله العالم

آیا حدیثی برای حرمت دوچرخه سواری بانوان هست

س 21. چرا خانم ها نمی توانند سوار دوچرخه و زین اسب و ... شوند؟ اگر حدیثی در این باره هست ذکر کنید.

ج. هر چیزی که موجب تهییج قوای شهوی غیر زوج باشد و نیز هر چیزی که مفسده ای بر آن مرتب شود حرام است و لازم نیست برای هر چیزی روایت خاصی داشته باشیم بسیاری از فروع مندرج در قواعد کلی است و حکمش از آن استفاده می شود. والله العالم

فلسفه تفاوت بین روزه واجب و مستحبی در باقی ماندن بر جنابت

س 22. لطفاً بفرمائید چرا در روزه واجب ماه رمضان و یا قضای آن نمی توان باقی بر جنابت ماند و اگر کسی ماند و غسل و یا تیمم ننمود روزه اش باطل است ولی در روزه مستحبی اگر کسی باقی بر جنابت ماند روزه اش باطل نیست مگر نه اینکه هر دو روزه می باشند؟ لطفاً فلسفه این موضوع را بفرمایید.

ج. احکام شرعی بر اساس حفظ یا جلب بعض مصالح یا دفع یا رفع بعض مفسدات است هر چند بیشتر مصالح و مفسدات بر ما مخفی باشند مخصوصاً در مورد عبادات؛ آنچه که روح عبادت است تعبد و پرستش و قبول و تسلیم اوامر خداوند متعال است که این حال هر چه بدون نظر به مصالح دیگر عمل باشد خالص تر و مقدس تر است، لذا در این برنامه های عبادی بنده مخلص فقط توجهش به اطاعت امر است خواه روزه واجب باشد خواه مستحب، یا نماز مثلاً دو رکعتی باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی که با این تفاوتها

انجام دادن و اطاعت کردن، تسلیم عبد ظاهرتر است و این سرّ بسیار بزرگ و با اهمیتی است که اهل معرفت و بصیرت در تحصیل آن اهتمام می نمایند.

مع ذلك در مورد سؤال، تفاوت بین روزه واجب و مستحب این است که آن حال طهارت کمالش در روزه واجب مراعات می شود و در روزه مستحب که اهمیت روزه واجب را ندارد رعایت این جهت لازم نیست. والله العالم

ص: 282

س 1. پیرامون شیخیه و برخی عقائد باطل آنها

ج. نامه جنابعالی در وقتی رسید که مجال اطاله کلام ندارم اجمالاً برای اینکه بطور استعجال و اجمال پاسخ سنوالات را عرض کرده باشم به مقداری که توفیق مساعدت نماید اکتفا می نمایم.

اولاً واقع و حقیقت این است که تعجب کردم که پس از این مدت طولانی که از پیدایش شیخیه و شیخ احمد و سید کاظم و انشعابات که در این گروه پیدا شده و با این همه رساله ها و کتابهایی که پیرامون آنها و در ردّ عقاید آنها نوشته شده و بطلان امر آنها مکشوف گردیده است باز هم شخص فاضلی از صحت و فساد عقائد این فرقه پرسش نماید و از اجماع علماء و محدثین بر فساد آرای باطل آنها و بی سابقه بودن آن در بین شیعه مطلع نباشد.

مثل عقیده به وجود عالم کامل منحصر بفرق (غیر از وجود مبارک امام حی موجود در این عالم حضرت حجة بن الحسن العسکری امام دوازدهم علیه الصلاة والسلام) که جمیع علما و فقهاء موظف باشند از آن عالم منحصر به فرد حکایت و روایت کنند و در برابر او حق اجتهاد و تکلم نداشته باشند.

و ثانیاً بدون اینکه در اینجا بخواهیم به بیان معایب این گروه و زیانهای که افکار و آرای عجیبه و غریبه و در بعض موارد نامفهوم و مضحک آنها برای اسلام و مسلمین داشته پردازیم و یا در انگیزه های سران آنها و کسانی که مستقیم و یا غیر مستقیم به این فرقه تراشی کمک کرده و آنرا تشویق نموده اند سخن بگوئیم و یا فساد عقایدی را که به آنها

در مثل معراج و معاد نسبت داده شده که با ضرورت اسلام یا ضرورت تشیع مخالف است مطرح کنیم، یا از عقاید غلوآمیز آنها و اینکه این مؤمن کامل چگونه شد که در خانواده خوانین قجر قرار گرفت سؤال کنیم، یا عقیده ای را که به شیخ احمد در انکار حیات حضرت بقیه الله ارواح العالمین له الفدا نسبت داده شده که در رساله رشتیه خود (جوامع الکلم ص 103) به فوت آن حضرت روحی فداه تصریح نموده است، و در نهایت عدم خلوص زمان را از امام معصوم برخلاف نصوص صریحه و عقیده صحیحه شیعه امامیه انکار کرده است به مریدانش که بسا بسیاری از آنها چنین عقیده فاسده را نداشته باشند نسبت دهیم چون هر چه از این مقوله ها درباره این فرقه بگوئیم تجدید مطلب است و با آنچه بزرگان و اعلام شیعه پیرامون این گروه نوشته و فرموده اند بقدر کافی حجت بر آنها که گرایشی به اینها نداشته باشند تمام است مضافاً بر اینکه دور این مسلک رو به زوال و پایان است و امکان اینکه بتوانند در حال یا آینده در اذهان مردم (مگر افراد بسیار ساده و بی اطلاع از معارف اصلیه تشیع) زمینه نفوذ داشته باشند بسیار کم یا منتفی است.

علی هذا فقط در پاسخ جنابعالی عرض می کنیم که بر این ادعاء رکن رابع یا مومن یا ناطق کامل اگر چه مدعی آن از همه آن نسبتها مبرا باشد و در سائر عقایدش مستقیم و در خط اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باشد هیچ دلیلی از قرآن کریم و احادیث معتبره وجود ندارد و بدعت مسلم است و مدعی آن مبدع است.

راه راست همان است که در عصر غیبت کبری و قبل از آن، علمای بزرگ و حمله علوم و احادیث امثال کلینی و صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی و محقق و علامه و شهیدین و وحید بهبهانی و بحرالعلوم و کاشف الغطاء و صاحب جواهر و شیخ انصاری و میرزای شیرازی و آیت الله بروجردی قدس سرهم و صدها و هزارها حاملان علوم و معارف اهل بیت طی کرده که بر هر مجتهدی واجب است که به اجتهاد خود عمل نماید و تبعیت و تقلید از اجتهاد هیچ مجتهدی و لو بلغ فی العلم ما بلغ بر مجتهد دیگر جایز نیست.

و حدیث بصائر الدرجات که به آن اشاره فرموده اید با صرف نظر از ضعف سند آن و اینکه مثل علامه مجلسی رحمه الله متن آن را چنین توصیف می فرماید: (والخبر لا یخلو من تشویش و النسخ التي عندنا كانت سقيمة فاوردناه كما وجدناه والمقصود منه ظاهر لمن تأمل فيه) (1) هرگز به این ادعای واهی ارتباط ندارد و همانطور که علامه مجلسی فرموده است با تأمل مقصود از آن ظاهر می شود.

این حدیث که متضمن مضامین عالییه است مربوط به ائمه علیهم السلام و اعداء معروف آنها است و هم ردّ بر کسانی است که مقصود از اسامی فرائض و واجبات را ائمه علیهم السلام و محرمات و معاصی را اعداء آنها دانسته اند و خود را مکلف به انجام فرائض و ترک محرمات نمی دانستند که بدیهی است این عقیده کفر صریح است و چنان که در حدیث می فرماید معتقد به این عقیده مشرک به خدا است و شرکش آشکار است و در آن شکی نیست هر چند صاحبان این عقیده باطله خود را از محبان آل محمد صلوات الله علیهم بدانند.

غرض اینست که مراد از حدیث معلوم است و این مسئله معرفت مؤمن کامل (غیر از امام وقت که بر حسب اخبار کثیره معرفت او واجب است و هر کس بمیرد او را نشناخته باشد به مردن جاهلیت مرده است) اصلاً از آن استظهار نمی شود.

تا پیدایش این طائفه کسی این تفسیر را برای آن نکرده است و یقیناً شخص مؤلف بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار القمی قدس سره نیز غیر از این معنای ظاهری که عرض شد از آن استظهار نکرده است و در خیالش هم این فکر مستحدث رکن رابع و مؤمن کامل خطور نکرده است.

مقصود از رجالی که معرفت آنها را آن گروه گمراه کافی از عمل به واجبات و فرائض می دانستند ائمه علیهم السلام است و مقصود از رجالی که معرفت آنها را کافی از ترک

ص: 285

محرمات می گفتند اعدای آنها است که در واقع این فرقه دین را در معرفت اولیای خدا و اعدای خدا (تولی و تبری) خلاصه می کردند که امام علیه السلام با آن شدت و تاکید فساد آن را اعلام و معتقد به آن را مشرک خوانده است.

و اما جمله ای از این حدیث که بالخصوص به آن اشاره کرده آید «و ذلك الرجل هو اليقين و الايمان و هو امام امته و اهل زمانه» حتماً مراد از رجل در این جمله امام معصوم یعنی شخص حضرت صادق علیه السلام و سائر ائمه علیهم السلام است و ارتباطی به عالم کامل غیر از ائمه علیهم السلام و به خوانین قجر و کریم خان و محمد خان و زین العابدین خان و ابوالقاسم خان و خود شیخ احمد و سید کاظم و غیرهم ندارد.

واقعاً خیلی عجیب است که کسی بخواهد با تفسیر مثل این حدیث که مقصود از آن ظاهر و مبین است فرقه سازی کند و بر سر راه بندگان خدا برای اضلال آنها بنشیند در حالیکه با هزار تکلف این جمله و کلّ این حدیث قابل تفسیر به رکن رابع و ناطق واحد غیر از ائمه اثنی عشر علیهم السلام نیست و تا زمان استحداث این فرقه اصلاً چنین استنباطی از آن در بین اعظم محدثین مطرح نبوده است.

فقط آنها هستند که معرفتشان واجب است و چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«و ائمة القوام الله علي خلقه و عرفاؤه علي عباده و لا يدخل الجنة إلا من عرفهم و عرفوه و لا يدخل النار إلا من انكرهم و انكروه»⁽¹⁾

این احادیث مربوط به این بزرگواران است که قرآن درباره آنها می فرماید: "ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا"⁽²⁾ نه خان قجری یا استاد او سید کاظم و شیخ احمد و هر کس دیگر.

ص: 286

1-250. (1). رجوع کنید به بحار، 6/233.

2-251. (2). سوره فاطر، آیه 32 ..

راجع به این سؤال که آیا بعد از هر امامی عده ای به نام ابواب بوده اند؟ جواب این است که اگر سؤال از این باشد که بعد از امام قبل و در عصر امامت امام بعد ابوابی از امام قبل باشند حتماً چنین چیزی نبوده است و قابل قبول نیست زیرا همه موظف بوده اند که به امام بعد رجوع نمایند، و اگر مقصود این است که آیا هر يك از ائمه عليهم السلام در عصر امامت خود وکلانی و نوابی داشته اند یا نه این سؤال منطقی است و در صورتی که موانعی مثل تقیه وجود نداشته باشد طبعاً تعیین وکلاء برای رتق و فتق امور و رسیدگی به حوائج شیعه انجام می گرفته و افرادی به این سمت معین می شدند نظیر افرادی که از طرف حضرت امیر علیه السلام مثل مالک اشتر و ابن عباس و دیگران منصوب می شدند و در زمان حضرات امام علی النقی و امام حسن عسگری علیه السلام و غیبت صغرای حضرت ولی عصر ارواحنا فداه این برنامه معمول بود که از مشهورترین آنها در عصر غیبت نواب اربعه بوده اند که شاید علت شهرت و مقبولیت عامه آنها یا عموم نیابت آنها نسبت به همه بلاد بوده در حالیکه شاید در سائرین کسی که گنجایش این وسعت را داشته باشد نبوده است یا اینکه به اعتبار شخصیت ممتاز خودشان بیش از دیگران مرجع امور و مراجعات مردم بوده اند و یا اینکه وکالت دیگران نیز بواسطه آنها ابلاغ میشده است که به هر حال ظاهر این است که این چهار نفر حائز مرکز شیعی بوده اند که دیگران در حد آنها نبوده و لذا وقتی به علی بن محمد سمري رضوان الله تعالی علیه اعلام شد که غیبت تامه واقع شده است، باب سفارت و وکالت خاصه مطلقاً مسدود شد.

اما اینکه امیرالمؤمنین یا سائر ائمه عليهم السلام ابوابی داشته باشند که از آنها در افاضه علوم نیابت داشته باشند و مثل قائم مقام و واسطه منحصر به فرد باشند که بدون توسل به آنها و شناخت آنها کسب علوم و معارف ائمه عليهم السلام ممکن نباشد چنین چیزی

سابقه ندارد حتی در زمان غیبت صغری نیز محدثین و علماء به کار خود یعنی روایت احادیث و نشر علوم و بیان احکام بدون مراجعه به نواب اشتغال داشتند.

خلاصه، چنین امری سابقه نداشته است که شناختن يك یا چند نفر از اصحاب مدخلیت در کسب علوم از اهل بیت علیهم السلام داشته باشد که حدیث آنها و گفته آنها در شرعیات تعبداً مثل قول ائمه علیهم السلام حجت باشد آن چنان که معتقدان به رکن رابع و عالم کامل می گویند. البته این مورد تصدیق است که بعضی اصحاب ائمه علیهم السلام، علوم بیشتر و احادیث زیادتر از بعضی دیگر را تحمل کرده اند مثل سلمان یا محمد بن مسلم یا زراره اما این بیشتر از این نیست که او حامل احادیث و ناقل علوم بیشتر است و موجب حصر بیان حدیث و ابلاغ احکام و وساطت منحصره او بین امام و امت در علوم شرعیه نمی باشد.

و اما سؤال از شغل شاغل نواب اربعه آنچه که بالفعل به نظر می رسد این است که شغل شاغل آنها همان تصدی امور نیابت خاصه و مرجعیت عامه بوده است و اگر شغل دیگری داشته اند معلوم نیست که بالمباشرة به آن اشتغال داشته اند یا بواسطه، و عثمان بن سعید اگر چه ملقب به سمّان و زیات است با اینکه از کودکی و چنان که به خاطر دارم از سنّ یازده سالگی به خدمت امام افتخار داشته است شغل اصلی او همان خدمت امام علیه السلام بوده است به هر حال اگر هر شغلی هم داشته اند اشتغال آنها به آن شغل در حدی بوده است که با انجام وظایف نیابت که در آن زمان به ملاحظات متعدد وسیع و گسترده بوده است مزاحمت ننماید.

اعتقاد به وحدت وجود، حلول و اتحاد و ...

س 2. بعد التّحیة والسلام معروض می دارد که نظر حضرتعالی در مورد عرفائی که قائل به طریقت و وحدت وجود و موجود و حلول و اتحاد و مهدویت نوعیه و صلح کل و ترك عبادات و اتیان محرمات میباشند

چیست؟ با توجه به اینکه داشتن اینگونه عقائد مستلزم انکار ضروری دین میباشد آیا اینگونه افراد در حکم بقیه کفارند یا خیر؟ و اگر کسی قبلاً در سلك مسلمانها بوده ولی بعدها در اثر ارتباط با این فرقه دارای چنین عقائدی شده باشد و عقائدش را هم برای دیگران اظهار میکند آیا چنین کسی در حکم مرتد است یا خیر؟

ج. عقیده بوحث و وجود که وجود را مثلاً دریا و کل اشیاء را مثل امواج آن بدانند یا صدور اشیاء را از خدا بطور معلول از علت یا نور از شمس و یا حبر و حرف بدانند، و حلول و اتحاد و جواز ترك عبادات و جواز فعل محرّمات و صلح کل بعض معانی فاسده آن خلاف مذهب حق تشیع اثنی عشری است بلی اگر افرادی این اصطلاحات را بگویند و حتی اظهار عقیده کنند ولی ملتفت به معنی و لوازم باطله آن نباشد حکم بکفر آنها نمی شود.

معاشرت با فرقه موسوم به اهل حق

س 3. در شهر ما از زمانهای قدیم گروهی از مردم عقیده دارند که خدا در حضرت علی علیه السلام حلول کرده و به آن ایمان دارند و به علی الهی مشهور هستند و به زبان ترکی نیز گوران می خوانند و به فارسی به بیان خودشان اهل حق گفته می شود. و از این فرقه جماعت در شهر ایلخچی نیز زیاد است و با هم رفت و آمد دارند و هفته ای یکبار در خانقاه جمع می شوند و از کلام کشف الاسرار در جم خانه که یکی از کتابهای آنهاست برای سرسپردگان از آن قرائت می شود و کتاب دیگری که بنام چهل تنان یکبار در 2000 جلد در فروردین 1347 در چاپخانه درخشان بچاپ رسیده است. بعد از چاپ و توزیع کتاب مذکور عقاید آنها بر مردم آشکار گردید بطوری که به جمع آوری این کتاب اقدام

کردند، علایم ظاهری آنها این است که موی سبیل هایشان را اصلاً اصلاح نمی کنند و موی سبیلشان به دهانشان می رود، زمانهای قدیم به علت آگاهی دادن روحانیت، مردم چندان با اهل این فرقه معاشرت نداشتند و از آنها نه دختری می گرفتند و نه دختری می دادند و حتی قبرستان آنها جدا از قبرستان مسلمانان بود و مرده های خود را در قبرستان مخصوص دفن می کردند ولی بعد از انقلاب اسلامی بخصوص در این چند سال اخیر که صوفیگری را تبلیغ می کنند به خود جرئت داده و تشکیلاتی کار می کنند و عقاید خود را مرموزانه ترویج و اشاعه می دهند و از مسلمانان کسانی هستند که آگاهانه و یا ناآگاهانه دختران خود را به پسران این فرقه (علی اللّهی) می دهند و یا از افراد این فرقه فاسد برای مراسمات مسلمانان آشنیزی می کنند و از این فرقه يك نفر بدون تحقیق، شورای شهر شده است و مردم در این مسائل بلا تکلیف مانده اند، لذا با ارسال چند صفحه از کپی کتاب دفتر آفریش اسرار حقیقت از کتاب چهل تنان و صفحاتی چند از اعتقادات اهل حق از کتاب ایلخچی بحضور استدعا داریم از چگونگی معاشرت مسلمانان با این فرقه باطل و فاسد و همچنین در مورد مشرک بودن آنها و انتخاب همسر و ازدواج با آنها ما را آگاه و بطور شفاف حکم شرعی آن را بیان فرمائید.

ج. در فرض سوال فرقه ی معروفه به اهل حق که نمونه ای از عقائد آنها را ارسال داشته اید از طریق حق منحرفند و جداً لازم است مؤمنین و مؤمنات از معاشرت و اختلاط با آنها اجتناب نمایند و ازدواج با آنها نیز حرام است. والله العالم

س 4. درباره آغاخان، فرقه اسماعیلیه و برنامه های ایشان و عضویت در انجمن آنها و استخدام در دستگاه آغاخان تفصیلاً حکم الله را مرقوم بفرمائید.

ج. اتباع آغاخان و فرقه اسماعیلیه از دین مبین اسلام منحرفند و قبول خدمت در ادارات آنها و شرکت و حضور در برنامه های آنان جائز نیست. و الله العالم

رفتن به خانقاه و ترویج مرام آنها جایز است یا خیر؟

س 5. آیا رفتن به خانقاه جایز است؟ یا هر مکانی که افرادی بنام شاه نعمت الله یا ذهبیه و یا خاکساریه یا هر فرقه دیگر بنام فقراء اجتماع می کنند و با اسم تبلیغات اسلامی و روضه خوانی و یا جشن اعیاد و یا وفیات ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین و بنام ذکر فضائل و مناقب بزانهای خودشان میزنند یا پیشانی خود میزنند از نظر شرعی آیا رفتن در آن مجلس و ترویج مرام آنها جایز است یا خیر؟

ج. رفتن به خانقاهها و حضور در جلسات فرق صوفیه و به اصطلاح خودشان فقراء و شرکت در برنامه های آنها که به اسم تبلیغات اسلامی و به اسم برگزاری اعیاد و ایام سوگواریهای مذهبی و ذکر فضائل حضرت امیرالمؤمنین و سائر ائمه اطهار سلام الله علیهم و مدائح آن بزرگواران اجراء مینمایند ترویج باطل و ضلال و اضلال و بدعت است و مؤمنین باید جداً از آن خودداری نمایند و از مجالست و مصاحبت با آنها پرهیز کنند خداوند متعال آنها را بصراط مستقیم اسلام و مذهب اهل بیت علیهم السلام هدایت و به مؤمنین در استقامت و پایداری در مواضع ایمانی ثبات قدم و مصونیت از لغزش و انحراف عطا فرماید.

تمایل به اعتقادات صوفیانه

س 6. اینجانب پس از نفوذ و بررسی اوضاع چند خانقاه مشاهده کردم تعدادی از جوانان، ناآگاهانه به این فرقه متمایل شده اند (بطوری که مراجع و علماء را قبول دارند اما از نظرات آنها آگاه نیستند) و با عنایت به اینکه اخیراً به دلایلی فعالیت این گروه بسیار گسترده شده و به معرفی ناقص اسلام و تشیع می پردازند خواهشمندم جهت شناخت بیشتر مردم از این فرقه مطالبی از قبیل طهارت آنها، اعتقادات صوفیانه، معاشرت با آنها، دادن نذورات به آنها و غیره با دست خط مبارك مرقوم بفرمایید.

ج. صوفیه با فرق و انشعابات بسیاری که دارند اگر چه در انحراف در يك سطح نیستند و بسا برخی از آنان خارج از رقبه اسلام شمرده نشوند، در مجموع منحرفند و عقائد خاصه ای دارند غیر اسلامی بهر حال معاشرت با آنها و تقویتشان و دادن نذور به آنها و رفتن به خانقاه آنها که موجب ترویجشان می شود حرام است و باید مؤمنین از آنها پرهیزند. والله العالم

عقاید حسن بصری و روایات نقل شده از او

س 7. بعد از تقدیم سلام معروض می دارد در مطالعات اسلامی به دوگانه گوئی های زیادی نسبت به حسن بصری برخورد کرده، در صورتی که شخصیت های علمی شیعی او را نپذیرفته اند ولی او را سر حلقه عرفا و مجاز در ارشاد از ناحیه علی امیرالمؤمنین علیه السلام شناخته اند آیا حسن بصری ثقه اکابر شیعه و براستی از مجازین امام علی روحی فداست؟

ص: 292

ج. حسن بصری قدر مسلم متهم به نصب و انحراف از حضرت امیرالمؤمنین است و این اتهام نسبت به اوائل زندگی او و عصر خلافت حضرت امیر سلام الله علیه ثابت است. وی مورد تجلیل و تعظیم مخالفین و از مشایخ روات جمعی از محدثین آنها است و در کتب حدیث و مشایخ و رجال و روات شیعه جایی ندارد اگر چه منقولاتی دال بر توبه و ندامت و بازگشت او به حق وارد شده اما ثابت نیست حشره الله مع من یحبه.

علی هذا به نقل و روایت مثل او در مسائل اعتقادی و فقهی اعتماد نمی شود کرد مگر به روایات صحیحه مأثوره از طرق اهل بیت علیهم السلام ثابت باشد که بعنوان تأیید قابل ذکر است. بینش شخصی و نظر و عقیده خاص او قابل استناد نیست، بلکه معلوم البطلان است و الله اعلم بحقائق الامور و هو الهادی.

عرفان اسلامی و عارف حقیقی

س 8. خواهشمند است تعریفی از عرفان و عارف در اسلام مرقوم فرمائید.

و آیا افراد مخصوصی به این مقام می رسند یا برای هر کس ممکن است؟

ج. متأسفانه لفظ عرفان و عارف در عصر ما مورد سوء استفاده و منحرف کردن مردم از تعالیم واضح دین شده است. اطلاق این لفظ بر هر مسلمانی که معرفت به توحید خدا و سائر عقائد حقه داشته باشد جائز است هر کس از تعالیم و هدایت‌های قرآن و حدیث بیشتر اطلاع داشته باشد عارف و با معرفت است و هر کس در خلقت آسمان و زمین و آیات الهی و عجائب عالم آفرینش و عظمت و وسعت عالم و دلایل بی شمار بر علم و قدرت و حکمت خدا بیشتر فکر کند علم و عرفانش بیشتر است.

"إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا

خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُجْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ" (1) تفکر در خلق و تفکر در فناء دنیا همه عرفان بخش است تفکر در خود انسان در چشم و گوش و بینی و میلیونها اسرار وجود انسان که هنوز هم بیشترش ناشناخته است همه معرفت بخش است.

توضیحاً قابل ذکر است: برخی از کسانی که مکتب به اصطلاح خودشان عرفان را تعریف می کنند عرفان در برابر فلسفه، علم می گویند، و عالم به آن را عارف می خوانند و در فرق آن با فلسفه می گویند موضوع فلسفه مطلق وجود است از وجود خدا تا همه موجودات تا ذره و کمتر از ذره و روح و جسم و عرش و کرسی و جن و انس و ملائکه و ...، که البته بر مبنای اصالة الماهية وجود مفهومی انتزاعی از تحقق همه و صادق بر همه است و بحث قائل به اصالة الماهية در ذوات اشیاء متمایز الحقیقه است و بنا بر مبنای اصالة الوجود و اینکه هر چه وجود دارد بوجود موجود است (بلکه موجود همان وجود است و حقیقی است) مثل نور ذات تشکیک و تمایز مصادیق آن به مراتب و وجوب و امکان و شدت و ضعف است و بنابراین لازم شود همه موجودات از باری تعالی و به اصطلاح آنها واجب الوجود و کل عالم امکان و ممکن الوجود در حقیقت ذات اشتراك داشته باشند و بطور مطلق متباین بالذات نباشد.

در نتیجه با مفاد مثل " لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" (2) موافق نمی شود و مفاد این جمله کریمه عظیمه که از آن بطور مطلق نفی مثل خدا می شود و (لیس کمثله شیء فی ذاته و صفاته و نعوته) می باشد مقید می شود و (لیس کمثله شیء فی صفاته و نعوته) می گردد، به هر حال از این بیان اگر چه فی الجملة غیریت و مغایرت بین خالق و مخلوق استفاده می شود ولی غیریت آنها در حقیقت و کنه ذات به تمام معنی فهمیده نمی شود بلکه مماثلت ذاتیه از آن مفهوم می شود مع ذلك در فساد مثل اینکه قائل به وحدت مصادقی و عینیت آن باشند

ص: 294

1-252. (1). سوره آل عمران، آیه 190 و 191.

2-253. (2). سوره شوری، آیه 11..

نمی باشد و اینکه کسی بگوید وجود حقیقت واحد نامتناهی است که از آن تعبیر به الله و واجب الوجود می شود و سائر اشیاء از عرش و کرسی و زمین و ... همه مراتب وجودی همان وجود نامتناهی و واجد شمرده می شوند این با موضوع فلسفه که مطلق وجود است و دارای دو مصداق متباین بکنه ذات می باشد سازگار نیست.

اما موضوع باصطلاح علم عرفان را وجود مطلق می گویند و مصداق واحد آن را خداوند متعال می دانند، و کسی را عارف می گویند که بعکس حکیم که از مطلق وجود بحث می کند از وجود مطلق بحث می نماید نه غیر او بنابراین تفکر در آیات خدا و خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و نظر در آثار علم و قدرت خدا که با تاکید در آیات قرآن مجید مثل، " وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ" (1) و مثل " أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْرِيلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (2) به آن ترغیب شده و معرفتی که از آن حاصل می شود عرفان نمی دانند و تفکر در این آیات و نظر در ملکوت آسمان و زمین چون نظر در وجود مطلق که مدعی عرفان می گوید نیست، عرفان و معرفت نمی باشد. این عرفان که قائل بوجود مطلق باشند که مصداق آن منحصر به فرد و مقتضای اطلاق آن وحدت و نفی کثرت است از قرآن مجید و روایات معتبر استفاده نمی شود. اصل وجود حقیقی وجود که امر انتزاعی نباشد مورد انکار بسیاری از به اصطلاح محققان و حکما است، و وجود مطلق که همه باشد یا همه او باشند یا همه، مراتب وجودی او باشند و نسبت همه به او نسبت امواج به دریا و حروف به حبر، و (سه نگرده ابریشم ار او را/ پرنیان خوانی و حریر و پرند)، این معانی از قرآن مجید و روایات فهمیده نمی شود، و همان مشرب و اصطلاح وحدت وجود را که اعلام متکلمین و متشرعه و مؤمنین به کتاب و سنت نمی پذیرند نشان می دهد. هیچ يك از

ص: 295

1-254. (1). سوره ذاریات، آیه 20 و 21.

2-255. (2). سوره غاشیه، آیه 17 تا 19..

اسماء الله الحسنی مفهوم وجود مطلق را ندارند بلکه همه بر خلاف آن دلالت دارند، و اگر کسی بخواهد آنها را اسماء وجود مطلق که خود تصور کرده بداند باید همه را حمل بر خلاف ظاهر و بلکه خلاف صریح آنها بنماید و وارد سخن از هویت و کنه شود هر چند بگوید کنه وجود نیز نامعلوم است.

عارف حقیقی کسی است که بکل اسماء و صفات و نعوت الهیه که قرآن کریم و روایات صحیحیه و ادعیه معتبره بر آن دلالت دارند تصدیق داشته باشد و مؤمن باشد و او را خالق و خودش و همه را مخلوق و او را رازق و خود را مرزوق و او را قاهر و همه را مقهور و او را رحمان و رحیم و خود را مرحوم و او را مالک و همه را مملوک و ... و او را غیر همه و همه را غیر او بداند و سیر در راهی که منتهی به انکار واقعیت و حقیقت این عناوین می شود اگرچه در حدّ بسیار ضعیف باشد عرفان نیست و جهل است. سیر در راهی که منتهی بنفی همه اشیاء می گردد و متحقق را فقط وجود مطلق که اقلّ وجود هویتی به این معنی محل اختلاف حتی بین ارباب به اصطلاح معقول است می دانند عرفان نیست، و معرفتی که از طریق هدایت کتاب و سنت و وحی و ارشاد امناء الله و نهج البلاغه و صحیفه کامله و ... حاصل نشود و نصوص، آن را نفی نماید عرفان و معرفت نیست. عرفان و معرفت خدا "لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ" (1) و (انه محتجب عن العقول كما هو محتجب عن العيون) و (هو الواحد الاحد) "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" "يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ" (2) "خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ" (3) "يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ" (4) و لا اله الا هو وحده لا شريك له و ... می باشد و خلاصه خدای قرآن و خدای اسلام و خدای نهج البلاغه و اینهمه روایات و ادعیه توحیدی

ص: 296

-
- 1-256. (1). سوره انعام، آیه 103.
 - 2-257. (2). سوره رعد، آیه 8.
 - 3-258. (3). سوره انعام، آیه 102.
 - 4-259. (4). سوره مؤمن، آیه 19 ..

معرفت بخش با وجود مطلق متحد المعنی نمی باشد و عارف و عرفان اسلامی و قرآنی را نباید به این عرفان اصطلاحی و مبتدع و ملتقط اشتباه نمود.

راه رسیدن به عرفان واقعی

س 9. چگونه به عرفان واقعی برسیم؟

ج. عرفان واقعی و اسلامی (نه آنکه صوفیه و افراد به اصطلاح عرفاء می گویند) از تفکر در آیات آفاقیه و انفسیه یعنی تفکر در عالم آفرینش زمین و آسمان و عجائب مخلوقات آنها و نظاماتی که در آنها برقرار است و تفکر در وجود خود و همه مخلوقات حاصل می شود. والله العالم

فرقه بهائیت و اعتقادات آنها

س 10. لطفاً در خصوص پیدایش فرقه بهائیت و اعتقادات آنها توضیح دهید.

ج. به کتبی که در رد این فرقه ضاله نوشته شده مانند: «تاریخ جامع بهائیت» و «ساخته های بهائیت در صحنه دین و سیاست» و «انشعاب در بهائیت» و «کشف الحیل» و نظایر اینها رجوع نمایید. اجمالاً در پیدایش آن از آغاز به روسها وابسته اند و بعد از آن در خدمت استعمار انگلیس و صهیونیسم قرار گرفتند و در زمان کنونی مزدور تمام عیار آمریکا هستند شرح خیانتها و جنایت‌هایشان از اول تا بحال تاریخی سیاه و پر از ننگ و تقلب و تزویر است.

آیا امثال جنید بغدادی از سوی امام عصر علیه السلام مأموریت دارند

س 11. حضور مبارك حضرت آية الله العظمى آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی مدّ ظلّه با عرض سلام و ارادت استدعا دارم بفرمائید: تفکر زیر در مذهب تشیع جایگاهی دارد؟ جنید بغدادی از حضرت قائم

ص: 297

امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف مأمور اخذ بیعت معنوی بوده و در زمان غیبت اجازه داشت جانشین هم تعیین کند و جانشین طریقتی هم تعیین کرد که او ابوعلی رودباری بود؟

ج. علیکم السلام ورحمة الله، این توهم هیچ اصل و جایگاهی ندارد و در کتابهای معتبر مربوط به احوالات حضرت بقیة الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفداء و نواب خاص آن حضرت مانند کتاب کمال الدین صدوق، و غیبت نعمانی، و غیبت شیخ طوسی اسمی از جنید و رودباری نیست، و دعوی اینکه کسی از طرف آن حضرت مأموریت اخذ بیعت یا اختیار تعیین جانشین داشته باشد کذب محض و جعل است و هیچ کس پس از پایان عصر غیبت صغری و نیابت جناب علی بن محمد السمری از طرف آن حضرت بلا واسطه یا با واسطه نیابت یا وکالت خاصه یا مأموریت اخذ بیعت، ندارد و هر کس ادعا کند باید تکذیب شود و هو کذاب مفتر.

ص: 298

شعر، قریحه شعری و انواع شعر

س 1. مستدعی است درباره شعر، قریحه شعری و انواع شعر به تفصیل ارشاد فرمائید.

ج. قریحه ادبی و ذوق لطیف شعری یکی از هزاران آیات الهی در وجود انسان است و دلیل غیب وجود، وسعت و گستردگی باطن و معنویت اوست.

این همه لطائف و ذوقیات و اشعار شیوا و مضامین بکر و تازه و بدیع که میلیونها انسان شاعر به زبانهای گوناگون در طول تاریخ و در هر عصر و زمان سروده اند همه تراوش باطن و غیب وجود این انسانی است که نه هرگز تمام شده و نه تمام می شود.

لطایف و ثمرات ذوقها همواره در ظهور است و اقیانوسهای موج معارف و نکته گویی و مضمونهای بکر و جدید علی الدوام از منبع طبع این بشر جاری است.

این همه افکار، این همه تشبیهات و این انواع شعر و سخن نو چگونه ساخته می شود و از کجا گرفته می شود؟

این چشمه های جوشان و خروشان که مثل امواج دریاهاى متلاطم جلب نظر می کند و در شنوندگان این همه اثر می گذارد از کجا بر می خیزد؟

این ها همه دلیل بر عمق وجود انسان و ارتباط او با يك مركز فیاض لایزال و غیر متناهی است.

اگر این معنویت و این باطن و این ارتباط نبود، نوپردازیهای تمام نشدنی که هر شور شاعری را جدا مطرح می کند، همان عصر اول پیدایش بشر تمام شده بود.

شاعران بیشتر در مواد شاعر و الفاظ و معانی آن سخن گفته اند، چنان که در سایر آیات الهی نیز به همان خود آیه و نشانه مثل کوه و معدن و انسان و حیوان و دریا و درخت و ذره و اتم و ستاره و ... و خواص آنها توجه شده و بسیاری از علوم از همین توجه شکل گرفته است، اما به مبدأ این اشعار و خالق این استعداد و قریحه توجه نمی کنند.

تماشای جمال شعر و جمال طبیعت و مرغزار و آبشار و دریا و جمال انسان و آسمان بشر را از خالق این همه جمال و ذی کمال حقیقی باز داشته و مانع شده که از ظاهر باطن را ببیند و از صورت به حقیقت و از اسم به مسمی و از لفظ به معنی و از اثر به مؤثر برسند.

و حاصل سخن اینکه ذوق و قریحه و التذاذ از سخن فصیح و بلیغ و نظم و نثر زیبا از مواهب مهم است که به این بشر اعطا شده و از آن می توان به درک حقایق بزرگ نایل شد و جمال شعر و نظم و نثر بلیغ از جمال هیچ یک از مناظر زیبا و دلربا کمتر نیست و همه آیات خداوند و نشانه های جمال و جلال و کمال ذات لایزال اویند و به این جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام کمال این قریحه ادبی در وجود خود و اهل بیت و خاندان مکرش را چنین توصیف می نماید:

«وَإِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ» (1).

از قریحه و ذوق شعری و ادبی نیز مثل سایر نعمتهای الهی باید بطور معقول و مشروع استفاده شود و همانطور که می توان آن را برای نیل به مقاصد عالی و تهذیب اخلاق و تکمیل معارف، وسیله قرار داد و افکار و اندیشه های سالم و پاک را نشر داد، صرف آن در نشر اندیشه های فاسد و ترویج اخلاق زشت و دعوت به انحطاط و خیانت و انواع افکار و اعمال زیان بخش و سوء استفاده از آن نیز ممکن است.

ص: 300

شعر انواع متعدد دارد: از آن جمله اشعاری که متضمن بیان حقایق و معارف و حکمت‌ها و پندها و نصایح و مواعظ و حکایتها و نکات تربیتی و اخلاقی و ترغیب به آنهاست. در توحید و الهیات و بیان آیات الهی و آثار قدرت خداوند متعال و دعا و مناجات و عرض حاجات به خدا و ستایش و نیز مدائح و مناقب و مراثی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام و سوق انسان بسوی کمال معنوی و قرب حضرت باری و دفاع از حق و تبلیغ ارزشهای واقعی انسانی و اسلامی می باشد.

تأثیر و نقش این اشعار بیش از آن است که بتوان توصیف نمود و بسا یک قصیده یا یک قطعه یا یک بیت شعر بقدری رسا و مؤثر است که خطبه‌ها و بیانیه‌های بلند و فصیح و بلیغ آن اثر را ندارد.

در احیاء حق و کوبیدن ظلم و ظالم، در تحریک و تهییج مردم به کارهای خیر و احسان، و ایثار و صبر و فداکاری و قیام علیه ستمگران، در جهاد نفس و پارسایی و تقوی و عدالت، و نکوهش هواپرستی و حب دنیا و جاه و خلاصه در پاسداری از همه ارزشهای اسلامی و فضایل انسانی شعر از عوامل مهم بوده و هست.

کسی نمی تواند برای قصیده فرزدق یا اشعار کمیت و سید حمیری و دعبل خزاعی قیمت و بهائی تصور نماید.

خوشبختانه ثروت اسلامی و مذهبی ما از این نوع اشعار بزبان عربی و فارسی و لغات دیگر بسیار عظیم و موجب افتخار و مباهات است. شعراء عرب و عجم در این رشته‌ها داد سخن و بیان حقایق را داده اند و اشعار آنها سرشار از حکمت و معرفت و آگاهی و بصیرت و ایمان و شوق و ذوق و حسن قریحه و دعوت بحق و هدایت خلق و تعهد است و همه الهام می باشد و از همان کنوز الهیه است که حتماً مفاتیح و کلید آن زبان این شعراء است. به قدری که هنگام خواندن و شنیدن این اشعار فکر انسان اوج می گیرد و معراج می یابد و دلها به نور ایمان و رضا و توکل و تقویض و تسلیم و اعتماد به خدا منور می شود.

بعد از قرآن مجید و وحی الهی و کلمات پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام می توان گفت هیچ بیانی این اثر را ندارد.

ما به شاعرانی که این چنین شعر بگویند از صمیم قلب احترام می گذاریم و معنویات خود را در حد مهمی مدیون آنها می دانیم و آنها را سرایندگان حقایق و احیاگران قلوب مرده و پیروان راستین خط انبیاء و ائمه علیهم السلام می دانیم اشعار آنها را می خوانیم و حفظ می کنیم و به فرزندان خود یاد می دهیم و روح خود را با آن جلا می بخشیم.

در این اشعار تملق و چاپلوسی و مدح ستمگران و دعوت به فساد و شعر برای گرفتن جایزه و مدح نااهلان و هجو صالحان و تزئین معاصی نمی یابیم.

ناگفته نماند که اشعار این شاعران بیشتر اقتباس از قرآن مجید و احادیث شریفه است و در واقع عرض و بیان فرهنگ و فکر و دعوت اسلام و مذهب است.

یک نوع دیگر از شعر، اشعار اکثر مدیحه سرایان است که در ابتداء چکامه و قصیده را با وصف طبیعت، باغ، گلستان، صحرا، دریا، باران، کوهسار، ستارگان، خوشرویان، دلبران، می، گل، بلبل، سرو، چمن، ساقی، ساغر، دلبران، مه روی و مه رخسار و الفاظی از این قماش آغاز نموده و آنرا به مدح ممدوحی که دارند به پایان می رسانند.

این نوع اشعار بیشتر و غالباً جنبه فنی دارد که مهارت شاعر را در وصف یک منظره تخیلی نشان می دهد. ولی اگر در این نوع اشعار نیز توجه دادن بمعانی بلند و سازنده و آیات خدا مقصود باشد و یا مقدمه برای مدح حضرات معصومین علیهم السلام باشد همان فوایدی را که بر شمردیم خواهد داشت.

مثلاً یک شاعر بزرگوار در ابتدای قصیده ای که در مدح حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء سروده می گوید:

موی پیچاپیچ تو بر مه چو سنبل بر گل است یا که اندر برف گسترده است پر مشکین غراب

روی زیبا تو زیر زلف چون دل دید گفتم هست همچون آفتاب و قد توارت بالحجاب [261]

یا این چنین باز در طلوعه قصیده ذوقافیتین در مدح آن حضرت می گوید:

گر نه عقلم را نمود آن زلف چون ظلمات مات از چه شد مأوای آن گیسوی چون زُنار نار

ور گنه کرد از چه آرد در بهشت روی روی جنت فردوس را کی باشد از فُجار جار(1)

که فهم معنای هر دو شعر هم چندان آسان نیست. از این نوع شعر، شعرای عرب و عجم در مطلع قصاید خود فراوان سروده اند. که هم به همان جنبه فنی و اظهار قدرت شاعری توجه داشته اند، و هم آن مقاصد و مفاهیم عالی را تبلیغ و تلقین نموده اند مثل این اشعار:

تعالی الله خداوند جهاندار جهان آراکز او شد آشکارا گل زخار و گوهر از خارا

نشاند باغبان قدرتش در روضه هستی هزاران سرو مه منظر، هزاران ماه سرو آسا

به غمزه، غارت تقوی به ایماء آفت ایمان به سیما لاله سوری به گیسو عنبر سارا

قصیده معروفه بُرده و قصیده عینیه حمیری و اشعار بسیار فنی شیخ بهائی در قصیده (الفوز و الامان فی مدح صاحب الزمان علیه السلام) و صدها قصیده دیگر به همین ملاحظه از جنبه شعر و ادب شهرت دارند، و خلاصه، هنر شعری خود را، در وصف مناظر بزم و رزم و اینگونه امور حتی مرغان هوا و آیات دیگر آفاق و انفس نشان داده اند و این اظهار قدرت ادبی و هنری را در خدمت بمقاصد ارزشی بکار گرفته اند.

ص: 303

و بین این اشعار و اشعار مبتذل که با الفاظی مثل: می، ساقی، ساغر، مست، شراب میکده، میفروش، رند، قلندر، پیر خم، پیاله و حتی لفظ فقر، اشاره به مکتبهای صوفی گرای و نامأثور از شرع می کنند و آنها را اصطلاح برای اشاره به افکار و گرایش های فکری خود دارند، فرق بسیار است.

اینها در زیر حجاب این اصطلاحات، عقاید خود را مخفی کرده و از بیم اتهام به کفر و خروج از دین این شیوه را پیش گرفته و این اشعار را به عنوان عرفان به مردم می خوراند و بسیاری هم، چون مفاهیم و مقاصد آنان را نمی دانند، به خواندن آن ناآگاهانه سرگرم می شوند، در مجلس حرام رقص و سماع با خواندن آن در عالم هیروت و بیخودی می روند.

ترویج این اشعار و به سبک آنها شعر گفتن چون در نهایت، ترویج مشرب و مسالک به گفته خودشان عرفانی و به حقیقت باطل و خارج از معارف اسلامی است، صحیح نیست. این ها شعر مصطلح نیست خواه عربی باشد یا فارسی، فکر و مشرب و مسلك است که با این الفاظ تبلیغ می شود.

به علاوه جنبه تخدیری و بوجود آوردن حال بی تفاوتی این اشعار بسیار خطرناک است و از بعض مواد مخدره تأثیر آن در سست کردن قوای حقیقی عقلی و از کار انداختن آنها کمتر نیست و کمترین اثر آن بخود فرو رفتن و به بیرون از خود بی تفاوت شدن، و ترك سعی و عمل و مقاومت و امر به معروف و نهی از منکر است. زیان این اشعار از نظر عقیده و اخلاق و عمل بسیار است و استفاده از آنها و سرگرمی به آنها مثل سرگرمی به تریاک و آلات لهو و رمانهای عشقی و این قبیل آثار است.

و مسئله مهم مسئله دخالت این اشعار در حریم عقاید و بازی آنها با الفاظ و اصطلاحات خاص در اشاعه مکتبهای باصطلاح عرفانی و غیر اسلامی است.

از خداوند متعال مسئلت دارم که همگان را از مضلات فتن حفظ فرماید و اعمال و کردار و افکار ما را مرضی خاطر شریف و مقدس حضرت بقية الله الأعظم ارواحنا الفداء قرار دهد. ان شاء الله.

علت استحباب غسل در نوروز

س 2. اگر عید نوروز جمشیدی سلطانی است که مسلمان نبوده، چگونه غسل مستحب است که عمل او را احیا می نماید؟

ج. نوروز یعنی روز نو. روز اول فصل بهار مثل خود فصل بهار يك امر واقعی و تکوینی است به جمشید و شخص دیگر ارتباط ندارد خدا می داند چند هزار یا چند میلیون سال پیش از جمشید بوده است. از آیات خدا است که زمین دوباره بعد از موتش و خشک شدن گیاهها زنده می شود و چنان که در قرآن مجید می فرماید "اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا" (1) و محتمل است غسل یا هر عبادت دیگر به همین مناسبت باشد. والله العالم

آیا اعمال عید نوروز جزء تعلیمات اسلام است

س 3. آیا نوروز و اعمالی که مربوط به نوروز وارد شده جزء تعلیمات پاك اسلام است.

ج. عید نوروز از اعیاد مذهبی نیست و دید و بازدیدها و سایر اعمال مرسوم در آن روز دستور خاص مذهبی ندارد بلی راجع به غسل و لباس پاکیزه پوشیدن و روزه داشتن و چهار رکعت نماز که در مفاتیح الجنان ذکر شده از معلی بن خنيس نقل گردیده عمل به آن از باب اینکه این برنامه ها بطور مطلق در اسلام مورد ترغیب و تشویق است اشکال ندارد ولی عنوان ورود و خصوصیت آن ثابت نیست.

ص: 305

آنچه که عید اسلام و مسلمین است عید قربان و عید فطر و عید غدیر و ایام ولادت سایر معصومین علیهم السلام و عید مبعث که همه از اعیاد مشترك اسلامی و مذهبی است، می باشد.

گرفتن و دادن رشوه به قاضی برای احقاق حق

س 4. خواهشمند است نظر مبارك خود را در خصوص گرفتن و دادن رشوه به قاضی در جایی که رسیدن به حق، متوقف بر دادن رشوه باشد بیان فرمایید.

ج. مسئله دو صورت دارد: اگر گرفتن حکم حقی که بر حاکم حکم بر آن واجب است متوقف بر دادن رشوه باشد، دادن آن برای رشوه دهنده اشکال ندارد اگر چه برگیرنده حرام است، ولی اگر بر حسب سیر شرعی مرافعه در موردی که شخص خود را ذی حق می داند قاضی باید علیه او و له طرفش حکم کند و ذی حق رشوه بدهد که خلاف وظیفه خود له او حکم کند و طرف را محکوم نماید، ظاهر این است که در این صورت دادن رشوه بر رشوه دهنده نیز حرام است و اما حرمت دادن رشوه برای اینکه قاضی حکمی که رشوه دهنده هم می داند حق نیست بدهد واضح و بدیهی است.

پرداخت رشوه برای تسریع در حکم

س 5. در صورتی که رسیدن به حق منوط به دادن رشوه نباشد بلکه دادن رشوه در رسیدن به حق تسریع و باعث صرفه جویی در هزینه ها باشد تکلیف شرعی چیست؟

ج. چون رشوه، و برای ترغیب قاضی به اصدار حکم است گرفتن آن بر قاضی حرام است.

وظیفه افراد در مقابل بیماران بی دارو و افراد گرسنه

س 6. اگر فرد ثروتمند و متمولی کلیه حقوق واجبه شرعی خود نظیر خمس و زکات را ادا کند ولی در جامعه اسلامی افرادی را مشاهده نماید که به دلیل فقر و گرفتاری دچار بیماری هایی نظیر سوء تغذیه باشد که به تدریج منجر به مرگ آنها می شود و یا بیمارانی را سراغ داشته باشد که به دلیل نداشتن خرج درمان خود در معرض مرگ می باشند، آیا شرعاً تکلیفی برای او در جهت صرفه جویی در مصرف ثروتش و اختصاص بخشی از آن برای موارد فوق الاشاره وجود دارد یا خیر؟

ج. به طور کلی در صورتی که شخص معینی در معرض فوری تلف و هلاکت باشد هر کس می تواند باید برای حفظ جان او اقدام نماید ولی به طور کلی اگر معلوم باشد که در جامعه بیمارانی بی دوا و غذا در معرض تلف هستند که شناختن شخص آنها بطور عادی فراهم نیست ظاهراً تکلیفی بر افراد نیست.

بلی اگر مجتهد جامع الشرایط مسموع الکلمه مطلع از این وضع باشد می تواند اگر از وجوه شرعیه تأمین نمی شود طبق تنظیم صحیحی اهل تمکن را به تأمین این موضوع مکلف نماید.

آیا با پرداخت وجوهات شرعی باز هم کمک به مستمندان واجب است

س 7. در فرض دیگر اگر برخی افراد ثروتمند و مرفّه در حد اعلای رفاه و از همه مواهب و نعمتهای مادی برخوردار باشند و همزمان عده ای دیگر در اوج عسر و حرج و مشقت در زندگی طاققت فرسایی بسر برند و از حداقل رفاه از نظر مسکن و تأمین معیشت روزانه و ... محروم باشند، گرچه این عسر و حرج به مرگ و هلاکت آنها منجر نشود، آیا

شخص ثروتمند می تواند با این ادعا که چون حقوق شرعی واجب خود یعنی خمس و زکاتش را ادا نموده است از اعانت و کمک به مستمندان دریغ ورزد، و آیا اساساً در این قبیل موارد تکلیف شرعی و جویی به عهده ثروتمندان و متمولین هست یا خیر؟

اگر پاسخ سؤال در نظر مبارك حضرت تعالی و جوب کمک به نیازمندان در موارد فوق الاشاره است، استدعا دارم وجود تکلیف و جویی را با توجه به گستردگی جغرافیایی افراد معسور و دارای مشقت بیان فرمایید و جهت تنویر افکار عمومی مشخص فرماید که آیا رسیدگی در این قبیل موارد در حد صله ارحام است و یا شناخته شدگان به فقر و محرومیت در محلّه، شهر، کشور ایران، کشورهای اسلامی یا سایر کشورهای غیر اسلامی را نیز در اقصی نقاط جهان شامل می شود؟

ج. بلی بر حسب حکم فقهی می تواند ولی اگر جامعه تربیت اسلامی داشته باشد و همه از فقیر و غنی و رئیس و مرئوس وظیفه شناس باشند در شرایط عادی نباید این اتفاقات واقع شود و برای اجر و ثواب مؤمنین و مؤمنات باید از یکدیگر سبقت بگیرند و آیه کریمه "فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ (1) و آیه شریفه "وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ (2) را برنامه کار خود قرار دهند.

تربیت اسلامی این است که اول حق مؤمن بر مؤمن این است که:

«ان یحب له ما یحب لنفسه» (3)

و در حدیث است از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، می فرماید: «ما آمن بی من بات شعبان و جاره جائع» (4).

ص: 308

1-264. (1). سوره بقره، آیه 148.

2-265. (2). سوره آل عمران، آیه 133.

3-266. (3). التحفة السنیة، عبد الله جزائري، ص 49.

4-267. (4). کافی، ج 2، ص 668.

اگر فرهنگ اسلام تبلیغ شود احساس مسئولیت ایمانی و اخلاقی اقلًا بیشتر را وادار به رفع این ضعفها و کمک به ضعفها می نماید و بلکه بالاتر از آن به ایثار تشویق می کند چنان که در مورد امیرالمؤمنین و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام در قرآن کریم بر حسب روایات، خداوند متعال می فرماید: "وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ" (1).

يك معنا و تفسیر از آیه کریمه: "وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا" (2) همین خلق ایثار است.

داستانهای بسیار از مسلمانهای تربیت شده نقل شده که در هنگام عسرت خود، دیگران را بر خود ترجیح می دادند حکایت آن سرگوسفند که یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله، برای يك نفر هدیه کرد و تا ده خانه گشت و به منزل همان شخص اول هدیه شد و هم چنین حکایت حذیفه عدوی که می خواست یکی از کسانش را که در جهاد مقتول و محتضر بود آب بدهد و او آب را با کمال تشنگی به دیگری حواله کرد و او هم به دیگری و سرانجام هر سه نفر تشنه شهید شدند معروف است.

مسئله این است که به ارزشهای اسلام ایمان بیاوریم و خودمان و فرزندان و جامعه را به این اخلاق آراسته سازیم. آیه شریفه لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ... (3) تا آخر و هم چنین آیه "لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ" (4) را با تدبیر تلاوت نموده تا اوج کمال اخلاقی مسلمان و جامعه اسلامی را که تعلیمات اسلام فراهم می کند بشناسیم.

ص: 309

1- 268. (1). سوره حشر، آیه 9.

2- 269. (2). سوره انسان، آیه 8.

3- 270. (3). سوره بقره، آیه 177.

4- 271. (4). سوره آل عمران، آیه 92..

تعاون صحیح و همکاری و مظاهر رحمت و مهر باید در جامعه مسلمانان متجلی باشد.

آیا تفحص برای پیدا کردن افراد نیازمند، واجب است

س 8. در فرض سؤال چهارم چنانچه از افرادی که در عسر و حرج قرار دارند آگاهی تفصیلی و جزئی نداشته باشیم و صرفاً به طور کلی به نحو اجمالی آگاهی وجود داشته باشد، آیا تحقق و تفحص لازم است یا خیر؟

ج. مؤمن نباید از حال خویشاوند و همسایه و دوستان و اشخاص که با او ارتباط دارند بی خبر باشد ولی اگر او از فحوص و تفحص ناخوشنود می شود نباید فحوص نمود.

کمک به مستمندان در کشورهای دیگر

س 9. برخی می گویند در این قبیل موارد حکم مولوی (نه ارشادی) ولی فقیه زمان مشخص کننده تکلیف خواهد بود، حال اگر در کشوری اعم از اسلامی یا غیر اسلامی مسلمین دارای رهبری دینی به نحو مذکور نبودند، تکلیفشان چیست؟

ج. این تعلیمات عالیله چهارده قرن است که مسلمانان متعهد را راهنمایی کرده و الان هم اگر ترویج و تعلیم شود کارساز و موجب اصلاح جامعه و استحکام برادری و اخوت ایمانی خواهد شد.

پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان

س 10. دولت جمهوری اسلامی ایران مدتی است در صدد الحاق به معاهده ای بین المللی است بنام «کنوانسیون رفع تبعیض از زنان»، از آنجا که شورای فرهنگی - اجتماعی زنان به فرمان مقام معظم رهبری مد ظله العالی و طبق شرح وظائف، موظف به بررسی اینگونه امور در

مسائل زنان است از سال 72 معاهده را در دستور کار خود داشته و مخالفت خود را با الحاق اعلام نموده است. و امروز نیز بررسی آن برای الحاق یا عدم الحاق در دستور کار شورای عالی انقلاب فرهنگی و هیأت دولت است. (متن کنوانسیون و نقد و بررسی های انجام شده پیوست است)

روح حاکم بر این معاهده تساوی از جمیع جهات بین زن و مرد است که مورد عتاب شدید حضرت امام (ره) نیز واقع شده بود. و هدف آن ایجاد و تضمین تساوی همه جانبه بین زن و مرد از طریق ذیل است:

1. تغییر و فسخ قوانین (اساسی، مدنی، جزائی) و کل احکام قرآن و حکم حکومت اسلامی که مغایر تساوی باشند یا نتیجه آن به تساوی زن و مرد خدشه وارد کند لذا احکام اسلام تحت الشعاع این معاهده است و در صورت تعارض حتی حکم قرآن و ولی فقیه، باید محو شود. زیرا دولت تعهدی بالاتر از آن را به سازمان ملل سپرده است که این تعهد خلاف قاعده نفی سبیل است؛

2. تغییر فرهنگ اسلامی و روشها و سنتها و محور نقش خاص هر يك از زن و مرد و یکسان سازی و تساوی آنها حتی در حضور اجتماعی مانند حجاب و وسائل خانوادگی؛

3. تغییر رویه اجرایی حکومت و برنامه های دولت در جهت اثبات تساوی همه جانبه و یکسانی زن و مرد و الزام دولت اسلامی به ارائه گزارش در جهت اعمال قوانین و رویه هایی که تساوی را اثبات نماید، و راه نفوذ فرهنگ ضد دینی را بر جان و مال و ناموس مسلمین و

شیعیان باز کند. موافقین الحاق معتقدند برای خوب جلوه کردن اسلام در جهان و اینکه طرفدار آزادی زن و حقوق او است ملحق می شویم و شرائطی را قرار می دهیم.

از آنجا که الحاق مشروط نیز کارساز نبوده و طبق رویه سازمان ملل در آینده مجبور به عقب نشینی خواهیم بود، از آن مقام منیع خواستار است با بررسی موارد ارسالی به سؤال ذیل در صورت صلاحدید پاسخ فرمایند که:

آیا الحاق جمهوری اسلامی ایران به این معاهده «کنوانسیون رفع تبعیض از زنان» با هدف ایجاد تساوی از جمیع جهات بین زن و مرد، به صلاح اسلام و مسلمین خواهد بود؟

ج. با توجه به ماده یکم و دوم کنوانسیون مرقوم و مواد مشابه آن به نظر حقیر ملحق شدن بصورت مطلق یا مشروط به آن عدول ظاهر و تنازل بین از مواضع عالیله اسلامی است.

ماده دوم این کنوانسیون که از مواد اصلی و اساسی آن است، متضمن محکوم کردن بخش مهمی از احکام الهی اسلام است که بر حسب نصوص کتاب و سنت و اجماع و ضرورت بین المسلمین ثابت و حاکم است.

امضاء و تصویب این کنوانسیون هویت اسلامی امضاء کننده و تصویب کننده آن را از هر هیئت یا مجلس باشد، مخدوش و زیر سؤال می برد.

در نظام جمهوری اسلامی که از برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، باید اعضای نهادهای آن همگان متعهد به اسلام و عمال نظام اسلام باشند، الحاق به مثل این کنوانسیون مورد قبول و تصویب هیئت دولت و مجلس شورای اسلامی واقع نخواهد شد.

س 11. شهر اسلامی باید چه خصوصیتی داشته باشد؟

شهروندان مسلمان در چگونه شهری آسایش و آرامش دارند؟

ج. شهر اسلامی معرف فرهنگ و تمدن و هنر معماری اسلامی است، و از جهت اسلوب شهرسازی، خانه سازی، عمارات و ابنیه از شهرهای دیگر ممتاز است که اهل فن از همان کیفیت ساختمان و حتی ویرانه های آن، مسلمان نشین بودن آن را تشخیص می دهند.

معماران و مهندسانی که در آثار تمدن اسلامی در شرق و غرب، مطالعه و تحقیق دارند می دانند که در شهرسازی و خانه سازی و مسکن در سراسر جهان پهناور اسلام، تعلیمات اسلامی تجلی یافته و شکوه و جلال خاصی به آن بخشیده است، لذا باید اذعان کنیم که آنچه را حقیر ارائه می دهم صرفاً برداشتهای کلی است که کم و بیش از تعالیم اسلام در مورد مسکن و شهر و خانه سازی بیشتر به آن آشنا هستید و اظهار نظر در ریزه کاریها و هنرنمایی هایی که معماران مسلمان با الهام از تعالیم اسلام در هزاران بنای تاریخی اسلامی نشان داده اند حق همان بزرگان فن است که در این مجموعه بسیار وسیع تحقیق مطالعه کرده اند.

آنچه را حقیر در جواب این دو سؤال پیرامون خصوصیات شهر اسلامی به آن اشاره می نمایم چند مورد است:

1. شهر اسلامی مشتمل است بر مساجد و مشاهد و گلدسته ها و مدارس و کتابخانه ها و مؤسسات خیریه و خدمات دهی مثل بیمارستان و درمانگاه و زایشگاه و یتیم خانه و کاروانسراها و مسافرخانه ها و اماکن دیگر که همه حتی مقابر و گورستانها به شکل خاص اسلامی خود تأسیس شده اند.

2. هنر معماری اسلامی و تزیین ابنیه مخصوصاً مساجد و مشاهد به آیات قرآن کریم و احادیث شریفه و خطوط خطاطان مشهور، شهرهای اسلامی را در قاره های پنجگانه جهان

و در همه کشورها با هم برابر و ملهم از فرهنگ واحد و تمدن واحد اسلامی قرار می دهد.

3. در خانه سازی و نقشه مسکن و شهرسازی اصل مقدس حجاب و جدائی زن و مرد بیگانه در معاشرت ها و عدم اختلاط آنها ملاحظه می شود و سبک معماری اسلامی بر اساس عدم اختلاط زن و مرد بیگانه است حتی خانه های کوچک دارای دو بخش مجزا از هم، و داخل و خارج، و بیرونی و اندرونی است. متأسفانه در معماری جدید به تقلید از غربیها و جوامع مختلط غربی این اصل رعایت نمی شود و بالطبع يك اختلاط غیر اسلامی و گاه خطرناك فراهم می شود. مهندسين و معماران متعهد و عزیز ما باید بر اساس این اصل نقشه هائی که از هر جهت حتی اقتصادی مناسب باشد در نظر بگیرند.

4. نصب پیکره ها بعنوان پرستش یا بزرگداشت اشخاص يك سنت جاهلی و بت پرستی و غربی و غیر اسلامی است که در جهان پهناور اسلام متروک و موقوف است و این امتیاز همیشه برای شهرهای اسلامی محفوظ بوده است. نباید این سنت غیر اسلامی چهره شهرهای مسلمانان را مشوه و مشته سازد و در میدانها و مراکز دیگر این سنت مرده که چهارده قرن است اسلام آن را متروک نموده احیاء شود.

5. در معماری اسلامی و شهرسازی یکی از اموری که آن هم با الهام از تعالیم اسلام عزیز رعایت می شود اشراف نداشتن منازل به یکدیگر است این اصل نیز در خانه سازی در حد امکان رعایتش مانع از مفاسد و موجب امنیت خاطر خانواده ها است.

6. مسئله تجملات بیهوده و اسراف و افراط در خانه سازی و تزیینات زاید بر حد و کاخ سازی بر اساس استکبار و استعلاء و برتری جوئی نیز در اسلام مورد نکوهش است مخصوصاً مظاهر سکونتی مسئولین و صاحبان مقامات رسمی هر چه ساده تر و بی پیرایه تر و متواضعتر باشد اسلامی تر است و به مدینه اسلام و شهر حضرت رسول صلی الله علیه وآله و کوفه علی علیه السلام نزدیکتر است.

انتظار این است که در شهرسازی جدید نقشه‌هایی که اساتید محترم فن می‌دهند در عین نوآوری، جامع سنتهای اسلامی و سوابق هنری معماران بزرگ مسلمان باشد و مخصوصاً جایگاه مساجد را در نقشه‌ها، مکانهایی قرار دهند که در دسترس همگان و کنار خیابانهای اصلی و میادین شهر بگونه‌ای که شرافت آن بر همه اماکن ظاهر باشد.

شورائی بودن مرجعیت

س 12. آیا شورائی بودن مرجعیت صحیح است؟

ج. مقصود از شورائی بودن مرجعیت اگر این باشد که هر يك از مراجع باید از نظر و ادله دیگران در مسائل مطلع باشند، باید گفت بدون بررسی رای مخالف و نظر در ادله، استنباط تمام نیست.

اگر شورائی باشد که در آن هر مرجعی نظر خود را به دیگران عرضه بدارد و بحث حضوری داشته باشند و سرانجام هر کس خودش در استنباط حکم مستقل باشد پیشنهاد خوبی است ولی فعلاً هم که این اجتماع به طور رسمی تشکیل نمی شود این مباحثه و بررسی نظرات دیگر برقرار است و در مقام استنباط، نظر در اقوال و ادله هر قول معمول است و در حوزه‌ها این طور معمول است که اگر فقیهی در مسئله، نظر جدیدی ارائه دهد آن نظر در حوزه و مجالس علما مورد بحث و بررسی و نقد قرار می گیرد.

بنابراین چنان نیست که اکنون استنباط، واجد این پشتوانه نباشد. اصولاً اگر در استنباط این شیوه یعنی نظر در آراء و ادله دیگران به کار گرفته نشود آن استنباط تمام نیست.

اگر مقصود این است که شورائی باشد و بر اساس استنباط آراء اکثریت رساله نوشته شود که هم اطمینان بخش تر و هم مظنه اصابه بواقع در آن بیشتر است، جواب اینست که اکثریت و نظام شورائی بصورتی که در دنیای کنونی مطرح است و متأسفانه بعضی کشورهای اسلامی هم آن را پذیرفته اند اسلامی نیست و رای اکثریت بطور مطلق حجت

و معتبر نیست، و اطمینان بخش تر و نزدیکتر به واقع نیست و معایب آن بر کسی که اهل نظر باشد مخفی نیست.

در نظام و اداره، آنچه اعتبار دارد رای مدیر است و مدیر اگرچه موظف است مشورت نماید و از آراء دیگران مطلع شود و همه را بسنجد اما موظف نیست تعبداً آنچه را اکثریت گفته است بپذیرد. مشورت برای اطمینان شخصی خود مدیر است که گاه می شود این اطمینان از قول اقلیت بیشتر حاصل می شود، و سائر مواد نیز که اطمینان یا مظنه معتبر است.

وجوب تبعیت از حکم حاکم اسلامی

س 13. آیا اگر حاکم اسلامی به جهت مصلحت حکمی صادر کرد، فقهای دیگر حق مخالفت دارند؟ و آیا پیروی از آن حکم به همه مسلمین حتی مقلدین حضرت تعالی واجب است.

ج. اگر مجتهد جامع الشرائط در موردی حکم کند بر همه لازم می شود حتی کسانی که مقلد او نیستند.

ملاك تشخیص حکم از فتوا

س 14. در مورد تراحم میان اقدام حاکم اسلامی با فتاوی و حکم فقهای دیگر وظیفه مقلد شما چیست، ملاک تشخیص حکم از فتوا چیست؟

ج. نسبت به فتاوی، هر کس باید به فتوای مرجع تقلید خود عمل کند ولی چنانچه در جواب سؤال قبل گفته شد اگر مجتهد جامع الشرائط در موردی حکم کند بر غیر مقلدین خودش هم لازم می شود و فرق بین فتوی و حکم این است که فتوی نظریه مجتهدی است که کلی است و از ادله مربوطه استنباط شده و در حقیقت اخبار است، ولی حکم انشاء است و در مورد خاص است و کلی نیست مانند اینکه مثلاً حکم می کند که فلان روز عید فطر است یا مثلاً حکم می کند باینکه مثلاً استعمال تنباکو ننمائید و البته در

شرائط خاصی که احکام شرعیه و مصالح عالیه اسلامی مهمتر در بین باشد حکم می کند و برای همیشه و کلی نیست و موقت است و تا بقاء وضع غیر عادی است چون بهر حال فقیه مجری احکام است نه مشرّع.

پیروی از حکم حاکم در صورت مخالفت با ادله اولیه

س 15. آیا اگر حکم حاکم اسلامی با ادله اولیه مخالف باشد، پیروی از آن واجب است یا نه؟

ج. در صورتی که حاکم، مجتهد جامع الشرائط باشد تبعیت از حکم او لازم است هر چند برخلاف حکم اولی باشد چون معنون شدن موضوع بعنوان ثانوی اهم، آن را موضوع حکم اولی دیگر قرار می دهد که رعایت آن اهم است.

تشکیل حکومت اسلامی

س 16. تشکیل حکومت اسلامی در چه صورتی بر مسلمین جهان واجب است؟

ج. در صورتی که قدرت آن را داشته باشند.

تفکیک رهبری و مرجعیت

س 17. نظر حضرتعالی درباره تفکیک «رهبری و مرجعیت» چیست، آیا لازم است که رهبر، مرجع هم باشد یا نه رهبر و حاکم مسلمین می تواند مرجع تقلید هم نباشد؟

ج. شرط افتاء، مجتهد جامع الشرائط بودن است و حکومت شرعی نیز در عصر غیبت با فقهاء جامع الشرائط است و با اذن فقیه جامع الشرائط هم در اموری که مشروط به مداخله مستقیم فقیه نیست غیر فقیه نیز می تواند صاحب منصب باشد.

ص: 317

آیا تفکیک دین از سیاست جایز است

س 18. آیا تفکیک سیاست از دین شرعاً جایز است، آیا می توان به اسلام نسبت داد که دین ربطی با مسائل اجتماعی و سیاسی ندارد؟

ج. تفکیک دین از سیاست یعنی نظامات غیر عبادی جایز نیست و دین جامع همه مسائل اجتماعی و سیاسی است و خلاصه کردن دین در عبادات و تعالیم اخلاقی خلاف تعالیم صریحه قرآن مجید و دستورات شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام است. خداوند مسلمانان خصوص طبقه جوانان عزیز را از شر کسانی که این افکار را تبلیغ می نمایند حفظ فرماید.

بهترین شیوه برای مقابله با تهاجم فرهنگی

س 19. بهترین شیوه ای که مقلدین حضرتعالی باید در مقابله با تهاجم فرهنگی اتخاذ نمایند چیست؟

ج. بهترین شیوه در درجه اول این است که هر کس مراقب اعمال شخص خودش و مقید به انجام واجبات و ترک محرمات باشد و در مرتبه دوم افراد لایبالی را با رعایت شرائط امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد کند و باید دانست که عمل به دستور دین عامل بسیار مهم و قوی برای معرفی اسلام و مفید برای مقابله با تهاجم فرهنگی است.

وظیفه مردم و دولت اسلامی برای مقابله با شبهه افکنان

س 20. با توجه به خطر روشنفکری و مقابله با روحانیت وظیفه مقلدین شما در دانشگاه چیست؟ آیا باید به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل کنند؟ وظیفه دولت اسلامی چیست؟

ج. روحانیت سخنگوی مکتب انبیاء و مبلغ اسلام و معارف قرآن مجید و احادیث و سیره حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام است و به اشخاصی که در این موضوع تحقیق و تخصص دارند در زمان ما روحانی گفته می شود. از صدر

اسلام و مخصوصاً بعد از غیبت حضرت صاحب الامر ارواح العالمین له الفداء شخصیت هائی چون کلینی ها و صدوق ها و شیخ مفیدها و شیخ طوسی ها و علامه حلیها و مجلسی ها و صاحب جواهرها و شیخ انصاریها و میرزای شیرازیها و آیت الله بروجردیها و هزاران شخصیت دیگر این صلاحیت را داشته و دارند و در هر عصر و زمان اشخاص واجد صلاحیت بوده و هستند و مسلمانان همواره در امور و مسائل اسلامی مثل زمان ما به آنها رجوع می کرده اند و مقابله با این افراد که همواره در طول قرون، اسلام شناسی آنها مسلم بوده و رجوع به کسانی که این صلاحیت ها را ندارند و فاقد تحصیل کافی و تحقیق و تفقه در قرآن و احادیث می باشند مراجعه بغیر اهل است.

در فراگرفتن تعالیم و هدایت اسلام یا باید شخص بر همین روشی که علامه حلیها و صاحب جواهرها صاحب نظر و اجتهاد و استنباط شده اند خود واجد این تخصص و رتبه شود و یا به کسانی که با همین روش به مقام فقاہت رسیده اند رجوع نماید، دیگران بعنوان روشنفکر یا هر عنوان دیگر طبعاً صلاحیت اظهار نظر در مسائل اسلامی را ندارند و نظر آنها اعتبار شرعی و علمی ندارد.

چنانچه افرادی بخواهند مردم را از این روش منحصر بفرد منطقی و معقول منحرف کنند اگر مغرضند و غرضشان ضربه زدن به عقاید اسلامی و تعهدات و التزامات دینی جامعه و بالاخره معارضه با اسلام است، باید این افراد معرفی شوند و بطلان القائنات سوء آنها و مقاصدی را که بسا در زیر پرده بحث و بررسی مذهبی و عرفانی دارند به مردم فهماند و از اینکه بتوانند جایگاهی در بین قشر ناآگاه پیدا کنند جلوگیری کرد و نهی از منکر نمود. مهمترین وظیفه علماء و هر مسلمانی در حد اطلاعات دینی خود حفظ مرزهای فکری و اعتقادی مسلمین و پاسداری از اصالت احکام اسلام و جلوگیری از تصرف تا اهلان و تحریف آنهاست.

اگر افرادی باشند که جاهل و بی اطلاعند باید آنها را با مهربانی و محبت، ارشاد و راهنمایی کرد که مجذوب شیفتگان تمدن فاسد غربی و غیر اسلامی نشوند و مرعوب

صنایع و قدرت مادی آنها نگردند و بفهمند که در تعلیم و تعلّم مکتب اسلام راهی جز آنچه افرادی که در عصر ما بعنوان روحانی و روحانیت خوانده می شوند، نشان می دهند وجود ندارد و در مقابل آن جایگاهی و موضعی بنام روشنفکری نداریم. البته این به معنای ردّ روشنگری و روشن بینی و تفکر در مسائل مذهبی - که همیشه بوده و هست و در حوزه های علمیه همان بزرگانی که گفته شد دنبال آن هستند - نیست.

اسلام دین تفکر و عقل و مطالعه و تحقیق است و از تفکر و متفکر در حد کامل تشویق و تمجید نموده است، ولی این غیر از روشنفکری به اصطلاح معاصر است که افراد و اشخاص از آن دسته مشخصند.

تعبد و تدین به اسلام و التزام به قرآن مجید و احادیث از خصوصیات روشن فکر مسلمان است که مجتهد و فقیه و ریاضیدان و کیهانشناس و فیزیک فیزیکدان و مورخ و شاعر و ... همه به آن ملتزم هستند، روشنفکر مسلمان در محدوده ای که علماء و فقهاء خط داده اند می اندیشد و رها و آزاد از التزامات و عقائد اسلامی اظهار نظر نمی کند و سر ستیز با اسلام به اسم نوپردازی ندارد، و خلاصه سرسست کردن باورهای صحیح جامعه و بی تعهد ساختن مردم را به تعهدات دینی ندارد و برای اینکه مردم را از علمائی که در تمام اعصار اسلام شناس حقیقی به حق شناخته شده اند جدا نمایند تلاش نمی کند به هر حال این مسائل همه روشن است.

اظهار نظر در مسائل اسلامی

س 21. آیا از نظر شرعی، روشنفکری که در حوزه های علمیه قم و نجف و ... بصورت بنیادی درس فقه و اصول نخوانده حق اظهار نظر در مسائل دینی و فلسفه دینی و انتظارات بشر از دین و ... دارد؟

ص: 320

ج. کسی که در رشته علوم فقه و اصول فقه و غیر آنها از آنچه علم به آنها لازم است تخصص پیدا نکرده و آشنائی با ادله احکام ندارد و خلاصه مجتهد نشده است حق اظهار نظر در مسائل مذهبی ندارد و نظریاتش حجت نیست.

تخلف کسبه از قیمت های تعیین شده

س 22. اگر دولت اسلامی ایران قیمت اجناسی را معین کرد، تخلف از تعیین قیمتها بر کسبه جایز است؟ اگر کسبه با تعیین قیمتها مخالف باشند و مجبور به فروش باشند، وظیفه مشتری در خرید چیست؟

ج. موارد و اجناس مختلف است و در بعض موارد که حفظ مصالح مهمه اقتضا کند و شرائط و ضرورتهاى خاص ایجاب می نماید مادام که آن ضرورتها باقی باشد مجتهد جامع شرائط می تواند جهت دفع بعض مخاطرات یا حفظ بعض مصالح تصمیمات لازم را بگیرد و در این صورت تخلف از حکم حاکم جایز نیست.

ولایت مطلقه فقیه

س 23. نظر حضرتعالی در مورد اینکه «ولایت مطلقه فقیه از اصول اساسی و خدشه ناپذیر اسلام است» چیست؟

ج. به نظر حقیر فقهاء جامع شرایط در عصر غیبت حضرت صاحب الامر ارواح العالمین له الفداء در امور مربوطه به حفظ نظام و مدیریت جامعه ولایت دارند.

آیا معصوم نبودن ولی فقیه به ولایت او ضرر می زند

س 24. آیا علیرغم معصوم نبودن ولی فقیه، وی دارای ولایت مطلقه است؟ لطفاً توضیح دهید.

ج. در این ولایتی که به آن اشاره شد عصمت شرط نیست لذا حکام و کارگزارانی که از طرف شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این

ولایت و مدیریت منصوب می شدند معصوم نبودند و این مسئله از لحاظ کلامی و فقهی تفصیلی دارد که باید به کتابهای مربوط رجوع شود و با استفتاء و افتاء حق آن ادا نمی شود.

تعارض حکم ولی فقیه با فتوا و حکم مرجع تقلید

س 25. اگر شخص مقلّد مرجعی غیر از ولی فقیه باشد و در مورد مسأله ای حکم ولی فقیه با حکم مرجع تقلید فرد متفاوت باشد وظیفه شخص چیست؟

ج. در اینجا نیز مسئله تفصیل علمی دارد از لحاظ اینکه گاه تعارض حکم دو فقیه فرض می شود یا تعارض حکم احدهما با فتوای دیگری است که در مورد اول گاه حکم دوم ناسخ حکم اول است گاه هر دو حجیت ندارند و گاه حکم دوم بلاموضوع می شود و در صورت دوم نیز تفصیلی دارد که حکم هر یک به تفصیل بیان شده است و اشکالی در عمل و اجرا پیش نمی آید.

منشأ اختلاف فتوی

س 26. سبب و منشأ اختلاف فتوی چیست؟

ج. بطور کلی ادله بر احکام شرعی، کتاب و سنت است و در هر کجا نیز خلافتی بین فقهاء باشد مثل غسل جمعه از جهت قول به وجوب یا استحباب آن مبنی بر استظهار از دلیل است که خودبخود در استظهار، انظار مختلف میشود بسیاری از فقهاء قائل به وجوب نماز جمعه و غسل جمعه هستند و بعضی هم دلائل را ظاهر در وجوب نمی دانستند این اختلافات سبب نمی شود که آنکه قائل به وجوب است خود را یک فرقه خاص معرفی کند و دیگری خود را فرقه خاصی بگوید و الا فرقه ها زیاد و دامنه تفرقه بی شمار میشود.

ص: 322

س 27. با وجود روایات و احادیث فقهی چه نیازی به تأسیس علم اصول است (آن هم علمی که ما را به یقین نمی رساند و منجر به عمل به ظن است)؟

ج. مباحث علم اصول مباحثی جدید نیست و اگر هم مباحث به عنوان علم خاص جمع نمی شد بالاخره به این مباحث نیاز داشتیم بحث از عام و خاص و انواع عام و خاص و فرق بین خاص متصل و منفصل و شبهه مصداقیه عام و بحث از مطلق و مقید، مجمل و مبین، مفهوم شرط و غایه و وصف و لقب و دلالت اینها، همه از اموری است که در هر زبان و برای فهم هر قانون و دستور لازم است. بحث از اینکه امر دلالت بر وجوب دارد یا دلالت بر استحباب دارد یا اینکه در استحباب کثیر الاستعمال است و کثرت استعمال آن در استحباب مانع از استظهار وجوب از آن است یا نه و بحث حجیت ظاهر کلام یا بحث در حجیت اجماع و خبر واحد و سائر مسائل هیچ يك بحث هایی نیستند که هر کس بهره ای از علم و تفکر صحیح داشته باشد آنها را لازم نداند.

آنکه می گوید اینها چون مبتنی بر ظن است پس حجت نیست از او می پرسیم شما مگر مثلاً عموم را حجت نمی دانید؟ مگر استثناء عقیب جمل متعدده را معتبر نمی دانید؟ و اگر بگوئید استثناء به همه جمله ها بر می گردد، می گوئیم: مگر قطع دارید؟ بالاخره به مدالیل الفاظ و اینکه حتماً مراد متکلم بوده و اینکه قرینه صارفه از آن در بین نبوده یقین دارید؟ از کجا با احتمال قرائن به ظاهر حکم می کنید و به آن یقین دارید؟ ما و شما و همه، این ظواهر را معتبر و حجت میدانیم هر کس می خواهد آنها را ظنی بداند و به دلیل اعتبار آن که یقینی است آنها را واجب العمل بداند و هر کس می خواهد مبالغه کند این ظن را در حد اطمینان بداند و از آن به علم تعبیر کند و بر خلاف همه اهل محاوره و عرف معمول روز مردم ادعای یقین می نماید ولی یقین يك چیزی نیست که با ادعا یا سبب ظنی

موجود شود البته در بعض موارد یقین پیدا می شود ولی در بیشتر موارد یقین حاصل نمی شود مع ذلك بناء عقلا و سیره شارع و متشرعه بر عمل به این ظنون بوده است.

نزاع بین اخباری و اصولی

س 28. درباره نزاع بین اخباری و اصولی توضیحی ارائه فرمایید.

ج. باید اولاً دعاوی اخباری ها معلوم شود که چه حرفی دارند و دلیلشان بر حرفهایشان چیست و اصلاً اینها چرا خود را اخباری نامیده اند اگر مقصود از این عنوان این باشد که اینها به اخبار عمل می کنند این اختصاص به آنها ندارد همه ملل و امم و فرق مسلمین و همه شیعه و همه اصحاب ائمه علیهم السلام به اخبار عمل کرده و می کنند اگر به اخبار عمل نشود نظام عمل مختل می شود علم بر پایه عمل به اخبار قرار دارد همه آنهاست که اخباری ها به آنها لقب اصولی داده اند اخباری هستند.

و اگر مقصود از اخباری این است که به هر خبری عمل می کنند و هر نقلی را از ائمه علیهم السلام بطور مطلق یا اگر در یکی از کتب اربعه باشد قطعی الصدور و قطعی الدلاله می دانند این يك گزارف گوئی ظاهر و خلاف سیره عرف و عقلا است.

واقعیت این است که این اشخاصی که اخباری نامیده می شوند دو دسته هستند يك دسته آنها که در اخبار دقت و بررسی دارند و اهل نظر و تحقیق می باشند وقتی سخن می گویند و حرف اهل فن را درك می کنند اینها و علمائی که به نام اصولی خوانده می شوند با هم اختلاف جوهری ندارند اختلافات آنها فرعی و در حد اختلاف نظر هر عالم و فقیه با عالم دیگر است. اصلاً این اصطلاح که آن بزرگان را اخباری و این اعظام را اصولی بنامیم و رودرروی هم العیاذبالله بشماریم غلط است مبانی هر دو عرف پسند و بطور معقول و منطقی قابل عرضه است. چنان که گفته شد هیچ يك از این علماء به اصطلاح اخباری، مسائل اصول را درست رد نمی کند و اگر در بعض مسائل نظر داشته باشد هم مورد ایراد نیست خود علمائی که به عنوان اصولی خوانده می شود نیز در مباحث اصول

اختلاف نظر دارند چنان نیست که همه با متفق باشند. حاصل اینکه این اختلافات که بین علماء بطور عام هست سبب دو فرقه بودن نمی شود.

دسته دوم کسانی هستند که اهل نظر و فهم و بحث نیستند و عوامانه به اینکه خود را اخباری بدانند به فقهای بزرگ ایراد می کردند و به يك الفاظ توخالی مثل همینکه فقهاء به ظن عمل می کنند و اخباری ها به علم یا اخباریها تقلید نمی کنند یا اینها مثلاً بقیاس یا رأی عمل می نمایند خود را مشغول کرده و جاهلانه عمرشان را سر می کنند در حالیکه مطلب یکی است و اخباریین دسته اول و اصولیین هر دو به خبر و حدیث عمل می کنند خواه اخباری مدعی علم به صدور آن باشد یا نباشد و خواه اصولی آن را مظنون الصدور بدانند و بگویند عاده علم بصدور کل این اخبار برای آدم مستقیم الفکر حاصل نمی شود.

مجتهدین و اهل فقه که در استنباط احکام از ادله کوشش می نمایند و هرگز برای خود و بدون استناد بشارع مقدس حرفی نمی زنند مذمت نشده بلکه تعریف و تمجید شده است اینها صغرای اجتهاد را که در پیش اهل سنت بر حسب مذاهب مختلف تفاوت هم دارد با صغرای اجتهاد فقیهیه که شیعه به صاحب آن مجتهد می گویند اشتباه می کنند و اگر اخباری در ذم عمل به رأی و قیاس و استحسان رسیده باشد که نظر به همان اهل سنت دارد بر روش فقهی استنباط عرف پسند منزه از اعمال رای و قیاس بصرف اینکه به آن اجتهاد و مجتهد می گویند قابل انطباق نیست.

حدیث مربوط به رفع قلم

س 29. گاهی افرادی در مراسم عیدالزهراء علیهاالسلام کف زدن، پایکوبی، رقص و... را مستند به حدیث رفع القلم می دانند.

بحارالانوار، ج 31، ص 125 و امرت الکرام الکاتبین ان یرفعوا القلم عن الخلق کلهم ثلاثة ايام من ذلك اليوم ولا اکتب علیهم شیئاً من خطایاهم

ص: 325

كرامة لك و لوصيك و ص 127 هذا ... يوم رفع القلم، آیا این مطلب صحيح است؟

ج. مطلب مذکور در سؤال ثابت نیست.

مراسم دینی

خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و آهنگ

س 30. اخیراً در اثر تحریکات بعضی فرقه‌های ضاله و شیطنت‌ایادی فاسده، گرایش خاصی نسبت به لهویات پیدا شده است که از مظاهر آن خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و کف زدن با آهنگ مناسب لهو و لعب و احیاناً همراه با رقص می‌باشد.

و نیز آوردن تار و طنبور و موزیک و نی و کمانچه و سایر اسباب و آلات موسیقی در مساجد و حسینیه‌ها و مجالس اهل‌البیت علیهم‌السلام و در بقعه‌های متبرکه امامزاده‌ها و مزار علمای بزرگ همانند علامه مجلسی، که این کارها در نظر اهل‌ایمان و متدینین بسیار زننده و موجب هتک حرمت مسجد، حسینیه، امامزاده بقاع متبرکه و مجالس اهل‌البیت علیهم‌السلام (که در روایات معتبره، مجلس ذکر خدا محسوب گردیده) می‌باشد. لطفاً نظر مبارک را در مورد حکم اولیه موارد بالا و نیز حکم ثانویه آنها از نظر هتک حرمت و قداست اماکن مقدسه، با صراحت و وضوح بیان فرمایید که لااقل مردم مسلمان و علاقمند در گمراهی قرار نگیرند زیرا که: «اذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه»

ص: 326

ج. نعوذبالله من شرور انفسنا، اعمال مرقوم همه حرام و اهانت به شعائر اسلام و مذهب و هتك مشاهد شریفه و مساجد و مخالف هدایتها و تعالیم عالیه دین و حرکت در مسیر افساد جامعه و نسل جوان و تحریف احکام است و از محرمات و احکام اولیه است.

وارد کردن این ملاحی و مناهی در برنامه های عزاداری ها و جشنها و اعیاد اسلامی و مذهبی و مجالس دینی و مداحی اهل بیت علیهم السلام از تسویلات شیطان و انحراف از هدایتها سازنده قرآن کریم و موجب محرومیت از برکات و ثوابهای بسیار این برنامه ها است.

حقیر به همه دست اندرکاران محترم و برگزارکنندگان عزیز این مراسم بسیار شریف- که انشاءالله تعالی مقصد اساسی ایشان تعظیم شعائر و اظهار ولایت و ارادت باهل بیت عصمت علیهم السلام و تقرب بخداوند متعال است- جداً توصیه می کنم که این مراسم و بلکه جامعه اسلامی را از این مناهی و ملاحی پاک و منزّه نگاه دارند و این آیه شریفه را همیشه در نظر داشته باشند "قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا... (1)".

از خداوند متعال قبول خدمات و زحمات و مساعی همگان مخصوصاً جوانان عزیز را در تعظیم شعائر مذهبی مسئلت می نمایم.

کف زدن در جشنهای مذهبی

س 31. کف زدن در جشنهای مذهبی چه حکمی دارد؟ و در غیر مجالس دینی حکمش چیست؟ لازم بذکر است که در کانادا، آمریکا و کشورهای غرب، شیعه ها اصلاً اقدام به این عمل نمی کنند و زشت و بی احترامی میدانند ولی گاهی در قم هم مشاهده می شود.

ج. لهُو است و جائز نیست. مجدداً از برادران و خواهرانی که در کشورهای دیگر مواظبت دارند که سنتهای اسلامی را حفظ نمایند تشکر می کنم. حقیر مکرر از برادران و

ص: 327

خواهران هندی و پاکستانی و آفریقائی که در بلد کفر با قوت و قدرت روحی چهره اسلامی و استقلال دینی و مذهبی خود را حفظ کرده و پس از سالهای متمادی که در آن بلاد بسر برده بلکه در آنجاها متولد شده و نشو و نما یافته و شخصیت اسلامی خود را حتی در لباس از دست نداده و حجاب بانوان و سائر مظاهر آنها اسلامی باقی مانده است تبریک می گوئیم و این استقلال و قوت نفس و قدرت ایمانی و روحی آنها را تحسین می کنم.

مؤمن نباید- هر چند در بین کفار باشد- استضعاف شود. امیدوارم همیشه و همواره بر این سیره افتخار آمیز و اعجاب انگیز ثابت قدم بمانند و برنامه های اسلامی و شعائر دینی و مذهبی و تبلیغات دینی و مجالس جشن و عزای اهل بیت علیهم السلام و تبلیغ احکام و معارف مذهب و تفسیر و نهج البلاغه و غیرها با همت شما گرم و رواجش روزافزون باشد و همگی مشمول عنایات و ادعیه شخص شخص حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفداء باشید انشاء الله

مطالب کتاب روضة الشهداء

س 32. آیا کتاب روضة الشهداء و اسرار الشهداء که حاوی مطالب تحریف شده درباره کربلا است را باید انکار کرد یا در برابر آن سکوت اختیار نمود؟

ج. ما حق نداریم نویسندگان کتاب مذکور را متهم به تحریف حادثه کربلا کنیم و نسبت به مطالبی که در آنها درج شده آنچه که محتمل الوقوع است و دلیل بر عدم آن نباشد نمی توان انکار کرد و نویسنده را متهم به دروغ نویسی کرد و آنچه که بر حسب دلیل مقطوع العدم باشد باید نقض شود. والله العالم

ص: 328

س 33. نظر حضرتعالی در مورد مدّاحی چیست؟ و یک مداح اهل بیت علیهم السلام چه خصوصیات باید داشته باشد؟

ج. مداحی اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین چنانچه برای خدا باشد عبادت است و اجر عظیم دارد و به همین جهت مداح باید اهل تقوی و مقید باشد اشعاری که می خواند خلاف واقع و دروغ نباشد و این عبادت را تا می تواند به قصد قربت انجام دهد تا از ثویبات آن برخوردار شود هرچند گرفتن مزد در برابر آن اشکال ندارد. والله العالم

رمز موفقیت مبلغان دینی در حفظ ارزش های اسلامی

س 34. به نظر حضرتعالی رمز اصلی موفقیت مبلغان دینی و روحانیون در حفظ ارزش های اسلامی چیست؟

ج. در مرحله اول از نظر معرفت و شناخت، مبلغان دینی باید به رسالت سنگین خود واقف گردند و بدانند که این راه همان راه انبیاء و اولیاء خداوند است و تحمل مشکلات لازم دارد و کسی که در این راه قدم می گذارد باید صلاحیت عالی را کسب کند و خود را از رذایل اخلاقی تخلیه و با فضایل انسانی بیاراید و در عمل و رفتار و کردار برای مردم الگو و اسوه باشد و برای حفظ ارزش های اسلامی در جامعه باید احکام خدا و معارف قرآن را آن چنان که هست تبیین نماید و سعی کند با بیان شیوا و رسا و جذاب حقایق دین را به مردم ابلاغ نماید و نگذارد کار تبلیغ امور دینی بدست ناهلان بیفتد و خود نیز از این کار مقدس بجز اخلاص و رضایت پروردگار غرض دیگری نداشته باشد.

البته بر مسئولین حکومت اسلامی هم لازم است که برای حفظ ارزش های اسلامی از هیچ کوششی دریغ نداشته باشد و انگیزه و هدف اصلی و اساسی آنان در انجام وظایف و مسئولیت، فقط رضات خدا باشد تا امدادهای غیبی یکی پس از دیگری نصیبشان شود.

اگر مسئولین در حفظ ارزش ها کوتاهی نمایند، بدون شك تبلیغات اسلامی مبلغین اثر مطلوب و عالی نخواهد داشت. به عنوان مثال برای حفظ حجاب اسلامی بر دولت لازم است از اختلاط پسران و دختران و زنان و مردان در دانشگاه ها و ادارات و دیگر مراکز جلوگیری نماید تا فحشا و منکراتی از این جهت ایجاد نگردد.

این با ارزش های اسلامی نمی سازد که زنان و مردان جوان در دوایر دولتی مکرر با یکدیگر برخورد و اختلاط داشته و احیاناً اخلاق و رفتار اسلامی، چندان مورد عنایت واقع نشود، اگر مسئولین امر، کارمندان و متصدیان ادارات دولتی و خصوصاً دستگاهها و مراکز علمی و فرهنگی بتوانند در این گونه موارد (حفظ ارزش های دینی و اخلاقی) دقت و مواظبت لازم را به عمل آورند، تبلیغات اسلامی مبلغان دینی هم [تا حدود زیادی در حفظ ارزش ها مؤثر خواهد بود و الا فایده ای ندارد، «الناس علی دین ملوکهم».

بهترین شیوه تبلیغات اسلامی در عصر حاضر

س 35. به نظر شما بهترین و مؤثرترین شیوه های تبلیغات اسلامی در عصر حاضر کدام است؟

ج. به نظر من بهترین و جذابترین و مؤثرترین شیوه تبلیغ در عصر حاضر نسبت به معارف اسلامی، ابلاغ و القای صحیح معارف قرآن و اسلام است. اگر ما بتوانیم پیام مقدس اسلام را آنچنان که هست بدون کم و کاست و بدون پیرایه ها به مردم دنیا برسانیم بدون شك آثار درخشانی خواهد داشت.

نظر به این که مجموعه معارف دینی فطری است و تمام احکام دین بر اساس مصالح و مفاسد نفس الامری تدوین شده است، در تار و پود مردم ریشه دارد و هر کس با متن اسلام و پیامهای معصومین علیهم السلام که مفسرین واقعی اسلامند آشنا گردد، متأثر خواهد شد و این توصیه و دستورالعمل در روایات مختلفی از اهل بیت علیهم السلام

وارد شده است که شما معارف دین و احادیث و روایات ما را خوب به مردم برسانید و در نتیجه پیروی و تبعیت مردم را از ما مشاهده کنید.

البته در این زمینه با توجه به پیشرفت علم و تکنولوژی و صنعت، استفاده از امکانات در حد مقدور لازم است.

وظیفه مبلغین و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی

س 36. بفرمایید وظایف مبلغین اسلامی و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی چیست؟

ج. مهم این است که من که می خواهم تبلیغات اسلامی کنم و یا در نظام اسلامی مسئول هستم، غریزه نباشم و فرهنگ غرب با تهاجمش مرا تحت تأثیر قرار نداده باشد. به فکر این نباشم که از غربی ها تقلید کنم و باید مدیریتی که در جامعه اعمال می کنم، غربی نباشد. ما هیچ کمبودی نداریم تا به سراغ غربیها برویم، آنها از نظر تمدن اخلاقی، مسائل معنوی و صفات انسانی خیلی از ما عقب هستند. اگر پیشرفتی هست در مسائل علمی و صنعتی است که آن هم از مسلمین استفاده کرده اند.

راه اصلی مبارزه با تهاجم فرهنگی این است که ما مواضع واقعی اسلام خود را حفظ کنیم و به دنبال کسب رضایت باری تعالی باشیم نه به دنبال بدست آوردن رضایت غربی ها و اروپائیها. اگر ما خودمان ارزش های اسلامی را حفظ کردیم و به صورت بنیادی و ریشه ای مردم را با ارزش های اسلامی آشنا ساختیم و فرهنگ عمومی را از نظر معرفتی و اعتقادی بالا بردیم، دیگر خوفی از تهاجم فرهنگی و فرهنگ بیگانه نخواهیم داشت.

فرهنگ غرب به انسانیت انسان توجه ندارد و کاری به کمال نهایی انسان ندارد، بلکه انسان را از انسانیتش خارج می کند و از معنویت تهی می کند. اگر ما معنویت را در جامعه خود آن چنان که اسلام ارائه داده، ارائه دهیم و لذت معنویت را در کام مردم ایجاد کنیم

دیگر تهاجم فرهنگی اثری نخواهد داشت و وظایف مبلغان اسلامی و مسئولین حکومت اسلامی همین است. حقایق اسلامی فطری است و اگر فطرت مردم شکوفا شد و استعدادی بالقوة انسان به فعلیت رسید دیگر هیچ جاذبه مادی و حیوانی انسان را به سوی خود نخواهد کشانید. اما اگر از این نکته مهم غفلت کردیم بدون شك فرهنگ بیگانه با تهاجم وسیعش جوانان و دختران و پسران ما را از بین خواهد برد.

توصیه هایی برای مبلغین اسلامی

س 37. حضرت تعالی چه توصیه هایی برای مبلغین اسلامی دارید؟

ج. توصیه من برای همه مبلغان اسلامی در سرتاسر دنیا این است که اساس موفقیت تبلیغات اسلامی، خلوص نیت است و غرض و انگیزه اصلی مبلغین اسلامی باید خدمت به اسلام و مسلمین باشد.

مرحوم آیت الله بروجردی يك روز سر درس فرمود: يك عده از طلاب و مبلغین اسلامی مرتب سؤالاتی از من می کنند، امروز می خواهم جواب دهم، سؤال می کنند ما چه وقت به مقصد می رسیم، از وقتی که طلبه می شویم تا چه زمانی باید تلاش و کوشش کنیم تا به نتیجه و مقصد برسیم؟ و از کجا بفهمیم که به مقصد رسیده ایم یا نه؟ مرحوم آیت الله بروجردی در پاسخ فرمودند: همه محصلین علوم دینی و همه مبلغین و مروجین شریعت نبوی باید بدانند که اگر برای دنیا و رسیدن به زخارف مادی دنیا به حوزه و سلك روحانیت آمده اند، هیچگاه به مقصد نمی رسند و از اول اشتباه کرده اند و باید تغییر مسیر دهند. این راه، راهی نیست که انسان را به مادیات دنیا برساند، مادیات هم انسان را به رشد و پیشرفت واقعی نمی رساند. اگر برای خدا و انجام وظیفه و رسیدن به مقام قرب ربوبی به این مسیر آمده اند بدانند که از روز اول که وارد شده اند به مقصد رسیده اند و هر روزی که می گذرد در مقصد سپری می شود و به نیل درجات دیگر منتهی می شود.

ص: 332

الف- آیا در استقبال از پیامبر مردم پایکوبی کردند

س 38. آیا صحت دارد که در استقبال ورود پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه مردم به پایکوبی و آواز و موسیقی آن زمان پرداختند؟ یا در عروسی حضرت فاطمه علیها السلام دایره و ... زدند؟ اگر چنانچه موارد مشابه ای هم باشد در نظر بگیرد.

ج. امر مذکور در سؤال، قطعی نیست و بر فرض اینهم که قطعی باشد دلیل بر جواز نیست چون ابتدای اسلام بوده و پیامبر اسلام علیهم السلام احکام را تدریجاً بیان فرموده اند و چنان نبوده که همه محرّمات را در همان اوائل بیان کند.

ب- حکم کاهش قدرت خرید توسط اسکناس

س. اگر اسکناس مثلی باشد و کاهش قیمت مثل ضمان آور نباشد آیا باید به خصوصیات مثل، مخصوصاً قدرت خرید توجه شود؟ که اگر خصوصیات معتبر باشد و اسکناس از نظر قدرت خرید کاهش فاحش پیدا کند، پرداخت و ادای آن باعث تحصیل برائت ذمه بدهکار نمی شود و باید به میزان توان خرید اسکناس در ذمه پرداخت و ادا نماید یا مصالحه شود.

ج. چنان که گفته شد اسکناس شبهه به مثلی است و چنانچه بدهکار به مقدار بدهی بحسب اسکناس (مثلاً صد هزار تومان) بدهی خود را بپردازد ذمه اش بری می شود بلی اگر با ملاحظه قدرت خرید، بدهی را بپردازد و اینکار با مصالحه و رضایت طرفین انجام شود بهتر است.

راههای تقویت عقاید دینی مردم و جوانان

س 39. از نظر جنابعالی راههای تقویت عقاید دینی مردم و جوانان چیست؟

ج. بهترین راه برای تقویت بنیه اعتقادی و دینی مردم و نسل جوان تبلیغات اسلامی است در ابعاد مختلفش. تبلیغات اسلامی بسیار وسیعی دارد. تبلیغات عملی، شفاهی و کتبی از طریق رسانه ها، مطبوعات، صدا و سیما و ... به صورت همگانی آشنا کردن مردم با اصول دین و فروع دین و شناساندن معارف قرآن به مردم، فراهم کردن زمینه برای شناخت واقعی اسلام و عمل نمودن به معارف دین باعث تقویت بنیه اعتقادی و دینی مردم می گردد. اما اگر ما خودمان در این امر کوتاهی کردیم و در محیط و محافل عمومی، رفت و آمد میان زن و مرد و برخورد مستقیم دختران و پسران و زنان و مردان را در عمل ترویج کردیم، دین مردم در معرض خطر قرار خواهد گرفت و احکام دین در جامعه نابود خواهد شد. البته بر علمای بلاد و حوزه های علمیه است که جریانات را زیر نظر بگیرند و مواظب دین مردم باشند.

چگونگی برخورد با شبهه افکنان در محافل عمومی و علمی

س 40. به نظر شما کسانی که در محافل عمومی و دانشگاهی شبههاتی را علیه دین القاء می کنند از نظر فقهی چه حکمی دارند و با اینگونه افراد چگونه باید برخورد کرد؟

ج. از دید همه فقهای اسلامی القای شبهه حرام است و جایز نیست. حتی علمای ما این مسأله را مطرح نموده اند که اگر استادی می داند که در تبیین شبهه مشکلی ندارد و خوب می تواند شبهه را طرح نماید اما در پاسخ شبهه بخوبی قدرت ندارد، حق طرح شبهه را ندارد و نباید طرح کند، مگر این که جواب شبهه را هم بتواند مانند اصل شبهه طرح کند. و کسانی که در محافل دانشگاهی تدریس می کنند اگر خودشان واقعاً شبهه دارند در

مسائل اسلامی، مراجعه کنند تا شبهه را برطرف نمایند و حق القای شبهه ندارند و اگر شبهه را القا کنند بدون شك خلاف شرع انجام داده اند و اگر مغرضند، حق تدریس ندارند و کارشان حرام و بر مسؤولین نظام لازم است که جلوگیری نمایند. متخصصین اسلامی و اسلام شناسان شبهه ای نگذاشتند که به صورت شبهه بماند، باید به اهلش مراجعه کرد و شبهات را حل کرد نه این که در بین جوانانی که آشنایی چندانی با معارف اسلامی ندارند شبهه را القاء کرد.

راههای اساسی مبارزه با منکرات

س 41. راههای اساسی مبارزه با فحشا و منکرات در جامعه اسلامی با توجه به مقتضیات زمان چیست؟

ج. بهترین راه مبارزه با فحشا و منکرات همان راه قرآن، تحقق بخشیدن به امر به معروف و نهی از منکر است با همان مراتب و مراحل که در فقه اسلام آمده و فقهای اسلامی نوعاً کتاب امر به معروف و نهی از منکر نوشته اند و راهها و شیوه های آن را بیان کرده اند.

گاهی باید با زبان خوش و به صورت ارشاد جاهل و گاهی با زبان خشن و گاهی با ابزار دیگر برای نابودی منکرات اقدام کرد. البته اجرای صحیح دستورات اسلام در امر به معروف و نهی از منکر موقوف به این است که مسؤولین نظام اسلامی و کارگزاران حکومت اسلامی از منکرات اجتناب نمایند و معروف را عملاً پیاده کنند. اگر بین زن و مرد اختلاط ایجاد شد و کاری که صد در صد کار مردان است به زنان واگذار شد و یا بالعکس، امر به معروف و نهی از منکر زبانی کارساز نخواهد بود. اگر معروف ها در عمل مدیران و مسؤولین حکومت احیا شود و منکرات در عمل کنار گذاشته شود، فحشا و منکرات هم با امر به معروف و نهی از منکر از بین خواهد رفت و الا خیر.

ص: 335

تعریف حق معنوی

س 42. حق معنوی چیست و چگونه تعریف می شود؟ و آیا جزء حقوق مالی است یا غیر مالی چرا؟

ج. حق معنوی عبارت از امور اخلاقی است که مؤمنین نسبت به یکدیگر دارند و آن غیر حقوق مالی است گرچه در بعضی موارد مراعات حق مؤمنین مستلزم صرف مال است. والله العالم

مبنای شرعی حق معنوی

س 43. آیا این حق مبنای شرعی دارد؛ یعنی آیا در شرع به آن اشاره ای شده است یا خیر؟ و اگر نشده به نظر شما آیا می توانیم امروزه از باب ضرورت آن را به رسمیت بشناسیم چرا؟

ج. بلی حقوق اخلاقی مبنای شرعی دارند در قرآن مجید و روایات وارد از معصومین سلام الله علیهم اجمعین به آنها اشاره شده است. والله العالم

حق تألیف

س 44. آیا این حق منحصرأ همان حق تألیف می باشد یا اینکه بر تمام ابتکارات ذهنی حاکم است؟ مثلاً آیا برنامه نویسان رایانه ها جزء این دسته از حق قرار می گیرد؟

ج. به نظر حقیر حق تألیف از حقوقی نیست که شرعاً مراعاتش لازم باشد. والله العالم

پوشش اسلامی بانوان چگونه باید باشد

س 45. لطفاً نظر خود را راجع به پوشش اسلامی بانوان بیان فرمائید.

ص: 336

شما شخصاً چگونه حجابی را قبول دارید. آیا داشتن چادر ضرورت است؟ با توجه به اینکه جدیداً حدیثی از یکی از ائمه شنیدم که فرموده اند: پوشش خود را متناسب با زمانی که در آن زندگی می کنید انتخاب نمایید. نظرتان چیست؟

ج. خوب بود متن حدیث را ذکر می کردید که از کدام يك از ائمه عليهم السلام نقل شده و راوی و ناقل آن چه کسی بوده؟ تا اعتبار و عدم اعتبار آن بررسی شود و معلوم گردد که حدیث در مقام بیان چه مطلبی بوده. به هر حال نمی توان حدیث را حمل نمود بر آنچه در این زمان از روی بی مبالاتی شایع شده است و پوشش لازم برای زن این است که خود را از نامحرمان نسبت به جمیع اعضاء بدن مستور و محفوظ بدارد و به نظر حقیر دست و صورت هم به احتیاط واجب باید پوشانده شوند و برای تأمین این امر باید از چادر یا ساتری که مانند آن باشد استفاده شود و بدون چادر مفا تن بدن آشکار و معرض ریه و جلب توجه نامحرمان و اجانب و موجب فساد است خداوند همه را از شر شیطان و نفس اماره به لطف و کرم خود حفظ فرماید.

نظر اسلام در مورد ورزش بانوان

س 46. آیا اسلام برای ورزش بانوان مخصوصاً ورزش هایی نظیر دوچرخه سواری محدودیت و منعی قائل است؟

ج. اینگونه امور در اسلام نه مطلقاً مجاز و بی ضابطه و بی برنامه و دستور است و نه مطلقاً ممنوع و محذور است بعضی از برنامه های ورزشی که حتی مردان انجام می دهند غیر مشروع و حرام است. سائر برنامه ها نیز باید برای همان ورزش و تندرستی و فوائد جسمانی و معقول آن و شادابی جسم و نشاط روح و رفع خستگی انجام شود و از مظاهر و روش هایی که موجب تحريك غرایز حیوانی و بدآموزیهای مختلف و ترویج بی شرمی و بی حیایی می شود اجتناب شود. خلاصه، حدود و تعلیمات اخلاقی و اساسی

ص: 337

شرعی و عقلی را رعایت نمایند و این شرایط در مسابقات و در پخش و ارائه آنها همه باید رعایت شود.

بسیار کار ظریف و دقیقی است و دست اندرکاران آن باید افراد مجرب، آزموده و متعهد و وارد به مسائل روانی باشند و چنان نکنند که با این وسائل کنونی همه جوانان و نوجوانان را سرگرم چیزی به اسم ورزش نمایند و آنها را از کار و تلاش و تحصیل باز بدارند و همه تعریفها و تمجیدها را نثار ورزشکاران بنمایند که کشور در مسیر ورزش قرار بگیرد و در مسائل دیگر گرفتار افت و تنزل و انحطاط گردد مسلماً اگر مسائل ورزش هم خارج از اعتدال مطرح باشد برای مملکت مضر است.

ورزش باید باشد اما مسائل دیگر مانند علم و صنعت، و بالاتر اخلاق و ایمان نباید ضعیف شود. و اگر ورزش لازم و نافع است و تربیت بدن مهم است بیماری ورزش گرایی و بیماری مسابقات ورزشی خطرناکتر است.

اما ورزش بانوان اگر در خانه یا مدرسه و در شرائط مصون از فتنه و نگاه نامحرم صرفاً برای ورزش و منافع بدنی آن باشد جایز است و تعلیم و تعلم آن هم در مدت کوتاهی فراهم می شود. اما برگزاری مسابقات ورزشی بانوان و ورزشهایی که صرفاً جنبه نمایشی و سنت شکنی دارد غیر از ابتذال برای زنان نتیجه ای ندارد و این سبکی را که بعضی به تقلید از اجانب و کفار و هم آهنگی با آنها و حتی شرکت در مسابقات با آنها ترویج می نمایند همه فتنه زا و فسادانگیز است و مظهر جالب غروب زدگی، همین تبلیغات و ترویجات و تشویقاتی است که از زنان به اصطلاح ورزشکار می شود که از آنها هم قهرمان بسازند. در زیر این ترویجها مطالب دیگر و مطالب فسادانگیز دارند و شخصیت اسلامی زن و التزام و پای بندی او را به چادر و عفت و حجاب و پارسایی و پاکدامنی و ترك اختلاط با مردان اجنبی را هدف قرار داده اند.

بسیاری از این مسابقات برای مردها نیز امتیاز و ارزش نیست و بازیگری صرف است.

به هر حال باید زن و مرد مسلمان بهوش باشند که در دامها و شبکاتی که با نامهای جالب و فریبنده در راهشان می اندازند گرفتار نشوند. بعضی از اینها که از ورزش ترویج می کنند همانند اینکه از موسیقی و نوازندگی و رقص و اختلاط زن و مرد و دوچرخه سواری بانوان و پوشیدن لباسهای تنگ و ترك التزام به پوشش چادر ترویج می کنند هدف آنها مطلب دیگر و وارد کردن بانوان در مفاسد دیگر است.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست

ای بسا غول بیابانی که راه عرضه می دارد و لیکن سوی چاه

اگر بانوان با ایمان و مردان مؤمن، هشیار و بیدار نباشند و خدای نخواستہ به این صداهای ناهنجار جواب مثبت بدهند، صبح می کنیم در حالی که همه عزتهای اسلامی و استقلال اسلامی و هویت اسلامی خود را از دست داده و از سعادت دنیا و عقبی، محروم شده باشیم که البته با غیرت و استقامت و آگاهی و بصیرتی که الحمدلله زن و مرد مسلمان ما از خود نشان داده اند، بحول و قوه الهی شاهد چنین روزهای ذلت بار نخواهیم بود. والله العالم

حکم تغییر سن شرعی ازدواج و تعیین سن قانونی

س 47. آیا در شرع مقدس اسلام تغییر سن شرعی و قانونی ازدواج دختران از 9 به 15 سال مجاز است؟ آیا اگر ازدواجی در سنین بین 9-15 واقع شود جایز نیست و غیر قانونی است؟ و آیا مجاز است عاقد، ولی دختر و یا خود زوجین مورد مؤاخذه و مجازات قانونی برای انجام این ازدواج قرار گیرد؟

ص: 339

ج. تغییر و تصرف در نظامات شرعیه و احکام اسلام (العیاذ بالله تعالی) اعم از سن شرعی ازدواج و احکام دیگر قابل تجویز نیست و با اصول توحیدی اسلام و مبانی اعتقادی مسلمین و غیر قابل نسخ بودن احکام و جاودانگی این دین مبین حنیف که از ضروریات است منافات دارد چنان که تعیین مجازات برای عاقد و زوجین و ولی شرعی که اقدام به تزویج قبل از بلوغ کرده باشد همه غیر شرعی و معارض با احکام الله و فاقد اعتبار است. این زمره ها و القائنات پیرامون قوانین محکم الهی در مورد عائله و نظام ارتباط زن و مرد، سیر بسوی ازدواج غیر شرعی و آزاد از احکام الهی و به اصطلاح برخی ازدواج مدنی است که در جامعه اسلامی و نظام جمهوری اسلامی که اصول و فروع آن باید بر اساس نظامات عالیّه اسلام برقرار باشد محکوم و غیر قابل طرح است و از نظر هر مسلمان متعهد بدین مردود و باطل می باشد. والله العالم

س 48. آیا عادی شدن موسیقی سبب حلال شدن آن می گردد؟

ج. من از خداوند توفیق همگان را در جهت عمل به وظائف شرعی خود مسئلت می نمایم اما نامه ارسالی مشتمل بر اموری است که به آنها اشاره می شود: نوشته اید: «امروزه موسیقی بخش جداناپذیری از زندگی مردم گردیده و با فرهنگ آنها عجین گشته بطوریکه حکم بحرمت آن موجب حیرت و تعجب جوانان شده».

سؤال می شود آیا اگر مثلاً بعدها شراب بخش جداناپذیری از زندگی مردم شد و مردم بخاطر لابلایگری آنرا جزء فرهنگ خود نمودند این امر موجب حلّیت آن می شود؟ آیا اگر استفاده از موسیقی عادت روزمره شد حلال میگردد؟ مردم دوران جاهلیت قتل و کشتار و زنده بگور کردن دختران، عادت روزمره آنها بود.

توضیح اینکه شما انتظار دارید هر عملی را که مردم در اثر هواپرستی و بی اعتنائی به حلال و حرام دین آن را جزء زندگی خود کرده اند، دین آنرا امضاء کند اگر منطق ما این

باشد بمرور زمان اساس دین و احکام همه از بین می رود و دستخوش مقاصد مردم خواهد شد.

نوشته اید: «جوانان مجبورند اوقات فراغت خود را بجای اینکه از تفریحات سالم استفاده کنند الی آخر».

شما که بحمدالله تحصیل کرده هستید نباید گول این عبارات را بخورید و موسیقی را که مجتهد جامع الشرائط حرمت آنرا از ادله، استنباط کرده و بر مقلد تبعیت از آن عقلاً و شرعاً لازم است تفریح سالم محسوب می نمائید.

و آنچه در آخر نامه مرقوم نموده اید: «از دادن پاسخهایی چون تا حدّ ممکن اجتناب شود یا در جایی که ناچار هستند مانعی ندارد یا حکم خدا قابل تغییر نیست خودداری شود».

از امثال شما انتظار میرود درصدد بدست آوردن جواب واقعی مسئله باشید نه جواب مورد پسند و دلخواه، چون فقیه نمی تواند برخلاف آنچه از احکام الله بدست آورده و بر طبق رضایت سؤال کننده پاسخ دهد.

در پایان عرض می شود: شما فرض کنید اگر در آینده یکی از محرّمات مورد اتفاق و نظر فقهاء در جامعه رواج پیدا کرد و اکثر مردم یعنی بازاری و اداری و زن و مرد و در ماشین و غیره، به آن آلوده شدند چنانچه کسی حکم آنرا سؤال کند باید پاسخ داد که در چنین احوالی اشکال ندارد یا نظر باینکه حرمت آن مسلم است باید جواب داد تا جائیکه ممکن است اجتناب شود یا در صورت ناچاری مانع ندارد و امثال اینها و سرّ مطلب این است که حکم خدا قابل تغییر نیست خداوند ما و شما و همه مؤمنین را از فتن و شرور آخرالزمان محفوظ بدارد و انشاءالله موفق باشید.

شرکت در کلاس ها و برنامه های ورزشی مختلط

س 49. آیا شرکت در کلاس ها و برنامه های ورزشی مختلط جایز است؟

ص: 341

ج. اما در مورد سؤال از شرکت در کلاس ها و برنامه های مختلط ورزشی (مرد و زن): البته می دانید که در تعلیمات عالیہ اسلام هیچ گونه مخالفتی با ورزش که ارتباط تنگاتنگ با سلامتی جسم انسان دارد وجود ندارد و در حد لازم مثل سایر برنامه های مورد نیاز جسم و روح باید انجام شود نیاز به ورزش مثل نیاز به غذا و سایر نیازهای جسمی در وجود هر انسان بلکه هر جنبه ای هست باید به این نیاز توجه شود. راه پیمایی، کشتی و وزنه برداری و همه برای بدن مثل غذا لازم است و اگر به این کارها عنوان بازی می دهند به معنی کلمه بازی نیستند. ورزش کاری مفید، معقول، مشروع و لازم و در بعضی موارد واجب است.

اما برآوردن تمام این نیازهای جسمی باید به مقدار رفع نیاز و در حد اعتدال و میانه روی باشد عیناً مثل صرف غذاست که هم پرخوری و رعایت نکردن بهداشت غذا موجب فساد جسم و خروج از صحت می شود و هم امساک مطلق از خوردن غذا به بدن آسیب کلی می رساند.

دین اسلام دین عدل و مراعات اعتدال در همه امور است که در اینجا اگر بخواهیم شواهدی را از قرآن مجید بیان کنیم کلام طولانی می شود مثل دستور "كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا" (1) در همه برنامه ها و اعمال غرائز اجرا می شود و رفع هر نیازی باید در حد اعتدال و در صورتی باشد که با رفع سایر نیازها هماهنگ باشد و چنان نشود که افراط در يك مورد اگر چه به نظر به خود آن موضوع مضر نباشد نسبت به موارد دیگر زیان بخش باشد و الا مثل کسی می شود که يك عضو از اعضا بدنش بیش از حد اعتدال چاق و فربه و بزرگ شود و سایر اعضا او رشد و نمو همسان با آن عضو را نداشته باشند و از سوی دیگر این را هم می دانیم که انسان همه اش جسم نیست و در پوست و گوشت و استخوان خلاصه نمی شود و تن آدمی شریف است به جان آدمیت.

ص: 342

انسان دارای جنبه برتر دیگر است نیازهای روحی و اخلاقی مهم دارد باید خود را از صفات زشت پاکیزه نگه دارد و اخلاق ناپسند نداشته باشد و با اخلاق عالی انسانی و رشد عقلانی آراسته باشد، با ایمان به خدا و عالم غیب و حقایقی که انبیاء و خصوصاً تعلیماتی که پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله فرموده اند خود را در مسیر کمالات انسانی که محبوب فطرت پاک هر بشر است قرار دهد و حیات و زندگی را با معنی و برای نیل به قرب خدا بشناسد، و بداند که زندگی پوچ و باطل نیست و همین بدن و خوردن و پوشیدن و ورزش کردن و حرکات جسمانی نیست.

خوردن برای زیستن و ذکر گفتن است جانانه آنکه زیستن از بهر خوردن است

برنامه های پاسداری از سلامت جسم باید چنان باشد که به سلامت روح و قلب و اخلاق انسان ضرر و زیانی نرساند و خلاصه روح و حقیقت انسانیت و اخلاق، اصل است و جسم و کارهای جسمانی همه فرع است البته فرعی که پرورش آن برای به ثمر رسیدن اصل لازم است.

از سوی دیگر يك پایه مهم دعوت اسلام دعوت به ارزشهای انسانی است اسلام انسان را بهترین و لایق ترین مخلوقات می داند و دعوتش بر این اصل است که انسان انسان است و دام و دد و سایر ذوات حیات نیست، گرایش بی ضابطه او به صفات حیوانی تنزل و انحطاط و سقوط است. غرق شدن او در شهوات که نمونه های آن همین مظاهر شهوت انگیز اختلاط مرد و زن است، هویت انسانی او را به هویت حیوانی تنزل می دهد.

انسان که خود را نشناخته باشد از مظاهر شهوت انگیز که مناظر حیوانی است پرهیز می کند. ما مسلمانها اگر در این عصر چنان پیش آمده که دیگران در صنعت و علوم مادی منهای اخلاق و انسانیت از ما جلوتر باشند الحمدلله در اخلاق بهترین برنامه ها و تعلیمات را در اختیار داریم که در هیچ مکتب و مدرسه نظیر آن نیست البته بشر به

مدنیت صنعتی نیازمند است و ما باید در آن هم خودکفا و بی نیاز از دیگران باشیم ولی اگر با مدنیت دینی و معنوی و اخلاقی توأم نباشد نه فقط مفید نیست که مضر است.

بعد از این توضیحات که چنان که در نظر بود بطور کامل بیان نشد، در پاسخ اصل سؤال اشعار می دارد که این گونه ورزش توأم با این اختلاط، حیوان نمایی و فسادآمیز است که کمتر انسان عادی اگر چه در آغاز با نیت پاک باشد از مفسد و بدآموزیهای آن مصون می ماند و در دین کامل و جامع اسلام ممنوع است و با تعالیم انسان ساز اسلام سازگار نیست. جنابعالی با اعتماد به نفس و حفظ استقلال اسلامی، خود را در این موارد سقوط قرار ندهید و با نام خدا و یاد خدا خود را مصونیت دهید و تسلیم خود را به احکام و تعالیم الهی ثابت کنید، و نشان بدهید که بر نفس خود مسلط هستید و در میدان جهاد با نفس و نیل مقامات عالی انسانی سزاوار جایزه های شایسته می باشید. ان شاءالله تعالی موفق باشید و در آن محیطی که هستید در تعهد و التزام به آداب اسلامی و شعائر دینی الگو و نمونه باشید. والسلام علیکم و رحمة الله.

ورزش بانوان در اماکن عمومی، و تماشای آن از تلویزیون

س 50. مستدعی است نظر مبارک خویش را در مورد ورزشهای بانوان از قبیل: دوچرخه سواری، اسب سواری، قایقرانی و دو و میدانی در اماکن و معابر عمومی بیان فرمایید. در ضمن بفرمایید تماشای این نوع برنامه ها از تلویزیون چه حکمی دارد؟

ج. اجرای این گونه برنامه های خلاف عفت و غیرت و سنن و تعالیم اسلامی به اسم ورزش در اماکن و معابر عمومی علاوه بر آنکه نمایش و جلوه دادن مفاتن بدن بانوان به مردان اجنبی است، مستلزم ترویج فحشاء و منکرات و مفسد عظیمه است و تماشای این برنامه ها و تشویق و ترغیب به آنها حرام است خداوند متعال جامعه اسلامی ما را که در عصر حاضر پرچم اسلام و حاکمیت احکام اسلام را در دنیا به اهتزاز درآورده و

مسلمانان را سربلند و عزیز قرار داده از اینگونه خطرات که موجب تشویش اذهان و خدشه دار شدن شخصیت اسلامی ما است حفظ فرماید. والله العالم

تفاوت طلوع فجر حقیقی با طلوع عرفی

س 51. راجع به مسئله فجر و اختلافی که بین ارباب تقویم و جمعی از مؤمنین که مدعی طلوع فجر حدود ده دقیقه بعد از وقت معین در تقاویم شده اند اعلام نظر نمائید.

ج. تشخیص دقیق لحظه حقیقی طلوع فجر بلاد و نقاط چون مطالع فجر بسیار و بی شمار است و با سرعت فوق العاده در طول 24 ساعت شبانه روز دم بدم و بلکه سریعتر طلوعها موجود می شود بوسیله حسّ قابل ادراک نیست، و اگر با حساب و قواعد علم هیئت و استخراجات دقیق دانشمندان و متخصصان فنّ مشخص شود در همان عالم علم و حساب است و رؤیت آن عاده ممکن نیست.

آنچه موضوع احکام شرعیه است مطالع عرفی و منطقه ای محسوس و قابل رؤیت است لذا ممکن است طلوع حقیقی غیر محسوس و غیر قابل رؤیت با طلوع مرئی و قابل رؤیت دقایقی که در حدود ده دقیقه باشد تفاوت پیدا کند و به این جهت اعلام وقت بر اساس این طلوع مرئی تخطئه و ردّ تعیین دقیق علمی مطالع که ممکن است ثانیه آن هم محاسبه و معین گردد نیست.

بنابراین وقتی طلوع دقایقی که مؤسسه ژئوفیزیک معین می نماید قابل رؤیت و محسوس می شود که دقایقی از آن گذشته باشد، و این تفاوت طلوع علمی و واقعی با طلوع عرفی است.

علیهذا اگر از تمرینات و آزمایشهای متعدد و متوالی اشخاص مورد وثوق و وقت شناس معلوم شود که تفاوت طلوع علمی و حقیقی فجر با طلوع عرفی تا حدود ده دقیقه است با صحت تشخیص مؤسسه ژئوفیزیک منافات ندارد. مؤسسه ژئوفیزیک و تقاویم وقت

حقیقی و علمی طلوع فجر را معین می نمایند و وقت شناس که با رؤیت، طلوع فجر را تشخیص می دهد وقت عرفی و محسوس و شرعی را معین می کند لذا اگر اذان بر مبنای طلوع حقیقی و علمی گفته شود باید برای نماز صبح تا حدود ده دقیقه صبر کرد، و اگر در روزه مراعات وقت حقیقی را بنمایند موافق با احتیاط است و اگر اذان به وقت شرعی گفته شود و مؤذن موثق و وقت شناس باشد همزمان با آن اداء نماز مجزی است.

امام جماعت بودن زنی به نام ام ورقه، و حکم امامت زنان در جماعت

س 52. لطفاً بفرمائید: آیا در خصوص امامت جماعت زنی بنام ام ورقه در زمان حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله منبعی وجود دارد؟ امامت جماعت زنان چه حکمی دارد؟

ج. بر حسب آنچه در کتابهای حدیث و تراجم صحابه و صحابیات مثل سنن ابی داود ج 1 ص 161 ح 592، و سنن بیهقی ج 3 ص 130، و اسد الغابة و استیعاب، و تهذیب التهذیب مذکور است، بانوی مذکور ام ورقه بنت عبد الله بن الحارث بن عویمر بن نوفل انصاری مشهور به (شهیده) می باشد چون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله شهادت او را که پس از رحلت آن حضرت واقع شد خبر دادند، از این جهت در حال حیات، او را (شهیده) می گفتند. این زن بر حسب نقل این کتابها حسب الامر رسول خدا صلی الله علیه وآله بر زنها امامت می کرده است و حضرت رسول صلی الله علیه وآله امر فرموده بودند که بر اهل خودش امامت نماید و احدی از فقها و محدثین و کسانی که این موضوع را روایت کرده اند احتمال اینکه به مردها اگر چه محارم او باشند نداده است و در کتب شیعه و از طریق اهل بیت علیهم السلام این ترجمه از او نقل نشده است فقط در کتابهایی مثل جواهر به عنوان خبر نبوی و مرسل آن را در ضمن روایاتی که به آن بر جواز امامت زن بر زن ها استدلال شده است نقل کرده اند.

ص: 346

لازم به تذکر است که امامت زن بر مرد یا مختلط به اجماع همه فقهای شیعه و سنی جایز نیست و حتی در مسأله امامت زن بر زن هم اختلاف است يك قول عدم جواز است و قول دیگر جواز است تفصیل را می توانید در کتابهای مفصل فقه ملاحظه نمائید.

ص: 347

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

